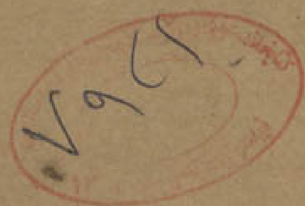
تفسیر التأویل و حقایق التنزیل





در سال ۱۳۵۶
۱۰/۱۲
از طرف دانشگاه تهران فیلم برداری شد

تفسیر حقایق التاویل و دقایق التنزیل از بقره تا اسری فارسی

و موسی علیه السلم و زبور و انجیل بعمران [illegible]
آورند بسرای آخرت و آخرت از آن آخر تر گفتند که بعد
دنیا بود وجهی دیگر آنست که از آن جهتش آخرت [illegible]
که آنرا باز پس داشته اند زیرا که دنیا فنا پذیرد پس آنرا [illegible]
کرده اند و هم یوقنون و یقین ایشان باشد که سرای آخرت
[illegible] خواهد بود و هم [illegible] فصاحت و عادت در [illegible]
مذهب کوفیان عماد است و مذهب بصریان فصل [illegible]
یعنی اهل این صفات که بیان کردیم و اولا اسم مبنی است
بر کسر و آنرا از لفظ هم واحد نیست و کاف خطاب
با محمد علیه السلم و محل او لیکن رفع است بابتدا و [illegible]
یعنی راه رشد و بیان و صواب ایشان [illegible]
حضرت خدای ایشان و [illegible] دوم است
عماد است المفلحون خبر مبتدا است [illegible]
ایشانند که بهشت از دوزخ رستگار [illegible]
در ثواب و نعیم مقیم باقی بمانند [illegible]
بقا بود [illegible]
ان لهم جنات تجری

[illegible] رزقنا من قبل واتوا به متشابها [illegible]
ولهم فیها ازواج مطهرة وهم فیها خالدون وبشر بشارة ده
محمد و اصل آن از بشره است زیرا که آدمی چون خرم شود
از فرح و خرمی در روی وی ظاهر شود و بر بشره وی [illegible]
[illegible] و از عادت کثرة استعمال این لفظ در حالت غم و شادی [illegible]
[illegible] چنانکه خدای تعالی فرمود فبشرهم بعذاب الیم
قوله الذین آمنوا و عملوا الصالحات آنانرا که ایمان آوردند
[illegible] صالح کردند [illegible] عباس گوید اند رسول صلی الله علیه
وآله [illegible] که هیچ آیتی خدای عز و جل فرو نفرستاد که اول آن
یا ایها الذین آمنوا [illegible] آن امیر المؤمنین بود علیه السلم
یعنی خصال نیکو کردند صالحات نعت اسم مونث محذوف است
المومن [illegible] کردن و عملوا الصالحات اقاموا
[illegible] ثنات است یعنی آنانکه نمازها فریضه
[illegible] بر معنی می فرماید قوله تعالی و اقاموا
[illegible]

بت محلش از اعراب نصب است و تجری اسم انها استعمال کرد
ان جمع نابت است وآن جمع جنة بود و جنة بستان
باشد و جنت را از ان جنت خوانند که درختان بسیار
دران بود تجری من تحتها یعنی میرود در زیر درختها ء آن
و مسکنها ء آن والانهار جمع نهر بود و نهر جوی باشد و نهر را
از ان نهر گویند که فراخ بود و روشن باشد و نهار از آن
مشتق است و مراد از انهار آبها ست و بر قرینه مجاورت آن
ذکر نموده نهر روان شود آب در نهر روان بود و در خبر
از رسول صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که انهار الجنة
تجری بغیر اخدود یعنی آبهاء بهشت نه در کذره روان
بود کلما هر گاه رزقوا طعام دهند ایشانرا منها یعنی در
بهشت من ثمرة ای ثمرة یعنی میوه و من جزاست رزقا
طعامی قالوا هذا الذی رزقنا من قبل یعنی [illegible] گویند
این آن طعامست که ما را پیش از بن داده اند و این [illegible]
متشابهت باشد و قبل مرفوع است بغایت [illegible] تعالی
لله الامر من قبل و من بعد و اتوا [illegible] به یعنی [illegible]

نزد ایشان آورند به متشابها در معنی متشابها [illegible]
کرده اند ابن عباس و مجاهد و سدی و ربیع در الوان متشا[illegible]
بود و در طعم مختلف و حسن و قتاده گویند متشابه
باشد در فضل زیرا که میوه بهشت همه نیک بود زیرا
که میوه هاء دنیا بوستی و مغزی دارد و بعضی استه اند اخته
دارد و میوه هاء بهشت کلها ان بود ظاهر و باطنش بخلاف
یکدیگر نبود و در بن خبر رسول صلی الله علیه و آله فرموده که
از میوه هاء این عالم اخبر میوه هاء آن عالم مانند که از ان هیچ انداخته
نیست و ظاهر و باطنش مخالف یکدیگر نیست ولهم فیها
و مومنانرا ست در آن بهشتها ازواج زنان و حوران مخلوقه
و یند زوج در لغت برزن و مرد اطلاق کنند و ازواج
زوج باشد مطهرة پاک از بول و غایط و حیض و نفاس
[illegible] دادن و فی و منی و [illegible] اختن و غیر آن و هر نا پاکی که
[illegible] نفرت باشد و گفته اند پاک باشند از خوی بد
[illegible] بهشت [illegible]
[illegible]

... عرق از اعضاء ایشان ظاهر شود کی بوی مشک ازان

... و هم فیها خالدون و ایشان درین بهشت ها دایم

باشند نه میرند و نه بیرون آیند رسول را صلی الله علیه و آله

از صفت بهشت پرسیدند گفت هر کس کی در بهشت درود

عمر خود میبشد نه باشد و اگر بود کی درویش بمرد

جوان بود کی پیر شود جامه اش نو بود کی کهنه نگردد

گفتند یا رسول الله بنا عمارت آن چگونه باشد گفت خشتی

از زر و خشتی از نقره و ملاطش مشک اذفر و ریگها لولو و

یا قوت و خاک آن زعفران بود ... رسول

صلی الله علیه و آله کی چون ... بهشت ... بخشند

گفتند یا رسول الله ولو ارافوه آن بود گفت خدای تعالی او را فوق

صد دن کرامت کند وین درجات نصیب آن نیست کی

بخدا و رسول و قرآن و احکام آن ایمان آورد و اعمال

صالحات کرده الا از جمله احکام قرآن یکی آنست کی قل لا

اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی ... بعد ...

ازو ... قرآن عمل نکرد ... درجات ...

... والله اعلم

... اجعل فیها ...

... و نقدس لک قال انی اعلم ...

واذ قال ربک انی و اذکر اذ قال ربک یعنی یاد کن ای محمد

چون خدای تو گفت واذ و اذا از حروف توقیت گویند الا آنکه اذ مر

... واذا مستقبل را و ایشان از اقام مقام یکدیگر دارند مرد

گویند اذ چون با فعل مستقبل یاد کنند معنی آن ماضی بود چنانک

خدای تعالی ... واذ ... واذ قلت

وچون اذا با فعل ماضی یاد کنند معنی آن مستقبل بود چنانک خدای

تعالی ... فاذا جاءت الطامة والصاخة واذا جاءهم الله ای

... یعنی ... وطایکه رسل الله واحد

... و آن جمع ... واهل آن مالک بود و جمع آن مالک و آن

... ملائکة و ... معنی همه رسالت بود انی جاعل

... فی الارض خلیفة در زمین بدلی از شما و شما را

... و خلیفه کسی را گویند کی بعد از کسی بود

... الا بیش از و بوده باشد ... رسول صلی الله علیه و آله در حدیث صحیح ... خلفا ...

... رسول الله ...

... نکردند پس معنی خلیفه عبارتست از کسی که امضاء امر
... کند که پیش از وی بوده باشد و امضاء امر نکردند در حق
عترت رسول علیهم السلام پس امر خلافت از ایشان صحیح نبود
قالوا
قوله اتجعل فیها من یفسد فیها یعنی ملایکه گفتند کسی می آفرینی
در زمین که فساد کند و یسفک الدماء و خونهاء ناحق ریزد
سؤال ملایکه چه دانستند که از آدمیان این حالات واقع
شود و آن غیب است ... چون خدای تعالی ملایکه
ازین معنی خبر داد گفتند این خلیفه ظاهر شود خطاب آمد
که او را ذریتی باشد که در زمین فساد کنند و بر یکدیگر حسد
برند و بعضی بعضی را بکشند ... گفتند اتجعل فیها
و معنی آن فقالوا بود و بدین وجه فاء نسق حذف کرده است
جوابهاء دیگر گفته اند ما برین اقتصار کردیم که این ... جوابهاست
و نحن نسبح بحمدک و ما ترا بپاکی و بی عیبی یاد می کنیم و آن خود
سبحان الله و بحمده است و این از خلق غیر انبیا نشنید ...
آن ایشان ... گفته اند نحن نسبح بحمدک یعنی ما
یاد تو ... می کنیم و تسبیح بمعنی تنزیه ... و ...
... گویند و تقدس لک ... تنزیه ...

لهم صلیة است انی اعلم ما لا تعلمون من می دانم ...
دانید از خلافت او در زمین و وجه مصلحت آن ...
... میدانم که از ذریت او در زمین انبیا و اوصیا و مومنان
ظاهر شوند و گفته اند من میدانم که مومنان ذریت او گناه
کنند و من ایشان را بیامرزم و روایت کرده اند که عمر خطاب
از طلحه و زبیر و کعب و سلمان سوال کرد که خلیفه
در ... طلحه و ... نمیدانیم سلمان گفت
خلیفه کسی بود که بار عیت عدل کند و سویت در قسمت
میان ایشان نگاه دارد و شفقت او در حق خلق
چون شفقت او بود بر اهل خود و حکم بکتاب خدای
کند کعب گفت من ندانستم که درین مجلس کسی بود
... که داند که خلیفه در ملک کیست اما خدای عز و جل
دل سلمان پر از علم و حکمت و عدل کرده است و روایت
کرده اند که عمر سلمان را گفت من ملکم یا خلیفه سلمان گفت اگر
تو یک درم ستم از مسلمانان بستانی و بغیر حق صرف کنی تو
ملکی نه خلیفه ... متفرق ... و ... ثعلبی
در تفسیر نقل کرده است ... بود ...

[illegible] عمر بجای خود بود کی بر صفات [illegible] بود [illegible]
[illegible] زوا بود کی خلیفهٔ رسول صلی الله علیه و آله فدک از فاطمه
علیها السلم بستاند و هر دو نیست دیدم و دو گوسفند در
مصالح خود صرف کند و دوازده هزار بر دختر خود داد
و دختر رسول را ضایع بگذارد تغیّر عمر ازین بود ثعلبی
نقسیر نقل کرده است کی معویه چون بر منبر بود گفت
گفتی ای مردم خلافت نه جمع کردن مال و تفرقه کردن است
بلک خلافت عمل کردن بحق و حکم کردن بعدل است و مواخذه
کردن مردم بامر خدای عز و جل بخالف و موافق متفق اند کی عمر
خطاب حکمها ناحق بسیار کرد و امیر المومنین علیه السلم تقریر [illegible]
نبستند بود و آن احکام همه را رد کرد و بعد [illegible]
[illegible] گفت لولا علی لهلک عمر [illegible] شد [illegible] بسته
بود زیرا کی حکم او مخالف کتاب خدا و سنت مصطفی [illegible]
بحق و عدل خالی بود **قوله تعالی:** ان [illegible]
الذین هادوا والنصاری والصابئین من [illegible]
الآخر و عمل صالحا فلهم اجرهم [illegible]
[illegible] آنانکه [illegible] محمد [illegible] و آله علیهم

[illegible]

از امتان عیسی علیه السلم و جهود و ترسا شده اند [illegible]
[illegible] کردند و گفته اند مراد ازین حبیب نجار و قس بن ساعده و [illegible]
[illegible] بن نفیل و ورقه بن نوفل و ابوذر غفاری و سلمان
[illegible] بحیرا راهب و وفد نجاشی کی پیش از مبعث رسول
[illegible] رسول ایمان آوردند بعضی زمان او دریافتند و او را متابعت
کردند و بعضی زمان او را ادراک نکردند و گفته اند مراد ازین
[illegible] امت محمد اند علیه السلم والذین هادوا یعنی آنانک پیرو دین
موسی علیه السلم بودند و متغیر و مبدل نکشتند والنصاری
و آنانک پیرو دین عیسی علیه السلم بودند و متبدل و متغیر نشده اند
[illegible] وفاة یافتند و این دو اسم بریشان از زمان موسی و عیسی
علیهم السلم بریشان واقع شد کی بر حق بودند بعد از ان این اسما
[illegible] و ایشان
[illegible] خوانند
[illegible] سوی کعبه می کنند از هر دینی چیزی گرفته اند و اول قول
[illegible] اسلام است [illegible] مراد [illegible] خدای تعالی و ایمن [illegible] آنانند کی امر
ایشان مستقیم بوده است [illegible] بالله و الیوم [illegible]
هر کس کی بخدا ایمان آورد [illegible] عمل

صالحا و کرد [illegible] نیکو کرد فلا خوف علیهم نبود ایشانرا هیچ ترسی
از عملهای که از پیش کرده باشند و لا هم یحزنون و نبود ایشانرا
هیچ غمی از قطیعت رحمت خدای تعالی و گفته اند [illegible]
که این است که خوف عقوبت بر ان نبود ایشانرا و
والذین آمنوا وعملوا الصالحات اولئک [illegible]
خالدون بشارت این آیت فرود بلی من کسب سیئة تا آخر یعنی
هر کس که شرک کسب کرد و کفر و معصیت او را هیچ جوانب
بیرا [illegible] او در آمد و بران بمرد او جاوید در دوزخ باشد و آنانکه
ایمان آوردند و کارها نیکو کردند ایشان در بهشت باشند
قوله تعالی ولقد انزلنا الیک آیات بینات وما یکفر
بها الا الفاسقون سبب نزول این آیت آن بود که ابن صوریا
بخدمت رسول آمد و گفت چیزی که ما بشناسیم نیاوردی که ما آنرا می
شناسیم و خدای تعالی هیچ آیتی بیش که ما آنرا قبول کنیم
نفرستاده است خدای عز و جل این آیت فرستاد ولقد انزلنا
الیک [illegible] یعنی که ما بفرستادیم بمحمد آیات بینات و فرستادیم یعنی
[illegible] روشن [illegible] حلال و حرام و حدود و احکام وما یکفر
بها الا الفاسقون [illegible] بیرون آمدگان از فرمان
خدای تعالی

خدای تعالی بایات دلالت می کند بر آنکه هر کس که بآیات خدای
تعالی کافر شود و بان عمل نکند فاسق است مراد از این فاسق کافر است
[illegible] آمنوا لا تقولوا راعنا وقولوا [illegible]
[illegible] عذاب الیم ای آنانکه ایمان آورده اید
لا تقولوا راعنا سبب نزول این آیت آن بود که طایفه از صحابه
با رسول صلی الله علیه و آله گفتند راعنا یا رسول الله یعنی سخن ما
بشنو [illegible] و این لفظ بلغت جهودان دشنامی سخت زشت است
گفته اند معنی این لفظ بعبادت ایشان آن است که بشنو که مشنو ای
جهودان چون از صحابه این لفظ بشنیدند آنرا غنیمت شمردند
گفتند ما در سر محمد را باین دشنام می دادیم یاران او با او این
خطاب می کنند تا بنزد او را باین لفظ دشنام دهیم بخدمت
رسول [illegible] می گفتند سعد
[illegible] بشنید بطریق فطانت دریافت و
لغت ایشان [illegible] جهودان را گفت ای لعنت خدای
بر شما باد اگر این سخن بار دیگر از شما بشنوم گردن شما بزنم
جهودان گفتند شما با محمد هم باین لفظ خطاب می کنید خدای
تعالی آیت فرستاد یا ایها الذین آمنوا لا تقولوا راعنا یا محمد لفظ

[illegible] بیهودان بواسطهٔ این لفظ بجای شتم پیغمبر [illegible]

[illegible] رسول [illegible] دشنام [illegible] وقولوا انظرنا یعنی بما نظر کن [illegible]

خوانده است انظرنا بقطع الف ای اخرنا یعنی [illegible]

خوانده اند انظرنا و این موصول گویند یعنی بانکه حرف تعدیه [illegible]

کرده است و مراد از ان اطیعوا بود یعنی مطاوعت کنید [illegible]

و فرمان بردار او شوید [illegible] که هر کس که طاعت [illegible]

وللکافرین عذاب الیم [illegible] است عذابی [illegible]

تعالی انا ارسلناک با[illegible]

اصحاب الجحیم ولن ترضی عنک [illegible]

ملتهم قل ان هدی الله هو الهدی ولئن اتبعت اهواءهم بعد الذی

جاءک من العلم ما لک من الله من ولی ولا نصیر انا ارسلناک بالحق [illegible]

ما نزل الحق و [illegible]

دهنده دوستان [illegible]

دشمنان [illegible] عذاب الیم [illegible] عن اصحاب

الجحیم سبب [illegible] آیت [illegible] صلی الله علیه وآله

گفت [illegible]

آورده [illegible] اصحاب الجحیم

[illegible]

[illegible] بر [illegible] و رفع خوانده [illegible]

[illegible] بود و این [illegible] معنی آن بود که [illegible] اهل نخواهند [illegible]

[illegible] عنک الیهود ولا النصاری حتی تتبع ملتهم ابن عباس

[illegible] این آیت در قبله منزل شد و سبب آن بود که جهودان مدینه

[illegible] نجران [illegible] خواستند که رسول صلی الله علیه وآله نماز

[illegible] ایشان کند چون خدای عز وجل کعبه قبلهٔ رسول کرد [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] کشتند که رسول [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] کرد خدای تعالی [illegible] فرستاد ولن ترضی عنک الیهود

ولا النصاری جهودان و ترسایان از تو ای محمد راضی نشوند

حتی تتبع ملتهم تا متابعت دین ایشان کنی ولئن اتبعت اهواءهم

و اگر [illegible] ایشان کنی بعد الذی جاءک من العلم [illegible]

[illegible] اسلام است و قبله کعبه ما لک من الله من ولی ولا نصیر

[illegible] خدای تعالی هیچ یاری نبود **قوله تعالی**

[illegible] القبلة التی کنت علیها الا لنعلم من یتبع الرسول

[illegible] علی عقبیه وان کانت لکبیرة الا علی

[illegible] وما کان الله لیضیع [illegible] الله

[illegible]

[illegible] فولّ وجهك شطر المسجد الحرام وحيث ما
كنتم فولّوا وجوهكم شطره وانّ الذين اوتوا الكتاب ليعلمون
انه الحق من ربهم وما الله بغافل عما يعملون ولئن اتيت الذين اوتوا
الكتاب بكل آية ما تبعوا قبلتك وما انت بتابع قبلتهم وما
بعضهم بتابع قبلة بعض ولئن اتبعت اهواءهم من بعد ما جاءك من العلم
انك اذا لمن الظالمين وما جعلنا القبلة التي كنت عليها [illegible]
ای محمد
تو از قبله کی پیش از این بر آن بوذی یعنی بیت المقدس الّا لنعلم تا
به بینیم و بدانیم من یتبع الرسول کی متابعت رسول ع کند
قبله ممن ینقلب علی عقبیه از آنکه مرتد شوذ و رجوع کند بقبلهٔ
اول و در سابق علم خذای تعالی بوذ کی قبلهٔ رسول بگرداند
یعنی از بیت المقدس بکعبه و آن سبب هدایة قومی بوذ و
ضلالة قومی و عرب را رسم بوذ لفظ مستقبل در موضع ماضی
استعمال کنند چنانکه خذای تعالی فرموذ فلم تقتلون انبیاء الله
من قبل ای قتلتم و ایشان انبیا در آن وقت نکشته بوذند
پدران ایشان [illegible] کشته بوذند
و گفتند [illegible] یا محمد [illegible] علم محمد صلی الله علیه و آله [illegible]
خوذ [illegible] بوذ [illegible]
بوذ

بوذ [illegible] الله وان كانت لكبيرة یعنی اگرچه [illegible] قبله [illegible]
کبیرة دشوار و سخت بوذ الا علی الذین هدی الله الا بر آن اهل
ایمان وما کان الله لیضیع ایمانکم و خذای تعالی ضایع نگرداند
[illegible] و سبب این آن بوذ کی حیی بن اخطب و اصحاب او از جهوذان
مسلمانان را گفتند خبر دهید ما را از نماز کی سوی بیت المقدس
گزاردید هدایت بوذ یا ضلالت اگر هدایت بوذ چرا از آن اعراض کردید
و اگر ضلالت بوذ چرا با آن شروع بوذی مومنان گفتند هدایت آن است
کی خذای تعالی ما را بآن امر فرماید و ضلالت آن است کی ما را از آن
نهی فرماید گفتند گواهی دهید در حق آنانک از شما بر قبلهٔ ما مرده اند
و اسعد بن زراره از بنی النجار و براء بن معرور از بنی سلمه و
ایشان پیش از تحویل قبله بوذند و جمعی دیگر در آن وقت وفات یافته بوذ ند
بسوی قبله بیت المقدس بوذ ایشان از جواب سوال عاجز شدند ند
بیامدند نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم گفتند یا رسول الله خذای تعالی
قبله تو [illegible] حال برادران ما کی نماز سوی بیت المقدس
گزارده اند [illegible] باشد خذای تعالی آیت فرستاذ وما کان الله
لیضیع ایمانکم خذای تعالی نماز شما کی سوی بیت المقدس گزارده اید
ضایع نگرداند و ایشان را ثواب و درجات بخشد ان الله بالناس

[illegible] و خداء تعالى مهربان و بخشاينده است [illegible]
[illegible] تقلب وجهك في السماء [illegible] چيزى كى اين [illegible] شرح محمد عليه
كه منسوخ شد امر قبله بود و آن چنان بود كى رسول صلى الله عليه
و آله تا در مكه بود نماز بكعبه مى كرد چون بمدينه هجرت كرد دو [illegible]
از ماه ربيع الاول گذشته بود خداء تعالى او را فرموده بود كى [illegible]
بصخرهٔ بيت المقدس كنيد تا نزديكتر بود بقصد جهودان و [illegible]
و گويند محمد با نعتى و صفتى كه ما او را در توريه مى يابيم نماز [illegible]
مى كند تا بعث كنيم او را از سوره [illegible] نماز به بيت المقدس كرد
و انصار پيش از مقدم رسول بمدينه دو سال نماز با بيت المقدس
كردند و كعبه دوستر بن قبلها بود بر رسول و اين از آن بود كى
قبلهٔ پدرش ابرهيم بود عليه السلم روزى رسول جبريل را گفت عليهما السلام
كه ان جهودان بمن رسيده است كه محمد را قبله نيست تا ما او را
بقبله راه ننموده ايم [illegible] ايشان دشمن ميدارم مى خواهم
كه خداء عز و جل قبله ام بگرداند جبريل گفت يا رسول الله [illegible]
بنده ام از حضرت خداء تعالى بخواه جبريل برفت و رسول [illegible]
سوى اسمان كرد و منتظر مى بود كى [illegible] رسد و جبريل [illegible]
قبله وحى كرد خداء تعالى اين فرستاد قد نرى تقلب وجهك في السماء

فلنولينك

فلنولينك قبلة [illegible] خداوند [illegible] در آسمان [illegible]
همى [illegible] و گرد ابيدم تا قبله [illegible]
تو دوست ميدارى آن يعنى كعبه قوله فول وجهك گردان روى
شطر المسجد الحرام سوى مسجد حرام يعنى محرم كالكتاب
بمعنى المكتوب والحساب بمعنى المحسوب وحيث ما كنتم و
هرجاء كى شما باشيد در بر و بحر و سهل و جبل و شرق و غرب
فولوا وجوهكم شطره روى فرا كعبه كنيد و گرد ابيدن
قبله در ماه رجب بود بعد از زوال آفتاب پيش از غزو بدر
است
بدو ماه عبد الله عباس گويد رضى الله عنه كعبه همه قبله
و قبلهٔ خانه در مسجد است و خانه قبلهٔ اهل مسجد است و مسجد
قبلهٔ اهل حرم است و حرم قبلهٔ اهل زمين است چون قبله
گردانيده شد جهودان گفتند اى [illegible] قبله تغير بوده اند و
[illegible] وحى تو بنا مده است تو مراد خود اين كار مى كنى گاهى كه
[illegible] سوى بيت المقدس نماز مى كنى و گاهى سوى كعبه اگر بر
قبله [illegible] بودى [illegible] آن بودى كى تو آن صاحب [illegible] كه
ما انتظار مى كرديم [illegible] مى بينيم كى طواف كعبه مى كنند و آن
[illegible] است [illegible] خداء تعالى [illegible] فرستاد و ان الذين اوتوا الكتاب

یعلمون انه الحق من ربهم وبدرستی کی جهودان کی توریة با ایشان
فرستاده ایم میدانند کی امر کعبه حق است امّا احبار ایشان کی
نادر توریة صفت محمد و تحوّل او از بیت المقدس بکعبه با ایشان
بیان کرده ایم وآن قبلهٔ ابرهیم است علیه السلم پس ایشان از عهد
فرو خود گفت وما الله بغافل عما تعملون وخدای تعالی غافل
از انچ شما می کنید از تحریف نعت محمد و عناد نمودن در ستودن او
وحکم این آیت عام است یعنی خدای تعالی غافل نیست از انچ
این امت با اهل سنت رسول کردند بعد از رسول روز قیامت جزا
دهد ایشان را بر فعل خود و ایشان را بر فعل خود ولئن اتیت الذین
اوتوا الکتاب ای محمد اگر تو بیاوری بانانک کتاب داده اند ایشان را
یعنی جهودان مدینه و ترسایان نجران و سبب نزول این آیت آن
بود کی این دو گروه بخدمت رسول آمدند و گفتند ای محمد
آیتی بما آور چنانک انبیاء پیش از تو آوردند خدای عز و جل این آیت فرستاد
ولئن اتیت الذین اوتوا الکتاب واگر بیاری تو ای محمد جهودان و
ترسایان بکل آیة هر آیتی و معجزی کی تمنای ایشان بود ما تبعوا
قبلتک متابعت قبلهٔ تو نکنند یعنی کعبه و در لفظ این قسم مضمر است
ولئن یعنی سوگند است تقدیر چنانست کی والله لئن اتیت بخدای

اگر

اگر بیاری با ایشان کی اهل کتاب اند ما تبعوا [قبلتک متابعت قبلهٔ تو]
نکنند وما انت بتابع قبلتهم ومتابعت قبلهٔ ایشان نکنی
وما بعضهم بتابع قبلة بعض و بعضی از ایشان متابع[ت قبلهٔ]
بعضی نکنند زیرا کی جهودان روی سوی بیت المقدس
کنند و ترسایان روی بمشرق می آرند ولئن اتبعت اهواءهم
واگر تو ای محمد در امر قبله متابعت مراد ایشان کنی من بعد ما جاءک
من العلم بعد از آنک حقیقت قبله ترا معلوم شد و بدرستی کی آن
قبلهٔ ابرهیم است انک اذا لمن الظالمین بدرستی کی تو از
جملهٔ آیهها باشی کی مضرت رسانند باشند بنفس خود را ومراد
ازین عتاب امت است زیرا کی انبیا مامون العاقبت اند و لطیف…
رسول علیه السلم کی افضل انبیاست نکته بشنو هر کس کی روی
از کعبه بگردانند از ظالمان بود آنکس کی حق اهل سنت رسول
… کنند و تیغ در ایشان نهد از همه ظالمان ظالمتر بود

قوله تعالی

ومن حیث خرجت فول وجهک شطر
[المسجد الحرام وحیث] ما کنتم فولوا وجوهکم شطره لئلا یکون
[للناس علیکم حجة الا الذین] ظلموا منهم فلا تخشوهم واخشونی
… کما ارسلنا فیکم رسولا

منكم يتلو عليكم آياتنا ويزكيكم ويعلمكم الكتاب والحكمة
ويعلمكم ما لم تكونوا تعلمون ومن حيث خرجت واز هر موضع كه
بيرون رفتی ای محمد فول وجهك شطر المسجد الحرام روی سوی
كعبه كن در حالت نماز كردن وحيث ما كنتم ودر هر موضع كه باشيد
ای اهل ايمان فولوا وجوهكم شطره وقت نماز كردن روی سوی
كعبه كنيد لئلا يكون للناس عليكم حجة لام در لئلا لام كی است
دخول يافته است بر عَلَى اَنْ لا [illegible] شنيد از جهت كسره كه
پيش از وست وبعضی همزه ان ترك كرده اند تخفيف را وحجت
فعله ابست از حج وان قصد بود ومحجه از ينجاست وآن ره كه
روشن بود كه خلق بران رفته باشند وآن مقصود باشد و
مخاصمت را محاججه گويند از ان جهت كه هر خصمی را از خصمان
قصد اقامت بينتی بود وابطال آنچ در بيد ونصرف صاحب
اوست معنی آيت تا كه مرد بپذيرد قبله بيت المقدس سوی كعبه
ونماز كردن شما بكعبه مردم را در ان بر شما حجت نبود [illegible]
چرا توجه بكعبه داول وهلت ترك كرد بيت [illegible] سوی بيت
المقدس آورد بدا كر نه آن بود كه شما [illegible] بود [illegible]
ظلموا منهم الا آنانكه بر خود ظلم كرده [illegible] وآن [illegible] كفار [illegible]

وجمهور ال[illegible]

واو مخير است اگر خواهد روزه دارد واگر خواهد افطار كند
وفديه دهد بطعام تا آيت منسوخ شد وبا اين تاويلها
آيت منسوخ است واين قول بيشتر از فقها وعلماست
وبعضی گفتند آيت منسوخ نشد اما تاويل آنست كه
وعلى الذين يطيقونه فی حال شبابهم او فی حال صحتهم وقوتهم
[illegible] ايشان در حالت جوانی وتن درستی وقوت تكليف
[illegible] بعد از ان عاجز شدند از انكه روزه دارند فديه طعام
مسكينی بر آن قوم را رخصت دادند در افطار وايشان بر
روزه داشتن قادر بودند تا آنكه در آيت حصر كردند وبعضی
گفتند آيت محكمست اين تاويلها كه ذكر كرديم بطريق قراءة
[illegible]ست كه يطيقونه می خوانند واين از طاقت می گيرند
قراءة صحيح است كه عامه اهل قرآن ومصاحف شرها
[illegible]ست واما آنانكه يطوقونه می خوانند تاويل اين قراءة مردان
[illegible] عجوز انند وبعضی كه اميد صحت ندارد ايشان
[illegible] داشتن مكلف اند اما ولا يطيقونه چون طاقت روزه
[illegible] ندارند ايشان راست كه افطار كنند وهر روزی مسكينی را
طعام دهند وگفتند آيت محكمست نه منسوخ وفد[illegible] خر[illegible]

وذالنبر دخنا ان عرب کویند وذنث هذا بهرا ای جبرته و
عظمته بدانسته یعنی این جیز را عزاو بدلک آن جیز کرداینذم فمن
تطوّع خیرا هر کس که طعام زیاده دهذ مسکینی را یعنی بدو
مسکین دهذ یا بیش تا بیذ وابن قول مجاهد و عطا و سدی است
وبعض کفته اند هر کس که از قدر واجب از طعام داذن بیش
دهذ از زیادة بوذ واو را ذان خیر بوذ وبعض کفته اند
مراد از فمن تطوع خیرا آنست که میان روزه وفدیة جمع
فهو خیر له او را آن بهتر است وان تصوموا أنْ صله است
واکر روزه داریذ شما را بهتر بوذ از روزه ناکرفتن و فدیه داذن
ان کنتم تعلمون اکر بدانیذ که ثواب آن جیست ❁ بدانکه هیچ
کس را در ماه رمضان افطار جایز نیست الا جهار کس را از
مومنان بالغ بر یکی قضا و کفارة واجب است و بر دوم
واجب است نه کفارة و بر سیوم کفارة واجب است بی
و بر جهارم نه قضا واجب است و نه کفارة اما
قضا و کفارة بروی واجب است انکس که قضا رمضان بروی بوذ
واجب شوذ و تاخیر کرد تا رمضان دیکر بر سید و دوم
حامله بوذ و شیر دهذ بشرط آنکه از فرزند اندیشه کند روزه

وقضا

وقضا و کفارة بر ایشان واجب بوذ اکر از نفس خوذ ترسند
حکم ایشان حکم رنجور بوذ این قول ابن عمر و مجاهد است و مذهب
شافعی و بعضی کفته اند که زن آبستن و شیر دهنده اکر از نفس
خوذ ترسند و از فرزند هم ترسند بر ایشان کفارة واجب
بوذ بی قضا و این قول ابن عباس است و مذهب خاندان و بعضی
کفته اند قضا بر ایشان واجب بوذ بی کفارة و این مذهب
حسن و عطا و ضحاک و اهل عراق و مالک و اوزاعی است
اما انکه قضا بروی واجب است بی کفارة رنجور است
و مسافر و حایض و نفسا و اما انکه بروی کفارة واجب
بوذ بی قضا مردان پیر خرف و زنان عجوزه و انکس که رنجوری
دایم دارد که امید صحت نبوذ و تشنه که اورا بیم مرک بوذ
بر بن طاقته کفارة واجب بوذ بی قضا اما انکه بروی
نه قضا بوذ و نه کفارة دیوانه است ❁ و حد حق مقدار
طعام که بوجه کفارة دهند خلاف کرده اند بعضی کفته اند
قدر آن صاعی بوذ از روزی که افطار کرده باشد و این قول
اهل عراق است و بعضی کفته اند نیم صاع از کندم یا حبوب یا خرما
یا برخ جو است و بعضی فقها کفته اند از انج در رمضان خورده

ابو حنیفه گویند رضی الله عنه هر روز که افطار کردی

یکی طعام بدهد و بعوض مدی نان جو و شیر بدهد ابن عباس

گویند بد مسکین را طعام آنچ خود خوردی در وقت افطار و

آنچ بان سحر خوردی و بعضی گفته اند هر روزی را طعام یک مسکین

بدهد و این مذهب عطا و مالک انس و شافعی است و جماعه

فقهاء حجاز بر این اند والله اعلم **قوله تعالی**

واذا سالک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع

اذا دعان فلیستجیبوا لی ولیؤمنوا بی لعلهم یرشدون

در سبب نزول این آیت خلاف کرده اند عبد الله عباس گویند

در شان عمر و اصحاب او منزل شد و ابن حبان بوذ که مفسران

گفته اند که در ابتداء اسلام تا نماز خفتن نگزارده بوذ نیک طعام

و شراب و مباشرت کردن با زنان حلال بوذی چون نماز خفتن

بگزاردندی حرام بوذی با این احوال مشغول شدند تا شب دیگر در سیدی

وقتی عمر خطاب بعد از آنک نماز خفتن گزارده بوذ با زن مباشرت

کرد چون غسل کرد ندامت بوی راه یافت بگریست و خود را

ملامت کرد و برین گناه پشیمانی می بوذ تا نزدیک

رسول آمد گفت یا رسول الله بعد از آنک نماز خفتن کرده

... چون زن خود بیافتم نفس من در حرکت

آمد با وی مباشرت کردم هل تجد لی رخصة فرا هیچ رخصتی

یابی رسول گفت ای عمر تو در خور هیچ رخصت نمی یابم

جماعتی از یاران برخاستند و بر خود بفعل عمر اعتراف کردند

تعالی احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم علم الله انکم کنتم

تختانون انفسکم یعنی حلال کردند بر شما مباشرت کردن با زنان

خدای تعالی را است که شما بعد از نماز خفتن مباشرت کردن

با زنان در دین خیانت کرده اید و بر خود ظلم نموده فتاب علیکم

توبه شما قبول کرد و این گناه از شما عفو کرد و عفا عنکم

سبب نزول واذا سالک عبادی این بوذ که عمر طلب رخصت کرد

کلبی گوید سبب نزول این آیت آن بوذ که جهودان مدینه

نزد رسول آمدند و گفتند ای محمد تو می گویی که خدای تعالی

دعاهای ما می شنوذ چون شنوذ و تو می گویی که از آسمانی تا

آسمانی پانصد ساله راه است و سطبری هر آسمانی هم پانصد

ساله است این آیت منزل شد حسن گوید صحابه رسول را

گفتند خدای تعالی کجاست تا دعا بوی کنیم این آیت منزل شد ضحاک

گوید صحابه گفتند یا رسول الله خدای ما نزدیک است تا با وی ...

... حاجة كنيم با دوست تا او را بنده كنيم خداء تعالى ...
دا سالك عبادى وچون بندگان من ترا از من پرسند فانى ...
من نزديكم اهل معنى گفته اند قل در اينجا مضمر است يعنى قل لهم
تكواب تو اى محمد انى قريب ميگويم العلم كى من بعلم با ايشان نزديكم
اجيب دعوة الداع اذا دعان اجابت كنم آنرا كى مرا خواند
فليستجيبوا لى بايد تا مرا بطاعت اجابت كنند واجا...
استجابت يكى معنى بود واجابت در لغت طاعت با...
فرمان بردن واجابت از حضرت خداء تعالى عطا بود واز بندگان
طاعت وليؤمنوا بى وبايد تا بمن ايمان آرند وتصديق نوع باشد
در احكام لعلهم يرشدون تا راه راست يابند ايشان قوله
تعالى ان الذين آمنوا والذين هاجروا وجاهدوا [illegible]
اولئك يرجون رحمة الله والله غفور رحيم [illegible] نزول اين
آيت بود كى اصحاب سريه گفتند يا رسول الله ما را از خداء تعالى
هيچ مزدى وثوابى باشد در اين [illegible]
يا دى تعالى اين آيت فرستاد ان الذين آمنوا آنانكه ايمان آوردند
والذين هاجروا وآنانكه [illegible] هجرت كردند [illegible]
منازل واموال [illegible] در نصرت دين [illegible]

كارزار

... كارزار كردند في سبيل الله در [illegible]
ايشان [illegible] اميد رحمت خداء دارند والله غفور رحيم خداى
[illegible] گناه ايشانست رحيم مهربان وبخشاينده است
[illegible] بر ايشان بدرجات جنات قوله تعالى الم تر الى
الذين خرجوا من ديارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم
الله موتوا ثم احياهم ان الله لذو فضل على الناس ولكن اكثر
[illegible]ون اكثر مفسران بر آنند كى اين جماعت واسط دهى
[illegible] بودند از طاعون باهل آن ديه رسيد طايفه
[illegible] ديه بيرون آمدند واز طاعون مى گريختند
[illegible] ديگر در ديه بماندند بيشترين آنانكه در ديه ماندند
[illegible] هلاك شدند وآنانكه بيرون آمدند سلامت يافتند
[illegible] كى زنده ماندند [illegible] اصحاب ايشان كى باز ماندند
[illegible] باقى مانده بودند گفتند اصحاب ما از ما بحزم تر
[illegible] ايشان [illegible]
[illegible] اگر يك بار ديگر طاعون ظاهر شود ما نيز [illegible]
[illegible] بيرون شويم [illegible] طاعون ظاهر شد [illegible]
[illegible] بغايت فراخ [illegible]

اين آيت ... كردند طلب ... آخر ... بود و ...

و همه پيغمبر ... كردند ٥ رسول ... بود صلى الله عليه

كى خون ... در شهرى ... و پادشاه ... بيرون آن ...

در ... و ... بيرون ... باشيد بيرون ...

از ... ضحاك و مقاتل و كلبى گويند اين ... كار ...

با دشمنان خدا ... و آن چنان بود كى ملكى از ملوك ...

ايشان ... بود كى ... دشمنان خدا بيرون روند بيرون ...

رفتند بعد از آن ... ايشان را منع كرد ... مر ...

داشتند ملك را گفتند ... نوبت آنجا ... [illegible]

... و ... بسيار ... [illegible]

تعالى مر ... ايشان ... و اكثر ... [illegible]

از ايشان چون ... بسيار شد ... [illegible]

بيرون ... ملك ... آن حالت ... گفت ...

خداى ... ايشان ... [illegible]

... ايشان ... قوة ... [illegible]

چون بيرون ... قال لهم الله موتوا خداى تعالى ايشا ...

... يعقوب ... [illegible]

... كافران و مومنان ... الا ... لشكر ...

... كافران اعراض ... گفتند قالوا لا طاقة لنا اليوم

بجالوت وجنوده ما را طاقت مقاومت ... با جالوت

... قال الذين يظنون انهم ملاقوا الله گفتند

... بودند ... نجاة ... داشتند وابن قول

قتاده ... ولغة الله ابن قول ... بود كى

... نجاة داشتند وظن واقع است در موقع رجا ولغة الله

... علم ويقين است كم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة

... بسا گروهى اندك ... غلبه ... بسيار

... بود ... و آن ... راسه بالسيف

... قطعته ... باذن الله يعنى

... ولغة اند اى بتغليب الله ولغة اند

باذن الله يعنى بامر الله ... ايشان را ... امر

... والله مع الصابرين وخداى تعالى ...

... با صابر است ... كلام ايشان

... باشند وابن قول ... السنت

... طالوت ... [illegible]

آب خوردند که ایشان را عاصی گویم بندگان مصنف کتاب
گوید این معنی خلاف ظاهر قرآنست ولما برزوا لجالوت
وجنوده چون مبارزت جالوت و لشکر او بیرون آمدند
و برز ظاهر بوذ و براز صحرا باشد قالوا ربنا افرغ
گفتند ای خداوند پروردگار ما فرو ریز بر ما والافراغ
صب الماء الكثير يعني افراغ فرو ريختن آب بسيار بوذ والفرغ
صب الماء من الدلو يعني فرو ريختن آب از دلو و معني آيت
آنست که خداوندا کی جرأة و دلیری در دل ما انداز و فرغ در
دل ایشان نه صبرا یعنی حبس نفس در قتال و ثبت اقدامنا
یعنی دلهاء ما را قوة و شجاعت کرامت کن تا از مواضع قتال
منهزم نشویم وانصرنا على القوم الكافرين یاری کن ما را
بظفر یافتن بر کافران فهزموهم خدای تعالی دعاء
ایشان اجابت فرموذ و ظن ایشان محقق کرد و ایشان
طالوت و مومنان که با وی بوذند جالوت و لشکر او را
هزیمت کردند و بشکستند والهزم الشی کسره باذن الله
بامر خدای تعالی زیرا کی قتال بفرمان خدای تعالی بوذ و گفته
باذن الله ای بالطافه وقتل داود جالوت و داود [illegible]

جالوت

جالوت را بکشت و داود علیه السلام در لشکر طالوت بوذ
و در بعضی تفسیر نقل کرده اند کی آن پیغمبر کی طالوت را ملک
[illegible] نشانده بوذ زرهی بطالوت داده بوذ و اورا گفته
کی از لشکر تو هر کسی کی این زره در وی راست شود و از قد او هیچ
زیاده نبوذ کشنده جالوت او باشد طالوت همه لشکر را
بآن زره امتحان کرد بر قد هیچکس درست نیامد الا بر قد
داود و گفته اند داود بر سنگی بگذر کرد آن سنگ آواز داد
بزبان فصیح و گفت ای داود مرا برگیر و نگاه دار کی من از ابکار
ایم کی من آن سنگم موسی علیه السلام دشمن را بمن کشت داود آن
سنگ برگرفت و آنرا در جعبه کرد پاره راه دیگر برفت سنگی
دیگر آواز داد کی ای داود مرا برگیر کی من از ابکار ایم کی من
سنگم کی [illegible] علیه السلام دشمن را بمن هلاک کرد داود آن سنگ
[illegible] پاره بیشتر رفت سنگی دیگر بانگ کرد کی ای داود مرا
برگیر کی من کار تو بر آید من آن سنگم کی داود جالوت را بآن
بکشد داود آن سنگ برگرفت بعد از آن سنگها سه گانه
یکی شد وقت قتال داود آن سنگ بینداخت بر
[illegible] جالوت هلاک شد و آتاه الله الملک والحکمة

و خداء تعالی داود را نبوت و ملکت ... فرمود
بنی ملکت و نبوت ای را جمع کرد فتعالی گوید ملک طالو
و نبوت آن نبی که طالوت را او نشانده بود بداود داد
و علمه مما یشاء و داود را آموخت خداء تعالی آنچه
خواست از صنعت زره بافتن و آنچه ... و قرآن و
گفته اند از آنچه خداء تعالی انبیا را تعلیم کند ولو لا
دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض زجاج
گوید اگر نه خدای تعالی دفع کردی کافران را بمسلمانان
تا کافران غالب نشدندی الا که اینان منع و دفع بودندی اهل
بکلی ... و گفته اند اگر نه خداء تعالی بواسطه
داود جالوت را از طالوت و مومنان دفع کردی عمالقه
بر بنی اسرائیل غلبه یافتندی ولکن الله ذو فضل علی
العالمین اما خداء تعالی خداوند فضل و کرم و لطف است
در حق اهل عالم تلک آیات الله گفته اند مراد ازین آیات
قرآنست و گفته اند مراد این آیاتست که تفسیر این گفته
از اول آیت الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم تا آخر آیات
الم تر الی الملأ نتلوها علیک بالحق که خداوند ...

فرو فرستادیم بالحق براستی که هیچ دروغ دران نیست
و تحریف و تبدیل دران نکنند و نه از کلام کهنه و نه از
شیاطین است وانک لمن المرسلین و تو از آن پیغامبرانی که
اهل کتاب اند قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا
انفقوا مما رزقناکم من قبل ان یاتی یوم لا بیع فیه ولا
خلة ولا شفاعة والکافرون هم الظالمون
ای آنانک ایمان آورده اید نفقه کنید از آنچه ما شما را روزی
کردیم و مراد ازین زکوتست و خمس و سایر واجبات
من قبل ان یاتی یوم پیش از آنکه روز قیامت ظاهر شود
و شما را برادای این حقوق قدرت نماند لا بیع فیه یعنی
دران روز معاوضه نبود ولا خلة و دوستی را دران روز
منفعت نباشد الا مومنان متقی را چنانک فرمود
الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین ولا شفاعة
کافران و منافقان را هیچ شفیع نبود والکافرون هم
الظالمون و آنانک امر خدا را در غیر موضع خود وضع
کافرند و هم ظالم و گفته اند آنانک ... در قیامت

الله ولى الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الى النور و
الذين كفروا اولياؤهم الطاغوت يخرجونهم من النور الى
الظلمات اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون خداى

تعالى يار و معين است آنان را كه ايمان آورده اند يخرجهم
من الظلمات الى النور كه بيرون آورد ايشان را از ظلمات
كفر و ضلالت بنور ايمان و بمنا بعثت محمد و امامت على آورد
و كفر را ظلمت خواند از آن جهت كه مانع است ايشان را
از ادراك حق والذين كفروا اولياؤهم الطاغوت
يخرجونهم من النور الى الظلمات و آنانكه بعد از رسول
صلى الله عليه و آله مرتد شدند و از روشنائى ايمان
بيرون رفتند و در ظلمت كفر افتادند دوستان ايشان
و اولياى ايشان طاغوت اند يعنى آنانكه ... خواند
اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون ايشان در دوزخ
جاويد باشند **قوله تعالى** الم تر الى الذى
حاج ابرهيم فى ربه ان آتاه الله الملك اذ قال ابرهيم
ربى الذى يحيى و يميت قال انا احيى و اميت قال
ابرهيم فان الله ياتى بالشمس من المشرق فات بها من المغرب

فبهت

فبهت الذى كفر والله لا يهدى القوم الظالمين
ترجمه آنست كه ايشنو از من بيان كرده ام الى الذى حاج باطل اظهار
مغالبت كرد با ابرهيم عليه السلم عرض كويند حاججته فى كذا اى غلبته
بايراد الحجة فحججته فغلبته يعنى با وى حجت كرفتم در فلان
چيز غلبه كردم بر وى در ايراد حجت فى ربه در اثبات و تصحيح
ربوبيت وى ها عايد است با ابرهيم و محتملست كه عايد بود با
كافر و اين كافر كه با ابرهيم حجت كرفت نمرود بن كنعان بود
مجاهد و قتاده كويند او اول كسى بود كه كردن كشى و جبارى
كرد و دعوى الهيت از وى صادر شد ان آتاه الله الملك
در ها دو وجه است اول آنست كه عايد است با ابرهيم عليه السلم
ملك نبوة باشد چنانكه خداى تعالى فرمود فقد آتينا آل
ابرهيم الكتاب والحكمة و آتيناهم ملكا عظيما يعنى پادشاهى
نبوت و باين وجه معنى چنين بود از آن جهت كه ملك
با ابرهيم عليه السلم داده بود نمرود كافر با وى حجت كرفت
وجه دوم كه ها عايد بود با كافر و باين وجه معنى
بسبب آنكه خداى تعالى او را پادشاهى داده بود
چنانكه خداى عز و جل فرمود كلا ان الانسان ليطغى

... یعنی ابراهیم ربی الذی یحیی و یمیت این
گفت کو بی که نمرود ابراهیم را گفت که ربّ تو خدای
نیست ابراهیم گفت خدای من آنست که مرده را زنده کند
و زنده را مرده کرداند قال یعنی کافر گفت انا احیی و امیت
من نیز زنده کردانم و بمیرانم و این از وی غوبهی بود چه نقل
است که دو مرد را حاضر کردند یکی را از ایشان بکشت
و دیگری را زنده بگذاشت و آن احیا خواند کقوله تعالی و من
احیاها فکانما احیی الناس جمیعًا و جنانکه فرموده و یحییکم
ثم یمیتکم ولعله انه لامرادش از این احیا مباشرة و القاء نطفه
بوده و از لفظ امیت مراد قتل و سخطت بوده کافر باین حجت
منقطع شد و از اهل محفل خجل گشت پس ابراهیم علیه السلم حجت
زیادة کرد که چیزی که او را مهیا شود در آن غوبه و تلبیس
نتوانند نمود قال ابراهیم فان الله یاتی بالشمس من المشرق
فأت بها من المغرب ابراهیم گفت خدای من آن خدای است
که آفتاب از مشرق بر می آرد تو از مغربش بر آر کافر باین حجت
منقطع شد چنانکه انقطاع او در حضور اهل آن محفل روشن
گشت چنانکه فرموده فبهت الذی کفر یعنی کافر منقطع شد

و مبهوت شد و محجوج گشت مختصر ... مبهوت شد و مختل است که حجت دوم و از دلیل ...
انتقال نیست بلکه ذکر دلیلست بعد از دلیل و در این ... نمرود نگفت فلیات ربک بالشمس من المغرب یعنی خدای خود
را آفتاب از مغرب بر آرد زیرا که خدای تعالی او را از این
اعتراض منع فرموده و در آیت نا ویلی دیگر نیز گفته اند و این
محتملست و آن آنست که نمرود دعوی الهیت کرد چنانکه
مجاهد و قتاده و ربیع و ابن زید و غیر ایشان روایت
کردند ابراهیم علیه السلم او را گفت ربی الذی یحیی و یمیت
نمرود گفت انا احیی و امیت یعنی این کس که تو میگویی که
احیا و امانت قادرست منم نه غیر من و این معنی
... نتوان کرد زیرا که آن در قبضهٔ تصرف
... ابراهیم چون افترای او سماع کرد و آن دعوی
عظیم از وی شنید و غوبه و تلبیس او مشاهده
نمود ... نکرد و گفت ان الله یاتی بالشمس من
المشرق فأت بها من المغرب نمرود بدانست که از اتیان
... عاجز ... حال بروی شوریده گشت عجز و

... ماه چو روشن شد در بن معرض نا گفت خداء

... تا آفتاب از مغرب بر آرد خدا از آن جهت این

اعتراض نکرد که المهبت عنبر خود را مسلم ... داشت والله

لا یهدی القوم الظالمین و خداء عز و جل راه ننماید ظالمان

بطریق عقوبت ایشان و گفته اند راه ننماید ایشان را بحجت

و بهمت حیرت بود در وقت استیلاء حجت و بهت مواجهه

مرد بود بدروغی که بر وی گفته باشند • قوله تعالی

او کالذی مر علی قریة وهی خاویة علی عروشها

قال انی یحیی هذه الله بعد موتها فاماته الله مائة

عام ثم بعثه قال کم لبثت قال لبثت یوما او بعض

یوم قال بل لبثت مائة عام فانظر الی طعامک وشرابک

لم یتسنه وانظر الی حمارک ولنجعلک آیة للناس وانظر

الی العظام کیف ننشزها ثم نکسوها لحما فلما تبین له

قال اعلم ان الله علی کل شی قدیر او تخییر را بود ...

دو چیز چنانک گوئی جالس الحسن او ابن سیرین ...

نند نحویان محمول است بر معنی تقدیر سخن چنین ...

کالذی حاج ابرهیم او کالذی مر علی قریة ...

قوله تعالی سیقولون لله در جواب قل من ...

گوید محمول است بر لفظ استفهام تقدیر سخن ...

الم تر الی الذی حاج الم تر من کالذی مر علی قریة و گفته

کاف زیادت است صاحب نظم گوید عطف است

بر لذلک الله یحیی الموتی قوله او کالذی مر علی

قریة قتاده گوید عزیر بود علیه السلم وهب گوید ارمیا

بود و گفته اند خضر بود علیه السلم و گفته اند ارمیا خود

خضر است حسن گوید علجی کافر بود او کالذی مر علی

قریة یا بنکر یا انکس که بر ده ... بگذشت و او بر خری سوار

بود و سله انجیر نزد با وی بود و گفته اند انجیر و انگور

و کوزه از طعام بعض شرابی تنگ و آن شیر تازه بود و گفته اند

بود و در تفسیر خلاف کرده اند قتاده و ربیع و وهب

گویند هی بیت المقدس در وقتی که بخت نصر آنرا خراب کرده

بود گویند آن ده بود که در وقت آن قوم که بیش

... از آن بیرون آمدند از ترس مرگ کلبی گوید

دیر اباد بود سدی گوید سلما باد بود و گفته اند

... اند هی بود بدو فرسنگی بیت المقدس

خاویه یعنی این ده از مردم خالی بوذ و اصل خوا خلا
[illegible] اند منهدم بوذ یعنی نعم فرو نشسته کی با هدام
از اهل خوذ خالی مانده بوذ علی عروشها بناهاء آن و
سقوف آن در هم افتاده بوذ من قوله وما کانوا یعرشون
ای یبنون و معنی آنست کی اعالی آن فرو نشست پس
دیوارها بران افتاده بوذ و گفته اند علی عروشها ای باقیة
علی حالها و علی عروشها خبر بوذ بعد از خبر و گفته اند
علی عروشها بدل بوذ از علی قریة قال انی یحیی هذه الله
گفت چگونه زنده کرداند خداء تعالی اهل این ده را بعد
موتها پس از انک ایشان مرده باشند و مراد او ازین گفتن
آن بوذ کی بداند کی خدای تعالی مرده چگونه زنده می کند
تا بصیرة و یقین او زیادة گردذ نه بطریق [illegible] یقین و تعو
حسن انکار بوذ بر بعث و استبعاد آن فاماته الله مائة
عام خداء تعالی صد سال اورا بمیرانید و عام عبارت
از سال کی آن موضوع است بر فصول اربعه یعنی بر چهار
فصل کی سه ماه فصل ربیع و سه فصل تابستان
سه ماه فصل زمستان و عام مشتق است از عوم و آن شنا

درفراخی

وانشاع ثم بعثه پس اورا زنده کردانید و [illegible]
کم لبثت و این سوالست از ایام و لیالی یعنی ندا کردند و
از آسمان فقال گویند در ان زمان که محال پیغمبر بوذه با
ارمیا وی ابن خطاب فرمایند و گفته اند ابن خطاب با وی
کسی کرد کی پیش از وی پیغمبر بوذ قال لبثت یوما
عزیر گفت درنگ کردم یک روز و این از ان جهت گفت
اول روز بوذ کی خداء تعالی اورا بمیرانید و چون اورا
زنده کردانید بعد از صد سال آخر روز بوذ بیش از
فرو شدن آفتاب گفت روزی درنگ کردم باز دیگر
[illegible] آفتاب نگریست هنوز آفتاب باقی بوذ
او بعض یوم و گفته اند معنی آنست کی روزی یا
بعضی از روزی قال بل لبثت مائة عام یعنی
[illegible] مان با بنی آن زمان گفت بلکه صد
[illegible] فانظر الی طعامک یا نجیر و انگور
[illegible] و عصیر یا شیر یا آب نگر کی نبسته
[illegible] حمار کی و بخر خوذ نظر کن
[illegible] بوذ یعنی

چونکه زنده [illegible] نظر کرد آفتاب [illegible] هنوز فرو نرفته [illegible]

[illegible] کی بعد از مرگ تغییر نیافته ا[illegible] ینانک
طعام و شراب تغییر نیافته است و این خارج عادت [illegible]
و گفته‌اند بحر نگر که دیر بیده و پوسیده است و پیوندها
و استخوانهاء او متفرق گشته است چگونه [illegible]
جمع می‌کنیم و زنده می‌گردانیم و لنجعلک آیة للناس
و تا آیتی کردانیم مردم را و آیت از آن جهت
بوده کی او را بعد از آنک صد سال مرده بوده [illegible]
زنده کرده‌اند و فرزندان او پیر بوده و او در [illegible]
و او عطف است بر مضمری و آن مضمر چنین بوده
احییناک لتری کیفیة الاحیاء و لنجعلک آیة [illegible]
زنده کردانیدیم تا تو کیفیت زنده کردانیدن [illegible]
کنی و تو آیتی باشی مردم را وانظر الی العظام [illegible]
استخوانها خر خود و این کان [illegible]
مرده می‌بهد عزیر نظر کرد [illegible]
سپید دید اول استخوانهاء [illegible]
بعد از آن [illegible] و [illegible]
و پهلو بعد [illegible] رو [illegible] و دستها تا ران [illegible]

بعد از آن [illegible] و روی و زبان ظاهر شد بعد از آن
گوشت بر آن برویانیدند و گفته‌اند با استخوانها
نفس خود نگر و اول چیزی که از جسم عزیر علیه السلم زنده
کردانیدند چشمها وی بود و این از آن جهت فرموده
تا با فرزند سایر بدن خود نظر کنند و چنان نگوید
بوده کی گویم اول چشم و دل او زنده کرد زیرا کی چشم
ادراک بدل نتواند کرد و بی دل ادراک حس نبوده و قول
اول اولیتر و صحیح‌تر است زیرا کی اول عزیر را زنده
کرد پس با وی خطاب فرموده و گفت کم لبثت تا بعد
از خطاب اجابت نتوانست کردن با کی گفت لبثت
یوما او بعض یوم [illegible] کی [illegible] و پوسیده چگونه محل
خطاب و جواب بوده قوله کیف ننشزها کی چگونه
زنده می‌کردانیم و ننشزها بزای معجمه خوانده‌اند و معنی
آن بوده کی بنگر کی چگونه بعضی با بعضی می‌پیوندیم
ثم نکسوها پس استخوانها را گوشت چگونه می‌پوشانیم
فلما تبین له چون بر وی ظاهر شد کار مرده چگونه زنده
[illegible] قال گفت یعنی عزیر علیه السلم اعلم می‌دانم و [illegible]

[illegible] کل شیء قدیر یعنی خدای تعالی بر مرده زنده کردن
وغیر آن توانا ست و از هیچ چیز عاجز نشود و آنک می‌خواند
اعلم که آن از کلام ملک بود کی از آسمان ندا کرد یا سخن گفت
چنانک پیش ازین بیان کردیم وگفته اند عزیر علیه السلام با نفس
خود خطاب کرد و در قصه گفته اند کی عزیر چون زنده
شد بر خر نشست و با اهل خود رجوع کرد ایشان او را انکار
کردند و نشناختند زیرا کی صد سال گذشته بود عزیر بر
توریة بر ایشان املی کرد از حفظ در بن عزیز
جهودان گفتند خدای تمامت توریة در دل کس ننهاد
الا در دل فرزند خود پس گفتند عزیر ابن الله تعالی الله
عما یقول الظالمون علوا کبیرا **قوله تعالی** یا ایها

**الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم کالذی ینفق ماله رئاء
الناس ولا یؤمن بالله والیوم الآخر فمثله کمثل صفوان
علیه تراب فاصابه وابل فترکه صلدا لا یقدرون
علی شیء مما کسبوا والله لا یهدی القوم الکافرین**

بالمن والاذی

ای آنانک ایمان آورده اید لا تبطلوا صدقاتکم باطل مکردانید
صدقهای خود یعنی ثواب آن بالمن والاذی بمنت نهادن

ورنجانیدن

و رنجانیدن کالذی ینفق ماله رئاء الناس چنانک
باطل کردن منافق کی بریا و سمعه مال نفقه کند و مراد
او از آن ثنا و ذکر جمیل بود نزد مردم ولا یؤمن بالله و
الیوم الآخر یعنی در آن انفاق او را امید اجر و ثواب
آخرت نبود از جهت کفر بخدا و روز قیامت فمثله
مثل عمل او کمثل صفوان چون مثل سنگی است واحد
آن صفوانه بود علیه تراب کی بر آن خاکی باشد کی هیچ
نرو باشد فاصابه وابل یعنی بارانی سخت بآن رسد
فترکه صلدا باران آن سنگ را بگذارد چون سنگی
املس براق و آن خاک را از وی زایل کرده اند لا
یقدرون علی شیء مما کسبوا یعنی روز قیامت ثواب
عملها در دنیا کرده اند نیابند و محتمل است کی
یعنی چنین بود آنکس کی صدقه خود بمنت نهادن و رنج
باطل کند ثواب چیزی که کسب کرده
باین وجه از خطاب بغیبت عدول کرده است
والله لا یهدی القوم الکافرین و خدای تعالی ارشاد
[illegible] این قصه در [illegible] است

[illegible] یا ایها الذین [illegible] ونید اسنانکی
طیبات ما کسبتم ومما اخرجنا لکم [illegible]
الخبیث منه تنفقون ولستم باخذیه [illegible]
فیه واعلموا ان الله غنی حمید ای ایمانکه ایمان آورده ید
باید که آنچه در راه خدای تعالی نفقه می‌کنید از وجهی
حلال بود که شما کسب کنید و از رسول صلی الله علیه
وآله نقل کرده اند که حلال آنست که مرد بدست خود
کسب کند و هر سعی که میسور بود و گفته اند مراد
از طیبات درین موضع نیکو است و از خبیث مراد بد
حسن گوید مراد ازین انفاق زکوة است و گفته اند
صدقه تطوع است عبد الله عباس گوید مراد
زکوة است و خمس ومما اخرجنا لکم من الارض یعنی
از آنچه ما برای شما از زمین بیرون آوردیم از زرع و نبات
واشجار که در آن عشر واجب است ومحتمل است
که معدنها نیز داخل بود ولا تیمموا الخبیث منه
در آن وقت که صدقه می‌دهید قصد مکنید که
از مال آنچه نفقه کنید تنفقون ای که الخبیث ولستم
باخذیه

[illegible] شما را حقی از کسی ستدنی
[illegible] شما نیز در اداء حق [illegible]
خبیث [illegible] بستانید ومستحقان مدهید الا ان تغمضوا
فیه الا بچشم اهمال ومسامحه و گفته اند الا آنکه شرم دارید
شما را اندران منع کند ابن عباس گوید الا جبری که
در بهاء بعضی از آن جبری خلط کرده باشید و گفته اند
فی در منه عاید است با خبیث ای من الخبیث تنفقون
ولستم باخذیه یعنی صدقه از بد می‌دهید که اگر شما
ستانند نیستانید مثل آنرا واعلموا ان الله غنی
وبدانید که خدای تعالی توانگر است از صدقات شما
حمید مستحق حمد وثنا است که او را بستایند و
گفته اند حمید محمود است یعنی ستایش ستوده
[illegible] عازب گوید این آیت در شان انصار منزل
شد و آن چنان بود که چون وقت بریدن خرما بودی
[illegible] از بعضی که حق عشر بودی بمسجد رسول آوردندی
[illegible] حبلی معلق میان دو استون در آویختندی
تا فقراء مهاجرین و لکن [illegible] کسان بودندی که

... بوردندی و درمیان نهادندی ...
... ایشان نجا بود و فتوی است این آیت در شان آنانک
این فعل ایشان بود منزل شد قوله
لیس علیک هداهم ولکن الله یهدی من یشاء وما
تنفقوا من خیر فلانفسکم وما تنفقون الا
ابتغاء وجه الله وما تنفقوا من خیر یوف الیکم
وانتم لا تظلمون سعید جبیر گوید رسول خدا
فرموده بود کی لا تصدقوا الا علی اهل دینکم یعنی جز
بر اهل دین خود صدقه مکنید خدای این آیت
فرو فرستاد لیس علیک هداهم ای محمد بر تو نیست
راه نمودن ایشان یعنی دلالت کردن ایشان بصدقه
دادن محمد حنفیه گوید این آیت در شان اسما
بنت ابی بکر منزل شد و آن وقتی بود کی مادر
او قتیله و جده او ... چیزی خواستند و ا...
مشرکات بودند اسما گفت من شما را چیزی ندهم
اند رسول اجازت خواهم کی شما نه بر دین من اند
اسما این ماجرا بر رسول صلی الله علیه وسلم عرض داشت

تعالی

تعالی این آیت فرو فرستاد انکه رسول خدا ...
فرموده تا ایشان را صدقه دهند بعد از آن اسما ایشان
چیزی داد ولکن الله یهدی من یشاء اما راه نماید خدا
عز وجل بلطف خود آن را کی خواهد وما تنفقوا من خیر
وآنچ نفقه می کنید از چیزی و گفته اند از مالی فلانفسکم
ثواب آن از نفسهاء شما تجاوز نکند وما تنفقون
الا ابتغاء وجه الله زجاج گوید این خاص مومنان راست
که خدای تعالی دانست از ایشان کی ایشان آنچ نفقه
می کنند مراد ایشان ثواب خداست نه غیری قفال
گوید در آیت تقدیم و تاخیری هست و تقدیرش چنین است
وما تنفقوا من خیر وما تنفقون الا ابتغاء وجه الله
فلانفسکم و باین وجه حالی بود و گفته اند تقدیرش
نهی است ای لا تنفقوا الا ابتغاء وجه الله یعنی نفقه
مکنید الا برای وجه خدای تعالی و قفال وجهی دیگر
گفته است وما تنفقون ای ولا تکونون منفقین مستحقین
لهذا الاسم حتی تبتغوا بذلک وجه الله یعنی ... نباشند
نفقه کننده و مستحق این نام تا آن نفقه نه طلب ثواب

[...] اى خداى تعالى بود وما تنفقوا

ود بج نفقه مى كنيد از خير جزاى شما وافر وفا كنيم

وانتم لا تظلمون از استحقاق شما هيچ نقصان

نكرده ايم اگر بر مسلمان نفقه كرده باشيد يا كافر اما بشرط

آنك ابتغاء شما در آن وجه خداى عز وجل بوده باشد

قوله تعالى يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله و

ذروا ما بقى من الربوا ان كنتم مؤمنين فان لم تفعلوا

فاذنوا بحرب من الله ورسوله وان تبتم فلكم رؤس

اموالكم لا تظلمون ولا تظلمون وان كان

ذو عسرة فنظرة الى ميسرة وان تصدقوا خير لكم

ان كنتم تعلمون اى آنانك ايمان آورديد از خداى تعالى

بترسيد و فرو گذاريد آنچ از ربوا باقى است ابن عباس

گويد اين آيت در شان بنى عمرو بن عمير بن عوف بن ثقيف

و بنى المغيرة از بنى مخزوم منزل شد عطا و عكرمه

گويند در حق عباس بن عبد المطلب و عثمان بن عفان

منزل شد كى ايشان ربوا مى كردند پيش از تحريم

ربوا بر مردم متوجه داشتند چون آيت منزل شد گفتند

طلبهم

سمعنا واطعنا

[...] عباس المال از معاملان بيشتر [...]

ستانند سدى گويد در شان عباس و خالد [...]

منزل شد كى ايشان در جاهليت شريك بودند و مال

بسيار از ربوا حاصل كرده بودند چون مسلمان

شدند خداى تعالى اين آيت منزل فرمود رسول

صلى الله عليه وآله فرمود الا ان كل ربوا من

ربوا الجاهلية موضوع واول ربوا اضعه ربوا

العباس يعنى هر ربوا كى از ربوا جاهليت است

وضع كردم واز ذمت خلق فرو گشادم واول ربوا كى

وضع مى كنم ربوا عباس است ومعنى آيت آنست كى اى

اهل ايمان فرو گذاريد آنچ شما را باقى مانده است از ربوا

[...]ر آنانك با ايشان معامله كرده ايد ان كنتم مؤمنين

[...]سيد امنتكم (ايمان) بر خود مى خواهيد فان لم تفعلوا يعنى

[...]نچ از ربوا شما را در ذمت معاملان باقى است فرو

[...]ريد و در مطالبت ربوا حكم جاهليت كار كنيد

فاذنوا بحرب من الله ورسوله پس بدانيد كى خداى تعالى

[...] شما اذن فرموده است وآذنوا يعنى اين معنى

... و نبذ ... نسبتم ... واگر باز

... بکنید آنچه شما را باقی است

لکم رؤس اموالکم شما راست راس المال نه سود

حرام لا تظلمون شما ظلم مکنید بطلب سود و

لا تظلمون و بر شما ظلم نکنند بمنع راس المال وان کان

ذو عسرة کلبی گوید بنو عمرو بن عمیر بنی مغیره را گفتند

راس المال ما باز دهید و ربوا بشما فرو گذاریم بنی مغیره

گفتند امروز ما را عسرتی و ضیقی هست ما را مساهلتی

کنید تا وقت ادراک غله ایشان را اجابت نکردند خدای

تعالی این آیت منزل فرمود وان کان ذو عسرة

واگر معاملان در ضیق و دست تنگی باشند وکان

اینجا بمعنی وقع بود ای وان وقع ذو عسرة فنظرة

بر شما باد کی او را مهلت دهید الی میسرة تا وقتی کی

او را مالی بدست آید و توانگر گردد تا بدهد شرح

و ابراهیم گوید این حکم خاص در دین ربواست ابن

عباس و ضحاک گوید عامست در جمیع دیون

ان تصدقوا یعنی اگر بطن تو صدقه بر غریم دروس

از راس المال

... تعالی ... بهری ... و گذارید ... سود

... بود ان کنتم تعلمون ای تعلمون

یعنی اگر عمل کنید بعلم خود ۞ و در ما قبل این آیت فرمود

ان الذین آمنوا وعملوا آنانک ایمان آوردند و عمل صالح

کردند واقاموا الصلوة وآتوا الزکوة و در اقامت نماز

و اداء زکوة سعی نمودند لهم اجرهم عند ربهم مزد

ایشان و جزاء عمل ایشان در حضرت خداست روز

قیامت با ایشان رسانند ولا خوف علیهم ولا هم

یحزنون نترسند و اندوه با ایشان راه نیابد گفته اند

ان الذین آمنوا بتحریم الربوا یعنی ای آنانک ایمان دارید

کی خدای تعالی ربوا حرام کرده است قوله تعالی

یا ایها الذین آمنوا اذا تداینتم بدین الی اجل مسمی فاکتبوه

ولیکتب بینکم کاتب بالعدل ولا یاب کاتب

ان یکتب کما علمه الله فلیکتب ولیملل الذی علیه

الحق ولیتق الله ربه ولا یبخس منه شیئا فان کان

الذی علیه الحق سفیها او ضعیفا او لا یستطیع ان

یمل هو فلیملل ولیه بالعدل واستشهدوا شهیدین

[illegible] يكونا رجلين فرجل [illegible]
[illegible] الشهداء ان تضل احديهما [illegible]
الاخرى ولا ياب الشهداء اذا ما دعوا ولا تساموا
ان يكتبوه صغيرا او كبيرا الى اجله ذلكم اقسط عند الله
واقوم للشهادة وادنى الا ترتابوا الا ان تكون تجارة
حاضرة تديرونها بينكم فليس عليكم جناح الا تكتبوها
واشهدوا اذا تبايعتم ولا يضار كاتب ولا شهيد وان
تفعلوا فانه فسوق بكم واتقوا الله ويعلمكم الله والله
بكل شى عليم وان كنتم على سفر ولم تجدوا كاتبا فرهن
مقبوضة فان امن بعضكم بعضا فليود الذى
اؤتمن امانته وليتق الله ربه ولا تكتموا الشهادة و
من يكتمها فانه آثم قلبه والله بما تعملون عليم اى انانك
ايمان آورديد چون معامله كنيد بقرضى يعنى داد و ستد
تاكيد ست و قطع مجاز لانه يقال تداينا يعنى تجاز
وتقاطبنا الاخذ بينتا ابن عباس گويد مراد از بن سلم است
وظاهر آيت آنست اقتضا مى كند لا عام بود در سلم و قرض
تا خبر ثمن مبيع الى اجل مسمى تا وقتى موخر معلوم معين

فاكتبوه

[illegible] قرض يا ثمن مبيع ومدة آن بنويسيد بعضى
گفته اند اين امر وجوب است و بعضى گفته اند ندب
و ارشاد است نه حتم و مذهب فقها اين است وليكتب
بينكم كاتب بالعدل و آن معامله نويسنده ميان شما نويسد
بعدل نه زيادة و نقصانى تا در مال ظاهر شود يا در وصف
و يا در اجل يعنى مدة قفال گويد مراد از لفظ عدل آنست
تا چنان نويسد كه ميان علما متفق عليه بود كه اگر
بقاضى از قضاة مسلمانان حاجت افتد آنرا باطل نكند
و الفاظ آن چنان نويسد كه تاويل را در آن مجال نباشد
تا حاكم در آن محتاج نشود بتوقف ولا ياب كاتب ان
يكتب كما علمه الله قفال گويد كاتب را منع نكنند از آنك
بعدل نويسد چنانك خداى تعالى او را تعليم كرده است
يعنى بخلاف امر خداى عز و جل ننويسد سلمى گويد
فرضى بر كفايت است و گفته اند لا واجب است در حال
فراغ ضحاك گويد منسوخ است با آيت ولا يضار كاتب
ولا شهيد و دليل بر آنست كه مستحق است بر آن
اجرتى [illegible] ثم قال كما علمه الله فليكتب اى فليكتب

علمه الله یعنی بعدل و لیملل الذی علیه الحق و املا کند
آنکه در ذمّت اوست اقرار کند تا بروی گواه شوند
و آن از آن کی بوذ او را زبان خوذ بر خوذ و لیتق الله ربّه و لا
یبخس منه شیا و باید کی از خدای تعالی بترسد و از حقّی
کی در ذمّت اوست چیزی نقصان نکند و محتمل است کی
و لیتق الله ربّه عاید بوذ با کاتب زیرا کی انکس کی قرض
می گزارد اگر خواهد کی تقاضا نکند قرض دهنده او را
منع کند و در بستانذ بآن نقصان ذ بخس نقصان بوذ بطریق
ظلم فان کان الذی علیه الحق سفیها و اگر آنکی حق در ذمّت
اوست جاهل بوذ سفه کی گویند گول بوذ زجاج گوید
سفیه کسی بوذ کی سبک عقل بوذ و گوید کان و زنان سفها
کی عقل ایشان اندک بوذ او ضعیفا یا عاجز باشد و گفته اند
در عقل ضعیف بوذ و گفته اند احمق باشد او لا یستطیع
ان یمل هو یا نتواند کی بزبان اقرار کند از آنکی یا ان جهت
کی در زبان دارد فلیملل ولیه اقرار کند کسی کی ولی
او باشد ضحاک گوید کسی کی قایم مقام او بوذ بالعدل
براستی بی زیادت و نقصان و استشهدوا شهیدین من

و گواه

گواه گیرید دو مرد آزاد مسلمان فان لم یکونا رجلین
اگر گواهان دو مرد مسلمان آزاد نباشند و این شرط
معتبر است کقوله و کاتبوهم ان علمتم فیهم خیرا و کقوله
و لا تکرهوا فتیاتکم علی البغاء ان اردن تحصنا فرجل و امرأتان
یعنی مردی و دو زن گواه گیرید ممن ترضون من الشهداء
یعنی از اهل دین و عدالت و فضل باشند ان تضل احدیهما
فتذکر احدیهما الاخری یعنی اگر گواهی یکی فراموش
کنند آن گواه دیگر او را یاد دهد و ضلال اینجا بجهت
خوانند کی سبب اذکار است و انکس کی ان بکسره می خواند
و رفع می کنند فتذکر را شرط و جزا می نهد ابن عیینه گوید
معنی فتذکر فتصیر معها مذکرا است ای تلحقها بالرجال
فی الشهادة فتنقلها من التأنیث بعد الذکر و لا یأب الشهداء
اذا ما دعوا و منع نکنند گواهان چون ایشان را بگواهی خوانند
تا حقوق ایشان ضایع شوذ و لا تسأموا ان تکتبوه صغیرا
او کبیرا الی اجله یعنی ملال شما را منع نکند از کتابت
در استقضا اندک کی اندک و بسیار در وقوع مظالم یکسانست
و در حق کاتب اندک و بسیار نوشتن تفاوت ندارد

... اندرین عاید ست باذا تداینتم مسمّی
... یعنی نبشتن واستشهاد اقسط عند الله
... یعنی عدل و هیچ
ای اعدل وکان از قسط است یعنی عدل و هیچ
فعل از آن مشتق نیست وآن نه از اقساط ست
زیرا که افعل از افعال بنا نکنند و قسط بمعنی نصیب
نیز آمده است و قسط بفتح قاف جور بود و اما
القاسطون از آنست واقوم للشهادة ای اثبت
چنانکه گویند حقی علیک قایم ای ثابت یعنی گواهی
بنوشتن ثابت است وگفته اند یعنی استوارتر و از
گواهی دورتر است وادنی الا ترتابوا و نزدیکتر ست
بآنکه شک نیارید شاهد وحاکم وصاحب حق الا ان تکون
تجارة حاضرة تدیرونها بینکم فلیس علیکم جناح
الا تکتبوها الا که معامله بود در تجارت حاضر یا که
واقع شود تجارت حاضر در چیزی که مال آن ستد و
بعوض چیزی که حاضر بعد از آن قبض کنند و متفرق
شوند در نوشتن کتابت درین صورت شما را اثم
واشهدوا اذا تبایعتم امر جزم است باشهاد در صورة

... بیع ... حسن و شعبی گویند ندب است
ضحاک گوید فرض است ولا یضار کاتب ولا شهید
حسن و قتاده و ابن زید و عطا گویند وزن آن لا یضار
است یعنی کاتب را از کتابت و شاهد را از تحمل شهادة
منع نکنند و محتمل است که نهی ایشان از تحریف در کتابت
و تغییر در شهادة ابن مسعود و مجاهد گویند و زبر
ضاد را است بفتح یعنی بر کاتب و تحمل شهادة اجبار
نکنند باین وجه ناسخ بود دون الوجه الاول وان
تفعلوا یعنی اگر در کتابت و شهادة تحریف کنید
فانه فسوق بکم بیرون آمدن بود شما را از امر
خدای تعالی و لزوم این لعنت شما را بود یعنی فسق
واتقوا الله و از خدای تعالی بترسید در مخالفت
اوامر و نواهی او ویعلمکم الله و تعلیم می کند خدای
عز و جل شما را شرایع دین خود والله بکل شیء علیم
و خدای تعالی همه چیزها دانا ست سهو و قصور
بحضرت او راه نیابد وان کنتم ای فرض حد کان
وسنا شدکان علی سفر ولم تجدوا کاتبا اگر در سفر باشید

کاینی بود وعدم کاینت عدم

[illegible] فرهن مقبوضة وثیقه رهنی مقبوض باشد

دردست صاحب حق حکما واصل رهن اثبات وادامت

بود وجمع رهن رهن ورهان بود فان امن بعضکم (بعضا)

واگر واثق بود بمعامل خود آنک اندوختگر وی نشانند یا

چیزی بوی بیند وگواه گیرند فلیؤد الذی اؤتمن

امانته امر کنند آنرا کی بروی اعتماد بود کی باز احسان

لا باوی کرده باشند درونفس وجوب اداء هم باحسان

بیش آید نه فیحق صاحب حق ادا کنند وامانت اسم آنست

کی در وجود آن اعتماد کرده باشند چنانک علم بمعنی

معلوم است وقدره بمعنی مقدور ولیتق الله ربه

وباید کی از خدای تعالی بترسد وانکار حق او نکند

وظلم روا ندارد ولا تکتموا الشهادة وکتمان شهادة

مکنید چون شما را گواه ساختند و روا بود کی عام بود

در جمیع شهادات ومن یکتمها وهرکس کی اورا گواه

گیرند وگواهی ندهد فانه آثم قلبه او فاجر باشد

واضافت آن بدل کرد بطریق توسعه ومجاز

وانه

والله [illegible] وخدای تعالی داناست

بکتمان شهادة وبه اظهار آن وجزا دادن بران

ومن سورة آل عمران قوله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم الم الله لا اله الا هو الحی القیوم

نزل علیک الکتاب بالحق مصدقا لما بین یدیه وانزل

التورية والانجیل من قبل هدی للناس وانزل الفرقان

ان الذین کفروا بآیات الله لهم عذاب شدید والله

عزیز ذو انتقام ان الله لا یخفی علیه شیء فی الارض ولا [illegible]

هو الذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء لا اله [illegible]

[illegible] الحکیم هو الذی انزل علیک الکتاب [illegible] آیات

[illegible] الکتاب واخر متشابهات فاما الذین [illegible]

[illegible] فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و

[illegible] وما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم

[illegible] ربنا وما یذکر الا اولوا الالباب

[illegible] هدیتنا وهب لنا من لدنک

[illegible] انک جامع الناس لیوم لا ریب

[illegible]

سبب نزول اول این سورة آن بود.

[illegible]

[illegible]

... وفد نجران که ایشان شصت سوار ...
آمدند صلی الله علیه وآله از آن جمله چهارده سوار اشراف قوم
بودند ... و از آن چهارده نفر سه مرد کار بودند که امیر قوم
بودند و رجوع امور همه با این سه بود و رأس ایشان عاقب
بود و حاکم بر همه و صاحب مشورت عبد المسیح و سید
و صاحب رحل ایشان ایهم بود و ابو حارثه بن علقمه اسقف
دانشمند ایشان بود و او امام و مدرس قوم بود و او را
بود بر دین عیسی علیه السلام ملک روم او را تشریف داده بود
و کالها بخشیده و کنایس برای او ساخته از غایت علم و
اجتهادی که او را بود پس ایشان چون بمدینه رسول
رسیدند وقت نماز دیگر بود و رسول صلی الله علیه
وآله نماز دیگر گزارده بود و این اشراف جامهای حبرات
پوشیده بودند و جبهها پاکیزه در بر کرده و رداها ...
در جمال بلحرث بن کعب می‌بودند ... ایشان را
بدیدی گفتی از اصحاب رسول صلی الله علیه وآله چون
اصحاب رسول ایشان را بدیدند گفتند مثل این قوم ندیدیم
وقت نماز ایشان در رسید ... در مسجد رسول

گفتند

صلی الله علیه

... صلی الله علیه وآله گفت ایشان را بگذارید تا نماز
بگزارند روی سوی مشرق کردند و نماز بگزاردند بعد
از فراغ نماز سید و عاقب با رسول صلی الله علیه وآله سخن
گفتند رسول گفت مسلمان شوید گفتند ما پیش از تو مسلمان
شدیم رسول گفت کذبتما یمنعکما من الاسلام یعنی
دروغ می‌گویید و مسلمانی شما ممنوع است بدعوی
شما که گفتید عیسی پسر خداست و عبادت شما صلیب را
و خوردن گوشت خوک ایشان گفتند اگر نه خدا پدر
عیسی است پس پدر عیسی کیست همه باتفاق با
رسول خصومت کردند در شان عیسی رسول صلی
الله علیه وآله ایشان را گفت شما می‌دانید که فرزند
باید که بپدر ماننده بود گفتند بلی ضرورت باید که چنین
بود رسول گفت شما می‌دانید که پروردگار زنده است
که هرگز نمیرد و عیسی را فنا و زوال خواهد بود گفتند
بلی رسول صلی الله علیه وآله گفت پروردگار عیسی حی و
مالک است گفتند نه رسول گفت شما می‌دانید که خدای
تعالی صورت عیسی در رحم نگاشت چنانکه خود خواست

گفتند بلی رسول گفت شما می‌دانید [illegible] خدای تعالی
قادرست بر همه چیزها و حافظ همه است و رازق
جمیع جانوران است گفتند بلی رسول گفت عیسی برین
احوال قدرت دارد گفتند نه رسول گفت شما می‌دانید که
عیسی می‌خورد و می‌آشامد گفتند بلی رسول گفت شما
میدانید که خدای تعالی نه می‌خورد و نمی‌آشامد گفتند
بلی رسول گفت شما میدانید که مادر عیسی آبستن
شد چنانکه زنان بفرزندان آبستن می‌شوند رسول گفت
شما میدانید که مریم مادر عیسی عیسی را بزاد چنانکه
زنان فرزندان را می‌زایند گفتند بلی رسول گفت شما میدانید
که مریم عیسی را غذا داد چنانکه مادران فرزند را غذا
میدهند گفتند بلی رسول گفت شما میدانید که عیسی
بدفع فضله محتاج بود گفتند بلی رسول صلی الله
علیه و آله پس دعوی شما چگونه راست است همه خاموش
گشتند خدای تعالی صدر سورة آل عمران فرو فرستاد
الی بضع و ثمانین آیة قوله تعالی الم الله لا اله الا هو بارک
قسم یاد می‌کند به آلاء خود و لطف و ملک خود و میم [illegible]

متحرکست یعنی [illegible] بعد الفاء ساکنست میم و لام الحی اسم
از نامهای خداست لا ادراک از وی صحیح است و گفته اند دفع
ازو صحیح بود القیوم مجاهد و ربیع گویند یعنی قایم
بتدبیر بندگان جعفر صادق گوید علیه السلام یعنی بقای
او دایم است نزل علیک فرو فرستاد بتو ای محمد الکتاب
قرآن و تنزیل و انزال یک معنی است و گفته اند تنزیل تفصیل
بود و انزال عام بالحق ابن عباس گوید یعنی بعدل محمد
[illegible] گویند بصدق یعنی براستی که اختلاف در آن نیست
[illegible] بسبب راست ای بسبب اثبات الحق و محتمل است
[illegible] ای محققا چنانکه گویند خرج بسلاحه ای
[illegible] مصدقا یعنی بصدق الانبیا یعنی خبر می‌دهد
[illegible] معمر از قتاده و مجاهد گویند مصدقا للکتب
التی تقدمت [illegible] است دارنده کتابهایی که پیش از قرآن
[illegible] گویند تصدیق قرآن کتابهای پیشین را
آنست که کتب پیشین [illegible] قرآن خبر داد و وقوع المخبر
به بجعل الخبر صادقا [illegible] این لفظ چیزی را گویند
که به بینند و تصرف در آن [illegible] استعمال کنند

در چیزی که در پیش چیزی بود ... یعنی از آن
چیز دور بود وانزل التوریة و فرو فرستاد کتاب موسی علیه السلم
و آن مشتق است از وری الزند یعنی از آتش زنه چون آتش
از او ظاهر شود وگفته اند از توریة زیرا که در آن کنایات
بسیارست و وزن آن نزد بصریان فوعلة است چون
حوقلة و او بیا قلب کردند کتخمه و تراث و نزد کوفیان
تفعلة است بکسر عین کسره آن بفتحه قلب کردند چنانک
جارات در جاریة و ناصاة در ناصیة وگفته اند تفعلة است
بفتح عین والانجیل و کتاب عیسی علیه السلم و اشتقاق
آن از نجل است زیرا که منبع علوم است و وزن آن
افعیل است و نحویان برآنند که توریة وانجیل را وزن
نیست زیرا که آن دو اسم عجمی است من قبل یعنی پیش از
قرآن هدی للناس راه نمای مردمان [illegible]
در دلالت ایشان در آنست وانزل ال[illegible] یعنی فرو [illegible]
حق و باطل وگفته اند مراد از [illegible] قرآنست و [illegible]
تخصیص و تشریعه قرآنست [illegible]
وانزل التوریة [illegible] هدی للناس

راجع بود با همه وگفته اند بر مر
فیصل سخن تمام [illegible] کلام فرو بود وگفت
هدی للناس وانزل الفرقان با ین وجه هدی خاص قرآن
بود ان الذین کفروا بآیات الله ابن عباس گوید ایشانند
که بآیات خدا کافر شدند اهل نجران بودند که پیش ازین
قصه ایشان گفتیم وگفته اند عام است و آیات
قرآنست وگفته اند دلالات است لهم عذاب شدید
ایشانراست عذابی سخت والله عزیز و خدای تعالی
[illegible] است ذو انتقام یعنی خداوند عقوبت است
ان الله لا یخفی علیه شیء فی الارض ولا فی
السماء خدای تعالی از آنچ در آسمانها و زمینهاست
[illegible] پوشیده نیست زیرا که جمیع آنها او آفریده
هو الذی یصورکم [illegible] اوست که شما را صورت می کند
[illegible] لا چیزی را آن تالیف کرده باشد
فی الارحام [illegible] در ارحام زنان چنانک او خواهد
[illegible] سپید و جمیع آنچ صور بر آن
[illegible] مختلف [illegible] صورت [illegible] بود

[illegible] هو العزيز جز او هيچ نبود دكار [illegible] نيست كی [illegible]
سلطنت و حلم كسی بروی غالب نبود الحكيم در تدبير ملك
راست گفتار و درست كردار است هو الذی نزل عليك الكتاب
او آن خدايی است ای محمد كه قرآن بتو فرو فرستاد آيات محكمات
هن ام الكتاب يعنی قرآن اصل همه كتابهاء منزلست كی
بآن عمل كنند و ام را بجمع ذكر نفرمود زيراكی جمع ام بود و معنی
چنان بود كی همه آيات ولعنة الله هر آيتی از قرآن ام است
واخر متشابهات يعنی آياتی ديگر و اخر لا ينصرف است
زيراكی از اخر عدل كرده اند از الفعلام و صفت و معرف
در محكم و متشابه خلاف كرده اند ابن عباس گويد [illegible]
ناسخ است كی عمل كردن بآن واجب است و متشابه
منسوخ است كی عمل به آن واجب نيست و قتاده و
وضحاك و سدی بر اين اند و هم از ابن عباس روايت كرده اند
كی محكم آنست كی خدای تعالی حرام كرده است [illegible]
چنانك خدای تعالی فرمود قل تعالوا اتل ما حرم عليكم الآيات
و چنانك وقضی ربك الا تعبدوا الا اياه و هر چه محكم است
متشابه است و [illegible] محكم آنست كی جز يك تاويل از ا[illegible]

نبود و متشابه [illegible] آنست كی آنرا چند تاويل باشد و ابن [illegible]
گويد محكم آنست كی الفاظش مكرر نبود و متشابه
آنست كی الفاظش مكرر بود مجاهد گويد محكم آنست
كی معنی آن مشتبه نبود چنانك فرمود لا يظلم مثقال ذرة
و قوله ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طين و متشابه
آنست كی معنی آن مشتبه بود جابر عبد الله انصاری
گويد محكم آنست كی تاويل آن بتوان دانست و
متشابه آن بود كی تاويل آن نتوان دانست و علم آن
[illegible] پوشيده است چنانك يسئلونك عن الساعة
[illegible] مرسيها و اذا وقع عليهم القول اخرجنا لهم دابة من
[illegible] گويد متشابه حروف تهجی است در اوايل
سور قرآن و بعضی از عرب و احبار جهودان در ان حروف
خوض [illegible] و از ان استخراج مدة زمان امت محمد و
[illegible] بر ايشان مشتبه شد و عاجز گشتند
مصنف كتاب گويد محكم آنست كی حكم و معنی آن
صريح بود و متشابه آن بود كی معنی و حكم آن پوشيده
باشد و [illegible] علم آن [illegible] نكته فاما الذين فی

قلوبهم زیغ اما آنانکه دل ایشان از حق [illegible] باطل می کنند
فیتبعون ما تشابه منه متابعت می کنند و تفسیر می
کویند آنرا کی معنی آن محل اشتباه دارد ابتغاء الفتنة وابتغاء
تاویله و مراد ایشان ازین وقوع شک است میان اهل
اسلام و فتنه انگیختن در دین چنانچ کردند و می کنند و تاویل
از آن جهت تاویل کویند کی معنی سخن با آن باز کردد
وما یعلم تاویله الا الله و تاویل آن کس ندانند جز خدای تعالی
والراسخون فی العلم یعنی بر تاویلات قرآن بعد الله تعالی
کس واقف نبود الا ایشان که در علم ثابت اند من قولهم
رسخ الشیء اذا ثبت و راسخان در علم ائمه معصوم اند
علیهم السلم چنانکه رسول و [illegible] صلی الله علیه [illegible]
[illegible] حلقی را تاویل قرآن بکشند کی ایشان [illegible]
دوزه دارند و ظن ایشان چنان بود کی [illegible]
دین دارند چنانکه در تنزیل قرآن [illegible]
در عهد او واقع شد از قتل ناکثین [illegible]
از ابو جعفر علیه السلم سوال کردند کی راسخان [illegible]
کیستند گفت امیر المومنین [illegible] و یازده فرزند او علیهم السلم

یقولون

یقولون آمنا به یعنی راسخان کویند ما ایمان آورده ایم
بآن یعنی بقرآن محکم و متشابه کل من عند ربنا کی محکم و
متشابه از نزد پروردکار ماست و وحی و تنزیل اوست
بر محمد صلی الله علیه و آله و لفظ کل معرفه است از جهت
آنکه دلالت می کند بر اضافت و آن نه مبنی است چون فوق
و قبل و بعد زیرا کی در حالت انفراد تعریف را بود و تنکیر را
و در حالت تعریف مبنی کنند و در حالت تنکیر آنرا اعراب
دهند تا فرق بود میان تعریف و تنکیر و کل در همه حال
معرفه بود و الراسخون بعضی مفسران بر آنند کی کلامی
مبتدا [illegible] است و بعضی بر آنند کی عطف است بر الا الله
و ابتدا [illegible] است قوله و ما یذکر الا اولوا الالباب
[illegible] و ما یتعظ و اصله یتذکر یعنی پند نکیرد بآن
الا خداوندان [illegible] مصنف کتاب کوید و ما یذکر
الا اولوا الالباب [illegible] است بر و الراسخون فی العلم
یعنی ذکر تاویل متشابهات قرآن راسخان علم کنند کی ایشان
خداوندان [illegible] اند و ایشان امیر المومنین و یازده فرزند
او اند علیهم السلم [illegible] در علم [illegible] اند [illegible]

لا تزغ قلوبنا ای برو بعد کاربها دلهاء ما از خوی کلردان
و قوله فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم نحتاج کوری [illegible] کردان ما را
بجبری کا سبب کردیدن دل ها باشد بعد اذ هدیتنا بعد
از انکه ما را هدایت فرموده باشی و اذ واقع است
موقع ان و دوا بو ذلی بعد بادة باشد و دوا بو ذی
بعد مضاف بود باذ ای بعد وقت الهدایة وهب لنا
وبده ما را و الهدیة العظیمة المتنوع بها من لدنک از
نزد تو رحمة خیری و نعمتی انک انت الوهاب تو عطا
کا بخشنده ربنا کامر بیننا از در دنیا و آخرت ربنا انک جامع
الناس لیوم لا ریب فیه توجمع کننده ایشان [illegible]
بعد از مردن مبعث ایشان لیوم لاجل یوم یعنی روز [illegible]
[illegible] عیسی کویند لجزاء یوم یعنی با جزا دهی [illegible]
باین وجه مضاف حذف کرده است [illegible]
توجمع کننده مردمی در کورها [illegible] خیر [illegible]
رسیدن آن روز شکی نیست [illegible] دو جمع
شک نیست ان الله لا یخلف المیعاد بدرستی [illegible] الجزاء
تعالی وعده [illegible] ثواب [illegible] کافران و

موسا را

[illegible] اسست خلاف نکنند و این همه قوله
[illegible] قوله تعالی فان حاجوک
فقل اسلمت وجهی لله ومن اتبعن وقل للذین
اوتوا الکتاب والامیین ءاسلمتم فان اسلموا فقد اهتدوا
وان تولوا فانما علیک البلاغ والله بصیر بالعباد
فان حاجوک ای محمد اگر با تو خصومت کنند در دین
اسلام جمهور معشر نصاری اند کا این آیت در شان
[illegible] ای نجران منزل شد فقل اسلمت وجهی لله
ای محمد من نفس خود تسلیم امر خدای تعالی کرده
[illegible] دانید کی از ان جهت مخصوص فرمود کی اشرف
در نفس آدمی است وگفته اند از ان جهت
[illegible] آدمی دیگر [illegible] از تو ان شناخت
[illegible] عبادت کردن مرا قصد بخدای تعالی است
[illegible] گویند قصد من در عبادت تقرب
[illegible] خدای تعالی وعز اتبعنی و آنک
[illegible] المومنین علیهم السلام وگفته اند
[illegible] ای محمد

[illegible]ود از ترسایان را و عوف
وابن دلیل است بر آنکه رسول صلی الله علیه وآله
مبعوث است بهمه خلق أأسلمتم ایشان را بمسلمانی
امر فرما استفهام است بمعنی امر ای اسلموا کقوله فهل
انتم منتهون فان اسلموا اگر مطیع شوند وفرمان
برند فقد اهتدوا رشد وراه راست یافتند
وان تولوا واگر از ایمان اعراض نمایند فانما علیک البلاغ
بر تو هیچ ذم نیست زیرا که بر تو نیست الا تبلیغ
رسالت وبلاغ واقع است در موقع تبلیغ و ا[illegible]
والله بصیر بالعباد وخدای تعالی بینا ست [illegible] تعالی
واقوال بندگان جزا دهد کافران را بکفر و [illegible]
با ایمان قوله تعالی ان الذین [illegible]
بآیات الله ویقتلون النبیین بغیر حق [illegible]
الذین یأمرون بالقسط من [illegible] عذاب
الیم اولئک الذین حبطت اعما[illegible]
وما لهم من ناصرین بدرستی [illegible] آنانکه کافر شدند
بقرآن ویقتلون النبیین بغیر حق ودین آنرا محو کنند

لا

[illegible] پیغمبر [illegible] باشند وبلفظ مستقبل ادا از جهت
گفت که ایشان راضی بودند ویقتلون الذین یأمرون
بالقسط وبکشند آنانرا که بعدل امر میکنند از مردم یعنی من الناس
غیر از انبیا ومراد ازین اوصیاء انبیا اند فبشرهم بشارت
ده ای محمد ایشانرا بعذاب الیم گفته اند بشارت
بطریق استهزا است وگفته اند از آن جهت بشارت می
باید گفت که اثر آن در بشره ایشان ظاهر شود واز رسول
صلی الله علیه وآله روایت کرده اند که بنی اسرائیل در
اول [illegible] روزی از روزها چهل وسه پیغمبر بکشتند وآن
در یک ساعت بود بعد از ایشان صد ودوازده
[illegible] بنی اسرائیل برخاستند وایشان عبّاد
بودند وامر بمعروف ونهی منکر کردند در
[illegible] همه را بکشتند وآن همین روز بود ۵
[illegible] کتاب [illegible] این آیت دلیل است بر آنکه
[illegible] بازده [illegible] تکلیف کرده
وقصد [illegible] ایشان [illegible] کافر بودند [illegible] این
[illegible]
[illegible] الذین

وآخرة لعنت از ایشان دفع نکنند و از منع و ثنا در
دنیا محروم کنند و بر ان فعل [illegible] ایشان ظاهر شد
بتخوف عذاب و عقاب آخرت شدند و ما لهم
من ناصرین و روز قیامت هیچ دفع کننده نبود کی
عذاب و عقاب خدای تعالی از ایشان دفع و منع
کند و این دلیل است کی ایشان جاوید در دوزخ
باشند مصنف کتاب گوید امت متفق اند
بر انک امیر المومنین و یازده امام بعد او کی آمران
معروف و ناهیان منکر بودند و خدای تعالی
آمران معروف و ناهیان منکر بنی اسرائیل [illegible]
بعد از انبیاء آن زمان بودند کشتند چنانک [illegible]
از این بیان کردیم کافر می خواند و جاوید در دوزخ
می باشند امیر المومنین و فرزندان [illegible]
او بهتر از اوصیاء آن انبیا [illegible] شد کی محاربان
ایشان و قاتلان ایشان [illegible] جاوید در دوزخ
باشند قوله تعالی الم تر الی الذین
اوتوا نصیبا من الکتاب یدعون الی کتاب الله

یحکم

لیحکم بینهم ثم [illegible] فریق منهم وهم معرضون
ذلک بانهم قالوا لن تمسنا النار الا ایاما معدودات
وغرهم في دينهم ما كانوا يفترون سدی گوید
[ر]سول صلی الله علیه و آله جهودان را باسلام دعوت
کرد نعمان بن ابی اوفی گفت ای محمد بشتاب تا بپیش
احبار ما رویم و با تو خصومت کنیم خدای تعالی این
آیت فرستاد ابن عباس گوید رسول وقتی در بیعه
جهودان رفت و ایشان را بخدای تعالی دعوت کرد
نعیم بن عمرو و حرث بن زید گفتند ای محمد تو بر کدام
دینی رسول صلی الله علیه و آله گفت بر ملة ابرهیم
گفتند ابرهیم جهود بود رسول گفت توریة حاضر کنید
تا میان ما و شما در این مسئله حکم کند از حضور توریة
ابا کردند خدای تعالی این آیت فرستاد کلبی گوید
[illegible] از خیبر زنا کرده بودند رجم را بحکم رسول
[illegible]دند رسول صلی الله علیه و آله گفت ایشان را
[illegible]ار باید کرد جهودان گفتند این خلاف کتاب
[illegible] رسول گفت توریة حاضر کنید تا این حکم در توریة

عذکور رست ایا کردند خدای تعالی [illegible] هنا د

قوله الم تر الی الم ینته علمک علم تو در نمی رسد الی الذین

اوتوا نصیبا من الکتاب یا انانک توریة با ایشان داده اند

و نصیب از جهت تحقیر ایشان فرمود و گفته اند

یعنی علم بعضی توریة با ایشان داده اند یدعون الی کتاب الله

لا ایشان را بتوریة و گفتند آن چه خوانند قتاده گوید مراد

از کتاب قرآنست لیحکم بینهم تا بیان کند

ایشان را آنچه در آن خلاف می کنند و کتاب را از آن

جهت حاکم خوانند که سبب حکم کتابست و گفته اند تا

بعثیر حکم کنند ثم یتولی فریق منهم و هم معرضون یعنی اعراض

کردند از رسول صلی الله علیه و آله که ایشان را دعوت

میکرد فریق منهم گروهی از ایشان یعنی علما ایشان

و ایشان بزرگان اند از آنچه ایشان را بآن دعوت

میکردند ذلک ان بزرگ بودن با ایشان بسبب آنکه

قالوا گفتند لن تمسنا النار الا ایاما معدودات بشمار

آتش دوزخ الا روزی چند شمرده و آنکه یا استوار

باطل آنچه خوانا راست چنانکه گفتند خدای عزوجل یعقوب

وعده

وعده فرمود [illegible] که پسر او را از زندان او عذاب نکند

که بطریق تعلیب [illegible] وغرهم فی دینهم ما کانوا یفترون

و در دین خود مغرور شدند بانچه گفتند لن تمسنا النار

الا ایاما معدودات قتاده گوید مغرور کرد ایشان این

بود که گفتند نحن ابناء الله و احباؤه و غرور اطماع بود

در غیر مطمع و افترا افتعال است از فریت و فریت

دروغ بود و فریه شکافتن باشد یعنی غرور ایشان بسبب

ان دروغ بود که خدا با یعقوب وعده کرده است که

فرزندان او را عذاب نکند قوله تعالی

ذلک من انباء الغیب نوحیه الیک وما کنت لدیهم اذ

یلقون اقلامهم ایهم یکفل مریم وما کنت لدیهم اذ

یختصمون این از تتمه قصه مریم است علیها السلم

خدای تعالی با وی خطاب کرد و گفت یا مریم ان الله

ای مریم ترا اختیار کردم و پاک کرد ابندم

[illegible] انداز جمله تا پاکیها [illegible] پاک کردم و اصطفاک

[illegible] چون عیسی علیه السلم بی آنکه کسی ترا

[illegible] علی نساء العالمین یعنی بر زنان عالم

زمان خود و گفته اند لفظ عالمین عام است یا مریم اقنتی
لربک ای مریم در نماز دیر بایست و این قول مجاهد است
قتاده گوید مداومت نما بر طاعت پروردگار خود
و گفته اند با اخلاص باش و اصل قنوت دوام راست
واسجدی وارکعی واو جمع راست نه ترتیب را و
گفته اند در شرع ایشان آن زمان سجود پیش از رکوع بود
و محتمل است که واسجدی از رکعت اول است و ارکعی
از رکعت ثانی مع الراکعین ای افعلی فعلهم و گفته اند
با جماعت یعنی نماز بجماعت گزار ذلک این خبر یعنی
خبر مریم و عیسی من انباء الغیب از اخبار غیب است
یعنی قصه ایشان پوشیده بود که ترا ادراک
نکرده بودی نوحیه الیک که خداوندیم بتو می فرستیم
و ترا تعلیم می کنیم بوحی خود و شرح آن بر تو روشن
کرده ایم و وحی اعلام بود و ایحا القا یعنی بود بر کسی و ایحا
ایما نیز بود ابن عیسی گوید وحی کتابت بود وحی یحی و یحیا
اذا کتب لانه یلقی المعنی الی صاحبه و ما کنت لدیهم
و نبودی ای محمد نزدیک ایشان اذ یلقون اقلامهم

حالت که قلمها را در آب روان می افکندند از دست
بینداختند [illegible] گویند [illegible] قدحها است ربیع گوید
عصاها ابن بحر گوید تیرها و هر چیز که طرف آن
قطع کنند آن را قلم گویند ایهم یکفل مریم ای لینظروا ایهم
یکفل مریم تا بنگرند که کیست که کفالت مریم می کند و بمصالح
وی قیام می نماید و معنی آیت آنست که چه اسلاف اخبار یا
بمشاهده حال معلوم توان کرد یا بقراءة کتب یا باموختن
و تو از اخبار گذشته خبر می دهی و این هر سه وجه در
حق تو منتفی است فصح انه وحی من الله الیک پس درست
شد که این وحی است از خدا بتو نبودی ای محمد و ما کنت
لدیهم اذ یختصمون و نبودی ای محمد نزد ایشان بوقتی که
ایشان با یکدیگر در شان مریم خصومت می کردند
قتاده گوید قوم با یکدیگر مشاحنت کردند از حرص که
بر کفالت مریم می داشتند تا اتفاق کردند و راضی شدند
بانکه قرعه زنند ابن عباس گوید بیست و هفت مرد بودند
گفته اند کفالت مریم دفع می کردند از شدت قحطی که در آن
زمان بود قلمها در جوی آب روان انداختند تا هر قلم که ما

استقبال آب بر آیت او کافل مریم باشند گفته اند انقا
کردند بر آنکه تکفل مریم کند کی قلم او بر بالای آب
قلم زکریا علیه السلام در استقبال آب بایستاد و دیگر
ثابت شد پس قرعه زکریا را درست شد و قلم در استقبال
آب برود کی آب بایستاد تن معجز زکریا بود علیه السلام

قوله تعالی ذلک نتلوه علیک من الآیات
والذکر الحکیم ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم
خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون الحق من ربک فلا
تکن من الممترین فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم
فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا
وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین

ذلک یعنی قصهٔ عیسی و مادر او مریم علیهما السلام نتلوه
علیک قصه می کنیم با تو ای محمد من الآیات آن از علامات
نبوت تو است والذکر الحکیم و قرآن محکم و گفته اند
لوح المحفوظ ذلک مبتدا است و با تنزل خبر و نتلوه حال
ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم سبب نزول این آیت آن
بود کی وفد نجران بخدمت رسول آمدند صلی الله علیه و آله

شد با محمد صحبه بوده است ترسا کی صاحب
ام می خواهی رسول گفت چی گویم گفتند می گویی
عیسی بنده است رسول آری بنده گست و بنده خدا است
و رسول وی و کلمهٔ او ست کی بعذرا بتول القا کرد
شند هر گز تو بنده کی بی پدر از مادر بوجود آمد اگر تو راست
می گویی کی پیغمبری با ما نماء آدمی کی بی پدر ظاهر شد خدای عز و جل
این آیت فرو فرستاد یعنی این آیت آنست کی مثل خلق عیسی در
عرف خدای تعالی چون مثل آدم است کی او را بی پدر بیافرید
بلک امر آدم عجیب تر از امر عیسی کی آدم را بی مادر و پدر آفرید
خلقه یعنی آدم را بیافرید من تراب از خاک ثم قال له کن ثم برا
جمله دلالت می کند بر تقدم و گفته اند ثم است در این
موضع و معنی خلقه ای قدره ثم قال له کن پس او را بیافرید
و گفته اند عیسی را گفت کن یعنی باش فیکون ای فکان
یعنی بود الحق من ربک خبر عیسی حق است از خدای تو ای
فلا تکن من الممترین باش از جمله آنانک در شک اند از
عیسی علیه السلام و ظاهر خطاب با رسول است و مراد غیر
او ست اشکال بود و لکن لک المریة و اصل ان من بیت الصدح است

چون شیر از ان بیرون آید فمن حاجک فیه ای الامر یا نبی
حجت کیرد و خصومت کنند در عیسی علیه السلم و کفته اند این
در حق من بعد ما جاءک من العلم بس از انکه وحی و قران در
شان عیسی بتو فرود آمد فقل تعالوا بکو ای محمد هلموا
بیا بیید و اصل آن مجی است از بلندی به بلندی از کثرت
استعمال هر مجیئی را بآن خوانند و خطاب با وفد نجران است
و کفته اند تعالوا فنبتهل تا مباهله خوانند رسول
صلی الله علیه و آله ایشان را به بامداد وعده فرمود
روز دیکر بامداد رسول صلی الله علیه و آله دست
امیر المومنین علی علیه السلم در دست کرفت و حسن و حسین
و فاطمه را علیهم السلم در بی خود و علی داشت و بیرون
آمد کس فرستاد و ایشان را بخواند ایشان چون از خروج
رسول و اهل بیت او خبر یافتند بترسیدند و از مباهله
ابا کردند و سر باز زدند و بجزیه اقرار کردند رسول
صلی الله علیه و آله فرمود والذی بعثنی بالحق لو فعلوا لمطر الوادی
نارا یعنی اکر قصد مباهله کردندی آتش بر ایشان باریدی
جابر کوید این آیت در حق رسول و علی و حسن و حسین و فاطمه

... الله ... ایشان منزل شد ندع ابناءنا یعنی حسن
و حسین و ابناءکم و نساءنا یعنی فاطمه و نساءکم و انفسنا
یعنی علی و انفسکم معنی آنست که بخوانیم فرزندان خود و شما
بخوانید فرزندان خود و نساءنا و نساءکم و زنان ما و زنان
شما و انفسنا و انفسکم و نفسهای ما و نفسهای شما ثم نبتهل
بس هلاک خواهیم دروغ زنان را و کفته اند الابتهال
الالتعان ان هذا این بتو ای محمد وحی کردیم لهو القصص
الحق خبری درست است و قصص خبر بسیت لا یعنی در ان
متتابع بود و ما من اله الا الله در الهیت او را هیچ شریک
نیست و هیچ فرزند ندارد و ان الله لهو العزیز و خدا است
در نعمت خود غالب است الحکیم فی تدبیره فان تولوا
بس اکر اعراض کنند و قبول نکنند فان الله علیم
بالمفسدین بدرستی که خدای تعالی داناست بافعال اهل
فساد و مجازاة ایشان بر افعال ایشان مصنف کتاب
میکوید اکر کسی کوید که ابو بکر بهتر از علی است کافر شود زیرا
خدای عز و جل نفس علی را نفس رسول خواند و آنکس که
اعتقاد دارد ابو بکر را بهتر از پیغمبر دانسته باشد و ...

که کسی را از رسول بهتر دانند کافر بود
ومن اهل الکتاب من ان تامنه بقنطار یوده الیک
ومنهم من ان تامنه بدینار لا یوده الیک الا ما دمت
علیه قائما ذلک بانهم قالوا لیس علینا فی الامیین سبیل
ویقولون علی الله الکذب وهم یعلمون و بعضی از
اهل کتاب هستند که اگر قنطاری زر بطریق امانت بایشان
سپاری یوده الیک باز بتو رسانند و آن عبد الله سلام و
مومنان اند ومنهم من ان تامنه بدینار لا یوده الیک و از یشان
کسان هستند چون فنحاص عازورا و امراء او که اگر دیناری
بامانت بایشان سپاری ای محمد باتو نرسانند و این ذکر
اختلاف ایشانست در احوال امانت الا ما دمت علیه
قائما استثنا منقطع است ای لکن ان لزمته متقاضیا به
یعنی الا که ملازمت نمایی بتقاضا ذلک یعنی استحلال
و ترک امانت بانهم بسبب آنکه ایشان قالوا اعتقاد کرده
و دعوی کردند لیس علینا نیست بر ما فی الامیین در عرب
سبیل طریق یعنی در آنچه بما رسید از اموال ایشان امانت د
نباشد و هر چه بگیریم از مال ایشان یعنی عرب با ایشان نرسانیم

بطریق حرب قتاده و سدی گویند از آن جهت که ایشان مشرک
بودند و ابن جریج گوید از آنکه ایشان از دین مادران
ایشان معاملت می کردند گردیده اند ویقولون علی الله الکذب
و بر خدای تعالی دروغ می گویند و این چنان بود که ایشان یعنی
این طایفه یهود دعوی کردند که رد امانت در کتاب ما
نیست و رد امانت در جمیع ادیان واجب بود و ایشان
کذب بخدای عز وجل نسبت می کردند وهم یعلمون و ایشان
میدانند که دروغ می گویند و دروغ از عالم شنیع تر است که
از جاهل بلی یعنی نه چنانست که شما گفتید ایشان را بر شما
راه است پس سخن مستانف شد و گفت من اوفی بعهده
هر کس که امانت رد کند و گفته اند که در تورات با ایشان عهد
کرده اند واتقی و بترسد و بپرهیزد از خیانت و معاصی
و شرک و ایمان آرد بمحمد صلی الله علیه وآله فان الله یحب
المتقین بدرستی که خدای تعالی مومنان ترسکار پرهیزکار را
دوست دارد و هادر و بعهده جایز بود که عاید باشد
بالله و جایز بود که عاید بود با من والله اعلم قوله تعالی
یا ایها الذین آمنوا ان تطیعوا فریقا من الذین اوتوا الکتاب

يرد وكم بعد ايمانكم كافرين وكيف تكفرون
وانتم تتلى عليكم آيات الله وفيكم رسوله ومن
يعتصم بالله فقد هدى الى صراط مستقيم ولا

يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله حق تقاته

تموتن الا وانتم مسلمون واعتصموا بحبل الله جميعا
ولا تفرقوا واذكروا نعمت الله عليكم اذ كنتم
اعدا فالف بين قلوبكم فاصبحتم بنعمته اخوانا
وكنتم على شفا حفرة من النار فانقذكم منها
كذلك يبين الله لكم آياته لعلكم تهتدون
ولتكن منكم امة يدعون الى الخير ويامرون
بالمعروف وينهون عن المنكر واولئك هم
المفلحون ولا تكونوا كالذين تفرقوا و
اختلفوا من بعد ما جاءهم البينات واولئك لهم
عذاب عظيم يوم تبيض وجوه وتسود وجوه
فاما الذين اسودت وجوههم اكفرتم بعد
ايمانكم فذوقوا العذاب بما كنتم تكفرون
واما الذين ابيضت وجوههم ففي رحمة الله هم
فيها خالدون تلك آيات الله نتلوها عليك بالحق

وما الله يريد ظلما للعالمين يا ايها الذين آمنوا اى
آن كسانى كه ايمان آورده ايد يعنى اوس وخزرج ان تطيعوا
فريقا من الذين اوتوا الكتاب اگر مطيع شويد
بعضى اهل كتاب را يعنى شاس بن قيس اليهودى
واصحاب او يردوكم بعد ايمانكم كافرين شمارا بعد
از ايمان كافر كرداند عياذ دا شتن قتل ومخالفت
امر رسول صلى الله عليه وآله واين قصه چنان بود كه
شاس بن قيس يهودى اوس وخزرج را اغوى ميكرد
تا با يكديگر حرب كنند چنانكه در جاهليت مى
كردند تا جائى رسانيد كه با يكديگر گفتند بيائيد
تا حرب كنيم چنانكه در جاهليت بود قوم مجتمع شدند
وسلاح در پوشيدند وصف بركشيدند تا چنان
كه اين آيت منزل شد رسول صلى الله عليه وآله
بيرون رفت ودرميان دو صف بايستاد وآواز
او بلند كرد واين آيت بخواند چون آواز رسول
صلى الله عليه وآله بشنيدند خاموش گشتند واستماع
كلام خدا كردند چون رسول از قرائت فارغ شد ابتدا

سلاحها بینداختند و با یکدیگر معانقه
کردند و بگریستند و بار رسول صلی الله علیه و آله
باز کردید بدانک سامعین مطیعین حسن گوید در شان
مشرکان عرب منزل شد و کیف تکفرون و چون
کافر می شوید ای اوس و خزرج و انتم تتلی علیکم
آیات الله و شما آنید که قرآن بر شما می خوانند و فیکم
رسوله و محمد صلی الله علیه و آله که رسول خداست
در میان شماست و من یعتصم بالله و هر کس که تمسک
بدین خدا تعالی کند فقد هدی الی صراط مستقیم
او را ارشاد کردند و راه راست نمودند ابن عیسی گوید
اصل اعتصام امتناع است و عصمه منع بود آن
مکروه یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته
ابن مسعود و حسن گویند خدا را فرمان برید و معصیت
مکنید و یاد کنید و فراموش مکنید و شکر کنید
و کفران مکنید و ظاهر آیت آنست که ای اهل [ایمان] از خدا
تعالی بترسید سزاء آنک شاید که ازو بترسند
که فقد ان الحق تقاته از جمیع معاصی بپرهیزند قتاده و

و ربیع گویند این آیت منسوخ است بآیت فاتقوا الله
ما استطعتم ابن عباس گوید و طاوس این آیت محکم است
بر جد رسید ترا است زیرا که و اتقوا الله ما استطعتم
بیان و اتقوا الله حق تقاته است و هر کس که از معاصی
بپرهیزد سزاء آنک امر و نهی سند تن سبید و لا تموتن
الا و انتم مسلمون یعنی جز مسلمان ممیرید و مراد این
ندا و صمت بمودن است بر اسلام و اعتصموا بحبل الله
جمیعا و تمسک نمایید همه بحبل خدای تعالی و حبل چیزی
بود که هر کس که بدان تمسک کند از افتادن او را منع کند
و مراد درین موضع اسلام است ابن مسعود و قتاده
و سدی گویند کتاب خداست یعنی قرآن ابو سعید
خدری روایت کند رسول صلی الله علیه و آله روایت کند
کتاب الله هو حبل الله الممدود من السماء الی الارض
یعنی قرآن حبل فرو کرد اشته است از آسمان بزمین
جمیعا حالی است از ضمیر مخاطبان و لا تفرقوا و متفرق
مشوید در دین رسول و اذکروا نعمة الله و یاد
کنید آن انعام که علیکم بر شما اذ کنتم اعداء آن حالتی که شما

دران حالت دشمن یکدیگر بوذید اعدا جمع عدوست
چنانک قفو واقفاء مشتقست از عدوة الوادی
و مراد آن عداوتست که مدة صد و بیست سال در میان
اوس و خزرج قایم بوذ چنانک مفسران نقل کرده‌اند
حسن گوید مراد مشرکان عرب‌اند فالف بین قلوبکم
خدای تعالی بواسطه محمد آن عداوة زایل کرد
و محبت و مودة در دلهاء شما نهاد فاصبحتم
بنعمته اخوانا فاصبحتم ای صرتم یعنی گشتید بنعمت
او دوستان یکدیگر واخ صدیق بوذ یعنی دوست
و دوست تشبیه کرده است ببرادری از
ولادة بوذ وکنتم علی شفا حفرة من النار یعنی شما
در حالت کفر چنان بوذید که کسی بر کنار خندقی
از آتش ایستاده باشد و نزدیک باشد که دران آتش
افتد ابوعبیده گوید شفاء چیزی حرف آن بوذ
یعنی طرف والحفرة المحفورة فانقذکم منها
نجاة وخلاص داد شما را بایمان از آن آتش و ضمیر
عاید است با شفا و آنرا مونث کرد از آن جهت که

مونث اضافت کرده است کذلک یبین الله لکم
آیاته چنانک غل و غش جمله از خداء تعالی بر شما روشن
کرد حجت خود بر زبان پیغمبر شما محمد بر شما پیدا کرد
لعلکم تهتدون تا شما امیدوار باشید بهدایت او ولتکن
منکم امة یدعون الی الخیر ویامرون بالمعروف وینهون
عن المنکر واولیک هم المفلحون در من خلاف
کرده اند بعضی گفته اند بیانراست و باین وجه امر معروف
و نهی منکر بر همه مسلمانان لازم بوذ و معنی چنین بوذ
همه راغب باشید بخیر و آمر بمعروف و ناهی از منکر
و اکثر اهل تفسیر بر آنند که من تبعیض راست و باین
وجه فرض کفایت باشد چون بعضی از امت
بآن قیام نمایند از دیگران افتاذ ولا تکونوا کالذین
تفرقوا واختلفوا من بعد ما جاءهم البینات و مباشید
چنانک جهوذان و ترسایان شدند متفرق و مختلف
پس از آنک توریة و انجیل بایشان آمد تا جمله کافر
شدند واولیک لهم عذاب عظیم یوم تبیض وجوه وتسود
وجوه وایشان آنانند که ایشانراست عذاب عظیم.

آن روز که رویها سپید شود عامل در ظرف عظیم است
ای عظیم یوم تبیض وجوه و گفته اند عامل آن فعلی در
لام است ان معنی فعل ای تبیض وجوه المومنین و نشود وجوه
ای وجوه الکافرین و سیاه شود روی کافران بیشتر اهل
تفسیر بر آنند که لون سیاهی و سپیدی حقیقت بود
و بعضی بر آنند که او مثل است چنانک فرمود ظل وجهه مسودا
و چنانک عرب گوید کسی را که مراد رسد ابیض وجهه
فاما الذین اسودت وجوههم اکفرتم آنانکه روی
ایشان سیاه بود و کافر شده اند تقدیر سخن چنین بود
فیقال لهم اکفرتم ایشانرا گویند کافر شدید شما فا را
مضمر کرد بعد ایمانکم پس از آنک ایمان آوردی
و این را تاویل گویند حسن گوید منافقان باشند
قتاده گوید مرتدان باشند ابی کعب گوید همه کافران اند
که روز میثاق بلی گفتند و درین عالم کافر شدند و گفته اند
اهل کتاب اند که بعد از مبعث محمد علیه السلم کافر شدند
و پیش از مبعث او با او ایمان داشتند فذوقوا العذاب
بما کنتم تکفرون بچشید عذاب که جزای کفر شما آنست و اما

الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله و اما آنانکه روی
ایشان سپید بود در بهشت باشند هم فیها خالدون
ایشان در آن بهشت دایم باشند زجاج گوید که از بهر
تاکید ذکر فرمود ابن عیسی گوید هر یک ازین فاها
دو کانه یعنی ففی بنفس خود قایمند ای انهم فی رحمة الله
وانهم خالدون فیها تلک یعنی اینچ پیش ازین ذکر کردیم از
قصص و امر و نواهی آیات الله کتاب خداست ابو عبید
گوید عجایب او نتلوها علیک قصه می گوییم با تو ای محمد
بالحق یعنی بوعد و وعید محمد جبیر گوید همه راستست
و یقین و ما الله یرید ظلما للعالمین و خدای تعالی نخواهد
که ظلم کند بر عالمیان زیرا که ظلم نه صفت او ست و او گوید کار
ایشانست مصنف کتاب گوید ظاهر آیت خاص است
چنانک بیان کردیم اما حکم آیات عام بود باری تعالی اهل
ایمانرا امر می فرماید که متابعت بعضی از اهل کتاب یعنی قرآن
منبینند که مراد و هوای خود آنرا تفسیر کنند و آنچ حق بود
فرو گذارند و بباطل مشغول شوند و مراد ایشان آن بود
شما را از دین و ایمان بگردانند و بکفر حوالت کنند و شما بکلی

بگفت ایشان کافر شوید و قرآن و اخبار رسول حدیثان
تنها بود و هرکس که تمسک بعلم قرآن و اخبار رسول کند او
راه راست یافته باشد ای اهل ایمان از خدای تعالی بترسید
چنانکه سزای ترسیدن باشد از وی و فرمان بری خدای
تعالی آنست که از حکم او تجاوز نکنند و با ایمان مداومت نمایند
و در دین مجتمع باشند و متفرق نشوند چنانکه فرموده و لا
تموتن الا وانتم مسلمون و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا
تفرقوا بحکم این آیات بعد از رسول صلی الله علیه وآله عمل
نکردند و از خدای تعالی نترسیدند که فاطمه دختر رسول را
بیازردند و حق وی بوی ندادند از فدک و عوالی که رسول در
حال حیوة خود بوی داده بود و امامت که حق امیر المومنین بود
بباطل بدل کردند و بیعت و عهد خود برآن نقض کردند
و اول کسی که روز غدیر خم بامامت امیر المومنین بیعت کرد عمر
خطاب بود در آن موضع که رسول صلی الله علیه دست بر
دوش امیر المومنین نهاده بود و می گفت من کنت مولاه فهذا
علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره
واخذل من خذله عمر خطاب برخاست و دست بر دوش امیر المو




علیه السلم نهاد و گفت بخ بخ یا ابن ابی طالب اصبحت مولای
و مولی کل مومن و مومنة خنک ترا ای پسر ابو طالب بامدادی
باز کردی که در آن بامداد حاکم و دوست من شدی
و آن جمله مومنین و مومنات و هم او بود که بعد از وفات
رسول صلی الله علیه وآله در روز سقیفه آن بیعت
نقض کرد و در حال تفرق صحابه که می گفتند منا
امیر و منکم امیر او شمشیر کشید و می گفت اقتلوا
سعدا قاتل الله سعدا تا سعد عباده را بکشتند از آن
جهت که او از متوالیان امیر المومنین بود و از گفتن منا امیر
مراد امیر المومنین داشت بعد از آن بر ابو بکر بیعت کرد
پس در این معرض آیت یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته
و لا تموتن الا وانتم مسلمون عمل نکردند که اگر حق تقاة داشتندی که
نقض بیعت امیر المومنین نکردندی و متفرق نگشتندی
و بر دین و بیعت و عهد ثبوت مداومت نمودندی و فدک و
عوالی از فاطمه و حسن و حسین علیهم السلم منع نکردندی و بحبل
و اعتصموا بحبل جمیعا اعتصام ساختندی و از قضیه
و کنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها ثبوت جهد و امامت علی

یاد آورده‌اند که و قدر و لتکن منکم امة یدعون الی الخیر و
یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولئک هم المفلحون
که اشارة بامیر المؤمنین و یازده فرزند اوست بشناختند که
و از ذمه آنها نگشتند که و لا تکونوا کالذین تفرقوا
و اختلفوا من بعد ما جاءهم البینات و روز قیامت در
حضرت خدا و رسول روی سپید بوده‌اند که و از وصیت
انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی سپید بشیده‌اند که
تا و اولئک لهم عذاب عظیم صفت ایشان شده که
و روز قیامت با ایشان نگفتند که اکفرتم بعد ایمانکم
فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون فرداء قیامت آنها
روی سپید باشند که رعایت آن سخن کردند و بر آن
مداومت نمودند و حقوق آل محمد و متابعت ایشان
رعایت کردند و سر از عتبهٔ نبوت و امامت برنداشتند
مثل سلمان و ابوذر و عمار یاسر و حذیفة بن الیمان و مقداد
اسود کندی و ابو الهیثم بن التیهان و نظراء ایشان لاجرم
با ایشان گفتند و اما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله هم فیها
خالدون این همه چیست تلک آیات الله نتلوها علیک بالحق

این حقیقت قضیه است ای محمد که با تو بیان می‌کنیم و ما الله
یرید ظلما للعالمین و خدای تعالی بر اهل عالم ظلم نکند که ظلم در
صفت او صورت نبندد که لاجرم دعاء رسول صلی الله علیه
و آله در حق اهل ولایت علی باجابت مقرون شد که گفت اللهم
وال من والاه و در حق ناقضان سخن او هم باجابت رسید
که و عاد من عاداه و ناصران او در دنیا و عقبی منصور گشتند
که وانصر من نصره و خاذلان او هم در دنیا و هم در آخرت مخذول
و مطرود و مرجوم ماندند که واخذل من خذله اللهم اجعلنا
من اولیاء آل محمد و عترته **قوله تعالی** یا ایها الذین
آمنوا لا تتخذوا بطانة من دونکم لا یألونکم
خبالا ودوا ما عنتم قد بدت البغضاء من افواههم
و ما تخفی صدورهم اکبر قد بینا لکم الآیات
ان کنتم تعقلون ابن عباس گوید این آیت در شان
طایفه از مسلمانان منزل شد که با منافقان و جهودان
دوستی می‌کردند و تولاء ایشان می‌نمودند از جهت
که با ایشان خویشی داشتند و شیر یکدیگر خورده بودند
و حق همسایگی داشتند خدای تعالی این آیت منزل فرمود

ونهی کرد ایشان را از مباطنت با ایشان و بطانة الرجل
من یطلعه علی اسراره ثقة به و آن مشتق است از بطن
زجاج گوید لا تتخذوا من لیس علی دینکم خبالا یعنی ای اهل
ایمان دوستی مکنید با کسی که نه بر دین شما باشد لا یالونکم
خبالا صفت بطانة است و معنی آنست که تا در دین
شما نکوشند لا یالونکم ای لا یقصرون والخبال الفساد
والخبل الجنون ودوا ما عنتم دوست می دارند ضلال
شما زجاج گوید ودوا عنتم یعنی مشقت شما دوست
دارند والعنت المشقة یعنی والعقبة عنوت ای شاقة
قد بدت البغضاء من افواههم ظاهر می شود عداوة از سخن
ایشان من قوله تعالی ولتعرفنهم فی لحن القول وما تخفی
صدورهم اکبر و آنچه در دلها ایشان نهانست عظیم
تر است از آنچه آشکارا می کنند و تاثیر آن عظیم تر بود
اگر بر ظهور آن قدرت یابند قد بینا لکم الآیات ان کنتم
تعقلون آیات و احکام بر شما روشن کرده ایم و امر و
نهی شما را معلوم کردیم اگر دریابید و بدانید که اگر خردمند و فطن
باشید با ایشان صفا و دوستی و خلوص ننمایید بلکه با ایشان

معامله کنید چون معامله اعدا و این اشارتیست بر حذر کردن
مومنان از یکدیگران ها انتم اولاء بصریان تقدیر او را لفظ جبری
می کنند هؤلاء انتم یعنی شما اینها عرب را رسم است که
میان ها و مشار الیه با اسماء ضمیر حایل سازند چنانکه
گویند ها انا ذا یعنی اینک من و کذلک ها انتم اولاء و شاید
که آن را مکرر کنند نحو ها انتم هؤلاء زجاج گوید جایز
بود که اولاء موصول بود و تحبونهم صلة آنست و روا بود
که حال بود و معنی آنست که چون با ایشان صفا نمایید و دوستی
کنید فکانکم هم گویی که شما ایشانید و محتمل است
که انتم مبتدا اول بود و اولاء مبتداء ثانی باشد و تحبونهم
خبر و جمله خبر اول بود چنانکه گویی انا زید ضربته
و محتمل است که اولاء در محل نصب باشد چنانکه گویی
انا زیدا ضربته و معنی آنست که انتم تریدون ایمانهم و
تریدون رشدهم یعنی شما دوست میدارید که ایشان ایمان
آرند و رشد ایشان می خواهید ولا یحبونکم و ایشان شما را
دوست نمی دارند حیث تختارون لکم الکفر یعنی کفر برای شما اختیار
می کنند و تومنون بالکتاب کله و شما بهمه کتاب ایمان می دارید

و کتاب اسم جنس است ابن عیسی گوید هو مصدر سمّی به
و اذا لقوکم قالوا آمنّا و چون شما را به بینند اظهار کلمهٔ
توحید می کنند و اذا خلوا و چون از شما مفارقت
کنند و گفته اند چون ایشان با یکدیگر خلوت
سازند عضّوا علیکم الانامل من الغیظ از سر خشم و خشم
انگشتان بر شما می خایند یا بکم داهی و شقاوت بر شما
فرصت نیافتند و این کنایتست که عرب گوید فلان
یحرق علی الارّم و درین معنی گفته اند
اذا راونی اطال الله غیظهم و من الغیظ اطراف الاباهیم
واحدی گوید علیکم صلهٔ غیظ است و صلهٔ مصدر
بر مصدر متقدم نبود و انامل جمع انمله است و انمله اطراف
انگشتان باشد ابن عیسی گوید اصل آن از نمل معروفست
و انمله را از جهت دقت و تصرف حرکت بنمل تشبیه
کرده است و منه رجل نمل ای نمّام قل موتوا بغیظکم
بگو ای محمد بخشم خود بمیرید و این دعاییست برایشان
ای دام لکم هذا یعنی شما را این صفت دایم باد انّ الله
علیم بذات الصدور و خدای تعالی داناست بآنچ در دلها

شما ست و دیگر بندگان از خیر و شر قوله تعالی
لیس لک من الامر شیء او یتوب علیهم او یعذبهم فانهم
ظالمون این اعتراض است و تقدیرش آنست که
لیقطع طرفا من الذین کفروا او یکبتهم او یتوب علیهم او
یعذبهم فانهم ظالمون گفته اند او درین موضع بمعنی
هو الذی است و معنی آنست که الا ان و تقدیرش
چنین است لیس لک من الامر شیء الا ان یتوب علیهم او
یعذبهم فیکون امرک تابعا لامر الله برضاک
بتدبیره فیه یعنی از امر هیچ بتو مفوض نیست الا
آنکه توبه دهی ایشان را یا عذاب کنی ایشان را بر حکم
مشیت که امر تو تابع امر خدای تعالی است از جهت
که تو راضی شدی بتدبیر او در امر و در معنی لیس لک
من الامر شیء خلاف کرده اند در اسباب نزول
از انس مالک روایت کرده اند که روز احد چون
دندان رسول صلی الله علیه و آله بشکستند رسول
چون خود فرو نگریست که خون از دندان مبارکش
فرو آمد آن خون بچکید و محاسن مبارکش فرو دوید گفت

کیف یفلح قوم خضبوا وجه نبیهم بالدم وهو یدعوهم
الی ربهم یعنی چگونه رستگاری یابند قومی که روی
پیغمبر خود بخون رنگ کردند و او ایشان را بخدا
خود دعوت می کرد خدای تعالی آیت فرستاد
لیس لک من الامر شیء ابو هریره روایت کند که چون رسول
صلی الله علیه وآله در قنوت نماز بامداد می گفت اللهم
اشدد وطأتک علی مضر واجعلها علیهم سنین کسنی یوسف
اللهم العن لحیان ورعلا وذکوان وعصیة عصت
الله ورسوله خدای تعالی این آیت فرستاد لیس لک من الامر
شیء فنزل ومعنی آیت آنست که راه عود ایشان بتو نیست
بتو رسالت گزاردنست وگفته اند رسول علیه السلم خواست
در حق مشرکان دعاء استیصال کند خدای تعالی این آیت
فرستاد وگفته اند در حق آن دو طایفه منزل شد که اذ همت
طایفتان منکم ان تفشلا ابن عمر گوید لیس لک ولا لغیرک من هذا
الامر شیء وانما هو من الله کما قال وما رمیت اذ رمیت ولکن
الله رمی وگفته اند مراد از لیس لک من الامر شیء امر قتال است
وآیت محتمل تر این وجوه است قوله تعالی یا ایها

الذین آمنوا لا تاکلوا الربوا اضعافا مضاعفة و
اتقوا الله لعلکم تفلحون واتقوا النار التی اعدت
للکافرین واطیعوا الله والرسول لعلکم ترحمون

ای آنانکه ایمان آوردید لا تاکلوا الربوا نهی می فرماید از فعلی
ومعامله که با یکدیگر می کردند در جاهلیت و اکل
ربا بتنهی چیز نیست بشکل براء از التکرار تشنیع اضعافا
مضاعفة بتاخیر اجلی بعد از اجلی و زیادتی بعد از
زیادتی واین حالیست از ربوا و محتمل است که معنی
چنین بود زیادة مکنید مالها خود را بآن و باین وجه واقع
بود در موقع حال از مخاطبان واتقوا الله واز خدای
تعالی بترسید در خوردن ربا لعلکم تفلحون تا امیدوار
باشید برستگاری واتقوا النار التی اعدت للکافرین
بترسید از آتش دوزخ بخوردن ربا و حلال داشتن آن
که ساخته کرده اند واعداد تقدیم عمل چیزی بود مر
چیزی که بکار آید که متاخر بود از آن واطیعوا الله و
الرسول وفرمان برید خدا و رسول را در آنچه شما را بآن امر
می کنند و از آن نهی می فرمایند که فرمان رسول فرمان خدا است

وطاعت عباد نیست از موافقت ارادهٔ کی آن داعی نعم
بود بطریق رغبت ورهبت لعلکم ترحمون تا امیدوار باشید
برحمت خدا عز وجل **قوله تعالی** یا ایها الذین
آمنوا ان تطیعوا الذین کفروا یردوکم علی
اعقابکم فتنقلبوا خاسرین بل الله مولیکم
وهو خیر الناصرین ای آنانک ایمان آورده‌اید اگر
مطاوعت نمایید کافران را یردوکم علی اعقابکم
شما را بشرک وکفر باز گردانند فتنقلبوا خاسرین
زیان کار باز گردید وشما را نه دین بود نه دنیا حسن
گوید مراد از این جهودان وترسایانند سدی گوید
مراد ابو سفیان است واصحاب او کی با بعض صحابه
می‌گفتند بدین پدران خود باز گردید واز محمد
ودین او اعراض کنید کی او طلب ملک وپادشاهی
می‌کند وهیچ وحی بوی نمی‌آید باری تعالی ایشان را
نهی می‌فرماید کی ابو سفیان در بند آنست کی شما را
کافر گرداند تا متابعت مکنید او را کی متابعت او
شما را بدین ودنیا زیان دارد بل الله مولیکم

بلکه خدای تعالی ناصر شما است بیاری دادن او بی نیاز
شوید از یاری دادن غیر او وهو خیر الناصرین
او بهترین یاری دهندگانست **قوله تعالی**
فبما رحمة من الله لنت لهم ولو کنت فظا غلیظ القلب
لانفضوا من حولک فاعف عنهم واستغفر لهم
وشاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله
ان الله یحب المتوکلین فبما رحمة من الله ما
صلهٔ مؤکده است کلام را بحسن نظم ومعنی آنست
کی خدای تعالی رسول را امر می‌فرماید ای محمد خلقت
خوش گشت ونهادت سلیم ونرم شد وآن منتی
عظیم ونعمتی جسیم است از جانب خداوند تا تو
با ایشان انس گرفتی ونعمتی است بر ایشان کی
اهلیت مجالست تو یافتند وبحضرت خود ایشان را
نزدیک کرد ایشان کی ولو کنت فظا واگر تو سیئ الخلق
بودی با جفا کار غلیظ القلب با درشتی سخن
لانفضوا من حولک از نزد تو متفرق گشتندی و
با تو آرام نگرفتندی واصل فظاظة جفوتست

ومنه الافتظاظ لشرب ماء الكرش وهو الفظ
سمّي به لجفائه على الطباع فاعف عنهم فاعف
عنهم از یشان عفو کن انچه روز احد از یشان صادر
شد واستغفر لهم امرزش ایشان از خدا درخواه
تا اجابت کنم وشاورهم في الامر ابن عباس گوید
یعنی در امر حرب با ایشان مشورت کن وبعضی از
قرا وشاورهم في بعض الامر خوانده اند واین از ان
جهت فرمود تا سبب تالیف قلوب ایشان بود و
تو ای محمد انچه صواب ومصلحت بینی از رایهاء ایشان
اختیار کنی وگفته اند تا امّت در احوال خود اقتدا ک
نند وبعد از تو سنّت شود فاذا عزمت چون
قصد کردی بر انچه بان مشورت افتاد فتوکل علی الله
اعتماد در ان امر بخداء تعالی کن وبار کار خود بر خداه
وتوکّل تفویض امر خود است بغیری تا او تحمل تدبیر
معاونت کند واتکال وتوکیل وکالت ووکیل
از ینجا است ان الله یحب المتوکلین وخداء تعالی انان را
که بروی اعتماد کنند دوست میدارد کی نصرة در قبضة

قدرت اوست ورحمة از قبل اوست نحو مباطی گوید
این ایت در شان منافقان نیست وکلمت در بین کثرت
سوادا ایشا نیست ومشورت وقتی ثابت داریم کی وحی
بران منزل نبود قوله تعالی یا ایها الذین امنوا
لا تکونوا کالذین کفروا اذا ضربوا في الارض او کانوا
غزّی لو کانوا عندنا ما ماتوا وما قتلوا لیجعل الله
ذلک حسرة في قلوبهم والله یحیی ویمیت والله بما تعملون
بصیر ولئن قتلتم في سبیل الله او متّم فی سبیل لمغفرة من الله
ورحمة خیر مما یجمعون ولئن متّم او قتلتم لالی الله تحشرون
ای انانک ایمان آورده اید مباشید چون آنانک کافر شدند
یعنی عبد الله ابیّ سلول واصحاب او از منافقان وقالوا
لاخوانهم کی گفتند برادران وبرادران خود را واخوان
قوم باشند بگلی از نزدیک ودور وگفته اند مراد
از اخوان انانند کی اعتقاد ایشان دارند از کفار اذا
ضربوا في الارض چون سفر کنند در زمین تجارة ومعیشت را
ومعیشت گویند الضرب في الارض الابعاد فیها یعنی
رفتن در زمین دور وقتی بعضی دران او کانوا غزّی یا

وقالوا لاخوانهم

غازی باشند غُزّی که جمع غازی است چنانکه صایم و صُیّم
وأصابتهم موتٌ او قتلٌ و بایشان رسد مرگ یا قتل لو کانوا
عندنا ما ماتوا وما قتلوا اگر بنزد ما بوذندی نمردندی
ونه ایشان کشته شدندی [illegible] لیجعل الله ذلک حسرة
فی قلوبهم پس مرگ وقتل بایشان رسانیدند تا آن درد دلهاء
ایشان خذاء تعالی حسرت کرد اند ابن عیسی گوید
لام متعلق است بکون یعنی ای مؤمنان شما مباشید چنانک
ایشان بوذند لیجعل الله ذلک حسرة فی قلوبهم دون قلوبکم زجاج
گوید لیجعل الله ذلک حسرة ای ذلک الظن یعنی آن گمان ایشان را
بوذ کی اگر نزد ما بوذندی ایشان را کشته شدندی حسرت ایشان
بر آنک کشته شدند از ایشان سخت تر بوذی و گفته اند
لام عاقبت است والله یحیی ویمیت خذاء تعالی است کی
حیوة و موت بامر اوست ظن مبرید کی قتال قطع آجال می کند
والله بما تعملون بصیر خذاء تعالی بیناست بآنچ شما می کنید
جزاء اعمال شما بشما رساند ولئن قتلتم فی سبیل الله او متم
لمغفرة من الله ورحمة خیر مما یجمعون اگر شما را در راه رضاء
خذای تعالی بکشند یا در آن راه بمیرید مغفرت و رحمت او

شما را در یابد تقدیر آیت چنین است لئن قتلتم فی سبیل الله
او متم فی سبیله لیغفرن لکم الله ویرحمکم ثم قال ومغفرة من الله
ورحمة خیر مما یجمعون مغفرت و رحمت از خذاء عزوجل
بهتر از مال و غنیمت کی شما جمع می کنید یعنی قتل در راه رضاء
خذا با مرگ بهتر زیرا کی از قتل یا مرگ چاره نیست ولئن متم
او قتلتم لالی الله تحشرون بر انگیخته شدگان بخذا است
چنانک خواهد تصرف کند آیت فبما رحمة من الله اینجا
می بایست نوشتن پیش از آیت متقدم که سهو شد سبحان من لا یسهو
قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اصبروا وصابروا و
رابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون در اسباب نزول
از ابو سلمة عبد الرحمن روایت کرده اند که در زمان رسول
صلی الله علیه وآله هیچ غزا نبوذ کی در آن ربط بوذی
بلکه مراد از رابطوا انتظار نماز است بعد از نماز حسن و
قتاده گویند اصبروا علی طاعة الله وصابروا اعداء الله یعنی
در طاعت خذاء تعالی صبر نمایید و با دشمنان خذا در کارزار
صبر کنید و گفته اند صبر کنید بر وعدهٔ کی با شما کرده ام و به
نهیند دشمنان خوذ را و گفته اند ورابطوا الخیل یعنی اسبان را

براء قِبالِ آن به بندید واتقوا الله لعلکم تفلحون و از خدای
تعالی بترسید تا رستگاری و سعادت یابید وجاوید
در بهشت بمانید **ومن سورة النساء قوله**
تعالی یا ایها الذین آمنوا لا یحل لکم ان ترثوا
النساء کرها ولا تعضلوهن لتذهبوا ببعض
ما آتیتموهن الا ان یاتین بفاحشة مبینة و
عاشروهن بالمعروف فان کرهتموهن
فعسی ان تکرهوا شیئا ویجعل الله فیه خیرا
کثیرا سبب نزول این آیت آن بوذ کی اهل
مدینه را در جاهلیت واول اسلام رسم آن بوذ
کی چون مردی وفاة یافتی واورا زنی بوذی پسری
کی از زنی دیگر داشتی واگر پسر نبوذی کسی
کی از عصبهٔ وی بوذی بیامذی وجامهٔ بر آن
زن انداختی این پسر یا آن خویش بآن زن از نفس او
سزاوارتر واولیتر بوذی اگر خواستی بصداق اول
اورا نکاح کردی واگر خواستی دیگری را زن
کردی وصداق وی بستذی واگر خواستی اورا

از شوی کردن منع کردی واورا مضرت نموذی
تا آخر اورا از میراث غیر آنچ رسیده بوذی فدا دادی
یا زن بمردی و میراث یا بن پسر یا خویش رسیذی
چون شوهر کبیشه دختر معن انصاری
وفاة یافت واو ابو قیس بن الاسلت الانصاری
بوذ پسری کی از زنی دیگر داشت نام وی قیس
بوذ برخاست بر عادة اهل مدینه وبا وی آن حرکت
کردی کی معهود ایشان بوذ پیش از اسلام حق نکاح
برسم جاهلیت اورا شذ بعد از آن اورا فرو گذاشت
نه با وی نزدیکی میکرد ونه نفقه میداذ و مضرت
را بجی نموذ تا مالی که از میراث یافته بوذ فدیه دهذ وخوذ
از وی باز خرذ کبیشه بخدمت رسول آمذ و رسول را
صلی الله علیه وآله از آن حالت خبر داذ خدای تعالی
این آیت منزل فرموذ یا ایها الذین آمنوا ای آنانک ایمان
آورده‌ید لا یحل لکم ان ترثوا النساء ای عین النساء بر ید
نکاحها کرها من غیر ارادة من جهتها یعنی حلال نیست
شمارا این زنان را بی ارادهٔ ایشان نکاح کردن گفته اند

حلال نیست شما را مال زنان که بطریق فریبی ستانید
ولا تعضلوهن ای ولا ان تعضلوهن و نه آنکه منع
کنید ایشانرا از شوهر کردن لتذهبوا ببعض
ما آتیتموهن تا ببرید بعضی از مهر ایشان و این
قول ابن عباس است و گفته اند لتذهبوا خطاب
با اولیاء یتیم است و گفته اند مطلق است الا ان
یاتین بفاحشة مبینة الا آنکه بیاید که ظاهر شود
حسن گوید مراد زناست ابن عباس گوید نشوز است
بلا در چنین معرض اگر فرا کجا این بود وعاشروهن
و با ایشان در آمیزید بالمعروف بآنچه ایشانرا بر
شما واجب شود از حقوق و گفته اند مراد امساک
بمعروفست او تسریح باحسان فان کرهتموهن
پس اگر کراهیت دارید از ایشان فعسی ان تکرهوا
شیئا ویجعل الله فیه باشد که شما از چیزی کراهیت دارید
فیه ای فی ذلک الشیء و گفته اند فی الکره یعنی در آن
کراهیت خیرا کثیرا ابن عباس گوید رضی الله عنهما
مراد از این فرزندان صالح اند قوله تعالی

یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا اموالکم بینکم
بالباطل الا ان تکون تجارة عن تراض منکم
ولا تقتلوا انفسکم ان الله کان بکم رحیما
ومن یفعل ذلک عدوانا وظلما فسوف نصلیه
نارا وکان ذلک علی الله یسیرا ای آنانکه ایمان
آورده اید لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل مالهای
یکدیگر بباطل مخورید یعنی بدزدی و ربا و قمار
و محرمات شرع و گفته اند مراد است کی
مال خود بطریق معاصی مخورید الا ان تکون
تجارة الا بطریق تجارة و الا استثناء منقطع است
ای الا ان تقع تجارة و آنکه منصوب می‌خوانند یعنی الا
ان تکون التجارة تجارة او الا ان تکون الاموال اموال
تجارة عن تراض منکم الا آنکه شما را رضا بود بطریق بیع
و شری و گفته اند مراد از باطل رباست و از تجارت
بیع ولا تقتلوا انفسکم و یکدیگر را مکشید و گفته اند
نهی است از قتل نفس خود در حالت غضب و ضجرت
ان الله کان بکم رحیما بدرستی که خدای تعالی بشما

مهربان و بخشاینده است و من یفعل ذلک
القتل یعنی هر کس کسی را بکشد و لعنت ابد اشارتست
بآنکه حق فرموده از اول سورة عدوانا و ظلما ای عادیا
ظالما فسوف نصلیه نارا او را در دوزخ فرستیم
و بکان خلک و عذاب کردن او علی الله یسیرا بر
خدای تعالی سهل است زیرا که هیچ کس بروی غالب
نیست قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا
الصلوة وانتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون
ولا جنبا الا عابری سبیل وان کنتم مرضی
او علی سفر او جاء احد منکم من الغائط او لا
مستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا
فامسحوا بوجوهکم وایدیکم ان الله کان عفوا
غفورا الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب یشترون
الضلالة ویریدون ان تضلوا السبیل والله اعلم
باعدائکم وکفی بالله ولیا وکفی بالله نصیرا
سبب نزول این آیت آن بود که عبد الرحمن عوف
برای بعضی صحابه ضیافتی ساخته بود بعد از فراغ

صح نسخه

طعام خمر خوردند و عمر در میان ایشان بود وقت نماز
شام در رسید عمر را امامت فرمودند و بروایتی دیگر
عبد الرحمن را قل یا ایها الکافرون آغاز نهاد
باین طریق قل یا ایها الکافرون اعبد ما تعبدون
باری تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوة وانتم
سکاری منزل فرموده مصنف کتاب گوید
علماء سنت روایت کرده اند که این قائل
امیر المؤمنین بوده است و این وجه از آن سبب
نقل می کنند تا قبح عمر بپوشند یعنی اکثر اهل حق
تعالی عمر را می خواهند که امیر المؤمنین را در معرض
می آریم و باین معنی اعتقاد بد خود ظاهر می کنند اندیشه
نمی کنند که در کتب سیر و تواریخ هست گویند
که جمله صحابه در جاهلیت و اسلام خمر خوردند و زنا
کردند و بت پرستیدند الا امیر المؤمنین علیه السلم
و زمخشری در کتاب کشاف نقل کرده است
که امیر المؤمنین گفت اگر قطره خمر در دریا افتد
و عمر ورا ایام آن دریا خشک شود و گیاه بر آن

رسته کرده بود و گوسفندی که از آن گیاه بخورد
و آن گوسفند را بکشند و گوشت او بر دمن
آرند من از آن گوشت نخورم و بروایتی دیگر
هم زمخشری نقل می کند که امیر المومنین گفت علیه السلم
اگر قطره خمر در چاهی افتد و آن چاه خشک شود و
بر آن مناره بنا کنند و موذن آن مناره باشم
بر آن مناره بانگ نماز نگویم پس روشن شد که این عالم
که قائل گردد امیر المومنین را می نهد عناد جاهلیت می
نماید و خود را بعداوه امیر المومنین بر خلق عرض می کند
و لا یبغضک الا منافق شقی بر خود اثبات می نماید
اما علماء سنت را سنت آنست که در معرض نقلی
قبیح از مشایخ خود نقل کنند فاعل را ذکر نکنند
چنانکه در معرض اباحت عبد الرحمن و شرب
خمر و امامت عمر گویند فتقدم بعض القوم قبل
هو علی و این معنی در تفاسیر نقل کرده اند این قایل
با این نقل و عقیده کافر شد زیرا که رسول فرمود
علی از منست و چون علی از رسول بود هر چه در حق علی

اثبات کنند در حق رسول صلوات الله علیه اثبات
کرده باشند و خدای عز و جل در آیت مباهله
نفس علی نفس رسول نهاد قوله ندع ابناءنا و ابناءکم
و انفسنا و انفسکم و چون نفس علی نفس رسول بود
هر چه از علی واقع شود از نفس رسول واقع شده
باشد و چون چنین بود این قایل شرب خمر بر رسول
نسبت کرده باشد و هر کس که در حق رسول
این اعتقاد بکند و این نقل روا دارد کافر بود نعوذ
بالله من الخذلان و نیز مخالفت قرآن کرده باشد
لقوله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل
البیت و یطهرکم تطهیرا و باتفاق امت امیر المومنین
علیه السلم از اهل البیت است و هر کس که خلاف خدا
تعالی کند فاسق و عاصی بود اما در معرض این
نقل مطلقا کافر بود و انتم سکاری جمهور مفسران
بر آنند که انتم سکاری من الخمر یعنی چون شما از
خمر مست باشید ضحاک گوید مراد از سکاری
خواب است و این تکلفی است قوی تر از عبیده سلمانی

مراد از سکاری حایض است و این هم وجهی بعید است
زیرا که باری تعالی قرآن بلغت عرب فرستاد و
در لغت عرب چون لفظ سکران استعمال کنند
مرادشان مستی بود از خمر و نبیذ در مثل
این لفظ حاجت تاویل نبود از غایت وضوح حسن
و عطا و ابن عباس گویند لا تقربوا مواضع الصلوة
حتی تعلموا ما تقولون تا بدانید که چه سخن می
گویید و گفته اند تا بدانید که در نماز چه می گویید
یعنی چه میخوانید و لا جنبا الا عابری سبیل یعنی
جنب نماز مکنید الا که مسافر باشید و این رخصت
وقتی بود که آب نیابند و خاک تیمم باید کرد و این
نقل از ابن عباس و امیر المومنین است و گفته اند
در مسجدها گذر مکنید حتی تغتسلوا تقدیر
آیت چنین است و لا جنبا حتی تغتسلوا الا عابری
سبیل لیصل الی الماء او یکون طریقه علیه او ینام
فی المسجد فیحتلم و ان کنتم مرضی او علی سفر و اگر
بیمار باشید یا در سفری او جاء احد منکم من الغائط

یا کسی را از شما غایط رسد و این کنایتی است از
اخراج ذات البطن و اصل غایط زمینی فرو افتاده
بود که در وقت قضاء حاجت آدمی خود را از نظر
مردم پنهان کنند او لامستم النساء یا با زنان مباشرت
کنید و این مذهب امیر المومنین و ابن عباس و حسن است
و ابو حنیفه هم برین است و گفته اند مراد لمس است
بدست تنها دون الجماع و این مذهب شافعی است و
گفته اند او در او جاء احد منکم بمعنی واو است
و گفته اند در آیت تقدیم و تاخیری هست
تقدیرش چنین است الا عابری سبیل حتی تغتسلوا
او جاء احد منکم من الغائط او لامستم النساء و
ان کنتم مرضی او علی سفر فلم تجدوا ماء فتیمموا
یعنی اگر شما را استعمال آب ممکن نبود تیمم کنید تیمموا
تعمدوا و التیمم و التأمم التعمد صعیدا روی زمین بود
نه نبات و شجر طیبا ای طاهرا یعنی پاک فامسحوا
بوجوهکم و ایدیکم المسح امرار الید علی الشیء
یعنی مسح مالیدن دست بود بر چیزی بسرح بست

بروی و دست بمالید و در تیمم دو ضربست
یک ضرب روی را و یک دست را شافعی و ابوحنیفه
بر آنند که دستها از مرفق تا رؤس اصابع تیمم باید کرد
و ابن عمر و حسن بر آنند مکحول گوید الی المرفقین
زهری گوید الی الابطین مذهب آل محمد علیه السلم
از بند دست تا رؤس اصابع و بند بند دست بود
و محدث و جنب در تیمم یکسان اند ابن عمر گوید
جنب را تیمم نیست ان الله کان عفوا غفورا خدای
تعالی آمرزنده و بخشنده گناه است مطاوعت
کنند او را در امر و نهی الم تر الی الذین اوتوا نصیبا
من الکتاب ای محمد نمی دانی آنان را که نصیبی از
کتاب داده اند یعنی احبار یهود و کتاب
توریة است نصیبا فرمود از جهت تحقیر ایشان
ای لم یتعلموا منها الا قلیلا یشترون الضلالة
یعنی ضلالت بر هدایت اختیار کردند ای یبیعون
دین الله بالرشی یعنی دین خدا برابر رشوة می
فروشند و احکام توریة و صفت محمد تحریف

می کنند و یریدون و میخواهند بان تحریف
ان تضلوا السبیل تا بشک افتند و از راه راست بر
گردند و الله اعلم باعدائکم و خدای تعالی
عالمتر است باحوال دشمنان شما و از حال ایشان
شما را خبر داد و کفی بالله ولیا و خدای تعالی
کفایت است شما را که ولی امر شما است و کفی
بالله نصیرا و کفایتست شما را که او یاری دهنده
شما است و یاور داده است و موضع آن رفعست
بلا خلاف مصنف کتاب گوید ظاهر آیت
عامست در حق احبار یهود و تحریف ایشان
احکام توریة را و صفت رسول را علیه السلم
و حکم آیت عام است در حق این امت که در بعضی
آیات احکام قرآن تحریف کردند و حق آل
محمد باطل کردند لاجرم چنانکه احبار یهود
دین به نابوده خرند یشترون الضلالة و از راه
راست برگردیدند و یریدون ان تضلوا السبیل
قرآن به بی دینی و کمراهی ایشان تکلم می کنند

وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان
مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم الآیه دلالت
می کنند و حدیث رسول صلی الله علیه و آله
که طایفه از صحابه من روز قیامت بدوزخ
برند من گویم اصحابی اصحابی خطاب آید
که انک لا تدری ما احدثوا بعدک انقلبوا علی
اعقابهم مرتدین یعنی ای محمد تو نمی دانی که
بعد از تو چه کرده اند با شنیعه ها باز پس
گردیدند و مرتد شدند برین معنی دلیلی واضح
و برهانی لایح است و آنانکه درین آیت و حدیث
تاویل می گویند عناد محض است نعوذ بالله
من الخذلان و متابعة الشیطان قوله تعالی
الم تر الی الذین یزکون انفسهم بل الله یزکی من
یشاء ولا یظلمون فتیلا انظر کیف یفترون
علی الله الکذب وکفی به اثما مبینا الم تر الی
الذین اوتوا نصیبا من الکتاب یؤمنون بالجبت
والطاغوت ویقولون للذین کفروا هؤلاء

اهدی

اهدی من الذین آمنوا سبیلا اولئک الذین لعنهم الله
ومن یلعن الله فلن تجد له نصیرا اعلم تو ای محمد منتهی
نمی شود با آنانکه تزکیه نفس خود می کنند یعنی
پاکی نفس خود نقل بر می کنند کلبی گوید این
آیت در شان طایفه یهود منزل شد که با اطفال
خود بخدمت رسول آمدند و گفتند ای محمد
این فرزندان ما را هیچ گناهی هست رسول گفت
نه گفتند ما نیز همچو ایشانیم هر گناهی که در
روز از ما صادر می شود در شب از ما بر می
دارند و هر گناهی که بشب می کنیم بروز از ما
در می گذارند خدای تعالی این آیت فرستاد که
بپاکی خود حکم می کنند بل الله یزکی من یشاء بلکه
خدای تعالی از گناه پاک گرداند آنرا که می خواهد
و گفته اند پاک گرداند او را از گناه بتوفیق
خود و گفته اند هی تزکیة بعضهم لبعض لینال
مالا من الدنیا یعنی بعضی از ایشان در حق بعضی
پاکی اثبات می کنند تا بواسطه آن مال دنیا بیابند

ولا یظلمون فتیلا و بر ایشان بقدر فتیلی ظلم نکنند
و این ضرب المثلی است که در حقارت استعمال کنند
و اکثر مفسران بر آنند که فتیل و نقیر و قطمیر در استهء
خرماست فتیل آنست که در شکم استه است چون
ریسمانی و نقیر آن نقطه است که بر ظهر استه است
و قطمیر پوست استه است و گفته اند فتیل آنست
که چون انگشت بر هم مالند از وسخ در میان انگشتان
ظاهر شود ابن عباس گوید فتیل آن نقطه است
که بر ظهر استهء خرماست که نخل از آن می روید
ضحاک گوید آن بیاض است که در وسط نقطه است
انظر کیف یفترون علی الله الکذب بنگر ای
محمد که چگونه دروغ بخدا اسناد می کنند
که بر آن جزا خواهند یافت و کفی به و کفایت نیست
ایشان را آن افترا اثما مبینا گناهی ظاهر و معنی
آن نهایت است در اکتساب آثام الم تر الی الذین
اوتوا نصیبا من الکتاب فرا نمی رسد علم تو ای محمد
با آنانکه ایشان را نصیبی از کتاب داده اند یعنی جهودان

قتاده گوید این آیت در شان کعب اشرف و حیی ابن اخطب
و دو مرد از جهود بنی النضیر منزل شد که در وقت
موسم بقریش رسیدند مشرکان این جهود را
گفتند ما براه تریم که سدنه و اهل سقایه و اهل حرم
خداییم یا محمد گفتند شما مع آنکه می دانستند که
دروغ می گویند اما حسد بر محمد علیه السلم ایشان را
بر آن مقال می داشت خدای عز و جل این آیت منزل کرد
و مفسران گفته اند احبار جهودان از غایت عداوة رسول
صلی الله علیه و آله و شدة حرص ایشان بر ابطال امر
وی و تکذیب در دعوی نبوت او با عرب تقریر می
کردند و می گفتند آمنوا بالجبت و الطاغوت
و با عرب و اهل مدینه می گفتند شما را عبادت
اصنام بهتر از آنچه محمد شما را بآن دعوت می کند
یومنون بالجبت و الطاغوت ابن عباس گوید الجبت
الاصنام و الطاغوت تراجمة الاصنام مجاهد و ابن زید
گویند الجبت السحر و الطاغوت الشیطان سعید
جبیر گوید الجبت الساحر و الطاغوت الکاهن

ضحاک گوید جبتی اخطب است و طاغوت کعب اشرف
مصنف کتاب گوید جبت و طاغوت اشارتست
باکابر اهل باطل از منافقان صحابه چنانک امیر المؤمنین
علی علیه السلم در دعاء فرموده است اللهم العن صنمی قریش
وجبتیهما و آنرا شرح کرده اند زجاج گوید کل ما عُبِدَ
من دون الله جبت و طاغوت قطرب گوید الجبت
الجبس وهو الذی لا خیر عنده سین تا بدل کردند
وهو الذی لیس فیه یعنی جبت کسی را گویند که در
وی هیچ خیر نبود و این معنی بغایت خوبست زیرا کی
کسانی که با اهل بیت رسول بعد از رسول آن قبایح و
فضایح کردند هیچ خیر در یشان نبود و جبت را
از آن جهت جبس میخوانند که جبس مهمل را گویند و جبت
مهملست ویقولون للذین کفروا و میگویند آنان را کی
کافر شدند یعنی قریش ولاجلهم هولاء آنها کی بت پرستند
اهدی من الذین آمنوا سبیلا ای اقوم دینا و راست تر شده
طریقة یعنی دین ایشان قوی تر و راه ایشان راست
ترست اولئک الذین لعنهم الله ایشان آنانند که از رحمت

خدای عز و جل دور ترند ومن یلعن الله فلن تجد له نصیرا
و هر کسی که خدای عز وجل او را از رحمت خود دور کرد
هیچ معینی نبود او را و هیچ شفیعی نباشد او را کی روز
قیامت شفاعت کند و او را از عذاب خدای تعالی برهاند
قوله تعالی والذین آمنوا وعملوا الصالحات سندخلهم
جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا لهم فیها
ازواج مطهرة وندخلهم ظلا ظلیلا ان الله یامرکم
ان تؤدوا الامانات الی اهلها واذا حکمتم بین الناس ان
تحکموا بالعدل ان الله نعما یعظکم به ان الله کان
سمیعا بصیرا آنانک ایمان آوردند و طاعات صالحات
از یشان صادر شد فرود آریم ایشان را در بستانهایی
که آبها روان در آن بود خالدین فیها ابدا و ایشان در آن
بستانها جاویدان باشند لهم فیها ازواج مطهرة و در آن
بستانها ایشان را کرامت کنیم زنانی که از دنس و
حیض و نفاس پاک باشند وندخلهم ظلا ظلیلا و در
سایهٔ دایم فرود آریم ایشان را که آفتاب آنرا گرم
نکرد اند و گفته اند سرما و گرما و سموم در آن نبود

ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها خذای
تعالی شما را می فرماید که امانتها بخداوند خود باز رسانید
مجاهد گوید این آیت در شان عثمان بن طلحة الحجبی
که خادم کعبه بود منزل شد و آن چنان بود که رسول
صلی الله علیه وآله کلید کعبه از وی بستد و
بکعبه در رفت و آن روز فتح مکه بود چون
بیرون آمد این آیت می خواند کلید بوی باز داد
و گفت بستان ای فرزند ابو طلحه امروز هنوز
سدنه کعبه اند پس گفت خذها بامانة الله
خالدة مؤبدة لا یاخذها منکم الا ظالم از شما این
کلید نستاند الا کسی که ظالم بود ای عجب کلید خانه
از کافری روا نمی دارد که باز ستانند و کسی که
باز می ستاند او را ظالم می خواند کسی که امامت از
اهل بیت رسول وی بستانند و حقوق فاطمه بوی
نرسانند نه ظالم باشند اللهم اهدهم معنی آیت
آنست که خدای تعالی می فرماید که امانت با هل خود
باز رسانید و اذا حکمتم بین الناس و چون میان مردم

حکم کنید انصاف و سویت رعایت کنید
ان الله نعما یعظکم به ای نعم شیئا یعظکم به نیکو
چیزیست آنچه خدای تعالی شما را بآن نصیحت
می فرماید ان الله کان سمیعا بصیرا بدرستی که
خدای عز و جل می شنود آنچه ایشان امانت می
گویند بصیرا بیناست بآنچه از ایشان صادر می شود
مصنف کتاب گوید حقیقت و نظم آیت آنست
که خدای عز و جل اهل ایمان را می فرماید که حق اهل بیت
رسول صلی الله علیه وآله بایشان دهند و امامت
که امانت است از رسول بایشان باز رسانند چنانکه
رسول فرمود انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله
وعترتی ان تمسکتم به لن تضلوا ابدا پس کتاب
وعترت از رسول صلی الله علیه وآله امانت بود
در میان امت و رعایت این امانت نکردند و حق
باطل دانستند و باطل حق و میراث رسول بفاطمه صلوات
الله علیها ندادند و این خلاف خدای تعالی بود در آیت
یوصیکم الله اگر گویند حدیث نحن معاشر

عبست

الا بنیا عمل کردند گوییم این حدیث موضوع
از وجوه اول آنکه رسول در حدیث صحیح فرموده کی هر
حدیث کی از من بشما رسد که با قرآن مصادمت نماید
قبول مکنید که آن نه قول من بود زیرا کی سخن رسول
نشاید که ناقض قرآن بود وجه دوم آنکه
این حدیث غیر از ابو بکر هیچ کس دیگر روایت
نکرده و قول این معترض قبول نتوان کردن
وجه سیوم آنکه در کافری و مسلمانی که خلق
عالم بر دو قسم اند هیچ کس نگفته اند که میراث
پدر بفرزند نباید داد الا در واقعه فاطمه دختر
رسول صلی الله علیهما و در این معرض در حالت
احتجاج کی فاطمه را با ابو بکر بود فاطمه گفت
ای پسر ابو قحافه تو از پدر خود میراث بری و من
از پدر خود میراث نبرم و فاطمه پاره از رسول بود
پاره از رسول طلب چیزی باطل نکند هذا خلاف
کلام الله وجه چهارم آنکه خدای تعالی فرموده
که و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل هیچ بکار از

مشایخ بعدل حکم نکردند که اگر بعدل حکم کردندی
قتل مالک نویره و اصحاب او که اهل ایمان بودند روا
نداشتندی و بقتل ایشان از آن جهت مشغول شدند
که اعتقاد ایشان آن بود که بعد از رسول امام
امیر المؤمنین بود صلوات الله علیهما و ایشان را
این معنی بنص حدیث و قرآن روشن شده بود
زکوة با ابو بکر نمی دادند با ایشان بحرب و
قتل مشغول شدند و ایشان را اهل ردّه نام کردند
و عمر در زمان امارت خود چند حکم بخلاف
نص کرده بود و امیر المؤمنین علیه السلم منع کرده
و عمر در آن معرض گفته لولا علی لهلک عمر
و عثمان ابو ذر را از مدینه بیرون کرده و
بربذه فرستاده کی او دوست رسول و فرزندان
او بود و مروان لعنه الله کی دشمن رسول و
فرزندان وی و او را از مدینه بیرون کرده بود
بمدینه باز آورده و وزارت بوی داده و عبد الله
مسعود را بزخم چوب کشتند و مصحفی کی جمع

کی بوذ ان کی سنده و آنرا سوختند و از این جهت او را
نام حراق المصاحف کرده خدای تعالی بقول
و فعل ایشان سمیع و بصیر بوذ کی ان الله کان
سمیعا بصیرا **قوله تعالی** یا ایها الذین
آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر
منکم فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و
الرسول ان کنتم تؤمنون بالله و الیوم الآخر ذلک خیر
و احسن تاویلا ای اهل ایمان مطاوعت نمایید
خدا و رسول و اولوا الامر را و مراد از اولوا الامر
امام است بعد از رسول صلی الله علیه و آله و
علماء سنت کویند کی مراد از اولوا الامر امراء
سرایااند کی رسول در حال حیوة خود ایشانرا
باطراف می فرستاد این دعوی از ایشان باطلست
زیرا کی و اولوا الامر عطفست بر اطیعوا الله و
اطیعوا الرسول و مراد از اطیعوا الله و اطیعوا
الرسول امر مطلق است در جمیع امور و
احکام دینی و دنیاوی و چون اولوا الامر

با اصحاب سرایا نیست لازم آید کی ایشان در جمیع
امور دینی و دنیاوی حاکم و نافذ الامر باشند و
این معنی باطلست زیرا کی امراء سرایا در بعضی
امور جزویات حاکم بوذند نه در کل امور و اولوا
الامر باید کی در جمیع امور نافذ الامر بوذ چنانک
خدا و رسول در جمیع امور نافذ الامرند پس روشن شد
از لفظ قرآن کی اولوا الامر باید کی امام باشد بعد از رسول
و بضرورت امت را بعد از رسول امامی مفترض الطاعه
ببایذ بوذ در وجوب امام نکرده اند الا کسی کی قول او را
التفات نبوذ اما بعضی امت بر آنند کی وجوب امام
سمعی است اما امامیه بر آنند کی وجوب امام
هم سمعی است و هم عقلی و این صحیح است دلیل برین
معنی آنست کی عقلا آنانند کی اهل تکلیفند اما عصمت
از ایشان مرتفعست و چون چنین بوذ ایشانرا
از رئیسی مطاع مهیب منبسط الید نافذ الامر
کی با امور سیاسی عالم بوذ و بر اسباب سیاست مطلع
باشد چاره نبوذ تا باقامت حدود مشغول بوذ

و حافظ حقوق بود و ظالم از مظلوم باز دارد و
ما را بضرورت معلوم است کی این چنین کسی باید
که بصلاح نزدیک باشد و از فساد دور بود و این
حقیقت لطفیست که اصطلاح امامیه است و اگر
کسی برین تقریر انکار کند و گوید لازم نبود
که این رئیس از فساد و اصلاح خالی بود بلک شاید که
صلاحیتش بیشتر باشد و فساد اندک تر بود با این
چنین کس مکالمت و مباحثت نباید کرد زیرا کی
هر کس که در میان مردم بوده باشد و عادة ایشان
دانسته بود بضرورت داند که قوام خلق و نظام
دین و امن رعیت بل که صلاح دین و دنیا مقرون
بود بوجود رئیسی کی عالم بود در قضایا عادل باشد
در احکام عارف بود بامور رعیت شدید باشد
دلش قوی بود و بضرورت داند که از عدم
رئیس تضییع حدود و ابطال حقوق و حصول هرج
و مرج لازم آید تا بحدی که هیچکس بر نفس و اهل
و مال ایمن نبود و هر کس که حال وی این بود شغل او در دین

باشد و ما بیش ازین در وجوب لطف بیان کردیم و چون
وجود امام لطف بود و بوجود او رعیت بر نفس و اهل
و مال ایمن باشند بر وی واجب بود کی با مکلفین ابلغ
وجوه و اقوای آن عمل کند و چون نداند که از الطاف
کدام است که فایده آن اعم است و نفع آن اکثر
است از امام در تکلیف واجب شد که تکلیف از
امام منفک نبود و الا تکلیف قبیح بود اگر
گویند اینچ یاد کردی امور دنیاست و مصالح دنیوی
برین مذهب صحیح واجب نبود و بر اینچ دعوی کرده که
واجب بود کی در شهری و دهی و محله رئیسی باشد
که موصوف بود با اینچ یاد کردی و هیچکس این نگوید
و لازم نشود کی مکلف با وجود رئیسی چنین که او را وصف
کردی ملجا بود بفعل واجب و ترک قبیح زیرا کی حصول
این جمله کی ذکر کردی بوجود سلطان غیر معصوم ممکن بود
و چون چنین بود بوجود امام معصوم چه حاجت
باشد گوییم ما بیش ازین بیان کردیم کی
عاقل بضرورت داند که کثرت صلاح و قلت فساد

در کدام رئیس موجود است نه آن که دعوی کند
که کثرت صلاح و قلت فساد نه از امور دین است
و معرفت دین ندارد زیرا که خدای تعالی بندگان را
به اقامت عدل و احیاء ملت و ادای صلاح و طاعت
و اماتت جور و فساد امر فرموده باشد و این حاله به وجود
امام حاصل بود و به عدم امام متعذر باشد پس
روشن شد که وجود امام اعظم مصالح و اعم الطاف است
پس اگر مصلحتی از امور دنیا به وجود امام تعلق یابد
آن تبع امور دین بود و اما آنچه ما را الزام می کنی
که در هر شهری و دهی امامی بباید مسلم می داریم زیرا که
چون وجود امام ثابت شد لابد بود که در هر موضعی
امیری و والیی و قاضی نصب کند چنانکه رسول صلی الله علیه
و آله در مدینه مستقیم بود و امیری و قاضی به هر طرف
می فرستاد اما لازم نبود که امیر و قاضی معصوم بودندی
زیرا که رئیس ایشان عالم بود به شرایط اسلام و معصوم
بود از آثام و در فتاوی و احکام رجوع به خدمت
وی می کردند پس امام در میان امت همین حکم دارد

و امت اجماع کرده اند که در هر عصری جز یک امام روا نبود
اگر منصوص علیه بود و اگر باختیار امت و اجماع
ایشان حجت باشد بر آنچه بر آن مجتمع شوند و اما
آنچه گفتی که سلطان عصر نه وجود امام معصوم کافی بود
جواب این آنست که این ما را مضر نبود زیرا که
غرض ما از این وجوب ریاستست نه تعیین امامت
و وجوب ریاست چون به ادلهٔ عقلی پیش از این یاد کرده ایم
معلومست پس تعیین ائمه و عدد ایشان و اوصاف
ایشان به ادلهٔ دیگر معلوم کنیم و اما آنچه
گفتی که وجود امام باید که مردم را بر عبادة و صلاح
دارد باطل است زیرا که اوصاف و احوال امام زیادة
از اوصاف و احوال نبی نبود چون حضور نبی
بندگان را به عبادة ملجا نبود حضور امام که نایب نبی
بود بطریق اولی که ملجا نبود زیرا که اگر قوم ملجی بودندی
به عبادة به وجود نبی یا امام علیهما السلام ایشان بر افعال
خود مستحق مدح و ثواب نبودندی زیرا که الجا
منافی تکلیف است و چون ثابت شد که وجود امام اعظم

مصالح و انتفع الطافست اهل قبله کرده و توحید اجماع
کرده‌اند بر آنکه امام باید که اصلح قوم بود در دین و بر
خدای تعالی روا نبود که بر او واجب اخلال رساند پس
حکم کردن بوجوب ریاست طریق عقل بود

دلیل بر عصمت امام و اوصاف او

آنست که مردم در دار تکلیف محتاج‌اند بوجود
امام زیرا که مکلف‌اند و معصوم نیستند که اگر
معصوم بودندی در اقامت حدود و حفظ حقوق
و وقوع عدل و صلاح و ارتفاع ظلم و فساد بامام
محتاج نبودندی و شک نیست در آنکه امام باید که مکلف
بود و اگر معصوم نبود محتاج بود بامامی دیگر
و سخن در امام ثانی همچنان بود که در امام اول پس
امامت مؤدی شود به ما لا یتناهی یا منتهی شود
به امام معصوم و این مطلوب است و آنچه گویند
که امت امام را از سهو و خطا نگاه دارند و بحقوق
او و اطاعت نمایند و او را باقامت حدود امر فرمایند
این باطل است زیرا که این معنی حکم رعیت است نه حکم

رئیس

رئیس و امام زیرا که اگر امام محتاج بود بآنکه غیر او محتاج
بود مؤدی شود بحاجت چیزی که آن چیز محتاج بود
بنفس خود زیرا که او محتاج بود بغیر خود در اقامت حدود
و طلب حقوق و آن غیر همچنین مثل آن محتاج بود بامامی
دیگر و آن به احتیاج شیء بنفس خود باز گردد و فساد
این معنی در نظر عقل روشن است و بطلان آن حکم می (کند)
و امت اجماع کرده‌اند که وراء امام امامی دیگر نبود
پس اگر امام معصوم نبود هر آینه احوج الناس بود
بامامی دیگر زیرا که آنکس که متولی امور خلق بود و معصوم
نباشد محتاج بود بکسی که او را محافظت کند و آنکس که
در احکام محتاج بود بدیگری امامت را نشاید پس
واجب بود که امام افضل رعیت باشد و در جمیع فضایل
اعلم ایشان باشد و ثواب او در حضرت خدای تعالی از
همه بیشتر بود زیرا که او بر همه امت متقدم است و
تقدیم مفضول بر فاضل جایز نبود زیرا که لازم آید که مبتدی
در فقه بر شافعی و ابو حنیفه متقدم بود و در لغت و
نحو بر سیبویه و خلیل سابق باشد و قبح این معنی بر عقلا

بر شبهه نماند و تعیین واجب بود که امام عالم بود بتدبیر
ریاست و اسباب سیاست و اصلاح رعیت و نظام
مملکت و قوام دولت و اگر خلاف این بود مؤدی
شود بتخریب بلاد و افساد عباد و اضاعت مملکت
و ابطال دولت و تعیین واجب بود که امام شجاع ترین
امت و سخی ترین ایشان باشد و باید که در وی خصلتی
نبود که سبب تنفیر مردم بود از وی که بددلی و بخل او مردم را
از متابعت و طاعت او مانع شود و امت متفق اند
بر آنکه واجب است که امام متابَع و مطاع بود دلیل
شرعی بر وجوب امام آنست که شریعت
رسول صلی الله علیه و آله تا قیام قیامت ثابت است
و متابعت شریعت او جمیع امت را قرناً بعد قرن
تا تکلیف زایل شود لازم است پس واجب بود که
ایشان را حافظی و راعی معصوم بود چنانکه مردم بوی
واثق باشند و همه را بر وی اعتماد بود و اهل تکلیف
بدانند که او بر آن راهست که خدای عز و جل رسول را
بآن امر فرموده و مردم را بمتابعت آن حکم کرده.

و اگر شرع را حافظی و حامیی نبود که مردم را بقول
و فعل او اعتماد بود و بحفظ و رای او واثق باشند همه مکلف
جاهل بود که گوید این عبادتی که در شب و روز می گزاریم غیر
آنست که ما را بآن فرموده اند از جهت کثرت تخلیط اهل
نقل و اختلاف امت و اگر ناقل از دروغ نه معصوم
باشد بر وی ایمن نتوان بود از خطا و زلت و عمد و نسیان
و در نقل واحد و جمع یکسان باشند زیرا که قصد و عمد
و خطا و سهو چون بر یکی روا بود بر جمع نیز هم روا بود
و چون چنین باشد البته شریعت را حافظی بباید تا ضابط
طریقت بود تا این علت از اهل تکلیف زایل کند و
اهل دین بوی واثق باشند اگر گویند چرا انکار
کردی که شرع باخبار و اجماع محفوظ بود گوییم
اخبار بر دو قسم است متواتر و غیر متواتر و متواتر نتوان
یافت الا در مسایل اندک بلکه در هزار خبر متواتر یکی بود
و اخبار آحاد موجب علم و عمل نبود بر مذهب صحیح و
اثبات شرع و حفظ آن بطریق قیاس جایز نبود
و اما اجماع چون در میان اهل اجماع معصومی نبود که

برقول و فعل وی اعتماد نتوان کرد حکم آن
اجماع حکم آحاد بود پس روشن شد که
اعتماد در حفظ شرع حاصل نبود الا بکسی
که عصمت او ثابت بود و مردم بوی واثق
باشند اگر گویند طریق شما در محافظت
شرع وقت امام در حال غیبت او چیست
گوییم چون طایفه محقه بر مسئله
اجماع کردند دانستیم که آن حق موذیم زیرا که
چون طایفه محقه بر چیزی اجماع کنند
آن حق بود و اگر نه حق بود بر خدای تعالی
واجب بود که تکلیف از آن مسئله زایل کرداند
یا امام را ظاهر کند تا از اختلاف آن علت
کند زیرا که تکلیف که در علم را آن راه نبود
تکلیف ما لا یطاق بود و چون امام ظاهر
نشود و تکلیف در مسایل زایل نکرده
صحت که طایفه محقه بر آن اجماع کرده اند
بطریق قطع ما را معلوم نشود زیرا که اجماع

ایشان در همه عصرها حجت بود و چون امام
حافظ شرع بعث بود واجب بود که او معلوم
بود بر آن و ضابط بود جمیع شرع عبادات
و عالم بود بغوامض و جلی آن تا در تعلیم
مسئله بروی ملتبس نشود و در دین امری بروی
مشتبه نکردد

دلیل بر تعیین امام

بدان که امام بعد از رسول صلی الله علیه
و آله بی فصلی امیر المومنین بود علیه السلم چنانکه
پیش از ین بیان کردیم بطریق اعتبار
عصمت و مراعاة نص و جز امیر المومنین از
جمیع صحابه باین دو صفت موصوف نبود
پس واجب شد که امامت بوی مخصوص بود
و جز وی را استحقاق آن نباشد دیکر
آنکه عصمت نه آن بود که از شمایل مرد بشناسند سند
یا افعال و اقوال وی بر آنکه آن شاید و چنانکه
پیش از ین بیان کردیم که واجبست که
امام معصوم آن بود که خدای تعالی او را تعیین و نماید

و از آن نص نیز وسند و ظاهر کرده اند بر دست وی علامات از صفات او وآن معلوم شود یا رسول را امر فرماید کی نص کند بر کسی کی صلاحیت امامت دارد و هیچ کس بجز ایشان دعوی نص نکرد و هیچکس برای ایشان دعوی نص نکرد الا امیر المومنین علیه السلام کی دعوی نص کرد و جماعتی از اجلاء صحابه و کبرای امت کی شهادة ایشان کس رد نکند و عدالت ایشان را انکار ننماید و در ایشان کس را مجال طعن نبود مثل ابوذر و سلمان و عمار و مقداد و حذیفه و ذو الشهادتین و سهل بن حنیف و ابو ایوب و جابر عبد الله انصاری و غیر ایشان رضی الله عنهم بر امامت امیر المومنین علیه السلام نص از رسول صلی الله علیه وآله روایت کردند مرة بعد اخری و بر امامت وی گواهی دادند و روایت ایشان مشهور و مذکور است و دفع آن کس را ممکن نبود دیگر آنکه درین مسئله امت دو طایفه اند طایفه آنند کی در امامت وجوب عصمت و ثبوت نص معتبر می دارند

و طایفه عصمت و نص را اعتبار نمی نهند آنها کی این دو امر را معتبر میدارند و امامت خاص می نهند قایل اند با امامت امیر المومنین و یازده فرزند معصوم او علیهم السلام و آنها کی عصمت و نص نه از شرط امامت میدانند تمام ایشان قایل نیستند پس اگر مدعی دعوی کند که عصمت و نص در امامت معتبر نیست پس با امامت غیر ایشان قایل بود قول او مخالف اقوال امت بود و از اجماع اهل ملت خارج باشد و هر چه خلاف اجماع بود باطل باشد و این اصلی است کی سید مرتضی علم الهدی رحمة الله علیه استخراج کرده است و آن را استنباط کرده عقلا و سمعا و در اظهار این حجت کس پیروی سبق نیافته است و این ادله در امامت جمیع ائمه علیهم السلام معتبر است

دلیل دیگر در امامت امیر المومنین

علیه السلام قوله تعالی انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یوتون الزکوة و هم راکعون در این آیت وجوهی چند هست اما چون آن وجوه ثابت داریم امامت امیر المومنین ثابت شود

وجهی از آن وجوه اینست که انّما متضمّن
نفی غیر است و نفی چون بر نفی داخل شود صار ایجابًا
چنانکه خدای تعالی حکایت میکند ما هذا بشرًا پس فرمود
ان هذا الا بشر مثلکم و ایجاب چون بعد از نفی بود
از ایجاب مؤکّدتر باشد در ابتدا زیرا که هذا بشر
مثلکم را نشنید فی تأکید الایجاب قوله ما هذا
الا بشر مثلکم اما دلیل بر آنکه انّما ایجاب است
بعد از نفی قول فرزدق است
انا الدافع الحامی الذمار و انّما یدافع عن احسابهم انا او مثلی
معنی آنست که لا یدافع عن الاحساب الا انا او مثلی
چون انّما در تأکید قایم مقام ایجاب شد بعد از نفی این
معنی بر لفظ انّما در اکثر کلام اختصار کردند جهت
اطلاق آن و شیخ ابو علی در کتاب الحجة بر لفظ
انّما این نص کرده است و چون بر این وقوف یافتی
معنی تخصیص و تأکید در آیت انّما ولیکم الله نیز معلوم شد
فکانّه قال لا ولیّ لکم الا الله تعالی چنانکه گویی لا عالم
غیر خود را گویند لیس لک عندی الا درهم و این از آن

جهت است که انّما متضمّن نفی غیر است و وجوب کالواجب
چنانکه پیش از این بیان کردیم پس بدانکه ولی در
آیت یعنی اولی بود و اگر نه این معنی بودی در تخصیص
و تأکید به ایجاب بعد از نفی هیچ فایده نبودی زیرا
که خدای تعالی میفرماید و المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء
بعض پس لازم بود که ولیّ در انّما ولیّکم الله غیر آن ولی بود
که در و المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض و الا تخصیص
از فایده و تأکید از مبالغه خارج ماند و ولی یعنی اولی
در لغت و عرف از آن ظاهرتر است که به بیّنه بر ابطال
استدلال توان کرد و مبرّد ولی و اولی و المولی
و احق یک معنی میداند چون این معنی روشن شد خدای
تعالی ولایت بنفس خود مخصّص فرمود بلفظی که
اختصاص بغایت دارد پس مثل آن ولایت بواو
عطف رسول را علیه السلم تقریر فرمود پس مثل آن ولایت
ثابت کرد بر آنکه اثر کی بلفظ و الذین آمنوا الذین یقیمون
الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون خبر داد
و این تفضل و احسان است در شأن آنکه مراد است

از لفظ والذين آمنوا پس بعد از خداى تعالى واجب شد
كه ولايت مقصود بود بر آنكه در آيت مذكورست و
همچنين واجب شد كه فرض طاعت و وجوب ولايت
غير خداى تعالى در آيت مذكورست فرض طاعت و
وجوب ولايت خداى تعالى بنفس خود ثابت شده بود
اگر گويند امر بوجوب طاعت خداى تعالى و رسول
عليه السلام در آيت ظاهرست حمل والذين آمنوا بر امير المؤمنين چگونه
ممكن بود گوييم دليل بر آنكه مراد از والذين آمنوا امير المؤمنين است
آنست كه مراد از والذين آمنوا خاص است يا عام اگر خاص است
آيت منزلست در حق امير المؤمنين عليه السلام اما آنكه مراد عام است
باطل است از سه وجه **وجه اول** آنست كه البته
مضاف غير مضاف اليه بود و اين معنى پوشيده نيست
و محال بود كه ولى مولى عليه بود و چون ولى در آيت
و لكم غير از آن بود كه معبر عنه است بكاف و ميم
كه ضمير جماعتست واجب بود كه معنى اضافت تا آخر آيت
متسق بود تا كلام خارج فصاحت نبود و اين
دلالت مى كند بر تخصيص آيت در حق آنكه طاعت او واجب

و ولايت او فرض است **وجه دوم** آنست
كه والذين آمنوا اگر مبهم بودى صلاحيت خصوص
و عموم داشتى اما خداى تعالى در آيت وصفى بيان كرد
كه هيچكس را از اهل اول و آخر بدان وصف وصفى نفرمود
الا امير المؤمنين را عليه السلام تا بدانند كه مراد از آيت او ست
حسب وآن الذين يقيمون الصلوة و يؤتون الزكوة وهم
راكعون است و هر كس كه از علم نحو بويى بمشام او
رسيده باشد داند كه واو در و هم راكعون است و
همچنين داند كه مضارع از افعال اگرچه صلاحيت
استقبال دارد اما حال را موضوع بود و چون اين وصف
علم امير المؤمنين ساخت بوجهى كه اشتراك غير خالى ماند
خداى تعالى بوجوب ولايت و لزوم طاعت او از اسم
كسى كه او را در ان شريك بود عدول فرمود بوصفى كه
در آن وصف كسى او را شريك نبود زيرا كه از دور آدم
تا منقرض عالم هيچكس در حالت ركوع و اداء نماز زكوة
و صدقه جز امير المؤمنين عليه السلام نداد پس لازم شد كه
مراد از آيت امير المؤمنين است **وجه سيوم**

اینست که خدای تعالی ومن یتول الله ورسوله والذین
آمنوا بطریق تاکید مکرر فرموده پس اگر والذین
آمنوا در آیت اول عام بودی واجب بودی که والذین آمنوا
در آیت دوم عام بودی و آنگه درست نیایدی که خدای
تعالی تولی در آیت ثانی بلفظ خبر فرموده کما قال تعالی
ومن یتول الله ورسوله والذین آمنوا آنرا که ولایت
فرموده کرده باشد در آیت اول بقوله والذین آمنوا و محال بود
که آنکه یجب علیه التولی هم آن بودی که یجب له التولی زیرا
که این معنی مؤدی شود که مطیع مطاع بود پس باین
وجوه روشن و مبرهن شد که بعد الله تعالی وجوب ولایت
وطاعت و استخفاف آن کسی را بود که معصوم و منصوص
بود و آن کس یا نبی باشد یا امام اگر گویند
الذین آمنوا لفظ جمع است حمل آن بر واحد چگونه توان
کرد گوییم این سؤال را دو جوابست جواب اول
آنست که مرد چون عظیم قدر و بزرگ منزلت بود تعظیم
قدر و شان او ذکر او بلفظ جمع کنند و قرآن ازین معنی خبر
میدهد انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون والارض

فرشناها فنعم الماهدون الذین قال لهم الناس ان الناس
قد جمعوا لکم و با صحت روایات مخبر یکی بود و عبارة از وی
بلفظ جمع فرموده و آن ناس است که صیغت جمع است
پس چون امیر المؤمنین علیه السلم سید اولیا و بهترین اوصیا
بود بعد از رسول صلی الله علیه وآله دور نبودی که او را
بلفظ جمع ذکر فرماید جواب دوم آنست
که مراد بلفظ الذین جمیع ائمه اند علیهم السلم زیرا که طاعت
ایشان بر جمیع امت چون طاعت رسول است علیه السلم
اگر گویند آنکه موصوف بود باعطاء زکوة
در حالت نماز نه یکی بود از جمله ایشان جمع را با آن چگونه
وصف توان کرد گوییم عرب را عادتی
معروف و طریقتی مشهور هست و آن آنست که
جمع را وصف کنند بما جری از واحدی از ایشان صادر شود
چون آن از وی کراهیت ندارند و برو نیج را انکار
نکنند و آن در میان ایشان شایع و طاریست اجری
که نزد ایشان چون حقیقت بود نه بینی که ایشان
گویند نحن قتلنا فلانا و حفظنا فلانا و اگرچه

نیز و حافظ یکی از ایشان بود و قرآن باین معنی ناطق است
قوله فلم تقتلون انبیاء الله من قبل و مخاطب غیر قاتلانست
و قوله تعالی فعقروا الناقة و کشنده ناقه صالح
یکی بود و قرآن بزبان عرب منزل شد قوله تعالی بلسان
عربی مبین و هذا لسان عربی مبین و اخبار در سبب
نزول این آیت که خاص در حق امیر المؤمنین منزل شد بیش
از آنست که آنرا شمار توان کرد دلیلی دیگر
بر امامت امیر المؤمنین علیه السلام آنست که امت
بر آن اتفاق کرده اند از قول رسول صلی الله علیه و آله
و هو قوله علیه السلام انت منی بمنزلة هرون من موسی الا
انه لا نبی بعدی و امامت امیر المؤمنین درین حدیث
ثابت میشود اگر تعصب ترک کنند و انصاف دهند
بدانند که رسول امیر المؤمنین را صلوات الله علیهما از
خود همان واجب کرد که هرون را از موسی علیهما السلام
واجب بود از وزارت و ولایت و شدة ظهر و خلافت
و لزوم طاعت الا اشتراک در نبوة و اخوة از جهت
ولادت اگر کویند مراد رسول صلی الله علیه و آله

ازین حدیث نه امر خلافت بود که اگر مراد او ازین خبر
بودی کفتی انت منی بمنزلة یوشع من موسی زیرا که هرون
پیش از موسی علیه السلام وفاة یافت و یوشع بعد از موسی
در حیوة بود که کویم خلافت یوشع از موسی علیه السلم
معروف نیست نه در اخبار و نه در قرآن و خلافت
هرون از موسی در قرآن مذکور و مشهور است و اگر
خلافت یوشع بعد از موسی درست آمدی و ثابت
شدی امیر المؤمنین را بکل منزلت بودی و رسول خواست
که جمیع منازل و مراتب از وزارة و خلافت و وصیت
و فرض طاعت او را بود و ازین جهت بودکی نبوت
استثنا فرمود و هرون بعد از موسی علیهما السلم اگر
زنده ماندی یافتی خلافت او واجب بودی و طاعت او
فرض شدی زیرا که انحطاط از رتبت و عزل از رسالت
لایق نبود آنرا که بخلعت نبوة مشرف و مکرم کرداینده
باشند پس امامت امیر المؤمنین علیه السلم باین ادله شرعی و
عقلی که پیش ازین بیان کردیم روشن شد اللهم اجعلنا
من العارفین بحقه و المقرین بامامته قوله اطیعوا الله

اى فى فرايضه واطيعوا الرسول فى سنته وگفته اند
اطيعوا الله فيما امر مجملاً واطيعوا الرسول فيما امر
مفصلاً واولى الامر منكم يعنى امام منصوص معصوم را
وهمان بن يزيد عطا گويد مراد از اولو الامر علما اند ابو هريره
گويد امراء سرايا اند كه پيغمبر عليه السلام ايشان را امير فرمود
در حالت حيوة خود وخلفاء بعد از وى اى عجب در حق
آنها كى [illegible] شنيدند وخمر خوردند وزنا كردند ودروغ
گفتند جابر ميپندارند كه اولو الامر باشند ودر حق آنك ازين
احوال معصوم بودند روا نمى دارند نعوذ بالله من الخذلان
فان تنازعتم فى شئ اگر شما را در امرى از امور دين خلاف
افتد وهر يك از شما گويد حق با منست فردوه الى الله و
الرسول آنرا برسول عليه السلام رد كنيد در حالت حيوة و
كتاب خدا وهادى در ردوه غايبست بشى وگفته اند
حكم وتقديرش فحكم شئ بود ان كنتم مؤمنين اگر ايمان
بخداء تعالى وروز قيامت داريد كه ايمان موجب خيرست
در دنيا واگرنه ذلك خير واحسن تاويلا يعنى عاقبت
وآن از آن بود است وگفته اند احسن من تاويلكم وگفته اند

تاويلاً يعنى جزاً

قوله تعالى

الم تر الى الذين يزعمون
انهم آمنوا بما انزل اليك وما انزل من قبلك يريدون ان
يتحاكموا الى الطاغوت وقد امروا ان يكفروا
به ويريد الشيطان ان يضلهم ضلالا بعيدا واذا
قيل لهم تعالوا الى ما انزل الله والى الرسول رايت
المنافقين يصدون عنك صدودا فكيف اذا
اصابتهم مصيبة بما قدمت ايديهم ثم جاؤك
يحلفون بالله ان اردنا الا احسانا وتوفيقا
اولئك الذين يعلم الله ما فى قلوبهم فاعرض عنهم
وعظهم وقل لهم فى انفسهم قولا بليغا وما
ارسلنا من رسول الا ليطاع باذن الله ولو انهم
اذ ظلموا انفسهم جاؤك فاستغفروا الله و
استغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحيما
فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما
شجر بينهم ثم لا يجدوا فى انفسهم حرجا مما قضيت
ويسلموا تسليما الم تر وعلم نواى محمد منتهى
مى شوند با آنانك دعوى كردند كه بقرآن ايمان آوردند

وما انزل من قبلك و بانك بیش از تو منزل شذ یعنی توریة
یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت می خواهند
که حکومت خود بر طاغوت برند عبد الله عباس
گوید این آیت در شان قومی از بنی سلیم منزل شد
که خواستند که حکومت نزد ابو بردة الاسلمی برند
و او کاهن ابو سلیم بوذ تا میان تنافر یهود حکم
کند شعبی گوید در شان منافقی و جهودی
منزل شذ که میان ایشان خصومتی واقع بوذ جهود
می گفت بیا تا حکومت نزد محمد بریم و این ازان
جهت می گفت که می دانست که رسول صلی الله
علیه و آله رشوة قبول نکند و منافق میگفت
مرا با محمد هیچ کار نیست نزد حکام
یهود رویم و این ازان می گفت که میدانست که
ایشان رشوة قبول کنند پس بر ان اتفاق کردند
که حکومت نزد کاهن جهینة برند خدای تعالی
این آیت منزل فرموذ کلبی روایت کند از ابو صالح
از ابن عباس که این آیت در شان منافقی منزل شذ کی

میان او و جهودی خصومتی بوذ جهود گفت حکومت
نزد محمد بریم منافق گفت نزد کعب اشرف
بریم خدای تعالی کعب اشرف را طاغوت خواند
خصومت نزد رسول علیه السلام آوردند رسول
حکم یهودی را فرموذ چون از خدمت رسول
بیرون آمدند منافق یهودی را الزام کرد
که نزد عمر رویم فاتیا الیه نزد عمر رفتند
عمر منافق را بر یهودی حکم فرموذ و گفته اند
که جهود گفت ای عمر نزد محمد رفتیم و حکومت
فرا او عرض کردیم دعوی من بر منافق مقرر
داشت او راضی نمی شوذ نزد تو آمدیم گمان دارد
که حکم او را فرمان می برد عمر منافق را گفت چه می گوئی
گفت صحیح است که او می گوید عمر منافق را بر یهودی
حکم فرموذ و در قول منافق که نزد عمر رویم نکتة هست
و آن بغایت واضح است و گفته اند عمر منافق را
بکشت وقد امروا ان یکفروا به و مومنان را
فرموذه اند که با طاغوت کافر شوند چنانک در

بموضعی دیگر فرموذ فمن یکفر بالطاغوت و
یومن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی وعروه
وثقی آل محمد اند وگفته اند کی معنی آنست کی دوست
ندارند کسی را الا منافق باشد وگفته اند جبتی اخطب
ویرید الشیطان ان یضلهم ضلالا بعیدا ضلالا
عن الحق بعیدا دور وشیطان می خواهد کی ایشان را
از حق دور کرداند کردانیدنی دور هیچ
ضلالت دورتر از آن بوذ کی حق فاطمه دختر رسول
صلوات الله علیهما بازگیرند و برخوذ و دختران
خوذ صرف کنند و در میراث رسول بباطل
متصرف شوند و امامت کی بنص جلی حق امیر المومنین
بوذ خوذ را خواهند ویرید الشیطان ان یضلهم
ضلالا بعیدا واذا قیل لهم تعالوا الی ما انزل الله والی
الرسول و چون گویند ایشان را بیایید تا بازگردیم
با آنچ خذای تعالی فرو فرستاذ یعنی قرآن والی الرسول
یعنی رجوع کنیم بحضرة رسول رایت المنافقین
بینی ای محمد منافقان را یصدون عنک صدودا کی از

[illegible]

تو اعراض کنند وعلی الفت تو ظاهر شوند
واز حکم تو برگردند فکیف اذا اصابتهم ای
کیف صنیعهم ولیف یصنعون یعنی چگونه بوذ
صنعت ایشان اذا اصابتهم مصیبة بما قدمت
ایدیهم چون با ایشان رسد مصیبتی بآنچ ایشان
کسب کرده باشند باعتقاد بذ و نفاق خوذ
ثم جاوک یحلفون بالله پس نزد تو آیند و بخذای
عز وجل سوگند باذ کنند ان اردنا ای ما
اردنا ما نخواستیم باین حکم مر منافق را بر
بهودی الا احسانا وتوفیقا الا تقریب منافق
وتوفیقا بین الخصوم دون مر الحکم تا میان خصمان
موافقتی بوذ نه حکم مر اولیک الذین یعلم الله ما
فی قلوبهم ایشان آنانند کی خذای تعالی دانا ست بآنچ
نزا در دلهای ایشا نستند از نفاق عذاب کند ایشا
نفاقی کی پنهان می داشتند فاعرض عنهم ای محمد
اعراض کن از عذر خواستن ایشان و گفته اند
تو اخذ نشکن ایشان را بآنچ ما مطلع کردانیدیم ترا

از نفاق و مخالفت رسول ایشانرا و آنچ در دلها
پنهان داشتند وعظهم و پند ده ایشانرا بزبان
و قل لهم فی انفسهم قولا بلیغا ای محمد زجر و منع
ایشانرا از مکارهی که نازل شود بریشان اگر
باز گردند بمثل این احوال که ازیشان صادر شد
زجری بلیغ حسن گوید اگر ظاهر کنید
آنچ در دلهاء شماست شما را بکشم و قتل را در دلهاء
ایشان تاثیر زیادت بود و قول بلیغ آن بود کی
غایت مقصود ازان فهم کنند و ما ارسلنا
من رسول الا لیطاع باذن الله و نفرستادیم هیچ
رسولی الا برای آنک قبول کنند قول او را بهرچ امر
و نهی فرماید بامر خدای تعالی که آن دلالت کند بر
وجوب طاعت وی و لو انهم و اگر ایشان کی
منافقانند دوستی و معاونت جهود کنند اذ ظلموا
انفسهم چون بر نفسهای خود ظلم کردند
بنفاق در دین و تعصب منافق جاول توبه کنند
و باخلاص نزد تو آیند فاستغفروا الله طلب مغفرت

خدای تعالی کنند و استغفر لهم الرسول و رسول
صلی الله علیه و آله شفاعت کند ایشانرا
بعد از آنک توبه باخلاص ایشان او را معلوم شود
لوجدوا الله بیابند ایشان خدایرا توابا قبول
کننده توبت ایشان رحیما مهربان فلا و ربک لا یؤمنون
حتی یحکموک خداوند و پروردگار تو ای
محمد که ایشان ایمان نیارند تا ترا حکم سازند مجاهد
و شعبی گویند این آیت متصل است باول قصه
ایشان که در حکومت بر طاغوت رفتند و
طاغوت را حکم ساختند و گفته اند عمرو دینار
روایت کنند از ابو سلمه از ام سلمه رضی الله عنها
کی زبیر عوام را با شخصی خصومتی بود گفته اند
حاطب بن ابی بلتعه بود و گفته اند بلتعه حاطب
بود و آن خصومت در آبی بود مرافعه بخدمت
رسول آوردند رسول صلی الله علیه و آله بر حقیت
زبیر حکم فرمود مرد گفت حکم زبیر را فرمود کی
پسر عمه او است خدای تعالی فلا و ربک لا یؤمنون

حتی یحکموک منزل شود یعنی ایمان نیارند تا نزد تو
آیند از سر رضا بطیب نفس فیما شجر بینهم در
خصومتی که واقع است میان ایشان شجر ای
اختلط واختلف واصله التشجر ثم لا یجدوا فی
انفسهم حرجا پس نیابند در نفسهاء خود تنگی مما
قضیت از آنچه حکم کردی تو ای محمد ویسلموا
تسلیما بطوع در سر وجهر ترا منقاد شوند
قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا خذوا حذرکم
فانفروا ثبات او انفروا جمیعا وان منکم
لمن لیبطئن فان اصابتکم مصیبة قال قد انعم
الله علی اذ لم اکن معهم شهیدا ولئن اصابکم
فضل من الله لیقولن کان لم تکن بینکم وبینه
مودة یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما
ای کسانی که ایمان آوردید بیدار باشید وتغافل
مکنید در استعداد محاربت با دشمنان
وحذر سلاح بود وگفته اند یعنی حزم بود
وگفته اند اندیشه کنید شما در کار ایشان فانفروا

بجهاد بیرون روید واصل آن فزع است یقول
نفر الیه اذا فزع ثبات جماعت جماعت یعنی
گروه گروه بعضی جانبی گروهی بیرون
روید وگفته اند مراد سرایا ست وگفته اند
بر قبایل دشمن وآن جمع ثبة است وثبة جماعت
بود وآن مشتق است از تثبیت علی الرجل اذا جمعت
محاسنه فی الثناء علیه یعنی در ثناء او محاسن او
جمع کردم ابن عیسی گوید ثبة میان حوض
بود لان الماء یثوب الیه وثبت قلة بود وثبات
خوانده اند او انفروا جمیعا یا همه بیرون روید
با رسول صلی الله علیه وآله وگفته اند چون دشمنان
بسیار باشند وان منکم ای من عدادکم وگفته اند
اگر از شما در حکم وگفته اند منکم یعنی فیکم
بود لمن لیبطئن کلبی گوید این آیت در شان
عبد الله ابی سلول واصحابش منزل شد بطا
تاخر فیکون لازما ای تثاقل مرة بعد اخری
والتبطئة والابطاء اطالة مدة العمل وبطا نیز

اين يقول بطوء و بطا غيره فيكون المفعول
من الآية محذوفا فان اصابتكم مصيبة اگر
شما را مصيبتي رسد يعني هزيمتي قال اي المبطي
يعني گفتند درنگ كننده قد انعم الله علي اذ لم
اكن معهم شهيدا بدرستي كه خداي تعالى بر من
نعمت كرد باز دران معرض با ايشان
حاضر نبودم فيصيبني مثل ما اصابهم من بلائي
مثل آنچه با ايشان رسيد ولئن اصابكم فضل من الله
واگر بشما رسد از خداي تعالى ظفري و غنيمتي
ليقولن اين مبطي گويد بطريق تلهف بر آنچه از
وي فوت شد يعني غنيمت و حسد را در جسد
ايشان حركت شد از مومنان نه از فوت
مثوبات و درجات جنان كان لم تكن بينكم و
بينه مودة مبطي گويد آنرا كه از غزو تخلف
نموده و از منافقان و ضعفاء مومنان را كان لم
يكن بينكم و بين محمد مودة فيخرجكم الى الجهاد
فتفوزوا بما فازوا ياليتني كنت معهم فافوز فوزا

عظيما يعني گويا ميان شما و محمد مودت و
محبت نبوده تا شما را بغزو بيرون بردي تا بپيروزي
با فتحي كه ايشان بپيروزي يافتند يعني غنيمت
كاشكي با ايشان بودمي تا پيروزي يافتمي بپيروزي
با فتحي عظيم **قوله تعالى** الذين آمنوا
يقاتلون في سبيل الله والذين كفروا يقاتلون
في سبيل الطاغوت فقاتلوا اولياء الشيطان
ان كيد الشيطان كان ضعيفا آنانكه ايمان
آوردند كارزار كنند در دين و طاعت
خداي تعالى والذين كفروا و آنانكه كافر
گشتند و از دين بگرديدند يقاتلون
كارزار كنند في سبيل الطاغوت در
راه شيطان فقاتلوا اولياء الشيطان بكشيد
دوستان شيطان را ان كيد الشيطان كان
ضعيفا بدرستي و راستي كه وساوس شيطان
ضعيف بود والكيد السعي في فساد الحال على
طريق الاحتيال كيد كوششي بود كه از حيلت

کری واقع شود که در آن انواع حیلتها باشد
و آنرا از آن جهت ضعیف خواند که بنای آن بر غرور
بود و در مآل آنرا فایده و حاصلی نباشد و چون
نصرت و معاونت خدای تعالی فرا رسد آنرا تاثیر
نبود مصنف کتاب گوید این آیت دلیل است
بر آنکه جماعتی که مخالفت امیر المومنین کردند علیه السلم
و تیغ در روی وی کشیدند و با وی قتال و
جدال کردند بعضی در بصره مثل طلحه و زبیر
و جماعتی که با ایشان بودند هر که بودند و بعضی
در صفین چون معاویه و اصحابش باری تعالی
ایشانرا کی معاون امیر المومنین بودند و برای وی
مقاتلت کردند راه ایشان راه خدا می خواند
و راه ایشان که با امیر المومنین قتال کردند و مخالفت
جستند و در ابطال حق وی کوشیدند راه
طاغوت می خواند و ایشانرا شیطان نام می نهد
و بقتل ایشان حکم می فرماید چنانکه فرمود
فقاتلوا اولیاء الشیطان ان کید الشیطان کان

ضعیفا و در حدیث صحیح رسول صلی الله علیه
و آله فرمود یا علی لحمک لحمی و دمک دمی و حربک حربی
و سلمک سلمی یعنی ای علی گوشت تو گوشت
منست و خون تو خون منست و حرب کردن
با تو حرب کردن با منست و صلح کردن با تو
صلح کردن با منست بدلیل این حدیث
ایشان که تیغ در روی وی کشیدند و با او
و فرزندان او قتال و جدال کردند و آزار ایشان
طلبیدند با رسول خدا قتال و جدال کردند
و هر کس که با رسول خدای تعالی حرب کرد
و آزار وی طلبید و تیغ در روی وی کشید
خدای تعالی در حق وی میفرماید ان الذین
یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا
و الآخرة و اعد لهم عذابا مهینا یعنی بدرستی
و راستی که آنانکه آزار خدا و رسول کردند
خدای تعالی ایشانرا از رحمت خود دور کرد بند
و نومید کرد در دنیا و آخرت و ساخته

ایشان‌اند در آخرة عذابی خوار کننده نیست بشارت
بار ده هندگان دشمنان آل محمد را بعذاب
مهین **قوله تعالى** الم تر الى الذين قيل
لهم كفوا ايديكم واقيموا الصلوة واتوا
الزكوة فلما كتب عليهم القتال اذا فريق
منهم يخشون الناس كخشية الله او اشد خشية
وقالوا ربنا لم كتبت علينا القتال لولا اخرتنا
الى اجل قريب قل متاع الدنيا قليل والاخرة خير
لمن اتقى ولا يظلمون فتيلا الم تر الى الذين قيل
لهم علم تو ای محمد نمی رسد بآنانکه ایشان را
گفتند کفوا ایدیکم نگاه دارید دستهاء
خود را از قتال و نماز فریضه بپای دارید و آتوا
الزکوة و زکوة واجب بدهید کلبی گوید
این آیت در شان بعضی از صحابه منزل شد
مثل عبد الرحمن عوف و قدامة بن مظعون
و سعد بن ابی وقاص که از مشرکان رنجها
بسیار می یافتند از رسول صلی الله علیه وآله

ومقداد بن الاسود

اجازت خواستند تا با ایشان قتال کنند
رسول ایشان را گفت کفوا ایدیکم عن القتال
نگاه دارید دستهاء خود از کارزار با ایشان
و نماز فرض بپای دارید و زکوة مال بدهید فلما
کتب علیهم القتال چون کارزار با مشرکان
بر ایشان فرض کردند اذا فریق منهم یخشون
الناس کخشیة الله ای یخافون ان یقاتلهم
الکفار می ترسیدند از آنکه کافران ایشان را
بکشند و با ایشان قتال کنند و گفته اند از قتل
می ترسیدند چنانکه از مرگ می ترسیدند او اشد
خشیة یعنی ترس قتل ایشان را از ترس مرگ سخت
تر بود وقالوا ربنا لم کتبت علینا القتال گفتند
خداوندا چرا قتال بر ما فرض کردی لولا اخرتنا
اگر ما را مهلت دادی تا مرگ ما را در یافتی ما را
اولیتر بودی قل متاع الدنیا قلیل بگو ای محمد
بندگان را که دنیا سریع الانقضاست والاخرة
خیر و آخرت بهتر است از دنیا از برای دوامی

عقابی دارد لمن اتقی آنرا که از شرک و معاصی
اجتناب کند و لا یظلمون فتیلا و ظلم نکنند
بر ایشان اندک و بسیار و گفته اند در شان
منافقان منزل شد زیرا که زکوة نه بمکه
واجب شد و منافقان از خدای تعالی نترسید

قوله تعالی اینما تکونوا یدرککم
الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة وان
تصبهم حسنة یقولوا هذه من عند الله وان
تصبهم سیئة یقولوا هذه من عندک قل کل من عند الله
فما لهؤلاء القوم لا یکادون یفقهون حدیثا
ما اصابک من حسنة فمن الله وما اصابک
من سیئة فمن نفسک وارسلناک للناس
رسولا وکفی بالله شهیدا من یطع الرسول
فقد اطاع الله ومن تولی فما ارسلناک علیهم
حفیظا ویقولون طاعة فاذا برزوا من
عندک بیت طایفة منهم غیر الذی یقول
والله یکتب ما یبیتون فاعرض عنهم وتوکل

علی الله وکفی بالله وکیلا افلا یتدبرون
القرآن ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه
اختلافا کثیرا واذا جاءهم امر من الامن او الخوف
اذاعوا به ولو ردوه الی الرسول والی اولی الامر
منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم ولولا فضل الله
علیکم ورحمته لاتبعتم الشیطان الا قلیلا فقاتل
فی سبیل الله لا تکلف الا نفسک وحرض المومنین عسی الله
ان یکف باس الذین کفروا والله اشد باسا واشد
تنکیلا ابن عباس گوید روز احد چون طایفه
از صحابه شهید گشتند منافقان که در آن غزو از
رسول صلی الله علیه وآله تخلف نموده بودند گفتند برادران
ما لا بقتال آمدند اگر نزد ما بودندی کشته نشدندی
و ایشان را نکشتندی که خدای تعالی آیت فرستاد که اینما
تکونوا یدرککم الموت یعنی در هر موضع که باشید
مرگ شما را دریابد ولو کنتم فی بروج مشیدة اگر در
حصنها و کوشکها باشید سخت کرده باشید و گفته اند
در حصنها که بر بالای حصنها باشد مشید که رفیع کو بالا

این بروج است که در آسمان است واصل آن از ظهور است
من تبرجت المرأة اذا اظهرت وگفته اند از عظمت است
واین اولیتر است جمع برج است واصل این کشف
ما دار مشیدة ای مرفوعة مطولة بقول شاد البناء ای
رفعه وشیده اذا بالغ فی التشیید مزینة بالشید و
هو الکلس والجص وان تصبهم حسنة واگر بایشان رسد
خوش عیشی وفراخی نعمت یقولوا هذه من عند الله
گویند این از نزد خداست وان تصبهم سیئة واگر
بایشان قحط ودرویشی یقولوا هذه من عندک
گویند از تو است ای محمد حسن وابن زید گویند
مراد از حسنه ظفر است چنانکه روز بدر بود ومراد
از سیئه هزیمت است چنانکه روز احد واقع شد
قل کل من عند الله بگو که ای محمد همه از حضرت
خدای تعالی است واین معنی بطریق انکار است
بر ایشان چنانکه منافقان ویهود چون خیری بایشان
رسیدی نسبت بخدای تعالی کردندی وچون مکروهی
بایشان وقوع یافتی برسول را صلی الله علیه وآله

فتحی وظفری ظاهر شدی گفتندی که از شوم محمد است
باری تعالی آن فتح وظفر را که مکروه ایشان بود و
ایشان از شوم محمد میدانستند وآن خیر که ایشان
بآن قایل بودند بخود حوالت واضافت فرمود وگفت
قل کل من عند الله ودر لفظ فما لهؤلاء القوم لا یکادون
یفقهون حدیثا این معنی روشن است یعنی چه بود
این قوم را که فهم ودریافت سخن ندارند ما اصابک من
حسنة فمن الله ای محمد ظفری وفتحی که ترا میرسد از
خداست وما اصابک من سیئة فمن نفسک وهزیمتی
ومکروهی که ترا رسید روز احد باختلاف قوم تو است
وعصیان ایشان ترا خطاب با رسول است ومراد
امت اند که اشتر کوه فرو گذاشتند وبطمع کفار
شدند وگفته اند مراد از حسنه طاعت است
واز سیئه معصیت وآنکه فمن نفسک خواند بفتح میم
آن قراءة مخالف مصاحف است وروی جد کفر دارد
وارسلناک للناس رسولا وما ترا فرستاده ایم برسالت
وذکر رسول تاکید است زیرا که ارسلناک دلالت می کند

وغنیمتی

روز احد هم

بر آنک او رسولست و کفی بالله شهیدا و کفایتست ترا
گواه بر رسالت خدای تعالی و این اشارتست بتایید او
ترا ای محمد که معجز انبیا بر دست تو ظاهر می شود
من یطع الرسول فقد اطاع الله هر کس که فرمان برد
رسول را فرمان برده است خدای را زیرا که او خلق را
بطاعت خدای تعالی دعوت می کند و آن موافقت
ارادت اوست ومن تولی و هر کس که از طاعت رسول
صلی الله علیه وآله اعراض کند فما ارسلناک علیهم
حفیظا نفرستادیم ترا که نگاهبان ایشان باشی
که بر اعمال ایشان ترا مخافتی بود که تو بران قیام نتوانی
نمود و گفته اند تو حافظ نیستی بر معاصی ایشان
که واقع شود ابن عباس گوید رضی الله عنه این آیت
منسوخ است و گفته اند محکم است ویقولون
طاعة و گویند در حضورت ما مطیعیم ترا ای محمد
حسن گوید ایشان منافقان بودند که در حضور رسول
خود را مطیع می نمودند و تقدیرش چنین است که امرنا
طاعة یعنی از ما فرمان بردنست فاذا برزوا و چون

از نزد تو بیرون روند بیّت طایفة منهم
کردند طایفهٔ از ایشان و مفسران اجماع کرده اند که لفظ
تبییت اطلاق بر چیزی کنند که در شب تقدیر کنند
ابن عیسی گوید آنچه در نفس پنهان دارند آنرا تبییت
گویند و حقیقت معنی آنست که نفاق در دل
پنهان داشتند و خلاف آن بر زبان ظاهر می کردند
و گفته اند تبییت تبدیل بود بمعنی غطی و معنی اول که
اجماع مفسران بر آنست در حق باری تعالی اطلاق
کردن جایز نبود غیر الذی تقول جز از آنک نزد
تو گفتند یعنی آن طایفه منافق والله یکتب
ما یبیتون و خدای تعالی افعال ایشان در صحیفهٔ
حفظه می نویسد و گفته اند در لوح المحفوظ
تا روز قیامت جزا دهد ایشان را بآن فاعرض
عنهم اعراض نمای از ایشان و آشکارا ایشان
هتک مکن دان تا خدای تعالی در شان ایشان چه فرماید
وتوکل علی الله و در امور خود اعتماد بر خدای
تعالی و کفی بالله وکیلا ای محمد ترا بس است که خدای

تعالی وکیل تو است والوکیل القائم بما فوض الیه من
التدبیر و وکیل کسی را گویند که قیام نماید بتدبیر کاری
که بوی مفوض بوذ افلا یتدبرون القرآن
وتدبر تأمل بوذ یعنی در معانی ومبانی قرآن نمی
کنند وتدبر تصرف دل بوذ بنظر کردن
در عواقب وتفکر تصرف دل بوذ بنظر
در دلایل که از رسول یا امام نقل بوذ ولو کان
من عند غیر الله واکر قرآن نه از حضرت
خدای تعالی منزل بوذی چنانکه زعم کفار است
لوجدوا فیه اختلافا کثیرا بیافتندی در آن
مخالفت بسیار چنانکه زنادقه بر آنند که در
قرآن تناقض بسیار هست واین کفر مطلق است
زیرا که در قرآن تناقض صورت نبندذ واکر
در آیتی بزعم ایشان تجیزی بوذ آنرا حکمتی باشد
که جز مؤمن موحد آنرا فهم نکنذ واز آن جمله
که زعم ایشانست آیتی اینست که فرموذ خلق الله
السموات والارض فی ستة ایام وبعد از آن در

سورة حم السجدة علی التفصیل هشت روز می
دیبانند جواب وتقریر این اشکال در سورة
سجده بیان کنیم انشاء الله تعالی واما اختلاف
معانی از امر ونهی ووعد ووعید وناسخ و
منسوخ وغیر آنکه قرآن بر آن مشتمل است
آن اختلاف تناقض نخوانند واذا جاءهم امر
من الامن او الخوف اذاعوا به ضحاک گوید مراد
از این جماعت منافقانند واین قول عبد الله عباس است
واذا جاءهم چون آمد بایشان یعنی منافقان امری از
غنیمت وفتح یا هزیمت وقتل اذاعوا به فاش می
کردانیدند آنرا و پراکنده می کردند و با هر کس
حکایت آن باز می کفتند وسر رسول صلی الله
علیه وآله که بطریق وحی بوی رسیده بوذ منتشر
میکردانیدند وآن بر مؤمنان مضرتی عظیم بوذ
ولو ردوه ابن عباس گوید چون خدای تعالی مؤمنانرا
بقتال امر فرموذ وایشانرا از محارم نهی کرد
منافقان مطاوعت نموذند وچون بر سری [illegible]

اسرار رسول صلی الله علیه وآله وقوف یافتندی
در افشاء آن کوشیدندی و با دشمنان باز گفتندی
خدای تعالی آیت فرستاد ولو ردوه الی الرسول یعنی
اگر امور خود در حلال و حرام بر رسول رد کنند
بطریق تصدیق و قبول از وی والی اولی الامر منهم
یعنی امیر المومنین و گفته اند امراء سرایا و گفته اند امراء
وولاة زجاج گوید مراد اهل علم و فقه اند مصنف
کتاب گوید ای عجب اینکه کی بیشتر خلق را از
امیر المومنین است که تفسیر اولی الامر بامراء سرایا و اهل
علم و فقه می کنند و اطلاق آن بر امیر المومنین جایز نمی
دارند مع انکه حدیث انا مدینة العلم وعلی بابها می
خوانند و نص اقضاکم علی می دانند چون در مدینه
امیر المومنین باشد و باموردین و قضایای شرع
او قاضی ترین خلق بود بعد از رسول عقل و شرع
آن اقتضا کند که مراد از والی اولی الامر منهم امیر المومنین
بود و در حق وی اولی و احری باشد والله اعلم
و اقفه تلک مراد خدای تعالی خود اوست لعلمه الذین

یستنبطونه عبد الله عباس مراد از این آنانند که
متابعت قرآن کردند عکرمه مراد آنانند
که از معانی قرآن رسول را پرسیدند و بعضی گفته اند
یستخرجونه یقال استنبطت الماء اذا اخرجته
و گفته اند مراد آنانند که در علم تفحص کنند و این
تواند بود الا امیر المومنین و یازده امام کی فرزندان
معصوم وی اند که استحقاق سر ایشان بود و معنی
کلی آنست که اگر خاموش گشتندی از افشاء
سر رسول صلی الله علیه وآله تا خود از ان حکایت
فرمودی لعلمه الذین یطلبون علم ذلک تا بدانستندی
آنانک مطالبت علم آن می کردند پس فرمود و
لولا فضل الله علیکم ورحمته لاتبعتم الشیطان
الا قلیلا و اگر نه محمد بودی که فضل خداست و
علی که رحمت اوست شما متابعت شیطان کردتانی
الا اندکی و ایشان آنانند که ایمان بخدا و رسول و ولایت
امیر المومنین صلوات الله علیه دارند در الا قلیلا چهار
قول گفته اند اول آنست که اتباعا قلیلا یعنی الا اندکی

منافقان اند که کفر ورزند دوم آنست القليل ممّن هدى
الاسلام قبل محمد ظاهر الذين كزيد بن عمرو بن نفيل
وورقة بن نوفل وغير هما يعني مراد از قليل این گروه اند
که پیش از بعثت رسول ایشان را باسلام راه نمودند
سیوم اذاعوا به الا قليلا یعنی اندکی اسرار رسول علیه السلام
مخفی میداشتند چهارم آنست که لعلمه الذين يستنبطونه
الا قليلا فقاتل في سبيل الله لا تكلف الا نفسك سبب
نزول این آیت آن بود که چون روز احد رسول صلی الله
علیه وآله ابو سفین حرب را بدید و میان ایشان آن
حال که معروف و مشهور است واقع شد و ابو سفین
بمکه باز شد و رسول را ببدر صغری وعده
کرده بود در ماه ذی قعده چون موسم در رسید
رسول علیه السلام صحابه را گفت و رفتن کارزار با دشمن
رسید بیرون رفتن صحابه را دشوار آمد و از ان
امر کراهیتی عظیم ایشان را حاصل شد خدای تعالی
این آیت منزل فرمود فقاتل في سبيل الله لا تكلف
الا نفسك و تکلیف مکن در کارزار ای محمد الا خود را و کسی را

در کارزار

که از نفس تو باشد یعنی امیر المؤمنین علیه السلام و لقتند انه
لا تلزم فعل غيرك ولا تؤخذ به ولم يرد بالتكليف
الامر یعنی الزام مکن بقتال جز نفس و فعل جز خود را
و بان کس را مؤاخذت مکن و مراد از این تکلیف
نه امر است که اگر مراد از این قول بودی جز رسول
بقتال مأمور نبودی مصنف کتاب گوید این قول خطاست
زیرا که وحرض المؤمنين بعد از ان ذکر میفرماید
یعنی ای محمد مومنان را بر قتال با دشمنان خدا و رسول
تحریض نمای و ایشان را بثواب رغبت فرمای و فضیلت
شهادت بر ایشان برگشای چون این آیت منزل شد
رسول صلی الله علیه وآله صحابه را بقتال ابو سفین
امر فرمود و ایشان را بران تحریض فرمود ایشان را
دشوار آمد جز امیر المؤمنین با هفتاد سوار با وی بیرون
نرفت تا ببدر صغری رسید عسى الله ان يكف
بأس الذين كفروا و عسی از خدای تعالی واجب است یعنی
واجب شد که خدای تعالی بطش و شدت ابو سفین و اصحابش
از تو ای محمد منع فرماید ابو سفین بان وعده وفا نکرد این معنی

وصولت

عسى الله ان يكف بأس الذين كفروا است واين
بشارتيست مومنانرا بظفر ونصرت وابطال كيد
كافران والله اشد بأسا واشد تنكيلا وباس و
شدت وصولت خدايراست وعقوبت او سخت ترست
سؤال اگر گويند چون عسى از خدا وجوب راست
واو گفت عسى الله ان يكف بأس الذين كفروا وما
مومنانرا مى بينيم كه باس وشدت ايذاين وعده كجاست
جواب گوييم مراد با عام بوذ يا خاص — ایشان
اگر گوييم خاص است آن وقت بوذ كه رسول
عليه السلم از بدر صغرى وحديبيه بازگشت و
خداى تعالى آن شدت وبطش ابوسفين واصحابش
از مومنان دفع فرموذ چنانك فرموذ هو الذى كف
ايديهم عنكم و اگر گوييم عام است مراد آن
مدت بوذ كى خداى تعالى امر كرده است در آن
مدت بقتال تا كفر بكلى زايل گردذ چنانك فرموذ
وقاتلوهم حتى لا تكون فتنة ويكون الدين كله
لله در آن وقت خداى تعالى باس وشدت وصولت

كلى كافران از مومنان دفع فرمايذ كه عيسى از آسمان
فروذ آيذ وصاحب الزمان عليهما السلم ظاهر شوذ فيكون
حكما مقسطا ويظهر الاسلام على الدين كله چنانك
در حديثى صحيح رسول صلى الله عليه وآله فرموذ
اگر از عمر عالم نمانذ الا روزى خداى تعالى آن روز را
درازى بخشذ تا فرزندى از فرزندان من ظاهر شوذ
كه نامش نام من باشذ يملأ الارض عدلا كما ملئت
جورا عالم را از عدل پر كرداند چنانك از جور پر كرده‌اند
واين معنى عسى الله ان يكف بأس الذين كفروا است
اللهم ارزقنا ظهوره **قوله تعالى** يا ايها الذين
آمنوا اذا ضربتم فى سبيل الله فتبينوا ولا تقولوا
لمن القى اليكم السلم لست مؤمنا تبتغون
عرض الحيوة الدنيا فعند الله مغانم كثيرة
كذلك كنتم من قبل فمن الله عليكم فتبينوا
سبب نزول — ان الله كان بما تعملون خبيرا اى آنانك ايمان
آورديد اذا ضربتم فى الارض الله فتبينوا كلبى گويد
از ابو صالح شنيذم كه گفت از عبد الله عباس از اين آيت

سؤال کردم گفت این آیت در شأن مردی از بنی
مرة بن عوف بن سعید بن جبیار نام او مرداس
بن نهیک بود و او از اهل فدک بود و مسلمان بود
و از قوم او جز وی کی مسلمان نبود آوازهٔ سریهٔ
رسول صلی الله علیه و آله بسمع ایشان رسید
و امیر آن سریه آن روز مردی بود نام وی
غالب بن فضالة اللیثی بود همه بگریختند
الا این مرداس زیرا کی مسلمان بود چون لشکر
بدید بترسید زیرا که از اصحاب رسول باشند
گوسفندان را در لحف کوه کرد و خود بر سر
کوه رفت چون لشکر برسید آواز تکبیر
بر آوردند او چون آواز تکبیر بشنید بدانست
کی اصحاب رسولند از کوه فرود آمد و لا اله
الا الله محمد رسول الله می گفت پس گفت
السلام علیکم اسامة بن زید او را بکشت و گلهٔ گوسفند
او بگرفت و بخدمت رسول علیه السلام باز آمد
و این حکایت با رسول رسانیدند این آیت منزل شد

رسول آیت بر اسامه خواند اسامه گفت استغفر
لی یا رسول الله رسول گفت اعتق رقبة یعنی بنده‌ای
آزاد کن صاحب تفسیر اباب در کتاب خود گوید
رسول بر اسامه انکار کرد گفت چرا او را بکشتی
و او کلمهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله می گفت گفت یا
رسول الله او این کلمات برای آن گفت تا با آن مال
با اهل خود بازگردد رسول گفت هلا شققت
عن قلبه و حلف بهذا السبب الا یقاتل من یقول
لا اله الا الله و لهذا قعد عن نصرة علی فلم یکن معه
و لا علیه مصنف کتاب گوید این مفسر
با این قول بود در کفر دارد زیرا کی علی را علیه السلم
بقتال با مارقین و ناکثین و قاسطین خاطی می داند
و نیز ترجیح می نهد اسامه را بر امیر المؤمنین
مگر از دعاء رسول در حق امیر المؤمنین اللهم وال
من والاه وانصر من نصره واخذل من خذله خبر ندا است
و اسامه روز غدیر در بیعت حاضر بود و این
دعا از رسول بشنید اللهم اهدنا من عندک و اقشرنا

ح اولیا باید و گفته اند قاتل محکم بن جثامة بن
قیس بود اذا ضربتم فی سبیل الله چون سیر
کنید در راه غزو و در قتال کفار فتبینوا یعنی
روشن کنید مومن را از کافر و در قتل تعجیل
منمایید و لا تقولوا لمن القی الیکم السلم لست
مومنا و مگویید آنرا که بر شما سلام کند
تو نه مومنی زیرا که سلام شعار اهل ایمانست
و یکدیگر را بآن شناسند و نخست بعضی
مر بعضی را اسلام بود و آنکس که سلم بفتح میم
معنی آن قول لا اله الا الله محمد رسول الله
بود تبتغون عرض الحیوة الدنیا یعنی بآن
غنم و غنیمت و سلب می طلبید و عرض
دنیا منافع دنیا بود و متاع آن و گفته اند
هرچ جز از زر و سیم بود آنرا عرض دنیا
خوانند فعند الله مغانم کثیرة یعنی ثواب
بسیار نزد خدای تعالی است آنرا که ترک قتل
مومن کنند کذلک کنتم من قبل مجیئی شما

بیش

بیش از این که ایمان پنهان می داشتید فمن الله علیکم
پس خدای تعالی منت نهاد بر شما بظهور ایمان و اعزاز
دین و دست مشرکان از شما کوتاه کردانید
و گفته اند منت نهاد بر شما بقبول توبت از قتل
آن مسلمان فتبینوا پس چون کسی را کشید احتیاط
کنید ان الله کان بما تعملون خبیرا بدرستی که خدای
تعالی داناست هرچ شما می کنید از خیر و شر

قوله تعالی: انا انزلنا الیک الکتاب بالحق
لتحکم بین الناس بما اریک الله و لا تکن للخائنین
خصیما و استغفر الله ان الله کان غفورا رحیما
و لا تجادل عن الذین یختانون انفسهم ان الله
لا یحب من کان خوانا اثیما ابن عباس گوید این
آیت در شان مردی از انصار منزل شد که او را
طعمة بن ابیرق گفتندی و او پسری از پسران
ظفر بن الحرث بود زرهی از آن شخصی از همسایه
خود بدزدید او را قتادة بن النعمان گفتندی
و آن زره در انبانی آرد بود چنانک می رفت آرد از

بسوی خانهٔ ابنان در راه میریخت تا بدر خانه
رسید بعد از آن زره را نزد جهودی که او را زید
بن سمین گفتندی پنهان کرد زره از طعمة
بن ابیرق طلب کردند سوگند یاد کرد که من زره
ندیدم و نستدم اصحاب زره گفتند بلی والله که
طعمه دوش آمد و زره دزدید و ما اثر طلب کردیم
تا بدر سرای وی بواسطهٔ آرد که در انبان بود
و زره در میان آن پنهان بود آوردیم و آرد ریخته
بر آن دلیل است چون او سوگند یاد کرد او را
بگذاشتند و متابعت اثر آرد کردند تا بدر سرای
جهود رسیدند او را بگرفتند و از وی طلب زره
کردند جهود گفت زره بمن طعمه داد و گفت
پنهان دار جماعتی بر آن گواهی دادند بنو ظفر که
قوم طعمه بودند گفتند بیایید تا بر محمد رویم
و این حکایت نزد وی بریم بخدمت رسول آمدند صلی
الله علیه و آله و حال بر رای او عرض دادند و
از وی درخواستند که از جهت صاحب ایشان

جدال کنی و اگر تو ای محمد این حالت تغیر نفرمایی
صاحب ما فضل حاصل شود و جهود خلاص یابد رسول
علیه السلام قصد کرد که جهود را مواخذت کند
زیرا که خاطرش با ایشان تعلقی داشت اما تفکری
کرد و در آن صورت انتظار وحی میفرمود در
حال جبرئیل آمد علیه السلام این آیت آورد روایتی دیگر
از عبدالله عباس آنست که طعمه زره بدزدید
و زره در انبانی پر از نخاله بود چنانکه میرفت
نخاله از سوراخ انبان میریخت تا بخانهٔ
زید سمین رسید انبان بدر سرای بنهاد و
زره بیرون آورد و زره پاک کرد و بخانهٔ خود
برد چون روز شد خداوند زره بر هنجار
نخاله بخانهٔ زید سمین آمد و او را بگرفت و
بخدمت رسول آورد و حکایت باز رسول
صلی الله علیه و آله باز گفتند رسول خواست که
دست زید سمین ببرد خدای تعالی این آیت
فرستاد ضحاک گوید این آیت در شان شخصی از

بعضی صحابهٔ رسول صلی الله علیه و آله منزل شد
که زرهی از شخصی ودیعت خواست چون مدتی
بر آمد صاحب زره ودیعت خود از وی طلب کرد
صحابی انکار کرد و او را بخیانت نسبت کردند
طایفهٔ از صحابه گفتند آوخ فلان صحابی
خاین نیست بعضی از قوم وی بیامدند و از وی عذر
خواستند و بر وی ثنا گفتند رسول صلی الله علیه
و آله تصدیق ایشان کرد و آنچ در حق وی
گفته بودند استماع نفرموذ و عذر خواست
خدای تعالی این آیت منزل فرموذ چون خدای
تعالی خیانت او بیان کرد از اسلام برگشت
و مرتد شد و بمکه رفت خدای تعالی
آیت فرستاذ ومن یشاقق الرسول الآیه قوله
انا انزلنا الیک الکتاب بالحق فرو فرستاذیم بتو
ای محمد که خداوندیم قرآن و این مشتمل ساختیم
بر امر و نهی و حلال و حرام و ناسخ و منسوخ و
محکم و متشابه و وعد و وعید و قصص و امثال

لتحکم بین الناس بما اریک الله تا حکم کنی ای محمد
بآنچ خدای تعالی ترا در آموخت و بتو وحی فرموذ
ولا تکن للخائنین خصیما و معین مباشی خاینان را یعنی
آن مرتد مصنف کتاب گوید منافقان صحابه
دو قسم بوذند بعضی آن بوذند که بواسطهٔ ظهور
اسلام در اسلام توقع جاه و بزرگی میداشتند
طریقشان نبوذ الا کتمان کفر و اظهار اسلام
تا در پردهٔ اسلام بمراد رسند و بعضی را قوّة
نفاق بوذ مرتد می شدند مثل عبدالله سرح و
خاین زره و غیر ایشان لاجرم خدای تعالی
در دوزخ اسفل جای ایشان ساخته است
قوله ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار
چرا زیرا که یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم
قوله واستغفر الله و آمرزش خواه از خدای
تعالی سؤال رسول صلی الله علیه و آله معصوم
بوذ و غبار زلت بر دامن عصمت او ننشسته
خطاب استغفار چیست جواب

رسول صلی الله علیه وآله از صغایر و کبایر معصوم
بوذ اما اورا دم بدم ولحظةً بعد لحظةٍ در مقامات
و درجات ترقی بوذ و در کشف حقایق و دقایق
دین نظرها داشت واظهار آن بوقت معین
مقید بوذ چون از حقایق شرع و دقایق
دین نظرکه و امری که ظاهر شذی خطاب آمذی
که در علوم دین ترا ابدی بی بابی و در مشکلات
آن برتو بی کشایند و نامهٔ الهی و اسرار اذ شاهی
بتو میرسد از جهت ترقی مقامات و کشف مشکلات
استغفار کن و در بسیاری از آیات قرآن لفظ
واستغفر می آید و خطاب با رسول است اما
مراد امت اند و گفته اند مراد از استغفار ترک
مجادله است برای آن شخص یا طعمه می کرد
ان الله کان غفورًا رحیما بدرستی که خذای تعالی
بوشندهٔ گناهست و مهربان توبت کنندگان
ولا تجادل عن الذین یختانون انفسهم وجدال
مکن از جهت آنها که نفسهای ایشان خاین شذ و دزدی کردند

ان الله لا یحب من کان خوانا اثیما بدرستی که خذای
تعالی دوست نمی دارد آنرا که خیانت کند و بزه مند
بوذ مصنف کتاب گوید ای محب خذای تعالی خاین را
دوست نمی دارد وایشانرا ظالم می خواند و خاین کسی
بوذ که چیزی از کسی بغیر حق ببرد و ظالم کسی بوذ که
چیزی بموضعی نهد که نه موضع آن بوذ پس ایشان که
بعد از رسول صلی الله علیه وآله ترکهٔ رسول از
فرزندی یعنی فاطمه علیها السلم بغیر حق بستانند و بر
خوذ و فرزندان خوذ و هر کس که خواهند صرف کنند
و حق از صاحب حق منع کنند و عین بر آن رسول را
ذلیل کرده اند و ذلیلان رسول عترت کرده اند
خاین باشند باید ایشانرا ظالم توان خواند باید
بلی ورسلنا لدیهم یکتبون از قرآن شنو الا لعنة الله
علی الظالمین از قرآن خوان مگر آیت قل لا اسئلکم علیه
اجرا نه خواندند مگر حدیث احفظونی فی عترتی
بسمع ایشان نرسیذ مگر آیت واذ اخذ الله میثاق
النبیین لما آتیتکم من کتاب وحکمة ثم جاءکم رسول مصدق

لما معكم لتؤمننّ به ولتنصرنّه تا آنجا كه فمن تولّى بعد
ذلك فأولئك هم الفاسقون معنى آيت آنست كه خداى
تعالى ميثاق نبوت رسول و محبّت و نصرت وى
با همه پيغمبران بر بستست كه بوى ايمان آريد كه او برآنست
دارندهٔ نبوت و رسالت و كتاب شما ستست و اگر
عهد دولت و زمان بعثت وى بيابيد او را نصرت
دهيد و برين ميثاق بر يكديگر گواه شويد
و من كه خداوندم بر آن عهد بر شما گواه باشم پس
هر كس كه بعد ازين عهد بركردد و ازين ميثاق
تجاوز كند او از زمرهٔ فاسقان بود اى مصنف
انصاف ده و از حق اعراض منما چون با انبيا
و رسل اين خطاب ميرود كه هر كس كه عهد نبوت
محمد و محبت و نصرت وى نقض كند خدا اش فاسق
و ظالم و فاسق كسى بود كه از فرمان خدا و رسول
بيرون آيد آنكس كه رعايت احفظوني في عترتي
نكند و النفاق باتى تارك فيكم الثقلين كتاب الله
و عترتي اهل بيتي ننمايد و در خدا از نفس رسول

دو شيد كه على منّى و نصرت ندهند آنرا كه خدا ازو
راضى بود و در حق وى فرمايد و من الناس من يشرى
نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤف بالعباد
و خداى عز و جل بمهربانى وى گواهى ميدهد
و رسول او را با حب خلق خدا بر خدا ميخواند
چنانكه وقتى با وجود مرغ بريان گفت اللهم
ائتنى بأحب خلقك اليك يأكل معي هذا الطير فجاء
علىّ و اكل معه و با وجود انا مدينة العلم و على بابها
و اقضاكم على و لولا على لهلك عمر بر وى تفوق و
ترجيح جويند و در كشتى نجات ننشينند و بيابان
مخالفت و غرق طلبند و از استماع مثل اهل بيتى
كمثل سفينة نوح من ركب فيها نجا و من تخلف
عنها غرق خود را كر سازند و هرون را
بگذارند و بگوساله پرستى مشغول شوند و از
بدر كه انا و على ابوا هذه الامة بركرد و بيزار شوند
اين چنين گروه خاين و ظالم باشند بلكه بل هم
اظلم و اخبث قوله تعالى ولا تجادل عن

الذين يختانون انفسهم ان الله لا يحب من كان
خوانا اثيما يستخفون من الناس ولا يستخفون
من الله وهو معهم اذ يبيتون ما لا يرضى من القول و
كان الله بما يعملون محيطا ها انتم هؤلاء جادلتم عنهم
فمن يجادل الله عنهم يوم القيمة ام من يكون عليهم
وكيلا ومن يعمل سوءا او يظلم نفسه ثم يستغفر الله
يجد الله غفورا رحيما ومن يكسب اثما فانما يكسبه
على نفسه وكان الله عليما حكيما ومن يكسب
خطيئة او اثما ثم يرم به بريا فقد احتمل بهتانا
واثما مبينا ولولا فضل الله عليك ورحمته لهمت
طائفة منهم ان يضلوك وما يضلون الا انفسهم
وما يضرونك من شيء وانزل الله عليك الكتاب
والحكمة وعلمك ما لم تكن تعلم وكان
فضل الله عليك عظيما لا خير في كثير من نجويهم
الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح
بين الناس ومن يفعل ذلك ابتغاء مرضات الله
فسوف نؤتيه اجرا عظيما ومن يشاقق الرسول

من بعد ما تبين له الهدى ويتبع غير سبيل المؤمنين
نوله ما تولى ونصله جهنم وساءت مصيرا ولا تجادل
عن الذين يختانون انفسهم مجادلت مكن براى
آنانك خيانت ودزدى بر نفس خود ظلم كردند
وبآن برائت ساحت يهودى طلبيدند ان
الله لا يحب من كان خوانا اثيما يعنى خداى تعالى
دوست ندارد كسى را كه در زره خيانت كرد ودر
شان يهودى بزه منند شد ولا تكن للخائنين
خصيما خطاب بارسول است اما مراد غير
اوست چنانك فرمود فان كنت في شك مما
نزلنا اليك يعنى اكر تو در شكى از آنچ ما بتو
فرو فرستاديم يعنى قرآن ورسول صلى الله عليه
وآله حاشاه در شك بود از آنچ بروى منزل
مى شد يستخفون من الناس ولا يستخفون
من الله از مردم مى پوشانند واز ايشان شرم
ميدارند واز خداى تعالى شرم نمى دارند وهو
معهم واو با ايشانست يعنى بعلم اذ يبيتون

اذ ظرف يستخفون است عبد الله عباس گويد
يبيتون يعنى يقولون چه گويند ما لا يرضى
من القول يعنى چه خداى پسنديدى نيست كردن
بدروغ وكان الله بما يعملون محيطا وعلم خداى
تعالى باعمال خبيثهٔ شما محيط است يعنى فعل
شما از نظر علم او مخفى نيست **سؤال**
اگر گويند چون خداى تعالى فرمود كه والله بما
يعملون محيطا و ديگر گفت وهو معهم و ديگر گفت
وهو معكم اينما كنتم لازم آيد كه او را در
هر مكان توان يافت **جواب**
گوييم معنى وهو معهم وهو معكم اينما كنتم مراد
آنست كه او مى داند آنچه مى كنيد و از افعال
واقوال واحوال ايشان هيچ بروى پوشيده
نيست زيرا كه او عالم است بآنچه خلق اظهار
مى كنند وآنچه پوشيده مى دارند و از لفظ وهو
معهم وهو معكم لازم نمى آيد كه او تعالى بذات
در هر مكان بود زيرا كه فرمود آمنتم من فى

السماء ان يخسف بكم الارض ومراد از من فى
غير خداست كه در آسمانست زيرا كه چون
گوييم زيد فى موضع كذا وبذكر فعلى يا
چيزى از چيزها نسبت نكنيم لازم بود
كه زيد در ان موضع نبود الا بذات وخداى
تعالى فرمود اليه يصعد الكلم الطيب والعمل
الصالح يرفعه وجاى ديگر فرمود يدبر
الامر من السماء الى الارض وجايز نبود كه او
تعالى بذات از آسمان بزمين تدبير كند زيرا
كه اين تدبير محتاج بود ودر هر امرى اين مسافت
كه ميان آسمان وزمين است او را قطع بايد كرد
واعمال صالحهٔ مومنان نيز دم بدم بر آسمان بايد
برد و ديگر فرمود وهو معهم اذ يبيتون
ما لا يرضى من القول لازم آيد كه لا يكون معهم
اذ لا يبيتون چون معيت خود با ايشان موقوف
كرد بشرط اذ يبيتون چون نبيتوا نبود معيت
بذات نبود پس درست شد كه معيت بعلم بود نه

ذات وتدبیر او از آسمان بزمین بعلم وحکمت و
قدرت فرود آید نه بذات ورفعت اعمال مومنان
از زمین باسمان هم چنین بعلم بود نه بذات
وچون چنین بود او را مکان لازم نباید تعالی
الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا پس قوم
طعمه را توبیخ میفرماید ها انتم هولاء ای یا
هولاء وها تنبیه را بود جادلتم ای شما آنانید
که از جهت طعمه خصومت کردید واین قراءة
ابی کعب است عنه فی الحیوة الدنیا در زره فمن
یجادل الله عنهم کیست که از جهت طعمه
براءة او یوم القیمة روز جزا ادا زنا عذاب
خدای تعالی از وی دفع کند ام من یکون علیهم وکیلا
ای منعهم عن عذابه ومن یعمل سوءا وهر کس که
زره دزدد یا غیر آن او یظلم نفسه با خیانت
بر نفس خود ظلم کند ثم یستغفر الله پس
از خدای تعالی مغفرة خواهد وگفته اند توبة
کند یجد الله بیابد خدا را غفورا پوشنده گناه

رحیما مهربان چیز قبل توبته ومن یکسب اثما
وهر کس که سوگندی بباطل یاد کند و معصیتی
بدست آرد فانما یکسبه علی نفسه ای یضر
به نفسه زیرا که وبال آن بدی راجع با نفس او
خواهد بود وغیری را بگناه وی مواخذت
نکنند چنانکه گفت ولا تزر وازرة وزر اخری
وکان الله علیما حکیما وخدای تعالی بود و
هست وباشد دانا بافعال واقوال خلق ودر
جزا دادن ایشان راست گفتار ودرست
کردار علیما یعنی داناست است بانکه زره دزدید
حکیما در قطع دست طعمه در دزدی ومن
یکسب خطیئة ای عیبة کاذبة او اثما بسرقة
الدرع وهر کس که سوگندی بدروغ کسب کند
یا زره بدزدد ثم یرم به بریا پس نسبت به
کسی کند که از آن خبر ندارد و زره نه دزدیده
باشد ومراد ازین جهود است فقد احتمل بهتانا
حمل کرده باشد دروغ وبهتان نسبت چیزی که

بسی را آنچه از وی صادر نشده باشد بدجاج
گویند بهتان دروغی بود که مرد از عظمت
آن متحیر شود وإثما مبینا أی ذنبا بینا گناهی
روشن مصنف کتاب گوید مراد از
ومن یکسب خطیئة أو إثما آنانند که حق فاطمه
وامیر المؤمنین علیهما السلام منع کردند بحدیث نحن
معاشر الأنبیاء لا نرث ولا نورث وحدیث
مروا أبا بکر فلیصل بالناس ومراد از بن تغزیر
امامت او داشتند ثم یرم به بریئا پس نسبت
میراث و امامت بکسی کردند که از حقوق
و حقیت بری بود فقد احتمل بهتانا وإثما مبینا
دروغی وضع کرد و نسبت کرد و گناهی روشن
و بزه عظیم ببیند و حسرت ولولا فضل الله علیک
ورحمته واگر نه فضل خدای تعالی بر تو بودی
بنبوة و وحی فرستادن بتو و نصرة کردن ترا
لهمت طائفة منهم قصد کردندی طایفه از قوم
طعمه أن یضلوک أی یدعوک إلى ما لیس بحق یعنی

[illegible]

ترا در حکم بخطا خوانند وما یضلون إلا أنفسهم
وهیچ مضرت بتو نتوانند رسانیدن و با وجود
عصمة که تراست از خدای تعالی مضرت ایشانرا
اثری نبود وأنزل الله علیک الکتاب و خدای
تعالی قرآن و احکام آن و مواعظ و حکمت
بتو فرستاد تا میان خلق قضا و حکم بآن
گزاری وعلمک ما لم تکن تعلم و درآموخت
ترا چیزی که پیش از وحی ترا معلوم نبود و
کان فضل الله علیک عظیما لا خیر فی کثیر
من نجواهم نیست خیری در بسیاری از راز
ایشان یعنی قوم طعمه إلا من أمر بصدقة إلا
آنکه امر کند بصدقه أو معروف یا به نیکوئی
أو إصلاح بین الناس یعنی اصلاح ذات البین
یعنی میان طعمه و جهود ومن یفعل ذلک ابتغاء
مرضات الله و هر کس که طلب رضای خدای
تعالی کند فسوف نؤتیه أجرا عظیما زود
باشد که بدهیم او را در آخرت مزدی عظیم یعنی

[illegible]

نشست جاوید و من یشاقق الرسول من بعد ما
تبین له الهدی این آیت در شان طعمه منزل شد
و سبب نزول آیت آن بود کی چون خدای تعالی
برده طعمه بدرید و قرآن بران فرو فرستاد و
قوم او را معلوم شد کی او ظالم است طعمه بترسید
و بمکه بگریخت و مرتد شد خدای تعالی آیت فرستاد
و من یشاقق الرسول و هر کس کی مخالفت رسول
کند من بعد ما تبین له الهدی پس از انک توحید
و حدود شرع بروی روشن شد و یتبع غیر
سبیل المومنین و متابعت کند دین اهل مکه و
عبادة بتان نوله ما تولی فرو گذاریم او را
و آنچ اختیار کرده است و لعنت اند و بلا دادیم
او را در آخرت بآنچ در دنیا بآن بازگردید
و نصله جهنم و او را دوزخ فرود آریم و سآءت
مصیرا و چه بد بازگشتن جایی است دوزخ قوله
تعالی یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین
بالقسط شهداء لله ولو علی انفسکم او الوالدین

ای قطعه و فضحته

و الاقربین ان یکن غنیا او فقیرا فالله اولی بهما
فلا تتبعوا الهوی ان تعدلوا و ان تلووا او تعرضوا
فان الله کان بما تعملون خبیرا یا ایها الذین آمنوا
آمنوا بالله و رسوله و الکتاب الذی نزل علی رسوله
و الکتاب الذی انزل من قبل و من یکفر بالله و
ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الآخر فقد ضل ضلالا بعیدا
ان الذین آمنوا ثم کفروا ثم آمنوا ثم کفروا ثم ازدادوا
کفرا لم یکن الله لیغفر لهم و لا لیهدیهم سبیلا
بشر المنافقین بان لهم عذابا الیما الذین یتخذون
الکافرین اولیاء من دون المومنین ایبتغون عندهم
العزة فان العزة لله جمیعا و قد نزل علیکم فی
الکتاب ان اذا سمعتم آیات الله یکفر بها و
یستهزا بها فلا تقعدوا معهم حتی یخوضوا فی حدیث
غیره انکم اذا مثلهم ان الله جامع المنافقین و
الکافرین فی جهنم جمیعا ای آنان که ایمان آوردید کونوا
قوامین بالقسط قوامین بی دوموا و ایستید یعنی
مدام بر ایمان ثبات نمایید بالقسط بعدل شهداء لله

گواهان خدا باشید بحق و لو علی انفسکم و اگر بر
نفسهای شما باشد ابن عباس گوید کونوا قوامین بالعدل
فی الشهادة یعنی چون گواهی دهید باید که سخن شما و گفتار
شما بعدل باشد علی من کانت بر هر کس که باشد و اگر
بر نفسهای شما بود او الوالدین والاقربین فی الرحم فاقیموها
علیهم و اگر بر مادر و پدر و خویشان شما باشد
ان یکن غنیا او فقیرا و محابا مکنید توانگر را از
جهت توانگری و اگر درویش بود بر درویشی
او رحمت مکنید که خدای تعالی بشما اولیتر است از
شما فلا تتبعوا الهوی ان تعدلوا متابعت هوا مکنید
کی ترک حق کنید و راه جور پیش گیرید و گفته اند
متابعت هوا مکنید فرا امر اقامة الشهادة
اصلا و ان تلووا او تعرضوا و اگر زبان گواهی
بگردانید تا حق باطل کنند او تعرضوا
یا بکلی گواهی بپوشید و نزد حکام آن را اقامت
نکنید فان الله کان بما تعملون خبیرا خدای تعالی
باقامت شهادة و کتمان آن خبیر و داناست یا ایها

فالله اولی بهما

الذین آمنوا آمنوا بالله و رسوله والکتاب الذی نزل علی
رسوله ای آنانکه ایمان آوردید بخدا ایمان آرید بخدا
و رسول و آن کتابی که فرو فرستاد بر رسول خود
یعنی قرآن کلبی گوید از ابن عباس شنیدم که این آیت
در شان عبدالله سلام و اسد و اسید بن کعب و ثعلبة
بن قیس و سلام بن اخت عبدالله بن سلام و سلمة
بن اخیه و یامین بن یامین که مومنان اهل کتاب
بودند منزل شدند و حال آن بود کی این جماعت بخدمت
رسول آمدند و گفتند یا رسول الله ما بتو و کتاب
تو و توریة و موسی و عزیر ایمان داریم و بهر چ
غیر ازین است کافر شدیم خدای تعالی این آیت فرستاد
یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالله و رسوله والکتاب
الذی نزل علی رسوله ایمان آرید بخدا و رسول
و قرآن والکتاب الذی انزل من قبل یعنی کتابها
که پیش از قرآن فرستاد یعنی توریة و انجیل و زبور
و صحف و من یکفر بالله و ملائکته و کتبه
و رسله و هر کس که خدا و ملائکه و کتب و رسل و کـ

والیوم الآخر یعنی روز قیامت ضل ضلالا بعیدا گمراه شد گمراه شدنی دور یعنی از مطلوب و مقصود دور افتاد مصنف کتاب گوید حق تعالی مؤمنان را امر می فرماید بایمان آوردن بخدا و رسول والکتاب الذی نزل علی رسوله و بکتابی که بمحمد صلی الله علیه و آله منزل است یعنی قرآن و هر کس که بآیتی از قرآن ایمان نیارد چنانست که بهمهٔ قرآن ایمان نیاورده است نؤمن ببعض و نکفر ببعض تواند بود و از جملهٔ آیات قرآن آیتی اینست که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و دیگر آیتی اینست که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و این قربی امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین اند علیهم السلام و اولو الامر امیر المؤمنین است بعد از رسول صلی الله علیه و آله بامر قل لا اسئلکم علیه اجرا کافر شدند زیرا که مودة بودی حق فاطمه باطل نکردندی و اورا از میراث رسول ممنوع نداشتندی و امامت

و ولایت این جماعت نداشتندی

که حق علی بود شرعا و عقلا چنانکه پیش از این کردیم بطریق اجماع بدیگری ندادندی و مفضول را بر فاضل ترجیح ننهادندی و بآیت لیس البر بان تاتوا البیوت من ظهورها و لکن البر من اتقی و اتوا البیوت من ابوابها و این اشارتی بود بانا مدینة العلم و علی بابها عمل کردندی و چنین بایت آیات و امثال آن که یاد نکردیم ایمان بیاوردندی لازم آید که نؤمن ببعض و نکفر ببعض صفت ایشان بود و همچنین بروز قیامت که والیوم الآخر ایمان ندارند که اگر بجزاء روز قیامت ایمان داشتندی که از جزاء آن روز بترسیدندی با فاطمه بضعة منی آن همه ناانصافی نکردندی و با امیر المؤمنین آن همه جفاها نکردندی چون آنکه کردند که خود خواستند فقد ضل ضلالا بعیدا صفت ایشان آمد ان الذین کفروا ثم آمنوا ثم کفروا ثم آمنوا ثم ازدادوا کفرا یعنی آنها که ایمان آوردند بموسی پس کافر شدند چون گوساله پرستیدند پس بموسی

در زمان موسی

بعد از آنکه از میقات باز گشتند ثم کفروا ثم ازدادوا
کفراً یعنی بمحمد کافر گشتند و کفر ایشان بر کفر
زیادة شد یعنی بر کفر مُردند مجاهد گوید این آیت
در حق منافقانست که بظاهر ایمان آوردند و در
سر بکرّات سه مرّات کافر شدند پس کفر ایشان
بر کفر زیادة گشت و بر کفر بمردند و گفته اند
در حق ایشان آمد که مرتد شدند بکرّات ابن الموصلی
گوید علیه السلم مرتد را بیش از سه توبت
توبت قبول نتوان کرد لم یکن الله لیغفر لهم
خدای تعالی ایشان را نیامرزد زیرا که وانما الاعمال
بالخواتیم و خاتمت ایشان بر کفر بود و لا لیهدیهم
سبیلا توفیق ندهد ایشان را براه نجاة بسبب
اصرار ایشان بر نفاق بشّر المنافقین بشارت
ده منافقان را ای محمد بان لهم عذاباً الیماً که ایشان راست
عذابی دردناک و این بطریق استهزا است ایشان را
لان لا شیء لهم سواه یعنی زیرا که ایشان را جز عذاب
چیزی دیگر نیست و گفته اند بر اصل خود است

الذین

و اصلش از بشره است و دخول با در بان لهم
از آن جهة نیست تا فرق بود میان مخبر و مخبر عنه
الذین یتخذون الکافرین اولیاء [illegible]
آنانکه ایمان اظهار می کنند و با کافران دوستی
می نمایند و گفته اند مراد جهودانند و ایشان را
انصار و بطانه خود میدانند جز از مومنان
ایبتغون عندهم العزة از دوستی ایشان
طلب عزة می کنند و عزة نه صفت ایشانست
بلکه مذلّت ایشان راست فان العزة لله جمیعا
بدرستی که عزة کلی خدا راست و آنرا خدای
تعالی کرامت کرد چنانکه فرمود العزة
لله و لرسوله و للمومنین و قد نزّل علیکم فی الکتاب
ان اذا سمعتم آیات الله و بدرستی که فرو فرستاد
بشما که چون آیات خدا بشنوید یعنی قرآن یکفر
بها و یستهزئ بها فلا تقعدوا معهم حتی یخوضوا
فی حدیث غیره کافر می شوند بآیات و بها در
یکفر بها راجع بآیاتست با ایشان منشینید

ویستهزی بها

حتی یخوضوا فی حدیث غیره تا بحدیثی دیگر
مشغول شوند لا عبر استهزاء محمد و قرآن بوده
فاعرض عنهم خطاب با مصطفی است که در
اول آیت ذکر کرد ایشان را و گفته اند کلام حق
منسوخ است و خطاب با مومنان است
نهی می فرماید ایشان را از مجالست ایشان و این
آیت که مذکور شد در سورة الانعام قوله واذا رایت
الذین یخوضون فی آیاتنا فاعرض عنهم مطابق
دارد و آیت دلیلست بر آنکه خطاب رسول
خطاب امتست الا که بدلیلی مخصوص کرده
انکم اذا مثلهم یعنی اگر شما راضی باشید بآن استهزا
صرتم کفارا و گفته اند گناه شما چون گناه
ایشان باشد ان الله جامع المنافقین والکافرین
فی جهنم جمیعا بدرستی که خدای تعالی منافقان و
کافران را در دوزخ جمع کند چنانکه در دنیا باستهزاء
محمد با یکدیگر اجتماع می کردند در عذاب
ایشان را با یکدیگر جمع کرده اند و مراد ازین

منافقان اول و کافرند اللهم جدد علیهم العذاب
قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا
الکافرین اولیاء من دون المومنین اتریدون
ان تجعلوا لله علیکم سلطانا مبینا ان المنافقین
فی الدرک الاسفل من النار ولن تجد لهم نصیرا
الا الذین تابوا واصلحوا واعتصموا بالله واخلصوا
دینهم لله فاولئک مع المومنین وسوف یوت الله المومنین
اجرا عظیما ای کسانی که ایمان آورده اید لا تتخذوا الکافرین
اولیاء من دون المومنین دوستی با کافران مکنید و
از ایشان یاری و نصرت مطلبید اتریدون
ان تجعلوا لله علیکم سلطانا مبینا می خواهید
که خدای را بر عقاب شما بر شما حجتی ظاهر بود
و گفته اند عذاب خدای بر نفسهای خود مسلط
می کردانید ان المنافقین فی الدرک الاسفل من
النار عبد الله مسعود گوید منافقان در دوزخ
در تابوتهای آهنین باشند در آتش باز کرده
چنانکه آهنگران این عالم آهن در آتش باز کنند

واین از جهت زیادتی عذاب بود ایشان را و گفته اند
دوزخ را درکاتست چنانکه بهشت را
درجاتست منافقان در درکهٔ فروترین باشند
و در تابوتها آهنین باشند ولن تجد لهم نصیرا
و نیابی تو ای محمد معاونی که ایشان را از عذاب
خدای تعالی برهاند یا شفیعی که شفاعت کند
ایشان را و این احوال آن منافقانست که با رسول
و اهل بیت وی بزبان اظهار ایمان و محبت می
کردند و در اندرون عداوت داشتند و
کردند هرچ کردند الا الذین تابوا واصلحوا الا
آنانکه از نفاق توبت کردند و نیتهاء بد خود را
باصلاح آوردند یعنی متابعت رسول و موافقت
اهل بیت او و گفته اند اصلاح کنند آنرا که افساد
کردند واعتصموا بالله و تمسک کردند بحبل خدا
و سنت رسول و امامت امیرالمؤمنین و یازده فرزند
وی و بظاهر و باطن بران اقرار کردند مصنف
کتاب گوید چگونه منافق نباشند گروهی

که رسول در حالت وفات گوید ایتونی بدواة و قرطاس
اکتب لکم ان تمسکتم به لن تضلوا ابدا یعنی دوات
و پارهٔ کاغذ بیارید تا براء شما چیزی بنویسم
که اگر شما بآن تمسک نمایید و چنگ دران محکم
کنید هرگز گمراه نشوید فقال رجل منهم دعوا
الرجل فانه لیهجر او یهجو مردی از ایشان گفت
بسخن این مرد التفات مکنید و بگذارید او را که
بی مبرد باهرزه می گوید و این حدیث متفق
علیه است بخاری در صحیح نقل کرده است
و گوینده را ذکر نمی کنند از غایت بد فعلی است
تا منافق بودن گوینده را در میان خلق رسوا نکرده اند
اما پنهان نمی توان داشت رسول در حدیث صحیح
ایشان را باز می نماید و پرده از روی کار ایشان
برمیدارد قوله انی فرطکم علی الحوض من مر
علی شرب ومن شرب لم یظما ابدا لیردن
علی اقوام اعرفهم و یعرفونی ثم یحال بینی
و بینهم فاقول انهم منی فیقال انک لا تدری ما احدثوا

بعدک فاقول سحقا سحقا لمن غیر بعدی
یعنی روز قیامت من بر کنار حوض باشم که هر کس
که از حوض من آب خورد هرگز تشنه نشود
قومی را بر من بکشند تا که من ایشان را شناسم
و ایشان مرا شناسند پس میان من و ایشان پوششی
و حایلی ظاهر کنند مراد است که ایشان را
بدوزخ برند گویم ایشان از یاران منند مرا
گویند تو نمی‌دانی که بعد از تو چه کردند و چه وضعها
ساختند و چه ناکردنیها کردند گویم دوری
باد دوری باد از رحمت خدای تعالی ایشان را
که بعد از من احکام من متغیر کردند و از امر خدا
و فرمان من تجاوز نمودند و این قوم آنانند که
خدای تعالی در حق ایشان فرموده ان المنافقین
فی الدرک الاسفل من النار قوله فاولئک مع المؤمنین
یعنی ایشان با مؤمنان باشند و نگفت ایشان
مؤمنانند از غیظ بر منافقان وسوف یؤت الله
المؤمنین اجرا عظیما و زود باشد که خدای تعالی در آخرت

قوله تعالی انا اوحینا الیک کما اوحینا الی
نوح والنبیین من بعده واوحینا الی ابرهیم واسمعیل
واسحق ویعقوب والاسباط وعیسی وایوب و
یونس وهرون وسلیمان وآتینا داود زبورا
ورسلا قد قصصناهم علیک من قبل ورسلا لم
نقصصهم علیک وکلم الله موسی تکلیما رسلا
مبشرین ومنذرین لئلا یکون للناس علی الله
حجة بعد الرسل وکان الله عزیزا حکیما لکن
الله یشهد بما انزل الیک انزله بعلمه والملئکة
یشهدون وکفی بالله شهیدا ان الذین کفروا و
صدوا عن سبیل الله قد ضلوا ضلالا بعیدا ان الذین
کفروا وظلموا لم یکن الله لیغفر لهم ولا لیهدیهم
طریقا الا طریق جهنم خالدین فیها ابدا وکان ذلک
علی الله یسیرا انا اوحینا الیک یعنی وحی فرستادیم
ما که خداوندیم کما اوحینا الی نوح والنبیین من بعده
چنانکه وحی فرستادیم بنوح و انبیاء پس از وی
این آیت در شان جهودان نازل شد و این وقتی بود که

خدای تعالی آیت فرستاده بود یسألک اهل
الکتاب الی قوله وکان الله عزیزا حکیما
ایشان را درین آیت فضیحت کرد و عیوب
ایشان ذکر فرمود جهودان خشم گرفتند
و گفتند ما انزل الله علی بشر من شیء و هرچ
خدای تعالی منزل فرموده بود انکار کردند
خدای تعالی آیت فرستاد و ما قدروا الله حق
قدره اذ قالوا ما انزل الله علی بشر من شیء قل من
انزل الکتاب الذی جاء به موسی و حجت آیت فرستاد
انا اوحینا الیک کما اوحینا الی نوح والنبیین
من بعده **سؤال** در تقدیم نوح بر انبیا چه
حکمت است و درین انبیا مذکور اند و بهتر هستند
جواب او را مقدم از آن جهت
داشت که ابدا بشر است چنانک خدای تعالی
فرمود وجعلنا ذریته هم الباقین و گفته اند
دیگر که اول انبیاء صاحب شریعت او بود
و اول داعی خلق بخدا و نذیر ایشان از شرک او بود

و گفته اند از جهت او را مقدم داشت که عمر وی
از همه پیغمبران درازتر بود و معجز او در نفس
او بود زیرا که هزار سال زندگانی یافت که
قوت او نقصان نشد و موی وی سپید نگشت
و دندان او نیفتاد و گفته اند از آن جهت که
هیچ کس از انبیا در دعوت آن مبالغت نکرد که
او کرد و هیچ کس بر اذیت قوم آن صبر ننمود
که او نمود بشب و روز خلق را بخدا خواند
و او را می زدند و دشنام میدادند تا بیهوش شدی آنرا
می بردند و نوح را با ایشان می نمودند و می گفتند
این مرد ساحر و کذابست از وی حذر باشید
چنانک خدای تعالی فرمود و قوم نوح من قبل انهم کانوا هم
اظلم واطغی و گفته اند ذکر او در اول از آن فرمود
که اول کسی که خلق را از نبوت محمد و امامت
علی و یازده فرزند او خبر داد او بود واوحینا
الی ابرهیم واسمعیل واسحق ویعقوب والاسباط
واسباط فرزندان یعقوب اند و عیسی وایوب

و یونس و هرون و سلیمان و آتینا داود زبورا
و دادیم داود را زبور و زبور نام کتاب منزلست
بداود و زبور بضم زین خوانده اند کتخوم وتخوم و
ادوم و ادوم ونیکوتر آنست که زبور واحد گویند
و زبور جمع زبر بود **سوال** چون فرموده که کما
اوحینا الی نوح والنبیین ولفظ نبیین مشتملست بر
انبیاء مذکور و غیر مذکور چه حاجت بود بذکر
بعضی **جواب** ایشانرا جهت تشریف تخصیص ذکر
فرموده چنانکه من کان عدوا لله وملائکته ورسله
وجبریل ومیکال و تعیین است که جبریل و میکائیل
از ملائکه اند ایشانرا بمزیت تشریف مخصوص کرده اند
ورسلا قد قصصناهم علیک و رسولانی که تتبع احوال
ایشان کردیم و آن احوال ایشان بتو فرستادیم من قبل
پیش از سوره یا پیش از این روز ورسلا لم نقصصهم
علیک و بعضی از رسولان آنانند که احوال ایشان
با تو نگفتیم وکلم الله موسی و خدای تعالی بی واسطه
با موسی سخن گفت تکلیما رسلا مبشرین ومنذرین رسلا

سخن گفتنی

بدلست از اول رسولانی بشارت دهنده آنانرا که
مطیع امر خدای تعالی باشند و انبیاء اورا و منذرین و
بیم کننده آنانرا که نافرمانی کنند خدا و رسل اورا لئلا یکون
للناس علی الله حجة بعد الرسل تا مردم را بر خدای
تعالی حجتی نماند چنانکه فرموده ولو انا اهلکناهم بعذاب
من قبله لقالوا لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک
من قبل ان نذل ونخزی وکان الله عزیزا حکیما
لکن الله یشهد بما انزل الیک ابن عباس گوید رضی الله
عنهما سبب نزول این آیت آن بود که رؤسای مکه
بخدمت رسول آمدند صلی الله علیه و آله گفتند ما نبوة
ترا از جهودان پرسیدیم گفتند ما ترا نمی شناسیم گواهی
بده ما آورند که بر نبوة تو گواهی دهد و بگویند که خدای
تو ترا برسالت فرستاده است خدای تعالی این
آیت منزل فرمود لکن الله یشهد بما انزل الیک خدای
تعالی گواهی میدهد بانچه بتو فرو فرستاده است
از قرآن که معجز تو است که با آن تحدی کردی و هیچ کس
مجال مثل آن آوردن نبود ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا

را

چنانکه فرموده لا یاتون بمثله

یعنی اگر بعضی مر بعضی را یاری دهند در آوردن
مثل قرآن و این شهادتی است بصدق تو و معجزه و
نبوة تو انزله بعلمه یعنی بسبب علمه فیك و انك اهل
لذلك تقوم بحقوقه یعنی بسبب انك علم او محیط بود
بورع و دیانت تو و اهلیت و استعداد آن داری
تا حقوق او و قیام نمایی زجاج گوید قرآن فرو فرستاد
که متضمن علوم و احکام است و الملائکة یشهدون
و فرشتگان گواهی میدهند بنبوة تو ای محمد و کفی بالله
شهیدا و بر نبوة تو کفایت است خدای تعالی گواه است
ان الذین کفروا و صدوا عن سبیل الله بدرستی که
آنانکه کافر گشتند و از راه خدای بگردیدند یعنی
جهودان که بمحمد و قرآن کافر شدند در آن معرض که
گفتند صحت نبوة محمد نزد ما روشن نیست و ذکر او
در توریة نیست قد ضلوا ضلالا بعیدا بدرستی که
راه گم کردند گمراهی دور ان الذین کفروا و ظلموا آنانکه
کافر شدند و ظلم کردند بر آل محمد لم یکن الله لیغفر لهم
خدای تعالی نیامرزد ایشان را و لا لیهدیهم طریقا و ننماید

ایشان را راهی الا طریق جهنم الا راه دوزخ خالدین فیها ابدا
و در آن دوزخ جاوید بمانند و کان ذلك علی الله یسیرا
و آن بر خدای تعالی سهل و آسان است و من سورة
المایدة قوله تعالی بسم الله الرحمن الرحیم
یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود احلت لکم بهیمة الانعام
الا ما یتلی علیکم غیر محلی الصید و انتم حرم ان الله یحکم
ما یرید یا ایها الذین آمنوا لا تحلوا شعائر الله و لا الشهر
الحرام و لا الهدی و لا القلائد و لا آمین البیت الحرام
یبتغون فضلا من ربهم و رضوانا و اذا حللتم فاصطادوا
و لا یجرمنکم شنآن قوم ان صدوکم عن المسجد
الحرام ان تعتدوا و تعاونوا علی البر و التقوی
و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان و اتقوا الله ان الله
شدید العقاب سورة مایده مدنی است و گفته اند مدنی است
الا آیة الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت
لکم الاسلام دینا و آن قایل را میگوید این آیت نه مدنی است
کتاب انا منت امیر المؤمنین علیه السلام زیرا که این آیت در
غدیر خم منزل شد از خدای تعالی جبرئیل فرو فرستاد و با رسول گفت

ببیعت امامت امیر المؤمنین از صحابه بخواه رسول منبری
از پالان اشتران ببست پس بر منبر رفت و امیر المؤمنین را
با خود بر آن منبر برد و دستها بر دوشهای وی نهاد
گفت ای مردم من بشما از نفسهای شما سزاوارترم
گفتند بلی یا رسول الله پس گفت من کنت مولاه فهذا
علی مولاه الی آخره صحابه همه بیعت کردند عمر
خطاب برخاست و دست بر کتف امیر المؤمنین زد و گفت
اصبحت یا بن ابی طالب مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة
بامدادی باز کردی ای پسر ابو طالب که حاکم منی و
حاکم همه مردان مؤمن و زنان مؤمنه بعد از آن جبرئیل
آمد و این آورد الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم
نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا یعنی امروز دین شما
بر شما تمام کردانیدم که بامامت علی بیعت کردید
و امامت او را نعمت خواندید و بدین اسلام از شما راضی
گشتم و از ینجاست که رسول صلی الله علیه و آله فرمود
ای مردم سورة مایده آخر قرآنست یعنی نزول او در
آخر همه قرآن افتاد فاحلوا حلالها و حرموا حرامها

آنچ درین سورة حلالست حلال دارید و آنچ حرامست حرام
دارید یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود ای کسانیکه ایمان آوردید
وفا نمایید بعقد و عهد خدای تعالی در آنچ بر شما حلال کرد و
حرام فرمود و این معنی از ابن عباس نقل کرده اند حسن
گوید مراد عقود دین است ابن جریح گوید مراد
ازین خطاب اهل کتاب اند با ایشان میگوید وفا کنید ای
اهل کتاب بعهد نبوة محمد که با شما کردم از آنکه او را
پیغمبر دانید و متابعت او کنید و نعت و صفت وی
در کتب خود پنهان ندارید ابن زید گوید مراد ازین
عقود پنج است عقد نکاح و عقد شرکت و عقد
یمین یعنی سوگند و عقد عهد و عقد حلف یعنی سوگند
و عقد بیع نیز گفته اند مصنف کتاب گوید ازین
عقود عقد توحید و عدل و نبوت و امامت امیر المؤمنین است
احلت لکم بهیمة الانعام حلال کردانیدم بر شما بهیمة
انعام ابن عباس گوید مراد از بهیمة الانعام وحش است
و بیشتر مفسران بر آنند که بهیمة الانعام اسم اشتر و گاو و
گوسفند است دلیل برین قوله و من الانعام حمولة و فرشا

بس بیان فرمود که انعام حموله کدام است قوله ثمانیة
ازواج من الضأن اثنین و شرح داد از آن حلالها داشتن
آنست که اهل جاهلیت حرام می داشتند شعبی گوید
بهیمة الانعام بچه است در شکم چهار پایان چون
ایشان را بکشند یا قربان کنند و گفته اند بهیمة
الانعام آنست که در شکم چهار پا بست که چون مادر
بکشند بکشتن بچه حاجت نبود ابو سعید خدری
گوید از رسول صلی الله علیه وآله از کشتن بچه
که در شکم گاو و گوسفند و اشتر باشد سوال کردیم
گفت کشتن مادر کشتن بچه است کلبی گوید
بهیمة الانعام آهو و گاو کوهی است و آنرا
از آن جهت بهیمه خواند که تمییز آن بر هر کس پوشیده
بود الا ما یتلی علیکم الا چیزی که در قرآن مذکور
بود از آنچه بر شما حرام کرده اند چنانکه فرمود
حرمت علیکم المیتة الی قوله وما ذبح علی النصب
وقوله ولا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه وانه لفسق
غیر محلی الصید اخفش گوید منصوبست بحال

[illegible]

یعنی اوفوا بالعقود غیر محلی الصید وابن
چنانستی که گوید احل لکم الطعام غیر
مفسدین فیه یعنی طعام بر شما حلال کردم
نه آنکه در آن فساد کنید و معنی آیت این است که
چهار پایان را بر شما حلال کردند الا آنکه وحشی
بود که آن صید است و آن در حالت احرام
گرفته بر شما حلال نیست چنانکه فرمود وانتم حرم
ابن عباس گوید وانتم فی الحرم یعنی و شما در
حرم کعبه باشید و گفته اند در حرم و احرام
باشید و گویند رجل حرام و قوم حرم و آن جمع
حرام بود ان الله یحکم ما یرید ابن عباس گوید
حلال کرد آنچه می خواهد و حرام می کند هر چ
خواهد و گفته اند کس نیست که اراده و حکم
رد کند یا ایها الذین آمنوا لا تحلوا شعائر الله
ابن عباس گوید این آیت در شان شریح بن
ضبیعة بن هند بن شرحبیل بکری منزل شد
که بمدینه آمد و خیل خود بیرون مدینه بگذاشت

وخود تنها بخدمت رسول آمد و گفت ای محمد
مردم را بچه دعوت می کنی گفت بشهادة
ان لا اله الا الله محمد رسول الله و بپای داشتن نماز
و اداء زکوة شریح گفت نیکوست اما
امیری چند دارم کی بی رضی دستوری ایشان هیچ
کار نتوانم کرد بروم و ایشان را بیارم و مسلمان
شوم و رسول صلی الله علیه و آله پیش از وصول
او با صحابه گفته بود کی مردی نزد ما آید از
ربیعه بزبان شیطان سخن گوید چون از
خدمت رسول بیرون آمد رسول فرمود
لقد دخل بوجه کافر وخرج بعقبی غادر
یعنی بروی کافر آمد و بپی غدر کننده بیرون
رفت و او مسلمان نشود از مدینه بیرون رفت
و مواشی مدینه با خود ببرد او را طلب کردند
از وی عاجز گشتند چون سال دیگر بود
با حجاج بکر و ایل از یمامه بحج آمد و تجارتی عظیم
با وی بود و رسول صلی الله علیه و آله آن سال

بحج رفته بود ابن خطم کی نام او شریح بود با حجاج
بکر هدی آورده بود در آن غارتی بود کی از
مدینه برده بود صحابه چون [illegible]طم را بدیدند گفتند
یا رسول الله خطم بحج آمده است بگذار تا با وی قتال کنیم
رسول گفت هدی آورده است مسلمانان گفتند یا
رسول الله در جاهلیت ما این قاعده اسلام هدی می
آوردیم و این سنت اهل جاهلیت نیز رعایت می کردند
رسول صلی الله علیه و آله در اندیشه بود کی با ایشان
چکند جبرئیل آمد و آیت آورد یا ایها الذین آمنوا لا
تحلوا شعائر الله عبد الله عباس گوید شعائر الله
مناسک حج است و مشرکان بحج می آمدند و هدی می
آوردند مسلمانان خواستند کی ایشان را از آن منع کنند
بر خدای تعالی ایشان را از این منع فرمود و من یعظم شعائر
الله فانها من تقوی القلوب و عبد الله عباس
ست بروایتی دیگر گفته است شعائر الله علمهاء افراشته ا
کی میان حل و حرم بود خدای تعالی نهی کرد کی آن را بشکنند
نشوید بی احرام حسن گوید مراد دین خداست لا تحلوا

لا تستحلوا یعنی حلال مدارید شعائر الله ای حرمات
الله یعنی آنچه خدای تعالی حرام کرده است اجتناب
سخط و اتباع طاعت او را و لا الشهر الحرام یعنی قتال
در ماه حرام و گفته اند تاخیر در قتال من قوله انما
النسیء زیادة فی الکفر و این از آن جهت فرمود که در
جاهلیت یک سال در ماه حرام کارزار حلال می داشتند
و دیگر سال حرام و مراد از ماه حرام درین موضع
ذو القعده است و گفته اند رجب و گفته اند همه
ماههای حرام و لا الهدی و هدی اطلاق بر شتر
و گاو و گوسفند کنند که بکعبه برند برای قربان
ابن عباس گوید قلائد قربانیها است و در جاهلیت
چون از حرم بیرون آمدندی هدایا را قلادها در
گردن کردندی از پوست درخت حرم تا هر کس
که آن هدایا را بدان صورة بدیدی دانستی که آن قربانی
بکعبه می برند آن را بخود حلال نداشتی و طمع قطع کردی
و گفته اند قلادها از پوست درختهای مکه در گردن
قربانی می کردند تا از عرب و غیر ایشان امن بودی خدای

تعالی مؤمنان را از آن نهی فرمود یعنی قربانی را قلاده
در گردن مکنید چنانکه اهل جاهلیت می کردند
و لا آمین البیت الحرام یعنی قصد کعبه مکنید یبتغون
فضلا من ربهم طلب رزق مکنید بطریق تجارة و رضوانا
خشنودی خدای تعالی بزعم ایشان قتاده گوید
مراد از رضوان آنست که معاش ایشان در دنیا
می بود و عقوبت ایشان تعجیل نکرد و گفته اند
فضل مشترکست میان مشرکان و مؤمنان بطریق
عموم و رضوان مؤمنان است بطریق خصوص زیرا
که آمین عبارة از قصد است هم مؤمنان است و هم مشرکان را
زیرا که کافر و مسلمان حج می رفتند و جمهور بر آنند که
این آیت منسوخ است بآیت اقتلوا المشرکین حیث
وجدتموهم و قوله فلا یقربوا المسجد بعد عامهم هذا
پس حاجت نبود که مشرک حج کند و کافر را بقربانی امر نفرمایند
و اذا حللتم و چون از احرام بیرون آمدی این امر
امر اباحت و تخییر است چنانکه فاذا قضیت الصلوة فانتشروا
فی الارض و ابتغوا من فضل الله و لا یجرمنکم شنآن قوم

آن تعتدوا

آنی لا یجرمنکم بغض قوم علی الاعتداء لا ان صدوکم
یعنی دشمنی قوم شما را با بدی با بر اعتدا اند اذ بکه
سال حدیبیه ایشان شما را از مسجد حرام منع کردند
محملجس مکوبید بان علما مشهور سنت کی این
سورة بعد از قصه حدیبیه منزل شد و هیچ کس
دافع این معنی نتواند بود و چون چنین بود صد
ایشان از مسجد حرام متقدم بود بس معنی ان تعتدوا
علیهم آن بود کی اقتلوهم وخذوا اموالهم یعنی ایشانرا
بکشید و مال ایشان بستانید و تعاونوا علی البر
والتقوی یاری کنید بعضی از شما مر بعضی را
بر متابعت امر و تقوی دور کردن بود از
هوای نفس ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان
و یاری مدهید بعضی مر بعضی را بر معصیت و
ظلم واتقوا الله و از خدای تعالی بترسید ان الله
شدید العقاب بدرستی کی خدای تعالی سخت عقوبتست
قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم
الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق

فاغسلوا

وامسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین و
ان کنتم جنبا فاطهروا وان کنتم مرضی او
علی سفر او جاء احد منکم من الغائط او لامستم
النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا
بوجوهکم وایدیکم منه ما یرید الله لیجعل
علیکم من حرج ولکن یرید لیطهرکم ولیتم
نعمته علیکم لعلکم تشکرون واذکروا
نعمة الله علیکم ومیثاقه الذی واثقکم به اذ قلتم
سمعنا واطعنا واتقوا الله ان الله علیم بذات
الصدور یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین لله
شهداء بالقسط ولا یجرمنکم شنآن قوم علی
الا تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی واتقوا
الله ان الله خبیر بما تعملون وعد الله الذین آمنوا
وعملوا الصالحات لهم مغفرة واجر عظیم
والذین کفروا وکذبوا بآیاتنا اولئک اصحاب
الجحیم یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله
علیکم اذ هم قوم ان یبسطوا الیکم ایدیهم

ایدیهم

عنکم واتقوا الله وعلی الله فلیتوکل المؤمنون
ای آنانکه ایمان آوردید اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا
وجوهکم خدای تعالی اهل ایمان را امر می‌فرماید
که اگر بقیام خواهید بود وضو بسازید و
علماء امت در حکم این خلاف کرده‌اند
بعضی گفته‌اند این از عمومی است که مراد از آن
خاص است و آن از آن جمله است که بیان آن
بر رسول است صلی الله علیه وآله و معنی آیت
آنست که چون نمازی وضو باشید و گفته‌اند
هر نمازی وضویی واجب است و این از
امیر المؤمنین علیه السلم روایت کرده‌اند و گفته‌اند
مذهب عمر همین بود و این هم آن حکم دارد
که اذا قرأت القرآن فاستعذ بالله علقمه
روایت کند که رسول صلی الله علیه وآله بهر
نمازی وضو ساختی بعد از آن این آیت بخواند که
یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا
وجوهکم و بعضی گفته‌اند امر که حتمست

رسول

رسول را صلی الله علیه وآله از خدای تعالی
که بهر نمازی وضویی ساختی پس آن را منسوخ
کرد مصنف کتاب گوید بظاهر قرآن
دالست بر امر حتم اما ناسخ این آیت در
قرآن نیافتیم و بعضی گفته‌اند محمولست بر ندب
و استحباب و بعضی گفته‌اند اذا قمتم من النوم بر
من نوم یوجب الوضوء یعنی مراد خوابی است که
موجب وضو باشد و گفته‌اند اذا قمتم من
الطعام و این بر مذهب آنهاست که از هرچ بآتش
پخته است وضو واجب بود مصنف کتاب
گوید عجب دارم از این طایفه که قرآن را بمراد خود
تاویل و تفسیر می‌کنند مع آنکه تاویل جایی کنند
که اگر بظاهر حمل کنند محذوری و خللی لازم آید
در معرض اذا قمتم الی الصلوة که گوید کان کنتم بها
معنی آن فهم کنند این همه تاویلات بی‌کار چه
حاجت پس مذهب حق آنست که از رسول و امیر المؤمنین
صلوات الله علیهما روایت کردیم فاغسلوا فاجب

بطلان

شرط الحث یعنی اذا و آن متصل است بغسل و مسح
و غسل راندن آب بود بر عضو طهارت و باید
که اقتصار نکنند در حالت آب راندن بر اعضا
چنانکه روغن مالند الا آن مذهب اصحاب ابو حنیفه
وجوهکم مراد شستن همه روی است و آن
عبارتست از ما واجهتک به عند کل وجه
روی از رستنگاه موی سر است تا زنخدان
و این طول روی است و از گوش تا گوش عرض است
وایدیکم الی المرافق و شستن دستها تا هردو
مرفق فرض و در مرافق خلاف کرده اند
شعبی و مالک و زفر و محمد حسن و محمد
جریر بر آنند که شستن مرفقین در وضو واجب
نیست و الی درین موضع بمعنی حد و غایتست
و گویند دلیل برین ثم اتموا الصیام الی اللیل است
و شب در صوم داخل نیست و سایر فقها و اهل
البیت علیهم السلم بر آنند که غسل مرافق واجب است
و الی بمعنی مع است و حجت ایشان برین قوله تعالی

و لا تاکلوا اموالهم الی اموالکم و قوله فزادتهم
رجسا الی رجسهم و قوله من انصاری الی الله
و این الی در کل آیات بمعنی مع است و امسحوا
برؤسکم و مسح کنید بر سر و در مقدار مسح سر
خلاف کرده اند مالک و مزنی گویند مسح همه
سر در وضو واجبست و با در برؤسکم عموم را
نفی کند چنانکه در و امسحوا بوجوهکم و ایدیکم
در حالت تیمم و قوله ولیطوفوا بالبیت العتیق
ابو حنیفه گوید مسح ربع سر واجب بود
ابو یوسف گوید همه سر مسح باید کرد
مصنف کتاب گوید و العجب از ابو یوسف که
مسح همه سر واجب فی هذا لکن مسح همه سر واجب
بودی باری تعالی غسل فرمودی نه مسح و عقلا را
معلوم است که مسح دیگر است و غسل دیگر
شافعی گوید اگر بر کمتر از ربعی اقتصار کند جایز
بود و اذا مسح مقدار ما یسمی مسحا اجزاه و گوید
دلیل برین قول حق تعالی است و امسحوا برؤسکم

پس چگونه [illegible] درین آیت دو دلیل است اول آنکه چون
مسح بعضی از سر کرد او را مسح کنند میخوانند فصار
مؤدیا فرض لهذا امر یعنی گزارنده فرض امر گشت
دوم آنکه در روی و سر امر بود بتعمیم طهارت
قوله فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق
و در سر بباء تبعیض مقید کرد قوله وامسحوا
برؤسکم و مثل این در عرف گویند مسحت
یدی بالمندیل وان کان مسح بعضه یعنی دست
بمندیل مالیدم واگرچه دست ببعضی از
مندیل مالیده بود و مذهب حق آنست که آن
قدر که اطلاق مسح بر آن توان کرد از سر
کافی بود وارجلکم الی الکعبین در حکم مسح و غسل
و کعب با خلاف کرده اند جمهور بر آنند که غسل
گویند وارجلکم بنصب خوانده اند و باین وجه
عطف بود بر وجه و نزد ما چون روی و دست
بباید شست پای هم میباید شست و این قراءة به
امیر المؤمنین علیه السلم نسبت می کنند مصنف کتاب گوید

بفصاحت و بلاغت امیر المؤمنین علیه السلم جمیع امت
متفق اند و فصاحت اقتضا آن کند که عطف
بر اقرب کنند نه بر ابعد و اقرب در آیت فاغسلوا
وایدیکم الی المرافق وامسحوا برؤسکم سر است
نه روی و دست و نیز غلط بخدای تعالی
حاشاه اضافت بکنند دلیل بر مسح قول
انس و ابن عباس است اما قول ابن عباس آنکه گفت
الوضوء غسلتان و مسحتان و قول انس آنست
که حمید روایت کند از موسی ابن انس که انس گفت
در اهواز نزد حجاج بودیم روز جمعه خطبه
خواند آیت فاغسلوا وجوهکم تفسیر می کرد
گفت از آدمی هیچ چیز بنجاست نزدیکتر از پا نیست
فاغسلوا بطونهما و ظهورهما و عراقیبهما فقال
انس صدق الله و کذب الحجاج قال الله وامسحوا
برؤسکم وارجلکم قال فکان انس اذا مسح قدمیه
بلّهما یعنی چون پا مسح کردی تر کردی اینکی آن عکرمه
و قتاده گویند افترض الله غسلین و مسحین یعنی خدای تعالی

در وضو دو غسل یعنی شستن و دو مسح فرض کرد
دلیلی دیگر بر مسح پا آنست که در روی و دست
بتعمیم طهارت امر فرموده و در سر و پای بتبعیض ذکر
کرد فقال وامسحوا برؤسکم پس پا بر سر عطف فرموده
وقال وارجلکم دلیل بر آنک پا ممسوح است
نه مغسول در تیمم حکم فرموده وامسحوا وایدیکم
منه و آن دو عضو است بدل روی او دوم دست و سر
و پا را هیچ حکم نفرموده زیرا که آنچ غسل است
بدل آن مسح است و آنچ مسح یعنی سر و پا آنرا هیچ
حکم نفرموده زیرا که مسح را بدل نیست پس
اگر پا را غسل بودی حکم آن چنین فرمودی که
فامسحوا بوجوهکم وارجلکم منه پس این دلایل
واضح و حجج لایحه روشن و مبرهن شد که پا را
مسح است نه غسل و این مذهب امیر المومنین و
ائمه معصوم است صلوات الله علیهم الی الکعبین
در کعبین هم خلاف کرده اند بعضی گفته اند هما
الناتئان من جانب الرجل وهما مجتمع مفصل الساق

والقدم یعنی کعب آن دو استخوان است که بر دو جانب
پای مرد بر آمده است و آن بند کشا ست که میان
ساق و قدم است مصنف کتاب گوید این خلاف
نص قرآن و لغت عرب است زیرا که خدای تعالی
فرموده وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه
یعنی هیچ پیغمبر نفرستادیم الا بزبان قوم آن پیغمبر
پس قرآن بزبان عرب منزل شد و این استخوانها
که از جانب پا بیرون داشته است که آن طایفه
کعب می خوانند عرب آنرا منجمین گویند و
مذهب آل محمد صلی الله علیه و آله آنست که کعب
آن استخوانست که از پشت پا بر داشته است
که دوال نعل پا آن در بندد و سمی بذلک لارتفاعه و
منه الکعبة یعنی کعبه را از آن جهت کعبه می
خوانند که از پشت پا بر داشته است و کعبه را هم
ازین جهت کعبه خوانند و مذهب محمد حسن از اصحاب
ابو حنیفه این است و چون پای بر سر عطف بود و پای
بتبعیض در سر حکم فرموده بود حکم پای هم حکم سر بود

وبعض [illegible] مسوح باشد صحیح آنست که بعض پای
ممسوح بود و چون خبر بعد لازم آید که کعب
آن استخوان باشد که از پشت پای برداشته بود
ابوذر رضی الله عنه از امیر المؤمنین علیه السلام روایت
کند که وقتی ده مرد از احبار یهود نزد رسول
آمدند صلی الله علیه وآله و گفتند ای محمد از تو
سؤالی خواهیم کرد که جواب آن نداند الا پیغمبری
مرسل یا ملکی مقرب اگر جواب بصواب گویی
ما بتو ایمان آریم رسول گفت سلونی تفقها لا تعنتا
گفتند خبر ده ما را که خدای تعالی در وضو چهار
عضو را غسل و مسح فرمود و این عضوها پاکترین
جسد است رسول گفت آدم علیه السلام در وقت خوردن
گندم چهار فعل بکرد توجه الیها یعنی روی فرا
شجره کرد ثم مشی الیها یعنی پس نزد آن رفت
ثم تناول بیده و شمها یعنی پس بدست آنرا برگرفت
و بخورد و ببوئید فطار عنه الحلی والحلل پس زینه
و حلها از روی بپرید چون بدرخت گندم نگریست

و قصد او کرد خدای تعالی او را ا[illegible] کرد
که روی بشوی چون بدست برگرفت و تناول
کرد او را فرمود که دست بشوی چون درخت
بروی سایه افکند و آدم دست بر سر گندم
نهاد او را فرمود که سر مسح کن پای برفت و
بدرخت گندم نزدیک یافت او را فرمود که پای
مسح کن این چهار فعل کفارة آن چهار فعل شد
که از او کرد پس هر مؤمن که در وقت اداء
نماز این چهار بشوید و مسح کند خدای تعالی
هر گناه که ازین چهار عضو صادر شده باشد
عفو فرماید لقوله تعالی ان الحسنات یذهبن
السیئات از بهر خدای تعالی غسل و مسح
این چهار اعضا بر امت فرض کرد احبار
گفتند راست گفتی و همه ایمان آوردند
و در روایات خلاف کرده اند بعضی گفته اند
یعنی ترتیب و تعقیب است و از بهر
ترتیب در وضو واجب داشتند و ترتیب

آن است یا اول روی بشوید پس دست بعد ازان
مسح سر بعد ازان مسح پای واین مذهب اهل
البیت است وشافعی این اختیار کرده است و
دلیل برانک واو ترتیب است قوله تعالی ان
الصفا والمروة من شعائر الله جابر عبد الله
انصاری گوید در حضرت رسول صلی الله علیه
وآله رفتیم رسول قصد صفا کرد پس فرمود
ابتدا کنید بانچ خدای تعالی ابتدا فرمود
وحکم کرد واین دلیلست بر دو چیز اول
آنک واو موجب ترتیب است دوم آنک ابتدا در
لفظ موجب ابتدا است در فعل دلیل دیگر
قوله تعالی ارکعوا واسجدوا والرکوع
قبل السجود ودلیل دیگر قوله علیه السلام لا
یقبل الله صلوة امرئ حتی یضع الوضوء
مواضعه فیغسل وجهه ثم یغسل یدیه ثم یمسح
براسه ثم رجلیه وثم فی کلام العرب للتعقیب
ومذهب مالک آنست که اگر عمدا ترتیب در وضو

فرو گذارد اعادة وضو واجب بود واگر
فراموش کند اعادة لازم نباید ومعمر بن
این اختیار کرده است وسفین ثوری گفت و
ابو حنیفه وابو یوسف ومحمد حسن گویند
ترتیب در وضو سنت است اگر بسهو یا عمد
فرو گذارد اعادة لازم نباید وواو بمعنی
جمع می آید دلیل ایشان قوله تعالی انما الصدقات
للفقراء والمساکین الآیه وقوله یا ایها الذین
آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما وقالوا یجوز
تقدیم احدهما علی الآخر ودر زکوة تقدیم
مسکین بر فقیر جایز بود وصحیحین تقدیم اهل
سهمی بر اهل سهمی دیگر روا بود قال عبد الرحمن
بن سمرة الانصاری قال خرج علینا رسول الله
صلی الله علیه وآله ونحن فی مسجد المدینة فقال
رایت البارحة عجبا رایت رجلا من امتی قد
بسط علیه عذاب القبر فجاء وضوءه فاستنقذه
من ذلک یعنی رسول از حجره بیرون آمد وما در

مسجد طیبه بوذیم رسول گفت دوش چیزی
عجب دیدم مردی از امت خود دیدم کی عذاب
گور بیرامن وی در آمده بوذ وضوء او بیامد
واورا ازان عذاب برهانید قوله وان کنتم
جنبا فاطهروا واگر جنب باشید غسل
کنید ابو ذر گوید از امیر المومنین شنیدم که
ده مرد از احبار یهود بخدمت رسول
آمدند صلوات الله علیه و گفتند ای محمد
چرا خدای تعالی از جنابت غسل فرض
کردانید واز بول و غایط که پلیدتر از نطفه
فرض نکرد رسول فرموذ چون آدم در درخت
گندم تناول کرد تحول فی عروقه
وشعره در رگها و موی وی بکردید
چون آدمی بجماع مشغول شوذ از تن هر
مویی بطریق لذة قطرة نزول کند خدای
تعالی بر وی و امت بطریق طهارة و کفارة و
شکر انعام آن لذة که با ایشان میرسد غسل

واجب فرموذ گفتند راست گفتی ای محمد
رسول گفت ان المومن اذا اراد ان یغتسل
من الحلال بنی الله له قصرا فی الجنة وهی سریرة
المومن بینه وبین ربه والمنافق لا یغتسل من
الجنابة فما من عبد ولا امة یغتسل من الجنابة
الا باهی الله بها الملائکة فیقول ملائکتی
انظروا الی عبدی وامتی اشهدکم انی قد غفرت
لهما وکتب لکل واحد منهما بکل شعرة علی راسه
وجسده الف حسنة ومحی عنه مثل ذلک ورفع له
مثل ذلک یعنی مومن چون خواهد کی از حلال غسل کند
خدای تعالی اورا در بهشت کوشکی بنا کند وآن
مومن را نهانی بوذ میان او و خداوند او و منافق
از جنابت غسل نکند پس هیچ بنده و پرستار
از جنابت غسل نسازند الا خدای تعالی با ایشان
با ملایکه مباهات کند گوید ای فرشتگان من
بنده و پرستار من نگرید که چگونه فرمان من
رعایت می کنند بر من گواه باشید که گناه ایشان

بیشان

عفو کردم و بعدد هر مویی که بر سر و تن هر یک از
باشد هزار نیکی بنویسند و هزار بدی محو کنند
و هزار درجه در بهشت بنا کنند اخبار گفتند
راست گفتی و ایمان آوردند قوله فلم تجدوا ماءً
فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم
منه چون آب نیابید خاک پاک تیمم کنید بر رویها و
دستها از آن خاک بر سایید و در سورة النسا تیمم
و کیفیت آن بیان کرده ایم اینجا حاجت تکرار
نیست ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج ای
بما فرض علیکم من الوضوء والغسل والتیمم ضیق یعنی
خدای تعالی نخواستست از آنچ بر شما فرض کرد از
وضو و غسل و تیمم بر شما تنگی و سختی و لکن یرید ان
یطهرکم اما خواستست تا شما را از احداث
و جنابت و گناه پاک کرداند و لیتم نعمته علیکم
و نعمت خود بر شما تمام کرداند از اباحت تیمم عند
عدم الما یعنی در وقت آنک آب نبود لعلکم
تشکرون تا شما خدا را بر آن شکر کنید واذکروا

نعمة الله علیکم ومیثاقه الذی واثقکم به
ای العهد الذی عاهدکم و یاد کنید نعمت خدای
تعالی بر خود و عهدی که بر آن با شما میثاق
بسته است اکثر مفسران بر آنند که مراد از این
سمع و طاعت است رسول را صلی الله علیه و آله
که صحابه با وی بیعت کردند که هرچ بر ایشان
واجب کند اگرچه بر ایشان از آن کراهیت بود
بسمع و طاعت اجابت کنند مجاهد گوید مراد
از این میثاق الست بربکم قالوا بلی است
مصنف کتاب گوید این عهد و میثاق ولایت
امیر المومنین است و یازده فرزند او صلوات الله
علیهم دلیل بر این حدیثی صحیح است که حافظ ابو نعیم
اصفهانی در کتاب حلیة الاولیا یاد کرده است
باسناد از سالم جعفی از ابو برزة الاسلمی قال
قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله عز و جل
عهد الی فی علی فقلت یا رب بینه لی فقال
اسمع فقلت سمعت فقال ان علیا رایة الهدی

وامام اولیایی ونور من اطاعنی وهو الکلمة التی
الزمتها المتقین من احبه احبنی ومن ابغضه
ابغضنی فبشره بذلک فجاء علی فبشرته فقال
یا رسول الله انا عبد الله وفی قبضته فان
یعذبنی فبذنبی وان یتم الذی بشرتنی به
فالله اولی بی قال قلت اللهم اجل قلبه واجعل
ربیعه الایمان فقال الله تعالی قد فعلت به
ذلک ثم انه رفع الی انه سیخصه من البلاء بشیء
لم اخص به احدا من اصحابی فقلت یا رب اخی
وصاحبی فقال ان هذا شیء قد سبق انه مبتلی
ومبتلی به دیلمی دیگر حدیثی صحیح است
که حافظ ابو نعیم در کتاب حلیه یاد کرده است
از انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
یا انس اسکب لی وضوءا ثم قام فصلی رکعتین ثم
یا انس اول من یدخل من هذا الباب امیر المؤمنین
وسید المسلمین وقاید الغر المحجلین وخاتم الوصیین
قال انس قلت اللهم اجعله رجلا من الانصار وکتمته

اذ جاء

اذ جاء علی فقال من هذا یا انس قلت علی فقام مستبشرا
فاعتنقه ثم جعل یمسح عرق وجهه بوجهه ویمسح
عرق علی بوجهه فقال علی یا رسول الله لقد رایتک
صنعت شیئا ما صنعت بی من قبل قال وما یمنعنی وانت
تؤدی عنی وتسمعهم صوتی وتبین لهم ما اختلفوا
فیه بعدی دیلمی دیگر حدیثی صحیح است
که امام حافظ ابو نعیم در کتاب حلیه یاد کرده است
باسناد از حسن علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله
علیه وآله ادع لی سید العرب یعنی علیا فقالت
عایشة الست سید العرب فقال انا سید ولد
آدم وعلی سید العرب فلما جاء ارسل الی الانصار
فاتوه فقال لهم یا معشر الانصار الا ادلکم علی
ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعده فقالوا بلی یا رسول الله
قال هذا علی فاحبوه بحبی واکرموه بکرامتی
فان جبرئیل علیه السلم امرنی بالذی قلت لکم
عن الله عز وجل واین حدیث در کتاب سودد
ابو بشر از سعید جبیر از عایشه روایت کرده است

دلیل سی دیگر حدیثی صحیح است که حافظ ابو نعیم
در کتاب حلیه باسناد روایت کرده است از
ابی وائل از حذیفة بن الیمان قال قالوا یا رسول الله
الا تستخلف علیا قال ان تولوا علیا تجدوه هادیا
مهدیا یسلک بکم الطریق المستقیم دلیل سی
حدیثی صحیح است که حافظ ابو نعیم در کتاب
حلیه باسناد روایت کرده است از زید بن یثیع
از حذیفة بن الیمان قال قال رسول الله صلی الله
علیه وآله ان تستخلفوا علیا وما اراکم فاعلین
تجدوه هادیا مهدیا یحملکم المحجة البیضا
دلیل سی دیگر حدیثی صحیح است که حافظ ابو نعیم
در کتاب حلیه باسناد روایت کرده است از خالد
بن معدان از معاذ جبل قال قال رسول الله صلی الله
علیه وآله یا علی اخصمک بالنبوة ولا نبوة بعدی
وتخصم الناس بسبع ولا یحاجک فیه احد من
قریش انت اولهم ایمانا بالله واوفاهم بعهد الله
واقومهم بامر الله واقسمهم بالسویة واعدلهم فی

الرعیة وابصرهم بالقضیة واعظمهم عند الله مزیة
دلیل سی دیگر حدیثی صحیح است که حافظ ابو نعیم
در کتاب حلیه باسناد روایت کرده است از
ابی برزة الاسلمی فقال له وانا اسمع یا ابا برزة ان
رب العالمین عهد الی عهدا فی علی بن ابی طالب
فقال انه رایة الهدی ومنار الایمان وامام
اولیایی ونور جمیع من اطاعنی یا ابا برزة علی بن
ابی طالب امینی غدا فی القیمة وصاحب رایتی فی
القیمة علی مفاتیح خزاین رحمة ربی
دلیل سی دیگر حدیثی صحیح است که حافظ در
حلیه روایت کرده است باسناد از عبد الله مسعود
قال کنت عند النبی صلی الله علیه وآله عن علی فقال
قسمت الحکمة عشرة اجزا فاعطی علی تسعة
اجزا والناس جزوا واحدا معنی حدیث اول
رسول مبعوث صلی الله علیه وآله خدای تعالی
در شان علی با من عهد کرد گفتم خداوندا
بیان فرمای که آن چه عهد است خطاب آمد که

بشنو و مراد ازین آیت آنست کی بشنو و اجابت کن و
باز رسان پس گفت علی علم راه راستست
و او را ابو ایوب ازان خواند که هر لشکری که نظر
بر رایت دارد گم نگردد یعنی هر کس که طلب راه
راست دارد باید که نظر بر ولایت و امامت
علی دارد تا ضلالت بوی راه نیابد ازینجا لازم
آید که هر کس که مخالفت امیر المؤمنین کرد در تیه
ضلالت گرفتار شد و امام اولیای یعنی با امت
بگو که خدای تعالی حکم فرمود و با ایشان عهد
کرد کی علی امام اولیای منست بضرورت
ازین معنی لازم شود کی هر کس که بعد از رسول
صلی الله علیه و آله جز امیر المؤمنین دیگری
امام دانند از اولیاء خدا بود و نور من اطاعنی
یعنی علی روشنایی چشم و دین فرمان برداران
منست ازین معنی لازم شد که ایشان که بر امیر المؤمنین
تفوق و ترجیح طلب کردند و عهد امامت او
نقض کردند در ظلمت بودند و نه مطیع حق

بودند و هو الکلمة التی الزمها المتقین و آن کلمه اینست
بر متقیان الزام کرده ام چنانک فرمود اذ جعل الذین
کفروا فی قلوبهم الحمیة حمیة الجاهلیة فانزل الله
سکینته علی رسوله والزمهم کلمة التقوی و کانوا
احق بها و اهلها و کان الله بکل شیء علیما و مراد ازین
آیت آنست که رسول صلی الله علیه و آله عالم خدای تعالی
عهد و میثاق امامت امیر المؤمنین روز غدیر با صحابه
بیست چنانک خدای تعالی فرمود یا ایها الرسول بلغ ما
انزل الیک فی علی فان لم تفعل فما بلغت رسالته والله
یعصمک من الناس و تفسیر این آیت در موضع گفته آید
انشاء الله تعالی چون رسول تقریر امامت امیر المؤمنین
بفرمود اکثر صحابه در گفتن و لو و لکن و گو
افتادند گفتند بنگرید که محمد بدان راضی نشد که بر ما
خود را حاکم ساخت می خواهد که بعد از خود پسر عم
خود را بر ما حاکم سازد خوا الله کی ما بدین در نسازیم
چون عمر دید یا در جنگ کی کشته شود ما دانیم که
تدبیر کار چون باید کرد حمیت جاهلیت در

بها دادن ایشان از او خواسته شد چنانک خدای تعالی
از آن خبر داد و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل
افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب
علی عقبیه فلن یضر الله شیئا و سیجزی الله الشاکرین
و تفسیر این آیت پیش از این بیان کرده ایم بعد از آن
چون روز فتح مکه بود رسول صلی الله سخن گفت
و خدای را ثنایی گفت که مثل آن هرگز کس نگفته بود
نشنیده خلق بسیار بودند رسول صلی الله علیه و آله
امیر المومنین را فرمود که یا علی انت تسمعهم صوتی
تو آواز من با ایشان رسان امیر المومنین علیه السلم آواز رسول
به خلق میرسانید صحابه در گفتگو افتادند که محمد
میخواهد که علی را بر ما امیر و حاکم گرداند ما هرگز بدین
راضی نشویم ما چندان صبر کنیم که او بمیرد چنانک
خواهیم کنیم الا طایفهٔ اندک که با امامت و ولایت امیر المومنین
با رسول بیعت کرده بودند مثل ابوذر و سلمان
و حذیفه و نظرا ایشان که پیش از این ذکر ایشان
کرده ایم خدای تعالی آیت فرستاد اذ جعل الذین کفروا

آنانک بخدا و محمد کافر گشتند از رد امامت امیر المومنین
فی قلوبهم الحمیة حمیة الجاهلیة حمیت جاهلیت
در دلهاء خود گرفتند فانزل الله سکینته علی رسوله
و علی المومنین پس خدای تعالی سکینهٔ خود یعنی ذو الفقار
امیر المومنین که سر گردنکشان نزول بان برداشت و در هوا
مصا فی جبرئیل بر بالاء سر امیر المومنین پرواز می
کرد و میگفت لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار
زیرا که اعتماد رسول و اهل ایمان در تقویت دین بر امیر المومنین
بود و الزمهم کلمة التقوی و لازم کرد بر مومنان کلمهٔ
تقوی یعنی امامت امیر المومنین علیه السلم و کانوا احق بها
و اهلها و مومنان با امامت امیر المومنین سزاوار تر اند از
غیر ایشان که تصدیق امامت او نمی کنند زیرا که اهل
امامت او ایشان اند که خدا و رسول را در جمیع امور حاکم
و صادق می دانند من احبه احبنی هر که او را
دوست دارد مرا دوست داشته است و من
ابغضه ابغضنی از بیجا لازم که اهل سبق و ناکثین
یعنی طلحه و زبیر و اعوان ایشان و قاسطین یعنی

بغوییه و اعوان او خدایرا دوست نداشتند زیرا کی
دشمنان امیر المومنین بوذند و دلیل دشمنی ایشان تقدیم و
ترجیح و حرب کردنست با وی آری چون منافق بودند
لا یبغضك الا منافق شقی تولا یونی تتواشد کرد پس
دشمنی ایشان با خدای تعالی بنص این واحادیث بکر
و آیات بسیار در قرآن مذکورست و بعضی ازان
پیش ازین بیان کرده ایم روشن و مبرهن شد فبشره
بذلك یعنی ای محمد علی را باین تشریف بشارة ده
فجاء علی فبشرته یعنی علی بیامد او را بشارة دادم
فقال یا رسول الله انا عبد الله و فی قبضته پس علی
گفت ای رسول خدا من بندهٔ خدام و هستنی من در
قبضهٔ داشت وی فان یعذبنی فبذنبی اگر مرا
عذاب فرماید بگناه من بوذ و این بطریق عجز و
مذلت در حضرت عزت می گوید و طریق بندگان
در حضرت خداوند چنین بوذه اند از جهت آنک او
گناهی داشت و ان یتم فی الذی بشرتنی به و اگر آنچ
مرا بان بشارت دادی بر من تمام کند فالله اولی بی قال

خدای تعالی بمن اولیتر و سزاوارتر قال قلت
اللهم اجل قلبه واجعل ربیعه الایمان رسول گفت
صلی الله علیه و آله گفتم خداوندا دل او روشن
کردان یعنی روشنایی دل او زیادت کردان
و بهار او ایمان کن و مراد ازین آنست که بهار
موسم نزهت و آسایش است و انواع کلها و
لالها و نباتات در بهار بوذ اشارت رسول علیه السلم
درین دعا وقوف اوست بر حقایق ایمان و
دقایق عرفان فقال الله قد فعلت به ذلك
پس خدای تعالی گفت ای محمد آنچ در حق علی
از من خواستی اجابت کردم ثم انه رفع الی
انه سیخصه من البلاء بشیء لم یخص به احدا من
اصحابی یعنی بر من عرض کرده اند که علی را
روزی بوذ که ببلایی مخصوص گرداند که هیچکس را
از اصحاب من بمثل آن بلا مخصوص نکرده باشند
گفتم یا رب اخی و صاحبی خداوندا او برادر من و یار
من است فقال ان هذا شیء قد سبق انه مبتلی و

مبتلی به یعنی خدای تعالی گفت علم من که خداوندم بر آن
محیط بوده است که علی بآن بلا مبتلی خواهد بود
و مراد ازین آنست که بعد از رسول صلی الله علیه و آله
با امیر المؤمنین و فرزندان وی مخالفت کردند و در ابطال
حق او کوشیدند اوصیاء همه انبیا در میان امت بعد
از انبیا عزیز بودند و حقوق ایشان رعایت کردند و
اذیت و اذا در شان ایشان جایز نداشتند و این امت
جافی در حق امیر المؤمنین غصب کردند و اذیت و اذا
باوصیاء رسول علیهم السلام رسانیدند بلایی عظیم تر از آن
بود که کسانی که اکثر عمر در بت پرستی و خمر خوردن و زنا
کردن و ربا دادن بسر برده باشند تفوق و ترجیح بر
کسی جویند که هرگز بت نپرستیده باشند و معصیت
بسوی نرفته بود آری هل یستوی الاعمی و البصیر
معنی حدیث دوم حافظ ابو نعیم از انس مالک روایت
می کند که رسول صلی الله علیه و آله مرا گفت ای انس آب
وضوء من ترتیب کن ترتیب کردم رسول وضو ساخت
و دو رکعت نماز بگزارد بعد از فراغ نماز مرا گفت ای انس

اول کسی که ازین در بر تو در آید امیر مؤمنان و سید
مسلمانان و پیشوای آنهایی که از آثار وضو که شعار
اهل ایمانست روی و دست و پای ایشان سپید بود
و خاتم اوصیا باشد قال انس اللهم اجعله رجلا من
الانصار انس گفت من گفتم خداوندا این مرد را مردی
از جمله انصار کن و کتمته یعنی این معنی پنهان داشتم
اذ جاء علی در این اندیشه بودم که علی در رسید
رسول گفت ای انس کیست که آمد قلت علی گفتم
علی است فقام مستبشرا رسول صلی الله علیه و آله
شادمان برخاست فاعتنقه او را در بر گرفت
ثم جعل یمسح عرق علی بوجهه یعنی پس عرق روی
خود بر روی علی می مالید و عرق علی بر روی خود می مالید
فقال علی یا رسول الله علی گفت ای رسول خدا گفت
رأیتک صنعت شیئا ما صنعت بی قبل چیزی می
بینم که تو با من می کنی که پیش ازین نمیکردی قال وما یمنعنی
رسول گفت وجه منع کند مرا ازین فعل با تو و انت
تؤدی عنی و تو آنی که از من برسانی و مراد ازین رسانیدن

سورهٔ براءة است با اهل مکه و آن چنان بود که چون
سورهٔ براءة منزل شد رسول صلی الله علیه و آله خواست
که ابوبکر را با اصحاب بنماید که او را عند الله چه درجه نیست
و درباب او نااهل است و بعد از وی که لایق امامت نیست
سورهٔ براءة بوی داد و گفت برو بر اهل مکه خوان
و عهد ایشان تازه کن ابوبکر سوره بستد و برفت
جبرئیل آمد و گفت ای محمد خدای تعالی می‌فرماید که
سورهٔ براءة بر اهل مکه تو می‌باید خواند و عهد ایشان
تو تازه می‌باید کرد یا کسی که از نفس تو باشد رسول
امیرالمؤمنین را بفرستاد و گفت برو و سورهٔ براءة از
ابوبکر بستان و او را مخیر کن اگر خواهد با تو
بیاید و اگر خواهد بازگردد و نزدیک آمد ابوبکر
دو منزل رفته بود امیرالمؤمنین بوی رسید سورهٔ براءة
بستد و او را مخیر کرد او بازگشت چون بخدمت رسول
رسید گفت یا رسول الله در من چه دیدی که علی را از
من بگرفتی رسول گفت امر خدای تعالی چنین بود که سورهٔ
براءة بر اهل مکه من خوانم یا کسی که از نفس من باشد و علی

نفس من بود دلیل بر آنکه امیرالمؤمنین نفس رسول بود
ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم
الآیه پس چون خدای تعالی علی را نفس رسول خواند
هر کس که بر علی تقدیم و ترجیح طلبد بر رسول طلبیده
بود و هر کس با علی حرب کند با رسول حرب کرده باشند
و هر کس که بر رسول تقدیم و ترجیح طلب کند و با وی
بحرب مشغول شود عاقل معلوم کند که کی باشد قوله
و تسمعهم صوتی یعنی آواز من در اداء وحی تو با ایشان رسانی
چنانکه پیش از این بیان کردیم و تبین لهم ما اختلفوا فیه
بعلی یعنی تو بیان کنی ایشان را هر چه ایشان در آن
اختلاف کنند بعد از من چنانکه در عهد مشایخ هر
مشکل که ایشان را پیش آمد و هیچ یک را از ایشان ادراک
آن نبود امیرالمؤمنین آن بیان کرد و این معنی مشهور
و مذکور است تا در بسیار احکام عمر خطاب گفت لولا
علی لهلک عمر پس چون چنین بود هیچ عاقل تقدیم فاضل بر
مفضول نکند و این معنی چنان بود که کسی گوید سها
بهتر و روشن‌تر از آفتاب است و این سخن هیچ عاقل قبول نکند

۲۶۸

واگر قبول کنند جهل محض بود قال الله تعالی هل یستوی
الظلمات والنور معنی حدیث سیوم حافظ
ابونعیم روایت کند از حسن علیه السلم که رسول گفت
صلی الله علیه وآله ادعوا لی سید العرب بهترین
عرب را من خوانید یعنی علی را فقالت عایشة
عایشه گفت الست سید العرب یعنی نه تو سید
عربی فقال انا سید ولد آدم وعلی سید العرب
رسول گفت من بهترین فرزندان آدم وعلی بهترین
عرب است فلما جاء علی پس چون علی بیامد ارسل
الی الانصار فاتوه کس وانصار را بخواند چون بیامدند
فقال لهم یا معشر الانصار پس ایشان را گفت ای گروه
انصار الا ادلکم علی ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعده
دلالت کنم شما را بر چیزی که اگر چنگ در آن زنید
وبآن اقتدا کنید هرگز بعد از آن گمراه نشوید
قالوا بلی یا رسول الله گفتند آری ای رسول خدا پس
رسول گفت هذا علی این علی است فاحبوه بحبی
واکرموه بکرامتی دوست دارید او را بدوستی من

۲۶۹

وگرامی دارید چنانکه مرا گرامی می‌دارید مصنف کتاب
گوید از این حدیث روشن شد که علی بهتر از عمر
وابوبکر وعمر وعثمان بیقین است که عرب بودند
پس بحکم این حدیث ظاهر شد که بهترین خلق بعد از
رسول امیرالمؤمنین بود وهر کس که خلاف این گوید
عناد بود با وی سخن نباید گفتن والعیاذ بالله
بود دیگر از این لازم آید که هر کس که بوی متمسک
نشود در ضلالت بود دیگر لازم آید که دوستی
واکرام وی باید که چون دوستی واکرام رسول بود
و معنی این سخن آن بود که چنانکه رسول صلی الله علیه وآله
در جمیع امور واجب ولازم است متابعت امیرالمؤمنین
بعد از رسول علیهما السلم بر جمیع امت در جمیع امور واجب
ولازم بود تا حتی که خدای تعالی در سورة حجرات
فرمود یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق
صوت النبی ولا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض ان
تحبط اعمالکم وانتم لا تشعرون یعنی ای اهل
ایمان مکنید که در وقت سخن گفتن آواز شما از بر آواز

او باشد و چنانکه شما با یکدیگر سخن بلند گویید با رسول
سخن بلند مگویید که این افعال موجب آنست که احباط
اعمال یکی شما کند چون یار رسول این دخصت فرموده بود
با امیر المومنین این معنی هم روا نبود که محبط عمل بود زیرا
که نفس رسول است اگر گویند هرچه خاصه
رسول است خاصه علی بود نشاید که بعد از رسول
زنان رسول را نکاح کنند که لازم آید که زنان علی را
بعد از وی هم نکاح نتوان کرد گوییم چون نفس
امیر المومنین نفس رسول بود صلی الله علیهما هر خاصه
که رسول را بود امیر المومنین را بود زیرا که رسول نبوت
انبوی سلب فرموده بود با فی جمیع خاصه او را چنانکه رسول
فرموده انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی
بعدک و دلیل دیگر بر این معنی حدیثی صحیح است
که رسول فرموده انا و علی ابوا هذه الامة یعنی من
و علی پدران این امتیم و مصداق این معنی خدای
تعالی فرموده و ازواجه امهاتکم یعنی زنان محمد مادران
شما اند چون زنان مادر باشند رسول پدر بود و

زنان پدر بر فرزند حرام اند که نه امهاتکم و رسول علی را
پدر امت خوانده است پس چون پدر بود زنان او هم مادر
امت باشند و امت را نشاید که زنان او را نکاح
کنند والله اعلم معنی حدیث چهارم حافظ
روایت کند از ابی وائل از حذیفة بن الیمان قال
قالوا یا رسول الله الا تستخلف علیا یعنی صحابه گفتند
یا رسول الله علی را بر امت خلیفه نمی گردانی گفت
اگر تولا بعلی کنید او را راه نما و راه راست
یافته یابید بسبب خود بشما راه راست یعنی راهی
که خدا و رسول بآن خلق را دعوت کرده اند
معنی حدیث پنجم حافظ روایت کرد از زید
بن یثیع از حذیفة بن الیمان که رسول صلی الله علیه و آله
گفت اگر علی را بعد از من خلیفه خود دانید و لی
دانم که بعد از من بخلافت او راضی نباشید و او را خلیفه
خود نگردانید و اگر او را خلیفه دانید بیابید او را
که هادی و مهدی بود و حجت بیضا یعنی روشن
شما را ظاهر گرداند و این هر دو حدیث دلیل است بر صحیح خلافت

امیر المؤمنین علیه السلام معنی **حدیث ششم** حافظ
روایت کند از معاذ جبل که رسول صلی الله علیه و آله
امیر المؤمنین را گفت علیه السلام ای علی من به نبوة بر تو غلبه
کردم و پیشی گرفتم و بعد از من نبوت نیست
و تو بر جمیع مردم غلبه یافتی و پیشی گرفتی به
هفت چیز که هیچ کس از قریش با آن هفت خصلت
با تو حجت نتوانند کردن اول کسی از همه مردم که
بخدا و رسول ایمان آورد تو بودی مصنف کتاب گوید
ایشان که دعوی می کنند که اول کسی که ایمان آورد ابو بکر
بود دعوی باطل است زیرا که این حدیث و دیگر احادیث
بر ابطال مدعی ایشان واضح است و نیز در کتب
سیر و تواریخ مشهور و مذکور است که روز دوشنبه
بود که رسول صلی الله علیه و آله اظهار نبوت فرمود
و روز سه شنبه بود که امیر المؤمنین ایمان آورد پس خدیجه
پس زید حارثه پس ابو بکر و این عبارت قتیبی است در
کتاب معارف قوله و اوفاهم بعهد الله یعنی وافی
ترین خلقی به عهد خدای تعالی مصداق این معنی قوله تعالی

یوفون بالنذر و اقومهم بامر الله و قوی ترین بشری
بامر خدای تعالی یعنی خدای تعالی فرمود که و قاتلوهم
حیث وجدتموهم بکشید کافران در هر موضع که
بیابید و مقاتلات او اظهر من الشمس است نیز
دست برد او در بدر و احد و حنین و خیبر و دیگر
غزاها در کتب مذکور و مسطور است که هیچ
کس را آن حالات و مقامات نبوده است و از جمله
قیام نمودن او بامر خدای تعالی آیت یا ایها الذین آمنوا
اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجواکم صدقة
و هیچ کس از صحابه باین آیت عمل نکرد الا امیر المؤمنین
و معنی این آیت و تقریر آن در موضع گفته آید ان شاء الله
و اقسمهم بالسویة و تسویه در قسمت تو آنی که دیگران
از آن عاجز باشند و نکنند و از سویت قسمت بود که
طلحه و زبیر و اتباع ایشان بیعت امیر المؤمنین نقض
کردند و بمکه رفتند خواستند که ام سلمه را رضی الله عنها
بفریبند و با خود به بصره برند ایشان را اجابت نکردند نزد
عایشه رفتند او خود از امیر المؤمنین چیزها در خاطر داشت

[illegible]

با ایشان متفق شد و بصره رفتند و تیغ در روی پیغمبر
خلق کشیدند عداوةً علی سیّد العرب و جیرتها، دیگر
در دل داشت قوله واغلظهم فی الغیبة وعادل
تر بین ایشان در میان غیبت تو باشی واتبصّرهم فی
القضیّة و بینا تر بین ایشان تو باشی در قضایای شرعی
ان جمله قضایا و قتی در حیوة رسول صلوات الله علیه
جهودی بیامد و هزار دینار بر رسول دعوی کرد رسول
گفت ای ابوبکر میان ما تو قاضی باش ابوبکر صورة
دعوی آن جهود سوال کرد جهود گفت هزار دینار
بر محمد دعوی میکنم ابوبکر گفت یا رسول الله چه گویی
رسول گفت مال گزارده ام ابوبکر گفت بیان کن
یا رسول الله که مال گزارده، رسول گفت عمر را
حاضر کنید چون حاضر شد رسول گفت ای عمر میان من
و این جهود قاضی باش عمر کیفیت مرافعه و قضیه
آن جهود طلب کرد جهود گفت محمد را هزار دینار
بمن دادنی است عمر گفت یا رسول الله چه فرمایی رسول
گفت مال بوی رسانیده ام عمر گفت بیان باید کرد رسول

صلی الله علیه و آله گفت عثمان را بخوانید چون حاضر شد
رسول گفت ای عثمان میان من و این جهود در دعوی
که او راست قاضی باش عثمان گفت ای جهود چه دعوی
میکنی جهود گفت هزار دینار بر محمد قرض دارم عثمان
گفت یا رسول الله چه گویی گفت مال بوی رسانیده ام
عثمان گفت بیان باید کرد رسول گفت صلی الله علیه و آله
علی را حاضر کنید علی در آمد گفت ای علی مرافعه این جهود
با من بشنو و میان ما حکم کن امیر المؤمنین جهود را گفت
چه دعوی میکنی گفت هزار دینار از محمد مرا ستدنی است
امیر المؤمنین روی بحضرت رسول آورد گفت یا رسول الله
چه فرمایی رسول گفت قرض وی بوی رسانیده ام جهود
انکار کرد امیر المؤمنین گفت ای جهود باز بیا تا مالت
برسانم جهود با امیر المؤمنین برفت قنبر را اشارت کرد که
ذو الفقار بیار ذو الفقار بیاورد بر گردن جهود زد و سر وی
از بدن جدا کرد و بحضرت رسول آورد صحابه همه
زبان اعتراض دراز کردند امیر المؤمنین گفت ای حبیب رسول
صلی الله علیه و آله اوامر و احکام و عبر آن از خدای تعالی

رسول الله

بما نبی رسانند و بیان او که طلب می کنیم در اداء فرض جهودی
او را تصدیق نکنیم و از وی بیان خواهیم سزای فرستادهٔ رسول
خدا را تکذیب کند چنین بود و قضایاء او بسیار است
از جملهٔ قضایاء او قضیهٔ دیگر بشنو ای مؤمن موفق
تا بود اعمانت زیادت کردد در عهد رسول صلی الله
علیه و آله شخصی بخدمت رسول آمد گفت یا رسول الله
آن مرد طلاق زن یاد کرده است که تا چینی با زن سخن
نگوید رسول صلی الله علیه خواست که علم امیر المؤمنین
و تبصیر او در قضایا خلق را معلوم کرداند گفت
نزد ابو بکر رو و این مسئله از وی بپرس مرد نزد
ابو بکر آمد و از وی فتوی بپرسید گفت تا چهل سال
نگذرد نشاید که با زن سخن گوید مرد بخدمت رسول
آمد و جواب ابو بکر در خدمت رسول عرض کرد
رسول گفت نزد عمر و عثمان و علی رو و این مسئله از
هر یک باز پرس مرد نزد عمر آمد و حال خود با وی باز گفت
عمر گفت تا قیامت با زن سخن نتوانی گفت مرد نزد
عثمان آمد و مسئلهٔ خود با وی باز گفت عثمان گفت تا

شش ماه نشاید که با زن سخن گوید مرد نزد امیر المؤمنین
آمد و قصهٔ غصهٔ خود با وی در میان نهاد امیر المؤمنین
علیه السلام گفت یک شبان روز با زن سخن مگوی مرد
بخدمت رسول آمد صلی الله علیه و آله و جوابهاء همه
در خدمتش انهی کرد رسول صلوات الله علیه فرمود
تا همه حاضر شوند ابو بکر را گفت مستدل تو در این
گفتن که چهل سال سخن نشاید گفت چیست گفت خدای
تعالی فرمود هل أتی علی الإنسان حین من الدهر لم یکن
شیئا مذکورا و این حین چهل سال بود عمر را گفت
حجت تو در جواب تا قیامت از کجاست گفت
خدای تعالی فرمود ولکم فی الأرض مستقر ومتاع
إلی حین و مراد ازین حین قیامت است عثمان را گفت
استدلال تو در جواب تا شش ماه چیست گفت تعالی
خدای فرمود تؤتی أکلها کل حین بإذن ربها
و مراد ازین شش ماه است رسول صلی الله علیه
و آله روی سوی امیر المؤمنین کرد علیه السلام گفت ای
در مدینهٔ علم حجه دلیل بر یک شبان روز حکم که دی

امیر المؤمنین گفت یا رسول الله باری تعالی در کتاب
کریم و قرآن حکیم فرموده فسبحان الله حین تمسون
وحین تصبحون و مراد از این شام و بام است رسول
صلی الله علیه و آله گفت نیکو گفتی و جوهر صدق سفتی
صدقت و بالحق نطقت پس روی سوی آن شخص
کرد و گفت جواب بصواب این است که علی بیان کرد
پس آنگه رسول فرمود که و اکثرهم فی الفضیلة و
تو بیناترین ایشانی در قضایا و احکام شریعت قوله
و اعظمهم عند الله مرتبة یعنی درجه و رتبت تو
در حضرت خدای تعالی از ایشان عظیم تر است
زیرا که قربت خدای تعالی و درجات جنات
بعلم و عمل و تقوی و ورع و زهد و عدل و احسان
و سخاوت و شجاعت و متابعت امر خدا و
رسول می توان یافت و این اوصاف در امیر المؤمنین
بود علیه السلام اللهم اجعلنا من المؤمنین الثابتین معنی
حدیث هفتم حافظ روایت کند از انس
از ابی برزه اسلمی که رسول با وی می گفت و من

می شنیدم یا ابا برزه ان رب العالمین عهد الی عهدا
فی علی خدای تعالی در شان علی با من عهد کرد که او
رایة هدی و منار ایمانست یعنی بلندی ایمان او ست
و امام اولیاء منست و نور جمیع من اطاعنی و معنی
این پیش از این بیان کردیم ای ابو برزه علی بن ابی طالب
امین من است روز قیامت و مراد از این آنست که
روز قیامت خدای تعالی قسامی بهشت و دوزخ
با امیر المؤمنین تا هر کس که خدا و نبوت رسول و امامت
او و یازده فرزند او اعتراف کرده بود و متابعت
اوامر و نواهی ایشان از وی صادر شده به بهشت
فرستد و هر کس که بر خلاف ایشان بوده بدوزخ
فرستد و هر کس که محبت ایشان داشته باشد و
بولایت ایشان تولا نموده و از مخالفان ایشان
تبرا جسته و قدم در کوی مناهی و ملاهی ننهاده
او را شفاعت کند رسول دستگیر که هذا اللهم اجعلنا
من اهل شفاعته و صاحب رایتی یوم القیامة یعنی علی
روز قیامت صاحب رایت من باشد و رایت علم بود

علی مفاتیح خزائن رحمة ربی یعنی علی کلیدهاء
خزینهاء رحمت خداوند بود که از من است معنی
این سخن آنست که بی وجود کلید در نتوان گشود
همچنین کلید محبت و امامت و ولایت علی و نواده
و نبیرهاء او رحمت خداء تعالی نتوان یافت و نعیم
مقیم مهیا نشود از این حدیث لازم آید که ایشان
که دعا گفتند امیر المؤمنین کرده‌اند هرگز رحمت خداء
تعالی نیابند الحمد لله علی ذلک **معنی حدیث**
هشتم حافظ روایت کند از عبد الله
عبد الله مسعود گوید در خدمت رسول بودم
و او را از مناقب علی می پرسیدیم رسول گفت
صلی الله علیه و آله خدای تعالی انواع حکمت به ده
قسمت کرد نه جزو بعلی داد و یک جزو
بجمیع مردم مصنف کتاب گوید چون یک
جزو نصیب همه آدمیان باشد و ابو بکر و عمر
آدمی بودند از میان این همه مردم از یک جزو
ظاهر بود که لا جرم نصیب ایشان باشد والله اعلم

قوله تعالی اذ قلتم سمعنا و اطعنا چون گفتید
آنچه حکم کردی بر ما از امر و نهی مطیع شدیم و
فرمان بردار گشتیم یعنی امامت علی قبول کردیم و
اتقوا الله و از خدای تعالی بترسید یعنی در میثاق
ان الله علیم بذات الصدور بدرستی که خدای تع
عالم است بآنچه دلها در خود پنهان داشته
نقض بیعت علی **قوله تعالی** یا ایها الذین آمنوا کونوا
قوامین لله شهداء بالقسط و لا یجرمنکم شنان قوم
علی الا تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی ان الله
خبیر بما تعملون وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات
لهم مغفرة و اجر عظیم و الذین کفروا و کذبوا بآیاتنا
اولئک اصحاب الجحیم یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمة
الله علیکم اذ هم قوم ان یبسطوا الیکم ایدیهم
فکف ایدیهم عنکم و اتقوا الله و علی الله فلیتوکل
المؤمنون و لقد اخذ الله میثاق بنی اسرائیل و بعثنا منهم
اثنی عشر نقیبا و قال الله انی معکم لئن اقمتم الصلوة
و آتیتم الزکوة و آمنتم برسلی و عزرتموهم و اقرضتم الله

قرضاً حسناً لاكفرن عنكم سيئاتكم ولادخلنكم جنات
تجري من تحتها الانهار فمن كفر بعد ذلك منكم فقد
ضل سواء السبيل فبما نقضهم ميثاقهم لعناهم وجعلنا قلوبهم
قاسية يحرفون الكلم عن مواضعه ونسوا حظا مما ذكروا
به ولا تزال تطلع على خائنة منهم الا قليلا منهم فاعف
عنهم واصفح ان الله يحب المحسنين ای آنانکه ایمان
آورده‌اید باقوال وافعال بعدل وصدق قیام نمایید
ولا يجرمنكم شنآن قوم ای ولا يحملنكم بغض قوم
على ان لا تعدلوا یعنی دشمنی قومی شمارا بران ندارد
که بسبب دشمنی ترک عدل کنید وبجور مشغول
شوید یعنی بسبب آنکه علی را وفرزندان او را دشمن
میدارید بریشان جور مکنید ودر حق ایشان بعدل سعی
نمایید بس گفت اعدلوا یعنی با دوست ودشمن عدل
کنید هو اقرب للتقوى که عدل کردن با دوستان ودشمنان
بترسکاری وبرهیزکاری نزدیکتر است بلکه آن خود عین
تقوی است وگفته اند اقرب للنقاء النار یعنی عدل در
جمیع امور از آتش دوزخ بآن بترسند واتقوا الله واز

از خدای تعالی بترسید ان الله خبير که خدای تعالی
عالم است بما تعملون جزا دهنده است شمارا
بآنچه شما می کنید وعد الله الذين آمنوا وعده داد
خدای تعالی آنان را که ایمان آوردند بخدا ورسول وامامت
علی وفرزندان یازده گانه او وعملوا الصالحات
کردارهاء نیکو کردند لهم مغفرة واجر عظيم از انها
از خداوند پروردگار خود آمرزش ومزد عظیم
در مفعول وعد دو قول گفته اند قول اول آنست که محذوف
ولفظ وعد بران دلالت میکند او وعد ای خبرا یعنی
وعده داد خبر وگفته اند مفعولش محذوف وسنت تفسیرش
لهم مغفرة واجر عظيم است قول دوم آنست که جمله مفعول است
واقع است موقع مفرد چنانکه شاعر گفت
وعدنا الصالحين لهم جنان وعينا سلسبيلا
جنات وعینا را عطف کرد بمحل لهم جنات وگفته اند
تقدیرش چنین است وعدهم الله ان لهم مغفرة چون ان
حذف کرد مغفرة بابتدا مرفوع شد وگفته اند
ما بعدش مرفوع است بطریق حکایت زیرا که وعد

قول است ای قال الله یعنی وعد قول است و معنی
آن آنست که خدای تعالی گفت الذین آمنوا بعد از آن
کافران را وعده کرد و گفت والذین کفروا وکذبوا
بآیاتنا اولئک اصحاب الجحیم آنانکه کافر گشتند و آیات ما را
بدروغ باز داشتند یاران دوزخ اند ای لا یفارقونها
کما لا یفارق الصاحب ماله یعنی از دوزخ مفارقت
نکنند چنانکه صاحب مال از مال مفارقت نکند یا ایها
الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم اذ هم قوم ان
یبسطوا الیکم ایدیهم ای آنانکه ایمان آوردید یاد کنید نعمت
خدای تعالی بر خود در وقتی که قومی دستها بقتل شما دراز
کردند فکف ایدیهم عنکم باز داشت خدای تعالی دستهای
ایشان از قتال با شما واتقوا الله و از خدای تعالی بترسید
وعلی الله فلیتوکل المؤمنون و مومنان بر خدای تعالی در
جمیع امور اعتماد کنند مفسران در سبب نزول این آیت
خلاف کرده اند قتاده گوید رسول صلی الله علیه و آله
ببطن نخل بود در غزو هفتم خبر به بنی ثعلبه و بنی محارب
رسید لشکری از این دو قوم جمع شدند و از اطراف مدد

خواستند تا ناگاه بر سر رسول در آیند و بی‌خبر بر ایشان
فرصت یابند و گفتند محمد را و اصحابش را نمازی هست که آن
نماز بر ایشان دوستتر از مادر و پدر ایشانست بگذاریم
تا در سجده روند تا فرصت یابیم خدای تعالی رسول را
از حال ایشان خبر داد و آیت نماز خوف منزل فرمود
چنین گویند این آیت در شان ایشان بعد منزل شد که
رسول را علیه السلام از حج منع کردند پس قصد کردند که رنجی بوی
و اصحابش رسانند خدای تعالی رعبی در دل ایشان
ظاهر کرد تا بیذ از قتال رسول اعراض کردند واقدی
گوید خبر برسول خدا رسید که دعثور بن الحرث
لشکری از بنی ثعلبه و بنی محارب جمع کرد تا از
هر طرفی غارتی کنند رسول صلی الله علیه و آله
قصد ایشان کرد چون ایشان از خروج رسول
خبر یافتند بکوهها گریختند و رسول علیه السلام ایشان را
در کوه نجست ندید بر اثر ایشان برفت باران پدید
گرفت رسول در موضعی خالی رفت و جامها و سلاح بر
درختی انداخت دعثور ناگاه بر رسول در آمد و شمشیر

بازوی بود رسول را گفت من یمنعك عنی کیست که ترا از
من منع کند رسول گفت خدای تعالی پس جبرئیل
شمشیر از دست وی بینداخت رسول صلی الله علیه
و آله شمشیر برگرفت پس دعثور را گفت من یمنعك منی
لا مانع باشد ترا از من گفت هیچ کس پس گفت اشهد ان
لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله پس نزد قوم
رفت و ایشان را باسلام دعوت کرد جابر گوید
مردی بخدمت رسول آمد و شمشیر او در حجره وی
بود گفت ای محمد این شمشیر بنگر رسول گفت
بنگرم پس شمشیر از نیام بیرون آورد و می
جنبانید و قصد رسول علیه السلام میکرد پس گفت
ای محمد اتخافنی قال لا یعنی از من می ترسی گفت
نه دیگر بار مکرر کرد گفت ای محمد از من نمی
ترسی وفی یدی السیف و در دست من شمشیر است
قال یمنعنی الله منك خدای تعالی مرا از تو منع کند
ثم غمد السیف ورده الی رسول الله یعنی پس شمشیر
باز غلاف نهاد و بدست رسول داد خدای تعالی

این

این آیت فرستاد مجاهد و عبدالله کثیر و عکرمه
و کلبی و ابن یسار گویند دو مرد از اصحاب رسول
صلی الله علیه و آله دو مرد را از بنی سلیم بکشتند و
میان بنی سلیم و رسول موادعتی بود قوم ایشان
بیامدند و از رسول دیت خواستند رسول صلی الله علیه
و آله با ابوبکر و عمر و عثمان و امیر المومنین و طلحه و زبیر
و عبدالرحمن عوف برخاستند و بخانه کعب اشرف
و بنی النضیر رفتند تا از ایشان مدد طلبند در دیت ایشان
کعب گفت ای ابا القسم چنین کنیم ما را آن شرف
کفایت نیست که تو نزد ما آمدی و از ما حاجتی میخواهی
خوش بنشین حتی نطعمك ونعطیك التی سألتنا تا
چیزی بیاریم و بخوری پس آنچه التماس کردی بدهیم و
داریم رسول با اصحاب بنشست ایشان با یکدیگر
خلوت ساختند و گفتند محمد را از این نزدیکتر نخواهیم
یافتن وقت ظفر است کیست که بام این سرای رود و سنگی
بر سر وی فرو اندازد و ما از دست او برهانید عمرو
بن جحاش بن کعب گفت من این کار را کنم بندم آسیا سنگی

بر کرفتند و بر بام رفتند و قصد رسول کردند صلوات الله
علیه فامسک الله یده خذای تعالی دست او را با سنگ
خشک کردانید و جبریل فرستاد و رسول را علیه السلام
ازان حالت خبر کرد رسول ازان خانه بیرون آمد و
امیر المومنین را بخواند از این مقام تجاوز مکن هر کس که از
اصحاب بیرون آید و از من نشان پرسد گو توجه الی المدینة
یعنی رسول بمدینه رفت امیر المومنین چنان کرد که رسول
فرموده بود تا ایشان در خواب رفتند و چنان شمردند
که رسول بمدینه رفت پس صحابه در پی رسول بیامدند
خذای تعالی این آیت منزل فرمود این رواة گویند که
سبب نزول آیت این قصه اولیتر است که بعد ازان
ذکر قبایح و جنایت جهودان بیان میکند عبد الله عباس
گوید این در شان اصحاب لیلة العقبة منزل شد
که هم قصد رسول کردند و هم قصد امیر المومنین که در
راه چاه ساختند و گفتند از دست محمد و علی خلاص یابیم
خذای تعالی شب را روشن کردانید چنانکه حذیفه اصحاب
عقبه را بنام خود و بدان ایشان بشناخت و رسول را

از کید ایشان رعایت فرمود و امیر المومنین بخفتن در آن
از چاه نکاه داشت خذای تعالی این آیت منزل فرمود
و سیاقه آیت بر آن دلالت می کند اذ هم قوم ان یبسطوا
الیکم ایدیهم یعنی قصد کردند قومی بکشتن و هلاک شما
فکف ایدیهم عنکم یعنی خذای تعالی مضرت ایشان
از شما منع کرد واتقوا الله وعلی الله فلیتوکل المومنون
یعنی اعتماد بخذا کنید که او کافی و دافع و مانع است قوله
ولقد اخذ الله میثاق بنی اسرائیل وبعثنا منهم اثنی
عشر نقیبا بدرستی که خذای تعالی با بنی اسرائیل میثاق
و عهد که فرموده بود از ایشان بر ایشان این دوازده نقیب
بر کماشت تا با آنچه خذای تعالی موسی را فرموده بود
ایشان را امر فرمایند و متابعت موسی کنند برای آنکه
قوم موسی دوازده سبط بودند چنانکه خذای تعالی
فرموده وقطعناهم اثنتی عشرة اسباطا امما و نقیب کفیل
بود بر قوم تا قوم بوفاء امر خذا حکم فرمایند و این اشارت است
انحضرت خذای تعالی بدانکه این اند که دوازده امام
از اهل بیت رسول چنانکه پیش در آیت واذکروا نعمة الله

علیکم و میثاقه الذی واثقکم به بیان فرمود این
میثاق مقرر آن میثاقست یعنی چنانکه درین آیت با بنی اسرائیل
میثاق بستم و دوازده نقیب از ایشان بر ایشان گماشتم
تا ایشان را بامر من امر فرمایند همچنین ای اهل ایمان در آیت
واذکروا نعمة الله علیکم و میثاقه الذی واثقکم به
میثاق بستم بامامت علی و یازده فرزند او تا ایشان شمارا
بامر من امر فرمایند و وفاء آن از شما خواهند دلیل برین معنی
حدیثی صحیح است که جابر بن سمره روایت می کند از رسول صلی
الله علیه و آله انه قال لا یزال امر الاسلام عزیزا الی اثنی عشر
خلیفة کلهم من قریش و بروایتی دیگر لا یزال امر الناس
ماضیا ما ولیهم اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش و بروایتی
دیگر لا یزال الدین قائما حتی تقوم الساعة او تکون
علیهم اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش یعنی رسول فرمود
که لا یزال امر اهل اسلام و مسلمانی عزیز بود تا دوازده
خلیفه بکنند و ایشان همه از قریش باشند و بروایتی دیگر
لا یزال کار مردم نافذ و جاری بود تا دوازده امام از
قریش بکنند و بروایتی دیگر لا یزال دین قایم بود تا قیامت

ظاهر شود یا دوازده امام در میان امت باشند و ایشا
همه از قریش باشند و در مذهب اهل سنت و جماعت امام چهار ند
و بمذهب طایفه هم از ایشان هفت اند و بمذهب طایفه دیگر
که بامامت بنی عباس قایل اند بحمل می رسد مذهب اهل بیت
رسول است صلوات الله علیهم که بدوازده امام قایل اند
و این مذهب حق است و بر آن دلایل و براهین بسیار درین
کتاب و کتاب دلایل العقلا نقل کرده ایم و درین معرض واذکروا
نعمة الله علیکم و میثاقه الذی واثقکم به تاکید آن در و بیان آن هم
آیت ولقد اخذ الله میثاق بنی اسرائیل و بعثنا منهم اثنی
عشر نقیبا بغایت واضح است و در قصه روایت کرده اند
که خدای تعالی موسی را وعده داد که ارض مقدسه بمیراث
بموسی و قوم او دهد و ارض مقدسه زمین شام است
و جباران در آن ساکن بودند و خدای تعالی با موسی گفته بوذ
که ایشان را هلاک کرده اند و آن زمین را مسکن و مقر بنی اسرا بیل
کند و عوج بن عنق از آن جباران بود چون بنی اسرائیل
در مصر قرار یافتند و خدای تعالی فرعون و فرعونیان را
هلاک کرد ایشان را امر فرمود که بشام روند که من شمارا

آنجا دار و قرار خلق کرده‌ام عزم آن طرف کنید و با دشمنان
من که در آن طرف اند جهاد کنید پس امر نا مرو معین شمارا
شمار بر ایشان ظفر و نصرت بخشم پس موسی را امر
شد که از ین اسباط دوازده گانه دوازده نقیب
اختیار کن تا هر یکی از ین نقبا کفیل باشد بر قوم خود
تا ایشان به وفاء امر و نهی خداوند امر فرمایند و
النقاب بکسر النون الرجل العلامة یعنی نقاب بکسره
را مردی بود که بر انواع علوم واقف بود و نقیب را
از آن جهت نقیب گویند که واقف بود بر هر چه قوم را
بکار آید و مطلوب ایشان داند پس موسی علیه السلم
بامر خدای تعالی از هر سبطی نقیبی بر گزید و ما اسماء
اسباط و نقبا درین موضع بیان کنیم از سبط روبیل
شامل بن رکور اختیار کرد و از سبط شمعون
سافاط بن حوری و از سبط یهودا کالب بن
یوفنا و از سبطی ابو حایل بن یوسف و از سبط
یوسف و آن سبط افرایم است یوشع بن نون
و از سبط بنیامین فلطم بن رفون و از سبط

زبا بون حدی بن سوری و از سبط یوسف و آن
منشا بن یوسف است جدی بن سوسی و از سبط
اشر شانون بن ملکیل و از سبط نفتالی حبی
بن وفسی و از سبط دان حملیل بن حمل و از
سبط لاوی خولا بن ملکیا اختیار کرد پس
با بنی اسرائیل برفت تا نزدیک کنعان رسید به موضعی
که آن را اریحا گویند نقبا را بفرستاد تا از جباران
تفحص کنند و از احوال ایشان موسی و هرون را
صلوات الله علیهما خبر دهند مردی که از جباران
با این نقبا رسید که او را عوج بن عنق گفتندی
و در قصها عظمت جسم او گفته اند و در آن مبالغت
کرده چون نظر عوج بر نقبا افتاد عوج
دانست که ایشان صاحب خبران موسی اند ایشانرا
بگرفت و با خود نزد زن خود برد اهل قصه گفته اند اند
ایشانرا در حجره شلوار در نهاد و پیش زن بنهاد گفت
زن را گفت این قوم را نگر که زعم ایشان آنست که
با ما قتال کنند و ملک از ما بستانند زن بر پای خود ایشانرا نرا

خرد کردام زن گفت دست از ایشان بدار تا بروند
و قوم خود را از حال ما و بسطت جسم ما خبر دهند
اهل قصه گفته اند طول عوج چنان بود که ماهی از
دریا بیرون آوردی و بر آفتاب داشتی تا بریان شدی
و تناول کردی و گفته اند چون طوفان نوح
صلوات الله علیه ظاهر شد عوج نزد نوح آمد
و او را گفت احملنی معک فی سفینتک مرا با خود در
کشتی نشان نوح گفت اخسأ یا عدو الله بیرون
رو ای دشمن خدای که مرا اجازت نفرموده اند که ترا با
خود در کشتی نشانم چون آب در روی زمین
بر آمد و از کوههاء عالم بر گذشت از ساقهای
عوج بالاتر نرفته بود و عوج سه هزار سال
زندگانی یافت و خدای تعالی او را بر دست موسی
هلاک کرد اینز و لشکر موسی علیه السلم فرسنگی در
فرسنگی بود عوج دست از نقبا بداشت ایشان
بنظر و احوال مشغول شدند نظرشان در باغها
و میوهاء ایشان افتاد خوشه انگور دیدند که پنج کس بر

گرفتند که وطرفی از انارهاء ایشان را داناها بیرون
کرده بودندی پنج کس یا چهار کس در آن بنشستندی
نقبا چون بر آن حالات واقف گشتند با یکدیگر
گفتند اگر ما بنی اسرائیل را از بسطت جسم ایشان
و حالات ایشان خبر دهیم از موسی علیه السلم برگردند
و فرمان او نشنوند صواب آنست که ایشان را از بن
صفات خبر ندهیم اما با موسی و هرون صلوات الله
علیهما بگوییم و از قوم پنهان داریم و برین معنی با
یکدیگر عهد کردند بعد از آن بخدمت موسی آمدند
و احوال در خدمتش عرض کردند و عهد دو چند
از انگور ایشان بخدمتش آوردند بعضی از
نقبا احوال ایشان با بنی اسرائیل باز گفتند پس بنی
اسرائیل مخالفت موسی کردند و برگشتند عوج عنق
بیامد و احتیاط قوم موسی کرد پس بکوهی آمد و آنرا
فواره کرد و بقدر لشکر موسی پاره از آن
کوه بر گرفت تا بر قوم موسی اندازد خدای تعالی
هدهد را بفرستاد تا منقار بر سر آن کوه پاره

زده و ستون لاخ کرد چون طوقی شد و در گردن او افتاد
عوج از پای در آمد موسی علیه السلم بوی برسید و بالای
موسی ده گز بود و بالای عصاش ده گز بود و
ده گز در هوا بر جست و عوج افتاده بود
فما اصاب الا کعبه یعنی ضرب موسی بوی نرسید
الا بر کعب اهل قصه گفته اند جماعتی بسیار بعد از
قتل عوج در رسیدند و خنجرها با ایشان بود
موی سرش ببریدند و آنرا بنا فتند و آنرا بر پل مصر
جسر بستند یک سال پس موسی ارض مقدسه یعنی
شام بگرفت قوله تعالی وقال الله انی معکم بعضی
گفته اند ای قال لهم النبی للنقبا یعنی موسی علیه السلم با
نقبا گفت و اکثر مفسران بر انند که خطاب با بنی اسرائیل است
لئن اقمتم الصلوة یعنی نماز معین شما ای بنی
اسرائیل مادام که نماز بپای دارید و آتیتم الزکوة و زکوة
بدهید و آمنتم برسلی و برسولان من ایمان آرید و
عزرتموهم ای ونصرتموهم ووقرتموهم یعنی نصرت
دهید و توقیر نمایید ایشان را و اقرضتم الله قرضا حسنا

وبجزاء تعالی دهید قرضی نیکو گفته اند مراد صدقه است
و گفته اند مراد همه خیرات است و قرض از آن جهت
خواند که منافع ثواب بعوض با ایشان می دهد و قرض
روا بود که مقبول باشد و روا بود که مضاعف بود که آن
زیادة و بعضی بر آنند که این اوصاف شرایط است لقوله
انی معکم و بعضی بر آنند که تم الکلام عند قوله انی
معکم ثم استانف فقال لئن اقمتم الصلوة و لام توطیه
کلم قسم بوی در آورد و المقسم قوله لاکفرن عنکم سیئاتکم
یعنی گناه شما محو کنیم و بپوشانیم و لادخلنکم
جنات تجری من تحتها الانهار و در خود آریم شما را
در بهشتهایی که در زیر قصور آن انهار روان بود
فمن کفر بعد ذلک منکم هر کس که بعد از میثاق
کافر شود و مخالفت این شرایط کند فقد ضل سواء
السبیل ای عدل عن الطریق المستقیم یعنی از راه راست
گم شده باشد یعنی هر کس که از میثاق برگردد و مخالفت
موسی و نقباء او کند از راه راست برگشته بود و بدین
خدای تعالی مواظبت ننموده باشد مصنف کتاب گوید

رسول صلی الله علیه وآله فاضلتر از موسی بوذ علیه السلام
ونقباء او یعنی امامان دوازده کانه او فاضلتر از نقبا
بنی اسرائیل بوذند وباری تعالی فرموذ فمن کفر بعد
ذلک منکم فقد ضل سواء السبیل یعنی هر کس که
میثاق خدای تعالی خلاف کند وروی از امامان دوازده
کانه رسول بگرداند وبر ابطال حقوق ایشان
کوشند فقد ضل سواء السبیل صفت ایشان بوذ قوله
فبما نقضهم میثاقهم یعنی بسبب نقض عهد ایشان لعناهم
لعنت کردیم ایشان را ابن عباس گوید مراد آنانند که
در عهد رسول بوذند ولعنت چنین بوذ حسن گوید
صورة ایشان بگردانیدیم یعنی بوزینه وخوک بدل کردیم
من قوله کما لعنا اصحاب السبت وگفته اند ابعدناهم من
رحمتنا لهم جمیعا یعنی دور گردانیدیم ایشان را از رحمت
وباین وجه جمیع وجوه ایشان را بوذ قتاده گوید
نقض ایشان از چند وجه بوذ تکذیب انبیا که بعد از موسی
بوذند وقتل انبیا ونبذ توریة وتضییع فرایض سلمان
فارسی گوید سبب هلاک این امت نقض عهد بوذ لعناهم

ومعنی این سخن آنست که نقض بیعت امامت امیر المؤمنین ویازده
فرزند او کردند خدای تعالی ایشان را از رحمت خوذ دور
کردانید لعناهم کما لعنا اصحاب السبت وجعلنا قلوبهم
قاسیة ابن عباس گوید قاسیة یابسة یعنی دلهای
ایشان را خشک کردانیدیم وگفته اند درشت کردیم
که هیچ نرمی در آن نبوذ وگفته اند دلها ایشان را ستبر
کردانید که بهیچ وجه نصیحت نپذیرند وگفته اند
ردیة فاسدة من الدراهم القسیة وآن درمی بوذ
که مغشوش باشد یحرفون الکلم عن مواضعه
یعنی تاویل توریة بمراد خوذ می کردند وگفته اند لفظ
آن بگردانیدند ونسوا حظا مما ذکروا به ای
ترکوا بعض ما امروا به یعنی ترک کردند بعضی
از آنچه با ایشان ذکر کردند ابن عباس گوید نزلنا بعث
محمد کردند وگفته اند از توریة هیچ نصیب نیافتند چون
در آن تحریف کردند ولا تزال تطلع ای ابدا تشاهد وتشرف
علی خائنة منهم یعنی ای محمد همیشه بر خیانت ایشان
واقف میشوی گویند خائنة مصدر هستند چون کاذبة ولاغیة

ولغته اند خائنة اسم است چون عافیة وعاقبة و
لغته اند یعنی فاعلة است وها در این مبالغه راست
چون راویة وعلامة دهٔ باطنی گوید خائنة چیزی میتوا
بفعله یعنی خیانت ایشان با رسول قصد کردن ایشان
بود بقتل وی ولغته اند جمع خائن است کقولک فرقة
کافرة وطائفة خارجة الا قلیلا منهم عبد الله عباس
گوید خیانت ایشان نقض عهد بود و مظاهرة ایشان
مشرکان عرب کردن با رسول صلی الله علیه وآله
وقصد کردن بقتل وی الا قلیلا منهم الا اندکی از ایشان
که نقض عهد نکردند وبقتل رسول با مشرکان اتفاق
نساختند چون عبد الله سلام واصحاب او و
لغته اند استثنا از وجعلنا قلوبهم قاسیة الا
قلیلا منهم است یعنی دلهاء ایشان از رحمت خالی
وحشتک کرد ایشان الا اندکی را از ایشان فاعف
عنهم واصفح ان الله یحب المحسنین ایشان را عفو کن
واز ایشان درگذار که خدای تعالی نیکوکاران را دوست
میدارد ولغته اند این آیت منسوخ است بآیة سیف

ولغته اند منسوخ است واما تخافن من قوم خیانة
ولغته اند محکم است ولغته اند واعف عنهم واصفح
بعد ان اعطوا الجزیة واحقنوا الدم یعنی عفو کن
از ایشان ودرگذار ایشان بعد از آنکه جزیت بدهند
وخون نریزند ان الله یحب المحسنین

قوله تعالی

واتل علیهم نبأ ابنی آدم بالحق اذ قربا قربانا فتقبل من
احدهما ولم یتقبل من الآخر قال لاقتلنک قال انما یتقبل الله
من المتقین الی قوله فاصبح من النادمین خبر ده ایشا
ای محمد ولغته اند قرآن بر ایشان خوان که قصهٔ
فرزندان آدم در آن باشد ونبأ خبری بود که در آن
خطری بود واکثر مفسران بر آنند که ابنی آدم پسران
آدم بودند وهما قابیل وهابیل ودر قابیل چند لغت
قابیل وقابل وقابین وقابن وقین ودر هابیل سه لغت
هابیل وهابن حسن گوید قابیل وهابیل اسم دو مرد
از بنی اسرائیل ولو بید لیل این معنی دو قربانست وآن تقرب
قربانست وقربان نبود الا از بنی اسرائیل وعجب بن
قوله تعالی من اجل ذلک کتبنا علی بنی اسرائیل دلیل

اهالی می‌گویند پسران صلبی آدم بودند قوله تعالی
فبعث الله غرابا لانه لم یبعث جمیل الناس بما یفعلون
بمونا هم یعنی خدای تعالی کلاغ بفرستاد تا زمین بکاوید
که مردم از غایت جهل نمی‌دانستند که با مردگان چه کنند
تا پسران بنی اسرائیل رسید اذ قربا قربانا چون نزدیک کردند
قربانی بود در آن علماء اهل سنت و جماعت گفته‌اند که حوا
چون بزادی دختری و پسری بودی که در اول وهلت بیک
شکم قابیل و خواهرش اقلیما بزاد و گفته‌اند این هر دو
فرزند در بهشت بزادند بیش از آنک بزمین آمدند
و گفته‌اند در زمین بوجود آمدند و این اصح است زیرا
که بهشت محل توالد و تناسل نیست و حوا حمل دختر
و پسر به بیست شکم زاد و زیادت از بیست زاد اول بطن
قابیل بود و توام او اقلیما و آخر بطن عبد المغیث و
توام او امة المغیث بود پس خدای تعالی برکت
در نسل ایشان نهاد عبد الله عباس گوید رضی الله
عنهما آدم چندان زندگانی یافت تا از فرزند صلبی
و فرزند فرزند چهل هزار بدید و در وقت مولد قابیل

و هابیل و موضع ولادت ایشان خلاف کرده‌اند بعضی
گفته‌اند آدم علیه السلم بعد از آنک بزمین آمد بصد سال
با حوا مباشرت یافت قابیل با توام او اقلیما بیک بوجود
آمد پس هابیل با توام او لبوذا بوجود آمد محمد اسحق گوید
آدم در بهشت بیش از آنک گندم خورد با حوا نزدیکی
کرد بی تعب و نصب و درد زادن و ظهور خون
قابیل و توام او بزاد چون بزمین آمد با حوا مباشرت
کرد هابیل و توام او آبستن شد چون وقت زادن
رسید تعب و رنج و درد زادن و خون ظاهر شد و میان
ولادت ایشان دو سال بود پس آدم لبوذا را که توام ها بیل
بود بقابیل داد و اقلیما را که توام قابیل بود بهابیل داد
هابیل راضی شد قابیل راضی نگشت زیرا که خواهر او که
توام او بود صاحب جمال بود و گفته‌اند برای آنکه در بهشت
با وی زاده بود آدم گفت علیه السلم قربانا قربانا هر دو قربانی
بیارید قربان هر کس از شما که قبول حق افتد خواهر او را باو
دهم محمد باقر گوید علیه السلم آدم با هابیل و قابیل گفت خدای
تعالی با من عهد کرده است که از ذریت من کسی باشد که خدای

قربانی او قبول کند فقربا قربانا حتی تقربی بخدای تعالی
تقرب نمایید بقربانی تا چنانک من روشن کرده باشد که قربان
شما قبول کند سبب قربان ایشان این بود چون خدای
تعالی قربان هابیل قبول کرد عداوة هابیل در دل قابیل
ظاهر شد و بروی حسد برد و از حسد او را بقتل آورد
و کافر شد معویه عمار گوید از صادق علیه السلم سوال
کردم که آدم علیه السلم دختران خود را بپسران نکاح کرد
صادق گفت معاذ الله اگر آدم این روا داشته بودی که
رسول صلی الله علیه وآله بوی رغبت نکردی و دین
آدم بود الا دین محمد صلوات الله علیهما چون خدای تعالی
آدم را از بهشت بزمین فرستاد با حوا مباشرت کرد
قابیل از وی بوجود آمد بعد از قابیل هابیل بوجود آمد
چون قابیل بالغ شد خدای دختری از فرزندان جان
نزله الجان نام وی جمانه بر صورة آدمی بفرستاد و آدم را
امر فرمود که جمانه را بقابیل نکاح کن آدم جمانه را
با قابیل نکاح کرد بعد از آن هابیل بوجود آمد
و بالغ گشت خدای تعالی حوری که از بهشت بصورة آدمی

نزد آدم علیه السلم فرستاد نام او نزله هابیل چون بنزله نظر کرد
خاطر بنزله متعلق شد او شد خدای تعالی با آدم وحی فرستاد که
نزله را با هابیل نکاح کن آدم نزله را بهابیل داد قابیل
گفت ای پدر من بزرگترم از هابیل من اولیترم و سزاوارتر
بودم که این زن را با من نکاح کردی آدم گفت ای پسر
ان الفضل بید الله یؤتیه من یشاء قابیل گفت این حالت
نه بفرمان خدا بود بلک تو بهوا و مراد خود کردی آدم
گفت اگر میخواهی که ترا محقق گردد که این بفرمان
خدای تعالی کرده ام قربا قربانا هر یک از شما قربانی
بیارید بفرمان هر کس که در محل قبول افتد او باین فضل
سزاوارتر است فرزندان از ایشان بوجود آمدند
میان ایشان نکاح رفت آن نکاح بنات العم بود
مصنف کتاب گوید صاحب تفسیر لباب در تفسیر خود
آورده است که ثعلبی در تفسیر این قصه از صادق علیه السلم
روایت کرده است اما نزد من در این روایت ضعفی هست
زیرا که علماء امت بر آن اجماع کرده اند که آدم فرزندان را با یکدیگر
نکاح میکرد الا دو فرزند که باهم بیک شکم زاده بودند که

دیگر آنکه اگر خواهر و برادر را با یکدیگر نکاح
نکردی نسل آدم منقطع شدی یا دختر انش
نه شوهر باندی که ابن جریح گوید همین شبه بنی
آدم نکاح خواهران می کردند تا چهار بطن این حالت
بگذشت بعد از آن نکاح دختران عم می کردند
و نکاح خواهران بر افتاد این ملحد را نگر که
سخن صادق را علیه السلم که کفر و اباحت از آدم
و فرزندان او نفی می کنند و برائت ساحت ایشان
از آباء خود از رسول صلی الله علیه و آله بیان می کنند
آن را ضعیف نام می نهند و اجماع اهل باطل را حق می
خوانند یحرفون الکلم عن مواضعه کار اینها سنت
والعجب که باری تعالی که و اتل علیهم نبأ ابنی آدم بالحق
یعنی خبر قابیل و هابیل بحق بخلق رسان و فرزندان
معصوم رسول اند رسول حق بخلق میرسانند و ملحدان
در دین قبول نمی کنند و حق را ضعیف می خوانند و
باطل را حق و قوی نام می نهند کافران با رسول علیه السلم
همین می گفتند انا وجدنا آباءنا و انا علی آثارهم مقتدون

علی آثارهم

یعنی تا بندران خود را بر سنت بر سنتی باقیم و مراد سنت
بر سنتی اقتدا با اینها نمی کنیم ایشان تمسک با جماع باطل
کردند این قوم صحیحه از ائمه ما انها با جماع باطل
تمسک ساخته اند و خواهند ساختن تا وقت ظهور
صاحب الامر در آید و این باطلها از میان خلق بر دارد و
حق ظاهر گرداند چنانکه رسول فرمود علیه السلم لا تذهب
الدنیا حتی یملک العرب رجل من اهل بیتی یواطی اسمه
اسمی و فی روایة لو لم یبق من الدنیا الا یوم لطول الله
ذلک الیوم حتی یبعث الله فیه رجلا منی او من
اهل بیتی یواطی اسمه اسمی یملأ الارض قسطا و
عدلا کما ملئت ظلما و جورا عبد الله مسعود این
حدیث روایت می کنند و علماء سنت در صحاح
روایت کرده اند که رسول فرمود که این عالم منقطع نشود
تا ملک عرب مردی که از اهل بیت من بگیرد نام وی نام من
باشد و بروایتی دیگر اگر از دنیا هیچ مدت باقی نماند
الا یکروز خدای تعالی آن روز را چندان درازی
دهد که در آن روز بیرون فرستد مردی که از ذریت من باشد

اهل بیت و نام او و نام قربانها شد یعنی را از عدل برکرد اند
چنانک از ظلم و جور برگردیده اند قربا قربانا گفته اند
نشان قبول قربانی آن بوذ کی آتشی اسپید از آسمان
ظاهر شدی و آن قربانی بخوردی و اگر قبول
خدای تعالی نبوذی آتش از آسمان نه و بیامدی و
مرغان و سباع آنرا بخوردندی پس قابیل و
هابیل بشغل قربان مشغول گشتند قابیل
صاحب زراعت بوذ برفت و خوشه چند کی
ردی بوذ بیاورد و هابیل صاحب ضرع بوذ
یعنی دوشنی برفت و بره فربه نیکو بیاورد
و آن نیکوترین گوسفندان او بوذ و شیر
و زبد با آن یار کرد برضای هرج تمام شد
و گفته اند هابیل از همه گوسفندان بره داشت
کی از هر حال کی او را بوذ دوست تر میداشت آن
بره به بهشت گرفت و بیاورد چون وقت
آدم قربان رسید قربانها را بر سر کوهی بردند
پس آدم دعا کرد آتشی از آسمان منزل شد و بره و

شیر و زبد هابیل بخورد و بعضی باز قابیل التفات
ننموذ خدای تعالی بر خوشه تا آن بره را در بهشت
می چرانیدند تا وقت فدای اسمعیل ابن ابرهیم علیه السلام
فتقبل من احدهما و لم یتقبل من الآخر یعنی قربان هابیل
قبول شده بوذ و قربان قابیل قبول نکرد از کوه
فرو ذ آمدند و متفرق گشتند قابیل در خشم بوذ کی
خدای تعالی قربان او رد کرد بغی و حسد در نهاد
وی پدید آمذ و در دل پنهان میداشتند تا آدم قصد
زیارت مکه کرد چون عزم حج کرد آسمانها را گفت
فرزند مرا یعنی هابیل را امانت نگاه دار فأبین
قبول نکرد پس زمین را گفت فرزند مرا امانت
نگاهدار کن فأبین او هم منع کرد با کوه همین معنی
بگفت او نیز رد کرد پس تا قابیل گفت ای قابیل
هابیل را بتو می سپارم بامانت تا او را عزیز داری
قابیل گفت من این امانت قبول کردم کی چون
اندر بازگشت باز آیی اهل خوذ را بینی خرم و شادمان
شوی آدم چون بحج کرد قابیل هابیل را بکشت

تبدلك قوله تعالى انا عرضنا الامانة على السموات
والارض والجبال فابين ان يحملنها واشفقن منها
وحملها الانسان انه كان ظلوما جهولا يعنى
قابيل ظالم وجاهل بوذ كى امانت بذر قبول كرد
ودران خيانت نموذ جون آدم عليه السلام غايب شد
قابيل دزنى هابيل بيامذ وهابيل باكوسفندان
بوذ هابيل را كفت من ترا بكشم هابيل كفت جرا
قابيل كفت اذان جهت كه خداى قربانى تو قبول كرد
ورد كرد على قربانى وقربان من رد باز كرد ومردم
دو حق تو بار ادت شذند ودر حق من منكر
كشتند وتو ازمن بهتر داشد وفرزندان ترا از فرزندان
من بيش شمرند هابيل كفت وما ذنبى ومرا جه كناه انما
يتقبل الله من المتقين جزاء تعالى قربان از برهيز
كاران وترسكاران قبول كند لئن بسطت
الى يدك اكر تو دست بمن دراز كنى لتقتلنى تا
مرا بكشى ما انا بباسط يدى اليك لاقتلك من
دست سوى تو دراز نكنم تا ترا بكشم انى اخاف الله رب العالمين

من از برورد كار جهانيان مى ترسم كه اكر تو بقتل من
دراز كنى من بتو اشارت نكنم وحديث معنى نعرض بضرب دفع
بنبست وكفته اند اكر تو خواهى كه مرا بكشى من ترا از نفس
خود دفع نكنم حسن ومجاهد كويند اين از ان جهت
كفت كه مرد خواستن دران وقت ممنوع بوذ انى
اريد ان تبوء باثمى واثمك اى ترجع الى الله باثم
بعقاب قتلى واثمك الذى خرجت به من المتقين يعنى
من مى خواهم كه تو بخدا باز كردى بعقوبت قتل من وكناه
خود كى سبب آن از زمرهٔ متقيان بيرون رفتى
وكفته اند من آن اختيار مى كنم كه تو آن براء نفس خود
اختيار مى كنى ومعنى اثم تحقيقت استحقاق
عقابست واثم الرجل ما يستحق العقاب يعنى كناه مرد
آنست كه بان مستحق عقاب شود فتكون من اصحاب
النار تا تو از اصحاب دوزخ باشى وذلك جزاء الظالمين
واين دليل است بر انك ايشان دران زمان مكلف
بوذند ووعد ووعيد از حضرت خداى تعالى بر ايشان
جارى بوذ فطوعت له نفسه قتل اخيه اى طاوعته

یعنی نفس او او را مطیع شد بکشتن برادر و گفته اند بود که
سهل شد و گفته اند نفس او را متابعت کرد و از قول
فی قول العرب طاعت للظبية اصول الشجرة ای سهل
علیها تناولها یعنی بچه آهو گیاهها بر آهو آسان شد فقتله
عبدالله عباس و ابن مسعود گویند ناگاهی سر او بشکست
مجاهد گوید ابلیس او را تعلیم کرد که او را چگونه
بکشد ابن جریج گوید قابیل نمی دانست که او را چگونه
کشد ابلیس در نظر او متمثل شد و مرغی بگرفت
و سر آن مرغ بر سنگی نهاد و سنگی دیگر بر سر او
زد و سرش بشکست و قابیل بوی می نگریست قابیل
کیفیت آن بیاموخت سنگی برگرفت و زیر سر
هابیل نهاد پس سنگی دیگر بر سرش زد و هابیل را
بکشت و آن روز هابیل را بیست سال عمر بود
در موضع قتل او خلاف کرده اند بعضی گفته اند
بر کوه ثور بود و بعضی گفته اند نزد عقبه
حرا بود و این قول محمد جریر است صادق گوید
علیه السلام قابیل هابیل را در بصره کشت در آن موضع

که مسجد اعظم است فاصبح من الخاسرین چون بامداد بود
خود را از جملهٔ زیانکاران دید بسبب ترک رضاء مادر و
پدر و کشتن برادر و اعراض از فرمان خدای تعالی فبعث
الله غرابا پس قابیل ندانست که با جسم هابیل چه کند سقط
فی یدیه یعنی نادم شد و متحیر است که او را چگونه باز
پوشد زیرا که او اول کشته بود از بنی آدم و اول مرده
مجاهد گوید او را صد سال بر دوش می کشید متحیر است
که با او چه کند ضحاک گوید او را در انبانی نهاد و یک سالش
بر گردن می کشید خدای تعالی کلاغی بفرستاد یبحث
فی الارض لیریه کیف یواری سوأة اخیه یعنی آن کلاغ
زمین می کاوید تا بنماید قابیل را که عورة هابیل چگونه
پنهان می باید کرد ابن عمر گوید کلاغ چیزی خوردنی
پنهان می کرد و طبیعت او آنست که طعام بطریق ذخیره
دفن کند حسن و زجاج گویند یواری یعنی نعش المقتول
یعنی نعش هابیل که در زمین می پوشید و گفته اند کلاغی مرده
در زمین پنهان می کرد و گفته اند خدای تعالی دو کلاغ فرستاد
با یکدیگر جنگ کردند یکی یکی را بکشت گوی بمنقار بر کند

وکلاغ کشته را در آن گو انداخت و خاک بر سر وی کرد
مصنف کتاب گوید این دو قول بغایت بعید است و
مخالف قرآنست زیراکی خدای تعالی یک کلاغ می فرماید
نه دو کلاغ و نه دو ملک قول ابن عمر و لبید است از
دیگر قولها اکی موافق قرآنست و اهل بیت بر آن اند
و دیگر انک قرآن بر آن دلالت می کند قوله لیریه
تا بنماید او را پس فعل غراب باشد بواکی یبحث تا
بپوشاند عورة برادر را و گفته اند تا بپوشاند مقابح
و معایب او را زیراکی چون روح از قالب مفارقت کرد
و چند روز بر آن برآمد چیزها عجب از وی ظاهر شود
که سبب نفرة بود پس آن قابیل که گفتند صد سال او را
در جهان می گردانید با آنک گفتند او را در انبانی نهاد
و یک سال برگردن می کشید هذیان محض بود زیراکی
ما ظاهر می بینیم که اجسام حیوانات بعد از مرگ چند
روز اندک بعدی درجه می رسد نعوذ بالله من الجهل
قال یا ویلتی و این کلمه ایست که استعمال آن نزد هلاک
کنند یعنی چون قابیل بدید که کلاغ گو کند بمنقار و ناخن

وبرای ذخیرة طعام پنهان کرد گفت ای هلاک من
نزدیک شده اعجزت ان اکون مثل هذا الغراب فاواری
سواة اخی من عاجز گشتم که مثل این کلاغ باشم تا سواة
برادر خود باز بپوشم و این دلیل است بر آنک عمل حبت عورت پوشیدنست
و گفته اند لم اهتدی للدفن اخی کما اهتدی الیه الغراب
یعنی چرا راه می نیابم بکیفیت دفن برادر خود چنانک یافت
راه یافت که ذخیره چگونه پنهان کند فاصبح من النادمین
پس امداد باز کرد و از جملهٔ نادمان بود یعنی از حمل وی نه
از قتل وی و گفته اند پشیمان بود از قتل برادر نه از
ارتکاب معصیت **قوله تعالی** یا ایها الذین
آمنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة وجاهدوا فی سبیله
لعلکم تفلحون ای آنانک ایمان آوردید بترسید از خدای
تعالی و او را بپرستید و بدرگاه وی وسیلت طلب
کنید گفته اند وسیلت قربتست و آن فعیله است
من توسل الی فلان بکذا ای تقرب الیه یعنی بوی نزدیکی
طلب کن و جمع آن وسایل است عطا گوید وسیلت
اعظم درجات جنتست اصبغ بن نباته گوید از امیر المومنین

عليه السلم شنيدم الله قال في الجنة لؤلؤتان الى بطنان العرش
احديهما بيضاء والاخرى صفراء في كل واحدة منهما سبعون
الف غرفة ابوابها واكوابها من عرق واحد
فالبيضاء لمحمد واهل بيته والصفراء لابرهيم واهل
بيته يعني امير المؤمنين گفت در بهشت دو قصر
از يك دانه مرواريد است آن قصرها بساق عرش
رسيده يكى سپيد و يكى زرد در هر يكى ازين
قصرها هفتاد هزار غرفها است درها
آن و كوزها آن از يك دانه است قصر سپيد
ازان محمد و اهل بيت اوست و قصر زرد ازان
ابرهيم است و اهل بيت وى مصنف كتاب
گويد باين وجه مضاف حذف كرده است
و مضاف اليه قايم مقام داشته چنانك خداى تعالى
فرمود واسأل القرية كى مضاف انداخته است
و مضاف اليه قايم مقام آن داشته تقدير چنين است
واسأل اهل القرية زيرا كى از قريه كى جماد است
سوال نتوان كرد از اهل قريه سوال شايد كرد ايدا صحيح

بوذ

تقدير بوذ وابتغوا اليه اهل الوسيله يعنى محمد و على
و باز ده فرزند او و عترة ا تعالى تقرب نماييد يعنى متابعت
ايشان نماييد تا بخدا قربت يابيد از ابن عباس سوال كردند
كى وابتغوا اليه الوسيله وسيلت چيست گفت آل
محمد وسيلت اند قوله تعالى الم تعلم ان الله
له ملك السموات والارض يعذب من يشاء ويغفر لمن يشاء
والله على كل شيء قدير يا ايها الرسول لا يحزنك الذين يسارعون
في الكفر من الذين قالوا آمنا بافواههم ولم تؤمن قلوبهم ومن الذين
هادوا سماعون للكذب الى قوله ومن لم يحكم بما انزل
الله فاولئك هم الكافرون الم تعلم يمخ الى اى محمد
خطاب با رسول است و مراد امت است يعذب
من يشاء يعنى عذاب كند آنرا كى كفر ورزد ويغفر لمن
يشاء و بيامرزد آنرا كى از كفر توبت كند اين قول كلبى است
و سدى و ضحاك گويد عذاب كند آنرا كى خواهد يعنى
بر صغاير قيام و اصرار نموده باشد ويغفر لمن يشاء يعنى
آنرا كى از كباير بازگردد مصنف كتاب گويد يعذب
من يشاء مخالفة محمد و اهل بيته ويغفر لمن يشاء الرجوع عن

فی انفسهم یعنی عذاب کنند بعضی مخالفت محمد و اهل
بیت او و بیامرزد بعضی را بیاز گشتن از مخالفت
ایشان والله علی کل شی قدیر و خدای تعالی بر
ثواب و جمیع اشیا قادر است یا ایها الرسول
لا یحزنک الذین یسارعون فی الکفر یعنی ای
محمد محزون نکرداند ترا آنانک دوستی می کنند
از منافقان با کافران و یسرعون خوانده اند
ای فی موالات الکفار و مظاهرتهم یعنی در دوستی
کردن با کافران و پشتی ایشان در کفر من الذین
قالوا آمنا بافواههم ولم تؤمن قلوبهم از آنک بزبان
گفتند ایمان آوردیم و دلهاء ایشان مؤمن نشد و
ایشان منافقان بوذند چنانک خداء تعالی در
سورة حجرات از ایشان خبر داذ ولما یدخل
الایمان فی قلوبکم زیرا که حقیقت ایمان
در دل ایشان نبوذی بعد از رسول او فرزندان او
آن همه جفا نکردندی که خوذ را بر ایشان
تقدیم و ترجیح نهاذندی و من الذین هادوا

وازآنانک جهوذ شدند سماعون للکذب ای قوالون
به یعنی از تو می شنیدند و سخن تو می شنوند و آنرا بدروغ
بیرون می آرند یعنی دروغ در آن وضع می کنند و بطریق
اخبار بیرون می آرند که محمد چنین گفت مصنف
کتاب گوید احادیث موضوع و تفسیر موضوع
همه چنین بوده است که منافقان با علماء جهود
دوستی می کردند چنانک خداء تعالی در چندین موضع
از قرآن این صفت فرموده است از آن این یک
موضع که بوده ایشان می دانند و قبایح و فضایح
ایشان بیان می فرماید و بهر طریق که می خواستند
از اخبار جهود التماس می کردند تا احادیث افترا
می کردند و در قرآن طعن و تحریفها می نوشتند
و بدست خلق می داذند و در عالم فاش می کردند
اما خداء تعالی حکم چنان فرموذ که بر اهل ایمان
این احوال پوشیده نماند و مکر ایشان ظاهر شوذ
و باطل از حق پدید آید و کفر از ایمان جدا گردد و قرآن
که بعضی مفسر بعضی است آنرا از خلق نماید والله متم نوره

تفسیر

ولو کره المشرکون بلکه قرآن را از هذیان ایشان رعایت
نماید چنانکه فرموده لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا
من خلفه تنزیل من حکیم حمید آنکه مثل از پیش
و در از پس وی فرود نیاید سماعون لقوم آخرین
گفته اند حسن اداز سماعون اول بنی قریظه اند و از
سماعون دوم یهود خیبر اکثر مفسران برآنند
که این آیت آن وقت منزل شد که مردی و زنی از
اشراف اهل خیبر زنا کردند و هر دو محصن
بودند و حد ایشان سنگسار بود یهود نخواستند
که ایشان را سنگسار کنند با یکدیگر گفتند که صاحب
یثرب را یعنی مدینه حکم رجم در کتاب نیست
بلکه در کتاب او تازیانه است مصلحت آنست
که جماعتی را با این زانیان نزد وی فرستیم تا از وی
در زنا سوال کنند اگر حکم تازیانه فرماید
از وی قبول کنند و اگر رجم حکم فرماید اجابت
نکنند این طایفه بیامدند تا به بنی قریظه و بنی نضیر
رسیدند گفتند شما با محمد صلعم ساکن دارید و در شهر

او می باشید و در میان ما حادثه فلان و فلان زنا واقع شده
می خواهیم که شما برای ما از محمد این حکم و قضا سوال
کنید بنی قریظه و بنی نضیر جواب دادند که والله
الله بار هم کم بانکه هوس سوال کنید باز کردند که
محمد شما را در این واقعه بجز حکم رجم نفرماید که شما را
از آن کراهیت بود پس قومی از ایشان چون کعب
اشرف و کعب اسید و سعید عمرو و مالک صیف
و کنانه بن ابی الحقیق و شاس بن قیس و ابو نافع
و ابو یوسف و عازار با این طایفه بخدمت رسول
آمدند و گفتند ای محمد ما را خبر ده از زانی و زانیه
چون محصن باشند حد ایشان نزدیک تو چیست
و حکم آن خدا در کتاب تو با تو چون گفته است
رسول گفت هل ترضون بقضائی فی ذلک شما بحکم
من در این قضیه راضی باشید گفتند آری در حال جبرئیل
آمد و گفت از رجم یعنی حکم سنگسار بفرمای رسول صلی الله
علیه و آله ایشان را با آن خبر داد ایشان ابا کردند
جبرئیل علیه السلم گفت ایشان را بگو ابن صوریا را [illegible]

تا بیابان ما و شما درین مسئله سخن گوید پس رسول گفت
جوانی امرد اسپید یک چشم در فدک ساکن است او را ابن
صوریا گویند می شناسید گفتند بلی رسول گفت او در میان شما
کیست گفتند هو اعلم یهودی فی الارض بما انزل الله
علی موسی فی التوریة یعنی او عالمترین جهودانست
در روی زمین بانچ خدای تعالی در توریة بموسی
فرو فرستاد کس فرستادند ابن صوریا حاضر شد
رسول گفت ابن صوریا توئی گفت بلی رسول گفت
انت اعلم الیهود بالتوریة یعنی تو عالمترین جهودانی
بعلم توریة گفت زعم ایشان چنین است پس گفت او
میان من و شما سخن گوید گفتند راضی شدیم اگر تو
راضی باشی فقال له رسول الله فانی انشدک الله بالذی
لا اله الا هو القوی اله بنی اسرائیل الذی انزل التوریة
علی موسی والذی اخرجکم من مصر وفلق لکم البحر
وانجاکم واغرق آل فرعون والذی ظلل علیکم
الغمام وانزل علیکم المن والسلوی وانزل علیکم
کتابه فیه حلاله وحرامه هل تجدون فی کتابکم الرجم

علی من احصن قال ابن صوریا نعم والذی لولا مخافتی
ان تحرقنی التوریة اذ کذبت او غیرت ما اعترفت
لک ولکن کیف هی فی کتابک یا محمد یعنی رسول علیه السلام
ابن صوریا را گفت ای پسر صوریا ترا سوگند می
دهم بخدایی که خدایی ازو قوی تر نیست و او
خدای بنی اسرائیل است آن خدایی که توریة بموسی
فرستاد و شما را از شدة ظلم فرعون از مصر بیرون
آورد و دریا برای شما بشکافت و شما را اندر دریا
نجاة داد و فرعون را هلاک گردانید و در دریا
او را غرق کرد و ابر بر سر شما سایه بان گردانید
و ترنجبین و سمانه بشما فرستاد و کتاب خود که حلال
و حرام در آن روشن کرد بشما منزل فرمود که بگوی
که در توریة رجم می یابید بر کسی که محصن بود ابن صوریا
گفت بلی و درین سوگندم که مرا عرض کردی که اگر نه
اعتقاد من آن بودی که اگر من با نبی تو از من بسبب
دروغ گویم یا تغییر حکم خدا کنم توریة مرا بسوزاند
من نزدیک تو باین حکم اعتراف نکردمی اما ای محمد این حکم

دیده‌اید تو جون نیست رسول گفت اذا شهد اربعة
رهط عدول انه قد ادخله فیها کما یدخل المیل فی
المکحلة وجب علیهما الرجم یعنی جون جهار عدل
کواهی دهند که ایشان را بایکدیکر دیده اند
جنانکه میل و سرمه‌دان بایکدیکر جمع اند
ایشان را سنکسار واجب بوذ ابن صوریا کفت
والذی انزل التورىة علی موسی هکذا انزل الله
علی موسی فی التورىة یعنی ابن صوریا کفت بان
خدایی که توریة بموسی فرستاذ که این حکم در
توریة بموسی همجنین فرستاذ فقال له رسول الله
صلی الله علیه وآله فماذا کان اول ما ترخصتم به
امر الله قال کنا اذا اخذنا الشریف ترکناه
واذا اخذنا الضعیف اقمنا علیه الحد فکثر
الزنا فی اشرافنا حتی زنا ابن عم ملک لنا فلم نرجمه
یعنی رسول ابن صوریا را کفت سبب رخصت شما
در مسئلهٔ رجم جه بوذ کفت جون شریفان ما
زنا می کردند ایشان را رها می کردیم وحد بر ایشان

وتعیین حد زانیم

نمی راندیم وجون ضعیفان زنا می کردند بر ایشان ن
اقامت حد رجم می کردیم زنا در میان ما
بسیار شد تا جنانکه بیشتر اشراف ما بزنا مشغول
کشتند تا بسر عم ملکی از ملوک ما زنا کرد او را
رجم نکردیم بعد از آن از ضعفاء ما کسی زنا کرد
آن ملک خواست که او را سنکسار کند خویشان
او جمع کشتند و کفتند ما نکذاریم که این را سنکسار
کنند تا بسر عم ملک را نیز سنکسار کنند ما کفتیم
بیایید تا ما جمعیت سازیم و وضعی کنیم که دون
رجم بوذ و قایم مقام رجم سازیم و آن در حق وضیع
و شریف ممضی و ممشی داریم تازیانه وضع کردیم
وجهل عدد بنق ساختیم حبلی بقیر مطلی کرده
بس روی ایشان سیاه کنند و وارونه بر خر نشا نند
و ایشان را در میان مردم بکردانند این معنی
عوض رجم کردیم جهودان کفتند ای ابن صوریا
زوذ محمد را این حالت خبر داذی و تو سزاوار آن
نبوذی که ما بر تو کفتیم اما تو غایب بوذی و ما

کراهیت داشتیم کی ترا غیبت کنیم ابن صوریا گفت
خداوندا تو می دانی کی بتو و توریة سوگند می داد
و اگر نه از ان ترسیدمی کی توریة مرا هلاک
کرداند من محمد را خبر ندادمی پس رسول صلی الله
علیه وآله بفرمود تا آن زن و آن مرد جهود را
بر در مسجد سنگسار کردند پس رسول گفت
انا اول من احیا امرک اذا اماتوه یعنی من اول کسی ام
کی امر ترا ای خداوند کی زنده کردانیدم بعد از انکه
ایشان ترا میرانیده بودند عبد الله عمر روایت
کند کی من حاضر بودم کی رسول این دو جهود را
سنگسار فرمود و او را دیدم کی سنگ بارها می
چید تا ایشان را سنگسار کنند پس این آیت منزل شد
یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا یبین لکم کثیرا
مما کنتم تخفون من الکتاب ویعفوا عن کثیر
یعنی ای اهل توریة محمد کی رسول ماست بشما آمد
تا پیدا کرد بر شما بسیاری از احکام توریة کی شما
آن احکام پنهان میداشتید یعنی حکم رجم و دیگر احکام

و بسیاری از ان پوشیده داشته و شما را از ان خبر
نداد پس ابن صوریا دست بر زانوی رسول نهاد
گفت ای محمد ترا بخدا سوگند می دهم کی خبر دهی
ما را از ان بسیار کی ترا فرموده اند کی عفو کنی از ان
رسول صلی الله علیه وآله بعضی از ان بروی عرض
کرد پس ابن صوریا گفت مرا از سه خصلت
خبر ده رسول گفت آن خصال سه گانه چیست
گفت اول خصلت آنست کی مرا خبر دهی از خواب
خود رسول گفت تنام عینای ولا ینام قلبی
دیده من خواب کند اما دل من در خواب نرود
ابن صوریا گفت صدقت راست گفتی پس خصلت
دوم آنست کی مرا خبر دهی از مشابهت فرزند
بپدر کی بهیچ حال با مادر مشابهت ندارد یا با
مادر مشابهت دارد کی بهیچ حال با پدر مشابهت
ندارد رسول صلی الله علیه وآله گفت آب هر یک
از ایشان چون سبقت و پیشی گیرد فرزند مشابه
او باشد ابن صوریا گفت صدقت ابن صوریا گفت

خصلت سوم آنست که از اعضاء فرزند جه
از آب مرد متولد شود وجه از آب زن رسول
صلی الله علیه وآله بساعتی جد از خاموش گشت
وسر در پیش انداخت پس سر بر آورد روی
مبارکش سرخ گشته بوذ وعرق بر انداخته
گفت ای ابن صوریا گوشت وخون وناخن و
موی از آب زنست واستخوان واعصاب
وعروق از آب مردست ابن صوریا گفت
صدقت تو نیستی الا پیغمبری مرسل فاسلم گفت
اشهد ان لا اله الا الله واشهد انک رسول الله پس
گفت ای محمد از من بگو که کدام ملک بتو می آید رسول
گفت جبرئیل ابن صوریا گفت صفه لی صفتا وبا
من بگو رسول صفات جبرئیل علیه السلام با وی باز
گفت ابن صوریا گفت اشهد انه فی التوریة کما قلت
وانک رسول الله حقا یعنی گواهی میدهم که صفت
جبرئیل در توریة همین است که تو گفتی وتو رسول
خدایی بحق پس گفت ای محمد مرا خبر ده که نقباء ی

بنی اسرائیل چند بوذند رسول گفت دوازده ابن
صوریا گفت نقباء تو در امت تو چند اند رسول گفت
دوازده واین اشارتست بدوازده امام از فرزندان علیهم السلام
رسول مصنف کتاب گوید فرزندان یعقوب
دوازده بوذند قوم موسی دوازده سبط بوذند
نقباء موسی دوازده بوذند بروج آسمان دوازده اند
ماههاء که مدار عالم وحساب بر آنست دوازده است
مدة وضع حمل حیوانات دوازده ماه است علوم بر بعضی ازهم
دوازده علم قسمت کرده اند شهرهاء مؤتفکات
دوازده بوذ امامان خانه نبوت دوازده بوذند
چون ابن صوریا مسلمان شد جهوذان او را دشنا م
دادند چون خواستند که بروند بنو قریظه بنو
نضیر را فرو گرفتند وگفتند ای محمد برادران ما
بنو نضیر که از یک ماذر وپدر برادر یکدیگریم چون ما
کسی بکشند دیت بما دهند وبا اقتد انکنند الا انک
هفتاد وسق خرما بما دهند وچون ما کسی از ایشا ن
بکشیم از ما صد وجمله وسق خرما بستانند واگر

مقتول ایشان زنی بود مردی از ما باز کشند و اگر ما
مردی از ایشان بکشیم دو مرد از ما باز کشند
و اگر ما بنده از ایشان بکشیم ایشان آزادی از ما باز
کشند و جراحاتی که از ما بایشان رسد یک نیمه
مال معتبر دهند و ما را بجراحات ما مال تمام بستانند
میان ما و ایشان حکم کن ما خدای تعالی حد رجم و قصاص
آیت فرستاد یا ایها الرسول لا یحزنک الذین یسارعون
فی الکفر من الذین قالوا آمنا بافواههم ولم تؤمن قلوبهم
تا اینجا صفت منافقانست که اکثر خلق ایشان را
مومن موحد می دانستند و می دانند و من الذین
هادوا سماعون و از جهودان و من تبیین راست
سماعون خبر مبتدا محذوفست ای هم سماعون
و گفته اند الذین اول تبیین راست و دوم تبعیض را
و آن خبر مبتدا است و مبتدا سماعون است للکذب
گفته اند لام بمعنی الی است ابو حاتم گوید لام در للکذب
لام کی است ای یسمعون لکی یکذبوا علیک یعنی
سخن تو ای محمد می شنوند تا کی باشد که دروغی بتو

نسبت کنند و لام در لقوم لام اجل است ای من
اجل قوم آخرین که ایشان نزد تو نمی آیند و ایشان
اهل خیبر اند یحرفون الکلم می گردانند سخنها
و کلم جمع کلمه است من بعد مواضعه ای من بعد
وضعه و این صفات جهودان خیبر بود که نزد رسول
صلی الله علیه و آله نمی آمدند و معانی توریة می گردانیدند
و جهودان مدینه می گفتند آنچ شما را موافق افتد از
محمد شما را بان دعوت کند قبول کنید و آنچ مخالف
شما باشد از آن التفات مکنید یحرفون الکلم من بعد
مواضعه یعنی الفاظ می گردانیدند و گفته اند تفسیر
آن برای خود می گفتند و من بعد مواضعه یعنی بعد از آن
که خدای تعالی آنرا در موضع خود وضع فرموده بود
و اراده و حکم او آنرا واجب کرده بود و گفته اند
و صفت محمد بود و نبوت او مصنف کتاب گوید و من
الذین هادوا تا یحرفون الکلم من بعد مواضعه که آخر الآیة
عطف است بر یا ایها الرسول لا یحزنک الذین یسارعون
فی الکفر من الذین قالوا آمنا بافواههم ولم تؤمن قلوبهم

یحرفون الکلم من بعد مواضعه صفت هر دو قوم بود یعنی
منافقان و جهودان جهودان صفت محمد و آیت رجم
تغییر و تبدیل می کردند و منافقان نعت و صفت
اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله لفظی و تفسیری
تغییر و تبدیل می کردند یقولون ان اوتیتم هذا فخذوه
وان لم تؤتوه فاحذروا این سخن جهودان است یعنی
نزد محمد روید اگر شما را بتازیانه و تحمیم فتوی
دهد از وی قبول کنید و اگر برجم فتوی
دهد از وی بپرهیزید و برحذر باشید و
سخن وی قبول مکنید ومن یرد الله فتنته
و هر کس که خدای تعالی هلاک و عذاب او
خواهد و گفته اند خواهد که او را فضیحت کند
چنانکه در آیتی دیگر فرموده یوم هم علی النار یفتنون
یعنی آن روز که ایشان را در دوزخ عذاب کنند
و فضیحت کرداند ایشان را فلن تملک له من الله شیئا
دافع عذاب خدای تعالی از ایشان اولئک الذین
لم یرد الله ان یطهر قلوبهم خدای نمی خواهد که

که از آن ضرب رنج آید و درد یابد و رسول صلی الله علیه
و آله در موضعی که از او رجم کوشید و آن تعادی است
در طایف همچنین حکم فرمود و گفته اند چندانش
تازیانه بزنند که بمیرد ان عاد یعنی اگر بعد از حکم
صید کند سدی گوید عاد رجل بعد ما حکم علیه
بالتحریم فاحرقه الله بالنار یعنی مردی که بعد از حکم
تحریم عود کرد بقتل صید خدای تعالی او را باتش بسوخت
والله عزیز ذو انتقام خدای تعالی بر همه چیزها غالب
و انتقام خواهد از آنکه خلاف امر او کنند قوله تعالی
یا ایها الذین آمنوا لا تسألوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم
الی قوله ثم اصبحوا بها کافرین ای آنانکه ایمان آورده اید رسول
مپرسید از چیزهایی که اگر شما را آن آشکار کنند رنج
آید از آن در سبب نزول این آیت خلاف کرده اند ابن عباس
گوید رضی الله عنهما که رسول صلی الله علیه و آله
سؤالها امتحان می کردند و بآن استهزاء می نمودند یکی
گفت پدر من کیست یکی می گفت جاء من کجاست خدای
تعالی آیت فرستاد امیر المؤمنین گوید علیه السلام رسول صلی

علیه وآله روزی در خطبه فرمود ان الله کتب
علیکم الحج خدای تعالی حج بر شما واجب کرد
مردی از بنی اسد نام او عکاشة بن محصن بر
خاست فقال کل عام یا رسول الله یعنی هر سال
فاعرض عنه حتی عاد مرتین او ثلثا رسول
علیه السلم ازوی اعراض کرد تا آن سخن دو بار
یا سه بار مکرر کرد رسول گفت ویحک
وما یومنک ان اقول نعم چی ایمن کرد اید ترا
اگر گفتمی هر سال حج واجب فرمود لو قلت
نعم اگر گفتمی بلی خدای تعالی واجب کردی
ولو وجبت ما استطعتم واگر واجب شدی
شما را طاقت تحمل نبودی ولو ترکتم
لکفرتم واگر شما را بآن امر فرمودمی و ترک کردتانی
کافر گشتانی از من مپرسید و مخواهید آنچ من
شما را نفرمایم فانما هلک من کان قبلکم بکثرة
سوالهم واختلافهم علی انبیائهم کی هلاک شدند
آنانک پیش از شما بودند بسوال و اختلاف ایشان

با پیغمبران خود کردند فاذا امرتکم بشیء فاتوه
ما استطعتم چون شما را چیزی امر کنم بر آن
مواظبت نمائید واذا نهیتکم عن شیء فاجتنبوه
و چون شما را از چیزی منع کنم از آن اجتناب کنید
وبپرهیزید خدای تعالی این آیت منزل فرمود مجاهد
گوید این آیت آنگه منزل شد کی رسول را صلی
الله علیه وآله از بحیرة و سائبة و وصیلة و حام
سوال کردند نه بینی کی بعد ازان می فرماید
ما جعل الله من بحیرة وان تسئلوا عنها حین ینزل
القرآن تبد لکم فتسوکم واگر از آن سوال
کنید در آن وقت کی قرآن منزل می شود پدید آید
زیرا کی قرآن بلازم کردن فرضی منزل می شود و
آن بر شما دشوار بود یا بحثتم چیزهای کی اشنا آن احلال
می دارید عفی الله عنها خدای تعالی شما را از آن
عفو کرد والله غفور حلیم قد سألها قوم من
قبلکم بدرستی کی قومی پیش از شما سوالها کردند
یعنی قوم ثمود صالح را ناقه و قوم عیسی مائده

ثم اصبحوا بها كافرين يعنى انان كافر كشتند ما جعل
الله اى ما انزل الله ولا بين الله ولا امر به يعنى
خداى تعالى فرو نفرستاد و بيان نكرد و امر
نفرمود يعنى در بحيره و سايبه و وصيله و حام
من بحيرة ولا سايبة ولا وصيلة ولا حام عبد الله
عباس كويد بحيره در جاهليت شترى را
كفتندى كه پنج بطن ازو بچه امده بودى اكر
بطن پنجم او نر بودى او را بكشتندى و مردان
و زنان از ان خوردندى و اكر ماده بودى
كوش او بشكافتندى و پشم وى نچيدندى و
شير وى نخوردندى و چون بران نشستندى
ياد خداى تعالى نكردندى و هيچ بار بر وى
ننهادندى و منافع آن بر زنان حرام داشتندى
بلكه منافع آن خاص مردانرا بودى چون بمردى زنان
و مردان در خوردن كوشت او مشترك بودندى
و سايبه شترى را كفتندى كه مرد آنرا از مال خود
اخراج كردى و بسدنه بردندى تا منافع آن

با بناء سبيل دادندى چون بمردى كوشت او
مردان و زنان بخوردندى واما وصيله كوسفندى
كفتندى كه هفت بطن ازو متولد شدى اكر بطن
هفتم نر بودى او را بكشتندى و نزد بتان بردندى
و اكر ماده بودى زنده رها كردندى از براى نر
و اكر نرى و ماده بودى نر را براى ماده بكذاشتندى
و كفتندى وصلت اخاها فلم يذبحوه ببرادر خود
بپيوست او را نكشتندى واما حام فحلى را كفتندى
كه ولد ولد او را بر نشستندى پيش از انكه حمى ظهره وى
كرده بودندى پشت وى نشستندى و بار بر وى
ننهادندى و از خوردن و آشاميدن او را منع نكردندى
تا بمردى چون بمردى زنان و مردان ازان بخوردندى
قوله ولكن الذين كفروا يفترون على الله الكذب
واكثرهم لا يعقلون وليكن آنانكه كافر كشتند دروغ
بخداى تعالى نسبت مى كنند در آنچ كفتند والله
امرنا بها خداى تعالى ما را بان امر فرموده است يعنى
بحيره و سايبه و وصيله و حام و بيشتر ايشان نه عقل ندار ند

وإذا قيل لهم تعالوا إلى ما أنزل الله وإلى الرسول و چون
ایشان را گویند تحلیل حرث و انعام و بیان شرایع
و احکام از حکم خدا و رسول طلب کنید قالوا
حسبنا ما وجدنا علیه آباءنا گویند بس است ما را آنچ
ما پدران خود را بر آن یافته ایم أولو كان آباؤهم
لا يعلمون شيئا ولا يهتدون یعنی پدران ایشان هیچ
علم نداشتند و بر راه راست نبودند **قوله تعالی**
یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم
در تاویل این آیت خلاف کرده اند حسن این آیت بخواند
گفت الحمد لله هیچ مومنی پیش از این نبوده و بعد از این نباشد
الا بر جانب او منافقی باشد که از عمل او کراهیت دارد
و گفته اند معنی آیت آن است که بر شما باد نفوس خود را
بطاعت خدای تعالی رعایت کنید لا یضرکم من ضل
اذا اهتدیتم مضرت نرساند شما را آن کس که گم راه است
چون شما هدایت یافتید فامرتم بالمعروف ونهیتم
عن المنکر قیس ابو حازم گوید ابو بکر بر منبر
گفت این آیت یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم می خوانید

و وضع آن در غیر موضع می کنید و نمی دانید که آیت
چیست و من از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که
گفت ان الناس اذا راوا منکرا فلم یغیروه عمهم الله بعقاب
فامروا بالمعروف وانهوا عن المنکر ولا تغتروا بقول
الله علیکم انفسکم فیقول احدکم علی نفسی والله
لیامرن بالمعروف ولینهون عن المنکر او لیستعملن
الله علیکم شرارکم فلیسومنکم سوء العذاب
ثم لیدعن الله خیارکم فلا یستجیب لهم **معنی**
حدیث مردم چون نظر کنند و منکری
بینند و آن را عیب نکنند و در نبایند دفع آن نشوند
عموم ایشان را خدای تعالی بعقاب گرفتار گردا ند
پس امر معروف کنید و نهی منکر نمایید و از حد
شرع تجاوز مکنید که خدای تعالی فرموده علیکم
انفسکم یعنی از شما گویند والله که نفس خود را رعایت
کنم امر معروف کنید و نهی منکر نمایید و الا خدای
تعالی از شرار شما کسی بر شما مسلط کند تا شما را سوء
عذاب بچشانند پس خیار شما دعا کنند خدای تعالی

در اجابت با ایشان دربندد مصنف کتاب گوید
ابو بکر که راوی این حدیث است بحدیث و قرآن عمل
نکرد زیرا که امر معروف آن بود که امامت و فدک
که حق امیر المؤمنین و فاطمه بود با ایشان تسلیم کردی
و نهی منکر آن بود که در حق ایشان غصب نکردی
چون بآن عمل نکرد شرار خلق مسلط گشتند و
دعاء اخیار که اهل حق بودند محل اجابت نرسید
ابو العالیه گوید ابی بن کعب و عبد الله مسعود خواندند
گفت قرآن منزل شد چنانک منزل شد بعضی آیات آن
آنست که تاویل آن پیش از نزول واقع شد و بعضی
آنست که تاویل آن در عهد رسول صلی الله علیه و آله
واقع شد و بعضی آنست که تاویل آن بعد از وفاة
رسول علیه السلام واقع شد و بعضی آنست که تاویل آن
در آخر الزمان واقع شود و بعضی آنست که روز
قیامت واقع گردد مثل صفت بهشت و دوزخ
و احوالی که آن روز خواهد بود این آیت آنست که
تاویل آن بعد از وفاة رسول علیه السلام واقع شد و علیکم

لفظ اغرا است و عرب از صفات اغرا کنند بعلیک
والیک و عندک و دونک پس فرمود الی الله مرجعکم جمیعا
باز گشت شما همه بحضرت خداست از ضال و مهتدی
فینبئکم بما کنتم تعملون پس خبر دهد شما را از کردار شما

قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا شهادة بینکم اذا
حضر احدکم الموت حین الوصیة اثنان ذوا عدل منکم

این آیت در شان سه کس منزل شد که از مدینه
بتجارة بشام رفته بودند عدی بن بدی و تمیم
بن اوس الداری و ایشان هر دو نصرانی بودند و بدیل
مولی عمرو عاص سهمی بود و او مسلمان بود و در کنیت
بدیل خلاف کرده اند کلبی گوید بدیل بن ابی ماریه
قتاده و ابن سیرین و عکرمه گویند ابی ماریة چون
بشام رسیدند بدیل رنجور شد تفصیلی بنوشت و
هر چه داشت در آن ذکر کرد و در میان رختها
پنهان کرد چنانک صاحبان وی را خبر نبود چون
رنج بروی غالب شد تمیم و عدی را وصیت کرد
و گفت این رختها با اهل من رسانید چون بدیل وفات

یافت ایشان رختها و وی بکشودند انا ببی نقرهٔ
زر کوفت از سیصد مثقال در میان رخت بیافتند
آن را برگرفتند و خرج کردند و کارهاء خود بساختند
و بمدینه رجوع کردند متاع بدیل با اهل وی دادند ایشان
تفحص کردند تفصیل بیافتند هرچ در ان ظروف بود
همه موجود بود الا اناء نقرهٔ زر کوفت گفتند بدیل
این متاع چیزی فروخت گفتند نه اهل بدیل گفتند
تفصیلی در میان متاع وی دیدیم نام هر چیزی که
با وی بود در ان تفصیل مذکور همه موجود یافتیم
الا ظرفی نقرهٔ زر کوفت بوزن سیصد مثقال
تمیم و عدی گفتند ما را وصیت کرد که این رختها
با اهل وی رسانید ما بشما رسانیدیم از ظرف خبر نداریم
مرافعه بنزدیک رسول آوردند صلی الله علیه و آله
خدای تعالی این آیت منزل فرمود یا ایها الذین امنوا
ای کسانی که ایمان آوردید شهادة بینکم اذا حضر احدکم الموت
حین الوصیة اثنان چون یکی از شما را نزدیک شود
وصیت کنید و دو عدل از خود گواه گیرید گویان گویند

یشهد اثنان باید که بر وصیت دو گواه باشند لفظ آیت
خبر است اما معنی امر است نصریان گویند شهادة بینکم
شهادة اثنین فالقیت الشهادة واقیمت الاثنان مقامها
کقوله واسئل القریة ای اهل القریة فالقی الاهل واقام
القریة مقامه فنصبها یعنی گواه در میان شما گواهی دو
کس بود شهادة حذف کرد و اثنان قایم مقام آن
ساخت چنانک در آیت واسئل القریة که اهل حذف
کرد و قریه قایم مقام آن ساخت و گفتند انه معناه
ب شهادة بینکم اذا حضر احدکم الموت ان یشهد اثنا
ذوا عدل منکم یعنی گواهی در میان شما در حالت مرگ
یکی از شما آنست که دو مرد عاقل صاحب امانت باشند
که بر دین و ملت شما اقرار دارند و در صفت اثنان خلاف
کرده اند بعضی گفتند دو گواه باشند که بر وصیت وصیت
کننده گواهی دهند بعضی گفته اند اثنان صفت
وصی است یعنی باید که وصی دو باشد دلیل برین معنی
قوله تحبسونهما من بعد الصلوة فیقسمان بالله و بر گواه
سوگند نبود پس ایشان دو وصی بود اراد الله تاکید

تجعل الوصی اثنین پس باین وجه شهادة بمعنی حضور بود
چنانکه در عرف گویند شهدت وصیة فلان یعنی
حضرت قال الله تعالی ام کنتم شهداء اذ حضر یعقوب الموت
وقال ولیشهد عذابهما طایفة من المؤمنین یعنی در حد زنا باید
که طایفه از مؤمنان حاضر باشند او آخران من غیرکم ان انتم
ضربتم فی الارض فاصابتکم مصیبة الموت یا دو کس از غیر شما
چون در سفر باشید و شما را مرگ رسد من غیرکم خلاف
کرده اند بعضی گفته اند از غیر دین و ملت شما بشرط آنکه
دو مسلمان نیابند روا بود ذمی و کافر را بر وصیت گواه
گیرد شریح گوید چون در غربت باشد و مسلمان
نیابد دو جهود یا دو ترسا یا دو گبر یا دو بت پرست
بر وصیت گواه گیرد روا بود و گواهی کافر بر مسلمان
روا نبود الا در سفر و در سفر نیز روا نبود الا در وصیت
پس اگر دو مسلمان بر خلاف ایشان گواهی دهند
گواهی ایشان یعنی کافر قبول نکنند و گفته اند این حکم
در عهد رسول صلی الله علیه وآله واقع شد حسب
و گفته اند من غیرکم ای من غیر حیکم و عشیرتکم یعنی

باید که این گواهان نه از دوستان و خویشان شما باشند
و این قول حسن و زهری و عکرمه است و ایشان
گویند گواهی کافر در سفر و حضر جایز نبود ان انتم ضربتم
فی الارض ای سرتم و سافرتم یعنی چون در زمین بروید
و سفر کنید فاصابتکم مصیبة الموت چون مصیبت
مرگ بشما رسد و وصیت کنید دو کس را چون مال با ایشان
تسلیم کردی و تهمتی بر ایشان ظاهر شد و خیانتی پدید
آمد حکم آنست که ان تحبسونهما ای تستوقفونهما
من بعد الصلوة یعنی ایشان را موقوف بدارید بعد از نماز
عبد الله عباس گوید رضی الله عنهما این آن صلة آخران
من غیرکم است ای من الکفار آن کافران بود اما اگر گواه
از مسلمانان باشد سوگند بر ایشان نبود و درین نماز
خلاف کرده اند بعضی گفته اند نماز پیشین است شریح
گوید مراد نماز اهل دین و ملت ایشانست نزدیک کافران
نماز نکنند پس ایشان را سوگند فیقسمان بالله ان ارتبتم
اگر در شک افتید بخدا ایشان را سوگند دهید که لا نشتری
به ثمنا یعنی بخدا سوگند یاد نکنیم بعوض چیزی که
بدروغ

بپوشانیم یا حقّی را جحود نماییم ولو کان ذا قربی و اگر اینکه
سوگند یاد می کند از خویشان ما بود و لا نکتم شهادةَ
الله و گواهی خدا پنهان نداریم شعبی شهادةٌ منونٌ
خوانده است والله بکسر ها باتصال یعنی والله بطریق قسم
و ابو جعفر شهادةٌ منون خوانده است آلله بقطع الف
و کسر ها یعنی و لا نکتم شهادةً لله یعنی برای خدای تعالی
گواهی پنهان نداریم و وجهی دیگر بر شهادةً سخن تمام شد
پس بطریق تحذیر ابتدا کرد بالله ای والله و یعقوب شهادةً
منونٌ خوانده است و آلله با استفهام و کسر ها و
استفهام را عوض نهاد از حرف قسم و بعضی شهادةً
بتنوین خوانده اند والله بنصب ها یعنی و لا نکتم
الله شهادةً انا اذاً ان فعلنا ذلک اگر ما این کرده ایم
اذاً لمن الظالمین از جمله گناه کارانیم چون این آیت
منزل شد رسول صلی الله علیه و آله بعد از فراغ نماز
پیشین عدی و تمیم را بخواند و بر منبر رفت و خدا برا
ثنا گفت بعد از آن ایشان را سوگند داد کی جرا مانتی
که بدیل با ایشان داد هیچ خیانت نکردند و حق او تمام

با اهل وی رسانیدند ایشان بر بر منوال سوگند یاد کردند
پس رسول دست از ایشان برداشت ایشان آن ا
پنهان می داشتند تا مدتی دراز بر آن بر آمد بعد از آن
اناء ظاهر شد و در کیفیت ظهور آن خلاف کرده اند
سعید جبیر از عبد الله عباس روایت کند که آن اناء
در مکه بیافتند گفتند ما از عدی و تمیم خریدیم بعضی دیگر
گفتند چون مدتی مدید بر آن بگذشت اناء ظاهر شد این
ماجرا به بنی سهم رسید بنی سهم نزد عدی و تمیم آمدند
و از ظهور اناء ایشان را خبر دادند ایشان گفتند ما این
اناء از بدیل خریدیم بنی سهم گفتند نه شما گفتید که بدیل
از متاع هیچ نفروخت ایشان گفتند ما از اقامت
بینت عاجز بودیم از اقرار بر بیع و شری کراهیت داشتیم
از این جهت پنهان کردیم مرافعه بخدمت رسول
صلی الله علیه و آله آوردند خدای تعالی آیت فرستاد
فان عثر ای اطلع و ظهر یعنی چون ظاهر شد و اصل
عثر از وقوع و سقوط است و منه قولهم عثرت
اصبع فلان بکذا اذا صدمته و اصابته و وقعت علیه

یعنی اگر بشنید فلان بفلان خبر رسید و بر آن افتاد عَلی
أَنَّهُمَا یعنی این دو وصی اسْتَحَقَّا أیْ اسْتَوْجَبَا یعنی ایشان
هر دو مستوجب گشتند إِثْمًا یعنی بگناهی در ایمان ایشان
یعنی در سوگند که بدروغ یاد کردند و خیانت ایشان
فَآخَرَانِ دو کس دیگر از اولیاء میت یَقُومَانِ مَقَامَهُمَا
قایم مقام این دو وصی گنند مِنَ الَّذِینَ اسْتَحَقَّ از آنانکه گناه
بر ایشان واجب شد حیس و حفص بفتح تی خوانده اند
و آن قراءة امیر المؤمنین است علیه السلم و ابی کعب و گفته اند
حق و استحق بیک معنی است پس ضمیر در کی الاولیان
رجوع کرد به فآخران الاولیان و باستحقاق موضع
نکرد و مفسران دیگر استحق بضم تی بطریق مجهول
خوانده اند یعنی الذین استحق فیهم وَلِأَجْلِهِمُ الإِثْمُ وَهُمْ
وَرَثَةُ الْمَیِّتِ استحق الحالفان بسببهم و فیهم الاثم یعنی از
ورثه میت که مستحق آن طلب بوذند و گناه خوردند کان
سوگند بسبب ایشان و علی بمعنی فی بوذ چنانکه فرموذ
علی ملک سلیمان اولین خوانده اند بطریق جمع و آن قراءة
اهل کوفه است و یعقوب اختیار کرده است من الذین

علیهم

الاولین

الاولین و حیس خوانده است الاولان و باقی خوانده اند
الاولیان بطریق نعت آخران و اولیان معرفه است
و آخران نکره زیرا که گفت من الذین و حدّهما و وصفهما
صارا کالمعرفة فی المعنی فیقسمان بالله لشهادتنا
احق من شهادتهما یعنی ایشان که اولیاء میت اند
خدای تعالی سوگند دهند که سوگند ما سزاوارتر است
از سوگند ایشان و ما اعتدینا یعنی در سوگندان حد راستی
تجاوز نکردیم انا اذا لمن الظالمین و اگر از اندازه راستی در
سوگند تجاوز کردیم ما از جمله ظالمانیم چون این
آیت منزل شد عمرو عاص و مطلب بن ابی وداعه که هر دو
سهمی بوذند برخاستند بعد از آنکه نماز پیشین کرده
بوذند و سوگند یاد کردند که این اناء از آن بدیل سهمی بوذ
پس اناء با اولیاء میت داذند چون تمیم داری مسلمان شد
گفت خدا و رسول راست گفتند اناء من برداشته بوذم
فانوب الی الله واستغفره و سوگند با اولیاء میت از آن
انتقال یافت که تمیم و صیان ثابت شد زیرا که دعوی کردند
که ما آن اناء از بدیل سهمی خریده ایم و در حین مسلمانی سوگند بر مدعی

رد کنند اول این مسئله کی در آیت باری تعالی تعبیر بود
دوم اگر وصی دعوی کند کی موصی چیزی درحق من وصیت
کرده است و بران اقامت بینت ندارد سوگند بوی
رد کنند سوم اگر مردی بر مردی مالی دعوی کند پس
مدعی علیه بآن اقرار کند پس باداء آن دعوی کند قول
قول صاحب دین بود مع الیمین با سوگند پنجم اگر رختی
در دست شخصی باشد و کسی گوید کی این رخت از آن
منست گوید من از تو خریده ام یا تو بمن بخشیده ای سوگند
بمدعی رد کنند و در هر قضیه کی با این مسائل مشابهتی
دارد سوگند بمدعی رد باید کرد باذان مولی ام هانی
از ابن عباس روایت کند کی من از تمیم داری شنیدم کی
من و عدی انا بهزار درم بفروختیم پانصد درم من
برگرفتم و پانصد درم بعدی دادم چون مسلمان شدم
از آن حالت پشیمان گشتم بعد از آنک سوگند بدروغ
یاد کرده بودم نزد موالی میت رفتم و ایشانرا خبر
دادم کی پانصد درم در ذمت من است و پانصد در
ذمت عدی اولیاء میت برفتند و عدی را بخدمت

رسول بردند و بروی دعوی کردند رسول صلی الله علیه
واله بینت خواست بینت نداشتند رسول اولیاء میت
سوگند فرمود عمرو عاص و مطلب سوگند یاد کردند رسول
حکم فرمود پانصد درم از عدی بستدند و من پانصد درم
بدادم فذلک قوله ذلک ادنی ان یاتوا بالشهادة علی وجهها
یعنی آن اولیتر و سزاوارتر کی اوصیا گواه بیارند بوجه
دعوی خود او یخافوا ان ترد ایمان بعد ایمانهم چون
بترسند سوگند رد کنند باولیا و الزام کنند ایشانرا
بحق واتقوا الله واسمعوا و از خدای تعالی بترسید
در سوگند یاد کردن و حکم او را انقیاد باشید والله لا
یهدی القوم الفاسقین و خدای تعالی هدایت ندهد
فاسقانرا

ومن سورة الانعام

ولو نزلنا علیک کتابا فی قرطاس
کلبی و مقاتل گویند این آیت در شان نضر حرث و عبد الله
بن ابی امیه و نوفل بن خویلد منزل شد در آن وقت کی
گفتند ای محمد ما بتو ایمان نیاریم تا نوشته از خدای
تعالی بما آری و چهار ملک با آن باشند و گواهی دهند

که آن از نزد خداست و تو رسول اویی خدای تعالی
آیت فرستاد ولو نزلنا علیک کتابا فی قرطاس واگر ما
که خداوندیم نوشته بر کاغذی بتو فرستیم از حضرت
خود فلمسوه بایدیهم ای فعاینوه معاینة ومسوه
بایدیهم اگر آنرا معاینه ببینند و دست نهاد ایشان
از ببسایند لقال الذین کفروا ان هذا الا سحر مبین
آنانک کافر گشتند گویند این کتاب نیست الا سحری
پیدا لما سبق علیهم من علم الله یعنی از ایشان در سابق
علم من بوده است که اگر ما چنین کنیم ایشان این گویند
وقالوا لولا انزل علیه ملک گفتند اگر بر محمد ملکی منزل شدی
ولو انزلنا ملکا لقضی الامر ای لوجب العذاب وفرغ
من هلاکهم اگر ملکی فرو فرستادمانی عذاب بر ایشان
واجب گشتی و از هلاک ایشان فارغ [illegible]
که ملک منزل نشود الا بوحی یا بهلاک قوم ثم لا ینظرون
ای لا یؤجلون ولا یمهلون یعنی تاخیر نکنند و فرو نگذارند
مجاهد گوید لقضی الامر ای لقامت الساعة قیامت آید
بدید آیدی ضحاک گوید اگر ملک در صورت ملکیت با ایشان

بمیرند از غایت هیبت ایشان قتاده گوید لو انزلنا ملکا
ثم لم یؤمنوا لعجل لهم العذاب ولم یؤخروا طرفة عین یعنی اگر
ملکی فرو فرستیم و ایمان نیارند تعجیل کنند بر عذاب کردن
ایشان و تاخیر نکنند چندانک چشم بر هم زنند ولو جعلناه
ملکا یعنی اگر ملکی با ایشان فرستادمانی لجعلناه رجلا
ای فی صورة رجل آدمی لانهم لا یستطیعون النظر الی
الملائکة در صورة مردی از بنی آدم بودی که ایشان
نظر بملایکه نتوانند کردن وللبسنا علیهم ما یلبسون
واگر مانند کردمانی و بپوشیدمانی بر ایشان آنچ بر نفس خود
می پوشند و تخلیط می کنند تا در شک افتند فلا یدرون
الملک هو او آدمی و ندانند که او ملکی است یا آدمی
قتاده گوید ما لبس قوم الا لبس الله علیهم یعنی هیچ قوم
حق نپوشیدند الا خدای تعالی بر ایشان بپوشانید
ابن عباس گوید رضی الله عنهما مراد اهل کتابند که در سبل از
بدروغ باز جادند و تحریف کردند فلبس الله علیهم ما
لبسوا علی انفسهم خدای تعالی رحمت خود از ایشان
بپوشانید چنانک حقوق حقیقت آن می دانستند

ومی پوشیدند ز بهری تا بشند با خوانده است و این طریق
تکرار و تاکید بوذ عرب گوید لبستُ الثوبَ البسهُ
لبساً و لبستُ علیهم الامرَ البسهُ لبساً قوله تعالی
ولقد استهزئ برسلٍ من قبلک بدرستی کی با نبیاء پیش
از تو استهزا کرده اند چنانک بتو می کنند و این طریق
تسکین خاطر رسول علیه السلم است و رابع بن انس
گوید ای نزل و فرو د امد عطا گوید یعنی حل و رسید
مقاتل گوید دار بکرد و نیز ضحاک گوید احاط بیرامون
در آمد زجاج گوید الحیق فی اللغة ما یشتمل علی
الانسان من مکروه یعنی حیق در لغت عرب آن
بوذ کی با دمی فراز رسد و گفته اند حاق ای وجب
واجب شد و الحیق و الحیوق الوجوب بالذین سخروا
منهم ما کانوا به یستهزؤن ای جزا استهزائهم
من العذاب و النقمة یعنی جزاء استهزا با نبیا می کردند
عذاب و غضب خداء تعالی با ایشان فرو د آمد قوله
تعالی ویوم نحشرهم جمیعا ثم نقول للذین
اشرکوا یعنی روز قیامت عابد و معبود را یعنی بُت و

بُت پرستان را همه جمع کنیم و بر انگیزانیم ثم نقول للذین
اشرکوا پس گوییم ایشان را کی مشرک شده اند این شرکاؤکم
الذین کنتم تزعمون کجا اند انانک گمان شما آن بوذ کی شما را
در حضرت خدای تعالی شفاعت کنند ثم لم تکن فتنتهم
یعنی ایشان را قولی و جوابی و عذری نبوذ الا ان قالوا
الا انک گویند والله ربنا ما کنا مشرکین و آن روز قیامت
بوذ وقتی کی ببینند کی رحمت و مغفرت خداء تعالی مؤمنان
را چگونه می رسد و گناه ایشان عفو می فرماید بعضی بعضی
را گویند بیایید تا شرک خوذ بپوشیم لعلنا نجوا مع اهل
التوحید باشد کی با اهل توحید نجات یابیم و رستگار شویم
فیقولون والله ربنا ما کنا مشرکین سوگند یاد کنند کی ما شرک
نیاورده ایم فیقول الله لهم خداء تعالی ایشان را گوید این
شرکاؤکم الذین کنتم تزعمون کجا اند بتان کی گمان شما
ان بوذ کی امروز در حضرت ما شما را شفاعت کنند
و می گفتید ایشان شریکان ما اند پس خدای تعالی مهر بر
دهنها ایشان نهد و جوارح ایشان را گویا گرداند تا
بر کفر و فعل ایشان گواهی دهند چنانک فرموذ الیوم نختم

علی افواههم وتکلمنا ایدیهم وتشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون
فذلک قوله انظر کیف کذبوا علی انفسهم بنگر ای محمد کی
بر نفسهاء خوذ چگونه دروغ می گویند وضل عنهم ای زایل
بطل عنهم زایل و باطل شد از ایشان ما کانوا یفترون
آنچ دروغ می گفتند از شرکت نهادن با خداء تعالی ومنهم
من یستمع الیک وجعلنا علی قلوبهم اکنة کلبی گوید ابو سفین
حرب و ولید مغیره و نضر بن الحرث وعتبه وشیبه
وحرث عامر سخن رسول علیه السلم بشنیدند نضر را
گفتند یا ابا قتیله محمد چه می گوید گفت والذی جعلها
بینه یعنی الکعبة بحق آنک کعبه خانۀ اوست کی
من نمی دانم کی او چه می گوید الا انی اراه یحرک لسانه و
یقول اساطیر الاولین الا آنک می بینم کی زبان او می جنبد
و سخن گذشتگان می گوید چنانک من خبر میدهم
شما را از قرون ماضیه و نضر از قرون ماضیه با خبر
بوذ ابو سفین گفت انی لا اری بعض ما یقول حقا
ابوجهل گفت کلا خدای تعالی این آیت فرستاذ و بعضی
انکار از آن سخن نمی شنوند وجعلنا علی قلوبهم اکنة

ای غشاوة وغطاء یعنی پوششی بر دلهاء ایشان فرو انداختیم
بسبب عناد ایشان ان یفقهوه کی بدانند وفی آذانهم
وقرا ای ثقل وصمم و در گوشهاء ایشان سستی و کری
وان یروا کل آیة لا یؤمنوا بها واگر همه معجزات
ادراک کنند ایمان نیارند این آیت در آهنست و جمیع معجزات
رسول صلی الله علیه وآله مصنف کتاب گوید این آیت
دلیل است بر آنک بو سفین کافر بوذ و ایمان حقیقی نیاورد
زیراکی خداء تعالی فرموذ وان یروا کل آیة لا یؤمنوا بها
و ابو سفین پیش از فتح مکه بوذ کی بظاهر مسلمان شد و فتح
مکه آخرین بوذ از آیات پس خداء تعالی حکم می فرماید کی ابو سفین هم
بحقیقت نبوذ و هر کس کی او را موضع از اخلاف خدای تعالی
کرده بوذ بلک او منافقی بوذ از جمله منافقان ظهور ایمان
از وی مصلحت را بوذ حتی اذا جاؤک یجادلونک غایت حال
ایشان آنست کی نزد تو آیند و با تو مجادلت کنند یقول
الذین کفروا گویند آنانک کافر گشتند ان هذا الا
اساطیر الاولین این قرآن نیست الا حدیثهاء گذشتگان
اساطیر جمع اسطوره واساطره بوذ و اهل لغة گفتند اند

هی الترهات والاباطیل واصلها من سطرت ای کتبت وهم
ینهون عنه وینأون عنه مقاتل گوید این آیت در شان
ابوطالب رضی الله عنه منزل شد و سبب این آن بود که رسول
صلی الله علیه وآله نزد ابوطالب بود و او را باسلام دعوت
میکرد و او رسول را علیه السلام از شر قریش رعایت میکرد
فاجتمعت قریش الی ابی طالب یریدون سوءا بالنبی صلی الله
علیه وآله قریش همه نزد ابوطالب آمدند می خواستند تا رنجی
برسول رسانند گفتند ما از پسر برادر تو در رنجیم و او پیوسته
ذم خدایان ما میکند بگذار تا او را ادب کنیم و گوشمال دهیم
ابوطالب این شعر بگفت و ایشان را منع کرد **شعر**

والله لن یصلوا الیک بجمعهم حتی اوسد فی التراب دفینا
فاصدع بامرک ما علیک غضاضة وابشر وقر بذاک منک عیونا
ودعوتنی وزعمت انک ناصحی ولقد صدقت وکنت ثم امینا
وعرضت دینا لا محالة انه من خیر ادیان البریة دینا
لولا الملامة او حذاری سبة لوجدتنی سمحا بذاک مبینا

معنی شعر ابوطالب بخدای تعالی سوگند یاد
میکند و می‌گوید ای محمد فارغ باش و خلق را بخدای تعالی دعوت

کن و اگر کافران قریش متفق گردند تا مر ترا در خاک لحد دفن نکنند ایشان
بهیچ وجه رنج بتو نتوانند رسانیدن بکار خود مشغول
باش که هیچ کس نیست که دین ترا بپوشد و ترا از آن منع کند
و بشارت باد ترا باین دین و چشمهاء مومنان و دوستان
تو بتو و دین تو روشن است مرا بدین خود دعوت میکنی
و ظن تو آنست که تو نصیحت کننده منی و براستی که تو
راست می‌گویی که پیغمبری و خدا ترا بدعوت فرستاده است
و تو در این دعوی امینی و دینی بر ما عرض کردی که لا محال
آن دین بهترین همه دینهاست که پیغمبران خدای
تعالی خلق را بآن دعوت کردند اگر نه ملامت قریش
بودی با اندیشه و حذر مرا از دشنام اجلاف و جهال
عرب بودی مرا در دین خود ظاهر بیافتی و این معنی
دلیل است بر آنکه ابوطالب ایمان از قریش مخفی میداشت
اما دل او بنور ایمان منور بود خدای تعالی این آیت در حق
ابوطالب منزل فرمود وهم ینهون عنه ای ینهون الناس
عن اذی النبی صلی الله علیه وآله یعنی ابوطالب قریش را
از آزار رسول نهی میفرمود و جماعت امت متفق بر آنکه تا

ابو طالب در حیوة بود هیچ کس را از قریش مجال آزار رسول
صلی الله علیه وآله نبود وینأون عنه ای یتباعدون
عما جاء به من الهدی ولا یصدقونه یعنی از رسول وآنچه
او را بآن فرستاده بودند یعنی قرآن واحکام آن دوراه راست
واو را بآن تصدیق نمی کردند واین روایت است از
قاسم بن مخیمره وعطاء بن دینار ومقاتل وعبد الله عباس
وان یهلکون الا انفسهم وهلاک نمی کنند الا نفسهای
خود را لان اوزار الذین یصدونهم علیهم زیرا که گناه ایشان
که منع می کردند ایشان را از ایمان بعثت محمد بر ایشانست وما
یشعرون ونمی دانند که چنین است ولو تری یا محمد
واگر ببینی ای محمد اذ وقفوا علی النار ای حبسوا فی
النار چون ایشان را در آتش دوزخ محبوس کرده اند
وعلی بمعنی فی بود چنانکه فرموده واتبعوا ما تتلوا الشیاطین
علی ملک سلیمان یعنی فی ملک سلیمان ابن السمیفع بفتح واو وقاف
خوانده است وآن از وقوف بود وبضم واو وکسر قاف
از وقف بود یقال وقفت بنفسی وقوفا ووقفت غیری
وقفا وجواب لو محذوف است معنی آنست که لو تراهم

فی تلک الحالة لرأیت عجبا یعنی اگر ایشان را در آن حالت ببینی
بدرستی که چیزی عجب دیده باشی فقالوا یا لیتنا نرد ولا
نکذب بآیات ربنا کافران در دوزخ گویند ای کاشکی ما را
بدنیا باز فرستادندی وانبیا ما را دعوت کردندی تا ما تکذیب
آیات خدای تعالی نکردمانی ونکون قراءة عامه برفع است
علی معنی یا لیتنا نرد ولا نکذب بآیات ربنا ونکون من
المؤمنین وابی اسحق وحمزه ولا نکذب ونکون بنصب
خوانده اند بطریق جواب تمنی وعرب منصوب می
کنند جواب تمنی را بواو چنانکه منصوب می کردانند بفاء و
ابن عباس نرد ولا نکذب برفع می خواند ونکون بنصب
قال زائهم تمنوا الرد وان یکونوا من المؤمنین واخبروا انهم
لا یکذبون بآیات ربهم ان ردوا الی الدنیا زیرا که ایشان
تمناء رد کردند وانکه ایشان از مؤمنان باشند واقرار
می نمایند بر آنکه آیات خدا را تکذیب نکردندی اگر ایشان را
بدنیا رد کردندی بل بدا لهم ما کانوا یخفون ای ظهر لهم
ظاهر شد ایشان را کفر ومعاصی که در دنیا پنهان می داشتند
ولعله انه مراد از این آنست که والله ربنا ما کنا مشرکین

فذلك اخفاوهم من قبل يعني بوشانيدن ايشان بيش ازين
ابن بود خداى تعالى جوارح ايشانرا كويا كردانيد تا بر ايشان
با خفا كواهى دهند فذلك قوله بل بدا لهم ما كانوا يخفون من
قبل و اين قول عجب است زيرا كه ايشان كفر مى پوشيدند
اما اكر آيت در شان منافقان منزل داند مبرد كويد معناه
بل بدا لهم جزاء ما كانوا يخفون من قبل ظاهر شد بر ايشان
جزاء آنچ ايشان پنهان مى داشتند ولو ردوا يعني اكر
ايشانرا باز بدنيا رد كنند لعادوا لما نهوا عنه بكفر كه ايشانرا
از ان نهي كردند باز كردند و انهم لكاذبون و ايشان
دروغ مى كويند در آنچ كفتند ليتنا نرد الى الدنيا ثم نكذب
بآيات ربنا و نكون من المؤمنين يعني كافران كفتند اكر ما را
بدنيا باز فرستند آيات خدا را تكذيب نكنيم و از جمله
مومنان باشيم و قالوا ان هي الا حياتنا الدنيا يعني اكر
كافرانرا بدنيا باز فرستند عناد ايشان در كفر تا غايتى بود
كه بعد از معاينه كويند و ما نحن بمبعوثين يعني بعد از
مرك ما را نه بينكيزند و لو ترى اذ وقفوا على ربهم و اكر به
بيني اى محمد كه كافران در حكم و قضاء خداء تعالى باز دارند

حزن نه بامر خداء تعالى كويند اليس هذا بالحق اين عذاب
نه حق است قالوا بلى و ربنا كويند حقا كه اين عذاب حق است
قال فذوقوا العذاب بما كنتم تكفرون كويند ايشانرا
عذاب خداى تعالى بچشيد بانج در دنيا بخداى و رسول و كـ
و احكام وى كافر كشتيد قد [illegible] قد نعلم
انه ليحزنك الذي يقولون فانهم لا يكذبونك سدى كويد
اخنس بن شريق و ابو جهل هشام بهم رسيدند اخنس با بو جهل
كفت يا ابا الحكم اخبرني عن محمد اهو صادق ام كاذب
مرا خبر ده كه محمد دعوى كه مى كند صادق است يا كاذب
فانه ليس هاهنا احد يسمع كلامك غيري كه اينجا كسى نيست
كه سخن تو مى شنود الا من فقال ابو جهل والله ان محمدا
لصادق و ما كذب قط يعنى خداى كه محمد راست كو است و هرگز
او دروغ نكفته است و لكن اذا ذهب بنو قصي باللواء
والسقاية والحجابة والندوة والنبوة فماذا يكون لسائر
قريش فانزل الله هذه الآية يعني چون بنى قصي لوا
و سقايه حج و حجابت و مشورت و نبوة بكرفتند همه قريش را
چه خواهد بود خداء تعالى اين آيت فرستاد و كفتند انه

ابوجهل رسول را گفت علیک السلام ما نتهمک و لا نکذبک و لکنا نتهم
الذی جئت به و نکذبه فانزل الله هذه الآیة یعنی ما ترا متّهم
نمی داریم و تکذیب نمی کنیم بلکه قرآن را تکذیب می کنیم و متّهم می
داریم خدای تعالی این آیت فرستاد مقاتل گوید این آیت در
شان حارث بن عامر بن نوفل بن عبد مناف بن قصی منزل
شد در ظاهر خلق تکذیب رسول میکرد و در خلوة
با اهل خود می گفت ما محمد من اهل الکذب و لا احسبه
الا صادقا یعنی محمد نه از اهل دروغ است و نمی پندارم
او را الا راست گوی و قال للنبی انا لنعلم ان الذی تقوله
حق و انه لا یمنعنا ان نتبع الهدی معک الا مخافة ان
یتخطفنا الناس من ارضنا یعنی العرب فانا نحن اکلة رأس
و لا طاقة لنا بهم فانزل الله هذه الآیة یعنی حارث عامر
رسول را گفت صلی الله علیه و آله ما می دانیم که آنچ تو می
گویی حق است و ما را از متابعت تو در راه راست منع
نمی کند الا ترس آنکه عرب ما را از جا در آیند و ما را از زمین
بیرون کنند و ما همه در معرض ایشان یک سریم و ما را طاقت
ایشان نبود خدای تعالی این آیت منزل فرمود قوله قد نعلم

انه

انه لیحزنک الذی یقولون بدرستی که ما می دانیم که ترا غمناک می کند
آنچ ایشان می گویند ترا که تو کاذبی و ساحر و دیوانه فانهم لا یکذبونک
[illegible] کذب و لا یقولون لک کذبت یعنی ایشان
نسبت دروغ بتو نمی کنند و ترا نمی گویند دروغ گفتی نافع
و کسائی یکذبونک مخفف خوانده اند و آن قراءة امیر المؤمنین
و ابو الدردا است یعنی لا یجدونک کاذبا ترا دروغ زن نمی یابند
و لکن الظالمین بآیات الله یجحدون و لکن کافران بآیات
خدای تعالی انکار می کنند و لقد کذبت رسل من قبلک
پیش از تو ای محمد هر قومی پیغمبر خود را تکذیب کردند چنانک
قریش تکذیب تو می کنند و این معنی تسلی خاطر رسول را
می فرماید فصبروا علی ما کذبوا آن پیغمبران بر تکذیب قوم
صبر کردند و اوذوا حتی اتیهم نصرنا و برنجانیدند قوم
ایشان نمودند تا نصرة ما ایشان را دریافت و قوم ایشان را
هلاک کردانیدیم و لا مبدل لکلمات الله و کلمات خدای را
مبدلی نیست کلبی گوید مراد از کلمات الله قرآن است عکرمه
گوید یعنی قوله و لقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین
انهم لهم المنصورون و ان جندنا لهم الغالبون و قوله

انا لننصر رسلنا والذین آمنوا فی الحیوة الدنیا وقوله
کتب الله لاغلبن انا ورسلی ولقد جاءک من نبأ المرسلین
وبتو آمدند از حضرة ما خبر پیغمبران مرسل
وان کان کبر علیک اعراضهم کلبی گوید حرث بن عامر گفت
ای محمد آیتی بیار چنانک انبیاء پیش از تو آوردند تا بتو
ایمان آریم و ترا راست گوی داریم خدای تعالی رسول را
صلی الله علیه وآله از آیت نمودن منع فرمود حرث
و رفیقان او از رسول علیه السلم اعراض کردند فکبر ذلک
علیه آن حالت بر رسول بزرگ آمد خدای تعالی
آیت فرستاد وان کان کبر علیک اعراضهم اگر بر تو ای محمد
اعراض ایشان بزرگ و دشوار بود فان استطعت
پس اگر می توانی ان تبتغی نفقا کی سوراخی طلب کنی فی
الارض در زمین مثل نافقاء الیربوع وهو احد جحرته
فتذهب فیه یعنی سوراخی مثل سوراخ موش دشتی
طلب کن و نفق یک سوراخ از سوراخهاء او ست یعنی در
رو و از یکی بیرون آیی او سلما فی السماء یا نردبانی طلب
کن تا بآن بآسمان بر روی زجاج گوید السلم من السلامة

وهو الذی یسلمک الی مصعدک یعنی سلم نردبان است
وآن چیزی بود که چون قصد بر بالا رفتن کنند سبب
سلامت یافتن بود در بر رفتن و نردبان را از ین جهت
سلم گویند فتاتیهم بآیة فافعل آیتی بایشان آوری ولو شاء
الله لجمعهم علی الهدی و اگر خدای تعالی خواستی ایشا
همه راه راست نمودی تا همه اهل ایمان بودندی فلا تکونن
من الجاهلین بانه یومن بک بعضهم دون بعض و تو از آنان
مباش که ندانی که ایشان بعضی
آرند وان من یکفر به انما یکفر لسابق علمه بهم انهم لا یومنون
و سبب کفر ایشان آنست که خدای تعالی بعلم سابق خود
دانسته است که ایشان ایمان نیارند انما یستجیب
الذین یسمعون اجابت دعوة تو در ایمان آنان کنند که
شنوایی دل دارند یعنی مومنان که استماع ذکر یعنی
قرآن می کنند و آنرا متابعت می کنند و از آن منفعت
می یابند چنانک کافران که گوش ایشان از شنیدن
حق کرست والموتی یعنی کافران که بحقیقت مرده اند یبعثهم
الله مع الموتی روز قیامت ایشانرا با مردگان برانگیزد

خدای تعالی

ثم الیه ترجعون پس ایشان را بحضرت خدای تعالی باز
گردانند و ایشان را بحسب اعمال حکم فرماید وقالوا لولا
انزل علیه آیة من ربه یعنی حارث عامر و اصحابش گفتند
چه بودی که آیتی محمد را از خدای او فرو آمدی قل ان الله
قادر علی ان ینزل آیة ولکن اکثرهم لا یعلمون بگوی ای
محمد خدای تعالی قادرست بر آنکه آیتی فرستد اما
ایشان نادانند که ایشان را در نزول آن چیست

قوله جل ولقد ارسلنا الی امم من قبلك فكفروا
فاخذناهم بالبأساء والضراء لعلهم يتضرعون با امتان پیش
از تو رسولان فرستادیم کافر گشتند و ایمان نیاوردند
فاخذناهم پس از آن عذاب کردیم ایشان را بالبأساء بسختی
و گرسنگی والضراء و به رنجوری و زمانت یعنی سستی
اعضا لعلهم یتضرعون تا ایمان آرند و توبت کنند و
خضوع و خشوع پیش گیرند فلولا اذ جاءهم بأسنا
اگر عذاب ما بایشان فرو آمدی تضرعوا ایمان آوردندی
فکشف عنهم عذاب از ایشان برداشتیمی ولکن قست
قلوبهم ولیکن دلهاء ایشان سخت شد وزین لهم الشیطان

ما کانوا یعملون و شیطان کفر و معصیت برایشان آراسته
فلما نسوا ما ذکروا به چون ترك امر کردند و بوعظ و نصیحت
التفات ننمودند فتحنا علیهم ابواب کل شیء ای بدلناهم
مکان البلاء والشدة الرخا فی العیش والصحة فی الابدان
یعنی بدل کردیم برایشان بلا و سختی بخوش عیشی و
تندرستی حتی اذا فرحوا تا معجب گشتند بما اوتوا بانچ
بایشان داده اند اخذناهم بغتة ناگاه ایشان را بگرفتیم
بعد از آنکه ایمن بودند و معجب بودند بانچ از دنیا داشتند
فاذا هم مبلسون آیسون من کل خیر یعنی از همه خیر نومید
شدند و گویند مبلسون ای هالکون یعنی هلاک
گشتند و اصل الابلاس فرو ماندنست در حزن و پشیمانی
اند و گویند مبلس کسی بود کی شری اورا رسد و دفع
آن نتواند کرد صادق گوید علیه السلام فلما [illegible] دا و
بدو من التعظیم فتحنا علیهم ابواب کل شیء من النعیم حتی اذا
فرحوا بما اوتوا من الترفیه والتنعیم اخذناهم بغتة الی
سواء الجحیم یعنی چون فراموش کردند آنرا کی تعظیم
آن برایشان واجب کرده بودند یعنی تعظیم محمد و اهل بیت او

با احکام الهی و اوامر پادشاهی فرو گذاشتند درهاء نعمتها
بر ایشان بگشودیم تا با انواع نعمت و لذت و آرامش و
آسایش فریفته گشتند اخذناهم بغتة ایشانرا بدفعة
فرستادیم فقطع دابر القوم الذین ظلموا اصل ایشان
همه قطع کردیم و هلاک کردانیدیم و عذاب استیصال فرستادیم
والحمد لله رب العالمین علی هلاکهم عقبة بن عامر روایت کند
از رسول صلی الله علیه وآله انه قال اذا رأیت الله یعطی
العباد ما یشاؤن علی معاصیهم فانما ذلک استدراج منه
لهم ثم تلا فلما نسوا ما ذکروا به الآیه **معنی حدیث**
رسول گفت صلی الله علیه وآله ای عقبه چون بینی که خدای
تعالی در حالت معصیت از بندگان دریغ ندارد هر آنچ
ازو می خواهند بدانکه آن عذاب خداست ایشانرا
[illegible] ولا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداة
والعشی عکرمه گوید عتبة بن ربیعة و شیبة بن ربیعة
و مطعم بن عدی والحرث بن نوفل و قرظة بن عمرو بن
نوفل با اشراف بنی عبد مناف لا کافران کردن کش
بودند پیش ابوطالب آمدند و گفتند ای ابوطالب اگر برادر زاده

[illegible]

تو این موالی ما را و خدمتکاران ما را از پیش خود دور کند تعظیم
او در دل ما زیادت بودی و اجلال و توقیر او در نظر ما بیشتر باشد
و ما او را مطیع تر از بندگان ما باشیم و غنا بغت ما او را ز دیگر
و ما او را تصدیق کردن اولیتر و سزاوارتر باشیم ابوطالب بخدمت
رسول آمد عمر حاضر بود این حکایت با رسول صلی الله علیه
وآله باز گفت پیش از آنکه رسول جواب فرمودی عمر گفت
الناس ایشان اگر چنین قول داری شاید تا به بینیم که مراد
ایشان چیست و این کار بجی می رسد در حال این آیت
منزل شد عمر از مقالت خود عذر خواست مصنف
کتاب گوید این حرکت از عمر غایت بی ادبی بود و مراد این
طایفه تغییر فقرا بود از رسول بلکه تغییر خلق و عمر
موافقت اهواء ایشان کرد باری تعالی بلفظ ولا تطرد الذین
یدعون ربهم بالغداة والعشی با رسول خطاب می فرماید
اما حکم با عمر می بود ذکی تو فضولی مکن و سلمان و ابوذر و
عمار یاسر و حذیفه و خباب بن الارت و نظراء ایشانرا
که نماز صبح و نماز دیگر در خدمت رسول می گزارند بطمع صحبت
و مجاورت و دوستی اشراف برابر اشراف کفار و قریش دور مکن

کلی تو درویش گفتند بوی ... سان بوزی ما آییم و بوزی ایشان
بود گفتند چون ما آییم گفتند مجلس یکی سازی آنگاه روی ما آور
نشست بر ایشان کن حق تعالی این آیت فرستاد جبیر بن
نفیر گوید این اشراف گفتند ای محمد اگر ترا با فرستاده اند این
ضعفا و افتادگان را بران تا ما ایمان آریم مومنان را سخت آمد
خدای تعالی آیت فرستاد و لا تطرد الذین یدعون ربهم
از حضرت خود دور مکن ای محمد مومنان یعنی سلمان و
ابوذر و نظرای ایشان عبدالله عباس گوید یدعون
ربهم کی این مومنان درویش یدعون ربهم بالغداة و العشی
خدای خود را می خوانند و نماز بامداد و نماز پسین می گزارند
و باخلاص یاد پروردگار خود می کنند و گفته اند هر بام و شام
خدای را بتلاوت قرآن یاد می کنند یریدون وجهه و مراد ایشان
در ادای نماز صبح و نماز پسین و خواندن قرآن خدا است نه
طلب جاه دنیا و طمع و مال چنانک اهل ریا راست ما علیک من
حسابهم من شیء و ما من حسابک علیهم من شیء نه بر تو از حساب
ایشان چیزی هست و از حساب ایشان بر تو چیزی نیست
فتطردهم فتکون من الظالمین باری تعالی مراد ازین خطابها

عمر است کی طرد درویشان بصحبت اشراف کفار قریش ... بو چنانک
پیش ازین بیان کردیم و این معنی ثعلبی در تفسیر نقل کرده است
اگر ایشان را برانی تو از جملهٔ ظالمان باشی یعنی کافران عمر توبت
کرد و عذر خواست فتکون جواب فلا تطرد است و فتطرد
دوم جواب نهی است و گفته اند من الظالمین ای من الضارین
لنفسک بالمعصیة الواضعین الطرد فی غیره و مراد این قایل
آنست که خطاب با رسول است مصنف کتاب گوید دین
داری نبود رسول را کی معصوم است عاصی خواندن هر آینه
عصیان و ظلم بهم نسبت کردن اولیتر که در حضور رسول
مبادرت و سبقت نماید بجواب ابو طالب این تعلق کی
با قریش رواست یا رسول سبحانک هذا بهتان عظیم
چون رسول عصیان و ظلم روا دارد و از وی صادر شود
و از امت واقع گردد و باری تعالی عصیان نمی پسندد و به
آن امر نمی فرماید و عصیان و ظلم از فحشا است و خدای
تعالی رسول را برفع و دفع ظلم و عصیان فرستاده و او نفس
خود را از آن منع نکند مخالفت خدای تعالی کرده باشد و
چون چنین بود میان او و امت هیچ فرق نبود و رسالت ...

وهیچ مسلمان این نسبت بر رسول نکند **قوله تعالی**
واذا جاءك الذين يؤمنون بآياتنا فقل سلام عليكم كتب ربكم على
نفسه الرحمة چون نزد تو آیند ای محمد آنانک ایمان آورده اند
بآیات ما گرویده اند سلام کن بر ایشان عکرمه گوید این آیت در
شأن سلمان و ابوذر و حذیفه و مقداد و خباب و نظراء
ایشان منزل شد که کفار قریش خواستند که رسول ایشان را از
حضرت خود براند خدای تعالی رغم ایشان را رسول صلی الله علیه
و آله امر بود که چون پیش تو آیند تو سابق باش و بر ایشان
سلام کن و ایشان را بگو خداوند پروردگار شما رحمت خود
برای شما واجب کرده است چون این آیت منزل شد رسول گفت
الحمد لله الذی جعل فی امتی من امرنی ان ابدأهم بالسلام یعنی
شکر و سپاس خدای که در امت من طایفه آفریده است و
در میان ایشان قومی داشته و مرا فرموده که من ابتدا کنم بسلام
کردن بر ایشان کلبی گوید چون این آیت منزل شد که ولا تطرد
الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی عمر [illegible] رسول
آمد و از مقالت خود عذر خواست و از آن استغفار کرد
و گفت یا رسول الله و الله ما اردت بهذا الا الخیر فنزل فی عمر

واذا جاءك الذين يؤمنون بآياتنا الآية ابن عباس گوید در حق طایفه
منزل شد که بخدمت رسول آمدند و گفتند انا اصبنا ذنوبا
کبیرة عظیمة و سکت عنهم رسول الله صلی الله علیه و آله
فانزل الله واذا جاءك الذين يؤمنون بآياتنا فقل سلام عليكم
بگو ایشان را شما را بعد از ایمان آوردن از آن معاصی سلامت
کتب ربکم ای قضی ربکم علی نفسه الرحمة انه من عمل منکم سوءا
بجهالة هر کس که از شما بجهالت بدی کرد مجاهد گوید لا یعلم حلالا
من حرام یعنی مراد از جهالت آنست که حلال از حرام نداند و من
جهالته رکب الامر و کل من عمل خطیئة فهو بها جاهل یعنی
از جهل بود که معصیت کرد و هر کس که گناهی بکند بآن جاهل
بود و گفته اند جاهل بود بمکافات آن گناه و گفته اند جاهل
بود که معصیت بر طاعت ایثار می کند ثم تاب من بعده ای
رجع عن ذنبه از گناه خود باز گردد و اصلح عمله یعنی عمل
خود باصلاح آرد و گفته اند اصلح ای اخلص نیته توبت
کند باخلاص فانه غفور رحیم و در قراءة انه خلاف کرده اند
ابن کثیر و اعمش و ابو عمرو و حمزه و کسائی بکسر الفین
خوانده اند علی طریق استیناف و عاصم و یعقوب بفتح

خوانده بطریق بدل از رحمت و اهل مدینه بفتح اول خوانده اند
یعنی ولکن انّه و دوّم را بکسر کرده اند بطریق استیناف زیرا
که ما بعد فاء جزا ابتدا بود **قوله تعالی** و اذا رأیت
الذین یخوضون فی آیاتنا فاعرض عنهم حتی یخوضوا فی
حدیث غیره و سبب نزول این آیت آن بود که بعضی از
صحابه با کافران مجالست و مخالطت می کردند کافران
در حضور ایشان سبّ رسول صلعم می کردند و بقرآن استهزا
می نمودند خدای تعالی ایشانرا از صحبت و مجالست
کافران منع فرمود و این آیت فرستاد یعنی چون می بینی آنانرا
که تکذیب قرآن و محمد می کنند و استهزا می نمایند از صحبت ایشان
اعراض کنید و مجالست ایشان ترک کنید حتی یخوضوا
فی حدیث غیره ای یخوضوا فی حدیث غیر القرآن تا در حدیث
غیر قرآن شروع کنند و امّا ینسینّک الشیطان و اگر نهی از
مجالست و صحبت ایشان ترا شیطان از یاد ببرد فلا
تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین بعد از آن که ترا یاد آید
حکم منع از صحبت ایشان با ایشان منشین ظاهر خطاب
با رسول است امّا مراد صحابه اند که با کافران مجالست می کردند

قوله تعالی و ذر الذین اتخذوا دینهم لعبا ولهوا
و غرّتهم الحیوة الدنیا و سبب نزول این آیت آن بود که حق
خدای تعالی هر قومی را عیدی داده بود که آن عید را تعظیم
می کردند و در آن عید نماز می کردند بعد از آن مخالفت کردند
و در عید بازی و بی کاری مشغول گشتند الّا امّت محمد
صلی الله علیه و آله که عیدها و جمعه نماز و ذکر و فطره
دادند و قربان کردند و تکبیر گفتن مشغول شدند خدای تعالی
امت رسول را علیه السلم می فرماید که بگذارید ایشانرا که عید را
ببازی و هذیان گرفتند و زندگانی دنیا ایشانرا مغرور کرده است
و ذکّر به ان تبسل نفس بما کسبت یعنی نصیحت کن بقرآن که
لا تبسل نفس بما کسبت چنانکه فرمود یبین الله لکم ان تضلوا ای
لا تضلوا یعنی و ذکّرهم بالقرآن لیؤمنوا کی لا تبسل نفس بما
کسبت یعنی پند ده ایشانرا بقرآن تا باشد که ایمان آرند و
نفس ایشان بعنا بند هوا نفس هلاک نشود ابن عباس گوید
ان تبسل نفس ای لا تفضح تا فضیحت نشود [illegible]
بآنچه کسب کرده است از معاصی و مخالفت خدای تعالی
اهل لغت گفته اند تبسل اسم نفی است و اصل ابسال تحریم است

يقال ابسلت الشي اي حرمته والبسل الحرام ويقال اسد
باسل اي شجاع لا يقرب منه كانه حرم نفسه ثم جعل
ذلك نعتا لكل شديدة تترك وشي يعني شير را باسل گويند از انك
شجاعتي عظيم دارد كي هيچ كس نزديك او نتواند رفت گويا كي
نزديكي بنفس خود حرام كرده است پس لفظ باسل نعت ساختند هر
چيزي را كي شدت و سختي دارد كي از جمله آن سختي اين ترك
دوزخ دارند يقال شراب بسل اي منزول ليس لها اي لتلك
النفس نيست آن نفس را من دون الله ولي اي قريب وصديق
جز خداي تعالى نزديكي و دوستي ولا شفيع اي يشفع لهم في
الاخرة و نيست شفاعت كننده كي روز قيامت شفاعت
كند ايشانرا وان تعدل كل عدل اي تفد كل فداء واگر همه
چيزها كي فدا كنند فدا دهد لا يؤخذ منها اذ ان نفس قبول
نكنند زيرا كي توبت در حيوة دنيا قبول بود اولئك الذين ابسلوا
بما كسبوا ايشان آنانند كي بكفر و معاصي و مخالفت كي در دنيا
كسب كرده اند هلاك شدند لهم شراب من حميم ايشانراست
روز قيامت در دوزخ شرابي كي از اعضاء اهل دوزخ روان
شود و آن زرداب و خوناب اهل دوزخ بود و عذاب اليم

وعذابي دردناك بما كانوا يكفرون بسبب آنك كافر گشتند
قوله تعالى ولو ترى اذ الظالمون في غمرات الموت واگر
ببيني اي محمد كافرانرا كي پيش ازين ياد كرديم وظالمان آل محمد را
در سكرات مرگ و حالت سختي جان دادن غمرات جمع غمرة وغمرة بود
كل شي كثرته و معظمه و سختي هر چيزي بسيار كي آن و بزرگي
آنست و اصل غمر چيزي است كي چيزها را بپوشاند پس
شدايد و مكاره را غمرات نام كردند والملائكة باسطوا ايديهم
بالعذاب والضرب و دران حالت فرشتگان دستها بعذاب
و زدن ايشان بگشاده باشند يضربون وجوههم وادبارهم
كما يقال بسط اليه يده بالمكروه اخرجوا اي يقولون اخرجوا
انفسكم ارواحكم از تنها ايشانرا گويند كي اهسته و سختي جان
بيرون كنيد كي نفس مؤمن تنشط للخروج لملاقاة ربها زيرا
كي نفس مؤمن در حالت مرگ با نشاط بود جهة لقاء خداي و
جواب لو محذوفست يعني ولو تراهم في هذه الحالة لرأيت
عجبا يعني اگر ايشانرا دران حالت ببيني چيزي عجب
ديده باشي اليوم تجزون امروز روز جزاء شماست كي شما
را
جزا دهند عذاب الهون اي الهوان يعني بعذابي جزا دهند

ایشان از بی خوار شوند عوض عزتی که در دنیا از خود می
بودند چنانکه خدای تعالی از عذاب فرعون خبر می دهد
ذق انک انت العزیز الکریم بما کنتم تقولون علی الله غیر الحق
یا نحن در حق خدای تعالی ناسزا گفتید و کنتم عن آیاته یعنی
محمد او القرآن و تکبر کردن بقرآن و محمد و در عوض این دو تعظیم
بودی قال رسول الله صلی الله علیه و آله من سجد لله سجدة
فقد بریء من الکبر معنی حدیث رسول پیغمبر باید
که هر کس که خدا را یک سجده با اخلاص کرد از کبر بری شد
[illegible] وکذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین
الجن والانس یوحی بعضهم الی بعض خدای تعالی تسلی خاطر مبارک
رسول را علیه السلم میفرماید چنانکه ترا باین قوم مبتلا کردیم
همچنین انبیاء پیش از تو را دشمنان پیدا کردیم پس آن دشمنان را
ذکر نمود و تفسیر کرد و گفت شیاطین الانس والجن عکرمه و
ضحاک و سدی و کلبی گویند شیاطین انس آنانند که با انس
و شیاطین آنانند که با جن اند و انس را شیاطین نیست و گفته اند
شیاطین دو قسم اند یکی ابلیس ایشان را بر دو قسم منقسم
کرده است قسمی از ایشان با انس می فرستد و قسمی دیگر با جن

تسلی خاطر مبارک

و این هر دو قسم دشمن رسول بودند صلی الله علیه و [illegible]
او یوحی بعضهم الی بعض هر وقتی این دو فرقت بهم رسند
شیاطین انس شیاطین جن را گویند ما صاحب خود را بگردانیدیم
جن که راه که هم صاحب تو را مثل آن که راه کنیم و شیاطین جن
شیاطین انس را همچنین گویند فذلک وحی بعضهم الی بعض و
گفته اند انس را شیاطین از جن را شیاطین و حقیقت شیطان
متمرد و عاتی است از هر چیز که گفته اند شیطان جن چون
از آن که راه کرد ایشان عاجز گردند متمرد ای یعنی شیطنة
از انس بود تا مومن را اغوا و اغوی کنند و شیطان انس بود
تا مومن را در فتنه اندازد دلیل [illegible]
[illegible] از ابوذر روایت می کنند که رسول [illegible]
یا ذر هل تعوذت بالله من شر شیاطین الجن والانس قال
قلت یا رسول الله وهل للانس من شیاطین قال نعم هم شر
من شیاطین الجن معنی حدیث ابوذر گوید رسول
علیه السلم گفت ای ابوذر هیچ پناه گرفتی بخدای تعالی از شر
شیاطین جن و انس گفتم یا رسول الله در انس شیاطین هست
گفت بلی شیاطین انس بتر از شیاطین جن اند که این از آنجمله

یا در معرض شیاطین جن چون اعوذ بالله بگویند شیاطین جن
بگریزند و شیاطین انس باعوذ بالله نگریزند و مرد را در معاصی
اندازند یوحی بعضهم الی بعض ای یلقی زخرف القول غرورا
وهو القول المموه المزین بالباطل وحسنته وزینته فقد
زخرفته یعنی زخرف قول سخنی باشد آراسته بباطل و
هر چیزی که آن را نیکو گردانی و آراسته کنی آن را زخرف گویند
ولو شاء ربک ما فعلوه فذرهم وما یفترون ولو خدای تعالی
میخواستی این نکردندی یعنی ایشان را هلاک گردانیدی
تا این افعال از ایشان صادر نگشتی بلک ایشان را مهلت
تا رستی شان بیش شد و خذلان ایشان زیاده گردد
ولتصغی الیه افئدة الذین لا یؤمنون بالآخرة
ولیرضوه ولیقترفوا ما هم مقترفون ولتصغی الیه ای تمیل
ابن عباس گوید نرجع یعنی دلهاء کافران از او بگردد تعالی
صغی یصغی صغا وصغی یصغی ویصغو صغوا وصغوا اذا
مال یعنی چون میل کرد بفتح تا و کسر عین خوانده است
ای تمیل وافئدة جمع فؤاد است چون غراب واغربه و
لیرضوه وخشنود شوند از او طلب میکنند یعنی کنند. و

لیقترفوا ما هم مقترفون ای ولیکتسبوا ما هم علیه مکتسبون
یعنی کسب میکنند و مکتسب نیستند و این معنی چنان بود
کسی بکاری مشغول بود از آن جهت که فایده از آن بوی رسد
چون فایده بوی رسد چنان بود که آن کار نکرده است
این دیگر گویند لیعملوا ما هم عاملون و این معنی هم آن معنی
که پیش از این یاد کردیم اما عبارت دیگر ادا کرده است و یقال اقترف
فلان مالا ای اکتسب ... وهو الذی
انزل الیکم الکتاب مفصلا و او آن خداوندیست که قرآن
روشن بتو فرستاد مفصل بیین بود والذین آتیناهم الکتاب
و آنانک دادیم ایشان را کتاب یعنی توریة وانجیل و ایشان
مومنان اهل کتاب اند یعلمون انه میدانند که قرآن منزل
من ربک فرو آمده است از حضرت خداوند و پروردگار
نوای محمد حسن و اعمش و ابن عامر و حفص منزل بتشدید
خوانده اند لانه انزل نجوما مرة بعد مرة یعنی آیتی بعد از
آیتی ... فرو فرستاده اند و باقی قراء
وآن انزال است بالحق براستی و حق فلا تکونن من الممترین
واز جمله اهل شک مباش وتمت کلمة ربک و تمام شد

کلمة پروردگار تو ای محمد اهل کوفه کلمة بلفظ واحد خوانده اند
باقی خواندن بلفظ جمع یعنی کلمات و مراد از آن قرآنست لا
مبدل له ای لا یزید فیه المفترون یعنی اهل فریب بر قرآن
زیاده نتوانند کردن وهو السمیع العلیم وان تطع اکثر
من فی الارض ای الکفار یعنی مطاوعت کنی کافران را یضلوک
عن سبیل الله ای یضلوک عن دین الله ترا از دین خدا بگردانند
ان یتبعون الا الظن [illegible] ظنها و باطل را وان
هم الا یخرصون و ایشان دروغ می گویند ان ربک هو اعلم
من یضل عن سبیله بدرستی که پروردگار تو عالم ترست
با آنکه از دین او بگردد گفته اند من محل من کسر است حرف صفت
از آن نزع کرده ای بمن و گفته اند محلش رفع است لانه
بمعنی ای والرافع له یضل و گفته اند محلش نصب است
بوقوع العلم علیه واعلم یعنی یعلم وهو اعلم بالمهتدین
و او عالم ترست بدیشان ایشان که راه راست یافته اند
[illegible] وهذا صراط ربک مستقیما قد فصلنا
الآیات لقوم یذکرون ای هذا الذی بیناه طریق ربک یعنی
اینچه بیان کردیم راه پروردگار تست ای محمد و دینه الذی

ارتضاه لنفسه وجعله مستقیما لا عوج فیه وهو الاسلام
و دینی است که نفس خود را پسندیده است و آن راست
کرده است که هیچ کژی در آن نیست و آن اسلام است قد
فصلنا الآیات لقوم یذکرون آیات خود را مفصل کردیم
برای قومی که یاد کنند آن را یعنی در معانی آن اندیشه کنند
ق یا معشر الجن والانس الم یاتکم رسل
منکم روز قیامت خدای تعالی با جن و انس گوید رسولان
از شما بشما بیامدند یقصون علیکم آیاتی و آیات کتب
بر شما نخواندند و ینذرونکم لقاء یومکم هذا و شما را از این
روز نترسانیدند **سؤال** در جن رسل بوده اند یا نه
جواب عبید سلیمان گوید از ضحاک سؤال کردم
که پیش از مبعث رسول صلی الله علیه وآله در جن بوده
بود گفت خدای تعالی فرموده یا معشر الجن والانس الم
یاتکم رسل منکم یعنی آدمیان را رسولانند و جن را رسولان
کلبی گوید پیش از مبعث رسول علیه السلم رسول بجن و انس
همه می فرستادند مجاهد گوید رسل از انس بودند و نذر
از جن ثم قرأ ولوا الی قومهم منذرین ابن عباس گوید هم الذین

یستمعوا القرآن فابلغوه قومهم یعنی رسل جن آنان که
بودند که قرآن از لفظ رسول علیه السلام می شنیدند و بقوم
خود می رسانیدند قالوا شهدنا علی انفسنا وغرتهم
الحیوة الدنیا گویند گواهی بر نفس خود میدهیم که رسولان
ما را خبر دادند و لذات و شهوات زندگانی دنیا
ایشان را مغرور کرده بودند وشهدوا ای اقروا واعترفوا
علی انفسهم بر نفس خود انهم کانوا کافرین که ایشان
کافر بودند ذلک ان لم یکن ربک مهلک القری بظلم ای بشرک
من اشرک واهلها غافلون حتی یبعث الله الیهم رسلا
تنذرهم یعنی کافر شدن انکه کافر بوده واین مذهب جبر نیست
مذهب حق آنست که خدای تعالی هیچ قوم بظلم هلاک نکند
وآن قوم غافل باشند تا رسول با ایشان فرستند و بیم کنند
ایشان را که اگر ایشان را بواسطهٔ رسل تنبیه وتذکیر
نوع بند و آیات بر دست رسل ظاهر نکنند و ایشان را هلاک
کرده اند ظلم بوده او ظلم نکند یعنی این است ولکل درجات
مما عملوا یعنی هر کس را بطریق اعمال درجه است در ثواب
وعقاب علی قدر اعمالهم فی الدنیا یعنی بقدر اعمال ایشان در دنیا

فمنهم من هو اشد عذابا ومنهم من هو اجزل ثوابا بعضی باشند
که عذاب ایشان سخت تر بود و بعضی باشند که ثواب ایشان
جزیل تر باشد وما ربک بغافل عما یعملون و خدای تو ای محمد
از اعمال ایشان غافل نیست هر کس را بحسب عمل جزا دهد
وربک الغنی ذو الرحمة پروردگار تو ای محمد از خلق بی نیاز
و توانگر است صفت اوست خداوند رحمتست بر خلق براز
وآفریننده این عالم وآمرزش و رحمت که در حق مومنان است
عالم ان یشا یذهبکم اگر خواهد شما را ببرد و هلاک کرداند
ویستخلف من بعدکم ای یخلق من بعدکم ما یشاء خلفا عنکم
امثلکم والطوع یعنی پس از شما دیگری خلق خواهد که ممتثل امر او
باشند و فرمان بردار تر از شما باشند کما انشاکم من ذریة
قوم آخرین چنانکه شما را از فرزندان قومی دیگر پیدا کرد مصنف
کتاب گوید مراد ازین آیت آنست که خدای تعالی می فرماید که ای
محمد پروردگار تو خداوند رحمتست این قوم را که مخالفت تو
می کنند و با اهل بیت تو غدر و ظلم در طبیعت دارند و حق
شما را غصب خواهند کرد ایشان هلاک کردانم ویستخلف
من بعدکم ما یشاء و بعد از ایشان صاحب الزمان را خلافت

و بعضی
بعضی از ایشان نیز

یعنی ستم ایتانو عدون لآت آخر شما را وعده دادند از ظهور
صاحب الزمان و پیدا گشتن آن هیچ شک نیست و خواهد بود و
ما انتم بمعجزین ای غیر بدرکم حیث کنتم شما را دریابد هر جای که باشید
والاعجاز ان یاتی بشی یعجز عنه خصمه و یقصر دونه قد قهره
وجعله عاجزا عنه یعنی اعجاز آن بود که چیزی بیارد که
خصم از آن عاجز شود و هر چه دون او بود آن را فهم کند
قوله تعالی ان الذین فارقوا دینهم وکانوا شیعا
بدرستی که آنانکه از دین بیرون آمدند و ترک دین کردند حمزه
وکسائی بالف خوانند قرائت امیر المومنین است علیه السلم و معاذ
از رسول صحیح روایت می کنند وکانوا شیعا ای صاروا
فرقا مختلفة و ایشان گروهی متفق بودند پس گروهها
مختلف گشتند چنانکه رسول علیه السلم فرمود امت من
بعد از من هفتاد و سه فرقت شوند یک فرقت از ایشان
رستگار باشند باقی همه هلاک شوند گفتند یا رسول الله
رستگاران کدامند گفت آنانکه ما بعثت من و اهل بیت من
کنند ابو هریره روایت کند از رسول صلی الله علیه و آله
انه قال فی هذه الایة ان الذین فارقوا دینهم وکانوا شیعا

لست منهم فی شیء ای بریک منهم رسول الله صلی الله علیه
وآله یعنی چون رسول این آیت بخواند ایشان رسیدند لست
منهم فی شیء گفت رسول از ایشان بری است زاذان گوید
امیر المومنین مرا گفت ای زاذان میدانی که جهودان
چند فرقت شدند گفتم الله و رسوله اعلم خدای و رسول
دانا ترند امیر المومنین گفت جهودان هفتاد و یک فرقت
گشتند کلها فی الهاویة الا واحدة هی الناجیة پس گفت
اتدری علی کم افترقت النصاری قلت الله و رسوله اعلم
یعنی میدانی که ترسایان چند فرقت شدند گفتم خدا
و رسول دانا ترند گفت افترقت علی ثنتین و سبعین فرقة
کلها فی الهاویة الا واحدة یعنی ترسایان هفتاد و دو
فرقت گشتند همه در دوزخ باشند الا یک فرقت که رستگار
باشند پس گفت اتدری علی کم تفترق هذه الامة قلت
الله و رسوله اعلم یعنی میدانی که این امت چند فرقت
شوند گفتم خدا و رسول دانا ترست قال تفترق علی
ثلث و سبعین فرقة کلها فی الهاویة الا واحدة هی الناجیة
یعنی این امت هفتاد و سه فرقت شوند همه در دوزخ

باشند الا یک فرقت که رستکار باشند وانت منهم یا باعمرو
مصنف کتاب گوید در عهد رسول خلاف و تفرق
قوم ظاهر نبود اما مخفی بود در دلهاء ایشان مخالف
رسول بود چنانک خدای تعالی فرمود درین آیت که
تحسبهم جمیعا وقلوبهم شتی ای محمد کمان مدار که ایشان
با تو متفق اند اما دلهاء ایشان متفرق است چون
رسول علیه السلم وفات کرد اختلاف و افتراق ظاهر شد
و بعضها ظاهر کردند محبت قل لا اسالکم علیه اجرا الا
المودة فی القربی بعداوة بدل کردند و ان وصیت انی تارک
فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی اهل بیتی اعراض کردند
پس آیت ان الذین فارقوا دینهم وکانوا شیعا لست
منهم فی شیء در شان ایشان بود یعنی ای محمد تو بیزاری
از ایشان که از دین تو بیرون کشیدند انما امرهم الی الله کار
ایشان مفوض است بخدای تعالی فینبئهم بما کانوا
یفعلون خبر دهد ایشان را با کارهای ایشان در دنیا
می کردند یعنی روز قیامت ایشان را بان برسند از مخالفتی
که بعد از رسول کردند پس ایشان را بران جزا دهد

ومن سورة الاعراف

بسم الله الرحمن الرحیم

المص کتاب انزل الیک فلا یکن فی صدرک حرج منه لتنذر به وذکری للمؤمنین

ابن عباس گوید المص قسم است اقسم الله به یعنی خدای تعالی
بان قسم یاد می کند عطا گوید ثناء خداست که خود را بان
ثنا می گوید ابو صالح از ابن عباس روایت کند که نامی است
از نامهاء خدای تعالی روایتی دیگر از ابن عباس آنست
که انا الله افضل قتاده گوید نامی از نامهاء قرآنست و
گفته اند نام سورة است مجاهد گوید حروف اول
سور فواتح افتتح الله بها کتابه یعنی گشایشها ست که
خدای تعالی کتاب خود را بدان [illegible] کرده است بان
شعبی گوید فواتح اسماء الله اذا وصلتها کانت
اسما یعنی گشایش نامهاء خدای تعالی است چون انرا
بهم پیوندند نامی از نامهاء خداست و گفته اند یعنی
انا الله الصادق منم خدای راست گوی محمد کعب گوید
الف از احد است و از اول و آخر و لام از لطیف است
و میم از مجید و ملک است و صاد از صادق و صمد و صادق
الوعد و صانع المصنوعات است و محل آن رفع است با بتدا

وکتاب خبر آنست کویا الف لام میم صاد حروف کتابی است
که بتو فرستاده اند و کلمة انزل کتاب خبر ابتدای مضمر است
ای هذا کتاب فلا یکن فی صدرک حرج منه در دل خود
هیچ ضیق میاور یعنی دل تنگ مشو به بیم کردن ایشان از قرآن
که ما ترا بانذار ایشان فرستادیم اگر نخواهند ایمان بیارند و
متابعت کتاب نکنند و احکام ما را اجابت نمایند و
ذکری للمؤمنین ای عظة لهم یعنی مومنانرا پند و نصیحت بود
و محل آن رفع است کی راجع است بکتاب و کلمة انزل
محلش نصب است بمصدریت تقدیرش چنین بود
وتذکر ذکری [illegible] ان الذین کذبوا
بآیاتنا واستکبروا عنها لا تفتح لهم ابواب السماء آنانک تکذیب
قرآن محمد کردند و تکبر نمودند بران درهای آسمان
بر ایشان نگشایند لا تفتح بتا و یا و تشدید و تخفیف
خوانده اند یعنی بر ارواح پلید ایشان و اعمال قبیح
ایشان درهای آسمان نگشایند بلک ایشانرا بسجین برند
و سجین سنگی است کی در زیر زمین است از رسول علیه السلم
روایت کرده اند کی آدمی را چون وقت وفاة بود ملایکه

میثاق بر ایمان آوردند [illegible] ولی در دل تکذیب داشتند
مجاهد گوید معناه فما کانوا لو احییناهم بعد هلاکهم ورددناهم
الی الدنیا لیؤمنوا بما کذبوا به قبل هلاکهم کقوله ولو ردوا
لعادوا لما نهوا عنه یعنی اگر بعد از هلاک ایشانرا زنده
گردانیم و بدنیا باز فرستیم و انبیا ایشانرا دعوة کنند تا ایمان
آرند بآنچ پیش از هلاک تکذیب کردند ایمان نیارند چنانک فرمود
ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه و کلبی گفته اند مراد ازین آیت
آنست کی هر پیغمبری قوم خود را از عذاب خدای تعالی
انذار کرد فما کانوا لیؤمنوا بما کذبوا به اوایلهم ایمان نیاوردند
بدانچ اوایل ایشان تکذیب پیغمبران کردند آخریان
نیز تکذیب کردند چنانک اوایل ایشان تکذیب کردند
دلیل برین معنی قوله تعالی وما منعنا ان نرسل بالآیات
الا ان کذب بها الاولون کذلک یطبع الله علی قلوب الکافرین
همچنین خدای تعالی مهر نهاد بر دلهای کافران بسبب آنک
دانست کی ایمان نیارند از قوم نوح تا محمد وما وجدنا
لاکثرهم من عهد و بیشتر ایشانرا نیافتیم کی بعهد خود
وفا کردند وان وجدنا اکثرهم لفاسقین و بدرستی کی بیشتر

ایشانرا فاسق یافتیم قوله [illegible] واسئلهم عن
القریة التی کانت حاضرة البحر اذ یعدون فی
السبت واسئلهم ای سل یا محمد هولاء الیهود والذین
هم جیرانک بپرس ای محمد این جهودانرا وآنانرا
که همسایهٔ تواند واین سوال تقریر و توبیخ است عن
القریة التی کانت حاضرة البحر از دهی که بر کنار دریا
بود عکرمه گوید عبدالله عباس گفت آن ده را ایلة
گفتندی میان مدین و طور بود وعلی بن ابی طلحه گوید
ابن عباس گفت دهی بود بر کنار دریا میان مصر و شهرک
که انرا ایلة گفتندی ابن زید گوید نام ده مقنی بود میان
مدین و عینونا زهری گوید طبریه بود اذ یعدون
فی السبت ای یتجاوزون امر الله از امر خدای تعالی
تجاوز کردند اذ تاتیهم حیتانهم یوم سبتهم شرعا ویوم
لا یسبتون لا تاتیهم چون ماهیان روز شنبه سپید
وفربه با ایشان می آمدند بر روی آب افتاده چنانک
آب از کثرة ماهی پوشیده بود ضحاک گوید شرعا
متتابعة ویوم لا یسبتون لا تاتیهم ای لا یفعلون

السبت یعنی آن روز که شنبه نمی کردند یقال سبت
یسبت سبتا وسبوتا اذا عظم السبت چون تعظیم
شنبه می کردند چنین یسبتون بفتح یا خوانده اند
ای یدخلون فی السبت کما یقال اجمعنا واشهرنا ای
دخلنا فی الجمعة والشهر در شنبه می رفتند چنانک گو
در آدینه رفتیم و در ماه رفتیم کذلک نبلوهم بما کانوا
یفسقون وهمچنین مبتلا کردیم ایشانرا بسبب فسق
سوال درقرآن هست که حلال به بنده نرسد الا
قوتی وحرام نرسد الا کنار کنار جواب
بلی در قصه داود علیه السلام وایلة چنانک خدای تعالی فرمود
اذ تاتیهم حیتانهم یوم سبتهم شرعا ویوم لا یسبتون لا
تاتیهم عکرمه گوید روزی بحدیث ابن عباس رفتم مصحف
بر کنار داشت و می گریست گفتم نفس فدای تو باد
چرا می گریی قال هولاء الورقات فاذا هو فی سورة الاعراف
گفت مرا این ورقها نگر با بید نظر کردم سورة اعراف
بود پس گفت تعرف ایلة قلت نعم گفت اهل ایلة می شناسی
گفتم بلی قال فانه کان بها حی من الیهود فی زمن داود علیه السلام

حرّم علیهم صید الحیتان گفت در ایله قومی از جهودان
بوذند در زمان داود علیه السلم که ماهی روز شنبه بر
ایشان حرام کردند و سبب این حالت آن بوذ که
خذای تعالی ایشان را بتعظیم روز آذینه امر فرموذه بوذ
ایشان مخالفت کردند و عوض آذینه شنبه اختیار
کردند خذای تعالی ایشان را بروز شنبه مبتلا کرد
و صید ماهی در این روز بر ایشان حرام کرد ابتدا و
بتعظیم شنبه ایشان را امر فرموذ و با ایشان گفت
اگر این روز را تعظیم کنید شما را هیچ حرجی ندهم
و اگر عصیان کنید شما را عذاب فرمایم فکانت الحیتان
یاتیهم یوم السبت شرعا سمانا بیضا روز شنبه
ماهیان سپید فربه در دریا بسیار بوذی چنانک
از کثرت ایشان آب ظاهر نبوذی و یوم لا یسبتون
لا تاتیهم لذلک ای فکانوا کذلک برهة من الدهر بین
حالت روزگاری بر ایشان بگذشت ثم ان الشیطان
اوحی الیهم فقال انما نهیتم من اخذها یوم السبت فاتخذوا
الحیاض فکانوا یسوقون الحیتان الیها یوم الجمعة فیبقی

فیها و لا یمکنها الخروج منها لقلة الماء فیاخذونها
یعنی شیطان ایشان را گفت شما را از صید ماهی نهی کرده اند
ایشان بر کنار دریا حوضها بساختند و روز آذینه ماهی
در آن می راندند تا از حوض بیرون نتوانستندی رفتن
زیرا که آب اندک بوذ روز یکشنبه بر می آوردند
ابن زید گوید دو سنه ماهی بر ایشان غالب شد روز شنبه
ماهی بر در دریا بوذی و غیر شنبه هیچ نبوذی مردی
از بنی اسرائیل ماهی بگرفت و ریسمانی محکم در دنبش وی
بست و به درختی در ساحل دریا منعقد کرد و ماهی را
در آب بگذاشت تا روز یکشنبه پس آن را باز گشوذ
و بپخت همسایه بوی ماهی بشنید گفت ای فلان بوی
ماهی از خانه تو می آید گفت حاشا مرد در سرای او
رفت ماهی در تنور دید او را گفت انی اری الله سیعذبک
من می بینم که خذای تعالی ترا عذاب خواهد کرد فلما لم یره
عذب چون دید که عذاب نرسید اخذ فی السبت
الاخری چون دیگر بار روز شنبه دیگر دو ماهی بگرفت
چون دید که عذاب نیامد ماهی بگرفتند و بخوردند و بفروختند

چون دیدند که عذاب می‌رسید بعضی از ماهی بگرفتند
و بفروختند و بخوردند و بعضی نه وَاِذْ قَالَتْ اُمَّةٌ
مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُوْنَ قَوْمًا اللّٰهُ مُهْلِكُهُمْ گروهی از ایشان گفتند
چرا نصیحت می‌کنید قومی را که خدای تعالی هلاک
کننده ایشانست ثلث ایشان اصحاب خطیئت
بودند چون نصیحت قبول نکردند مسلمانان گفتند که
نشاید که ما با ایشان هم نشین باشیم دِهْ قسمت کردند
دیواری میان برآوردند و دری جداگانه بر آوردند
وَلَعَنَهُمْ داود علیه السلام داود بر ایشان لعنت کرد فَاَصْبَحَ
النَّاهُوْنَ ذَاتَ يَوْمٍ فِيْ مَجَالِسِهِمْ وَلَمْ يَخْرُجْ مِنَ الْمُعْتَدِيْنَ
اَحَدٌ چون بامداد بود ایشان که نهی منکر کرده بودند
مجالس ایشان خالی یافتند هیچ کس از ایشان حرکتی نمی
کرد و از خانه بیرون نمی آمد بدیوار بر رفتند و در ایشان
نگرستند فَاِذَا هُمْ قِرَدَةٌ ایشان را دیدند که بوزنه بودند
فَفَتَحُوا الْبَابَ وَدَخَلُوْا عَلَيْهِمْ در بگشودند و در رفتند
همه بوزنه بودند تَعْرِفُ الْقِرَدَةُ اَنْسِبَاهَا مِنَ الْاِنْسِ
وَلَا تَعْرِفُ الْاِنْسُ اَنْسِبَاهُمْ مِنَ الْقِرَدَةِ و بوزنگان آدمیان را

که خویشان ایشان بودند می‌شناختند و آدمیان ایشان را
نمی‌شناختند زیرا که بوزنه بودند فَجَعَلَتِ الْقِرَدَةُ تَاْتِيْ
نَسِيْبَهَا مِنَ الْاِنْسِ وَتَاْخُذُ بِثَوْبِ اَخِيْهِ بوزنگان در خویشان
خود می آویختند و جامهاء ایشان می گرفتند و می گریستند
آدمیان ایشان را می گفتند اَلَمْ نَنْهَكُمْ نه شما را نهی کردیم فَيَقُوْلُ
بِرَاْسِهَا نَعَمْ بسر می گفتند بلی قتاده گوید جوانان بوزنه گشتند
و پیران خوک فَاَنْجَا اللّٰهُ الَّذِيْنَ نَهَوْا باقی همه هلاک شدند
وَاِذْ قَالَتْ اُمَّةٌ مِنْهُمْ الآیه در دین فرقتی که گفتند لِمَ تَعِظُوْنَ
قَوْمًا اللّٰهُ مُهْلِكُهُمْ خلاف کرده اند که فرقت ناجیه بودند یا
هالکه بعضی گفته اند فرقت ناجیه بودند لِاَنَّهَا كَانَتْ مِنَ
النَّاهِيَةِ زیرا که از ناهیان بودند و بعضی گفته اند از
فرقت هالکه بودند لِاَنَّهُمْ كَانُوْا مِنَ الْخَاطِئَةِ زیرا که از
گناه کاران بودند و این آن بود که ایشان را نهی کردند و
گفته اند ایشان را گفتند اِنْتَهُوْا عَنْ هٰذَا الْعَمَلِ السَّيِّءِ قَبْلَ اَنْ
يَنْزِلَ بِكُمُ الْعَذَابُ ایشان را گفتند ازین عمل بد اعراض کنید
پیش از آن که عذاب خدای تعالی بشما منزل شود که ما می دانیم
که خدا عذاب خود بخشاند شما را اگر ازین عمل بد باز نگردید

ایشان را گفتند لم تعظون قوما الله مهلکهم اذ علمتم ان
الله معذبهم عذابا شدیدا اگر اجرا نصیحت می کنید قومی را
که مید ایشان که خدای تعالی ایشان را عذاب سخت خواهد
کرد قالوا معذرة الی ربکم ای هذه معذرة گفتند این
عذر خواستنی است به خدای شما حفص معذرةً بنصب
خوانده است ای نفعل ذلک معذرةً الی ربکم ولعلهم یتقون
صید الحیتان و باشد که از صید ماهی باز ایستند و صواب
آنست که ناهیان فرقهٔ ناجیه بوده اند و این سخن مومنان
بوده بعضی مر بعضی را می گفتند لانه لو کان الخطاب للمعتدین
لقالوا ولعلکم تتقون ابن عباس گوید کاشکی بدانستمی
خدای تعالی با ایشان که گفتند لم تعظون قوما الله مهلکهم
چه کرد عکرمه گفت من گفتم خدای تعالی مرا فدای تو کناد
الا تری انهم قد کرهوا ما هم علیه وخالفوهم وقالوا لم تعظون
قوما الله مهلکهم فلم ازل به حتی عرفت انهم قد نجوا فکسانی
حلة یعنی نمی بینی که ایشان کراهیت می داشتند از آنچه ایشان
بر آن بودند یعنی صید ماهی و همیشه می خوردند آیت فکر
می کردم تا بدانستم که ایشان رستگاران بوده اند مرا حلّه

بود شنبه فلما نسوا ما ذکروا به چون ترک کردند
آنرا که ایشان را بدان نصیحت می کردند انجینا الذین ینهون ن
عن السوء ای المعصیة رستگار کردانیدیم آنان را که
ایشان را از معصیت نهی می کردند و اخذنا الذین ظلموا
بعذاب و عقوبت کردیم آنان را که ظلم کردند بما عتوا بئیس فی
السبت در تجاوز کردن از تعظیم روز شنبه و استحلا لهم
ما حرم الله علیهم و حلال داشتن ایشان صید کردن ماهی در
روز شنبه بعد از آنکه خدای تعالی بر ایشان حرام کرده بود
بعذاب بعذابی یعنی مسخ بئیس ای شدید وجیع عذابی
سخت رنج آرنده من البأس وهو الشدة و آن از باس است
و باش سختی و الفعل منه بؤس یبؤس و مقریان در آن
خلاف کرده اند اهل مدینه بیس خوانده اند بکسر با و جزم
یا بی همزه علی وزن فعل و ابن عامر همچنین بود وزن فعل
خوانده است الا آنکه او مهموز کرده است و عاصم بروایت
ابو بکر بفتح با و جزم یا و فتح همزه خوانده است علی وزن
فیعل مثل صیقل و نیرب و بعضی از اهل بصره بئیس بفتح
با و کسر همزه خوانده اند بر وزن فعل مثل حذر و حسن

وكسر سين خوانده است يعني بيس العذاب ومجاهد بايس
خوانده است بر وزن فاعل وابو بايس بفتح با و با بي همزه
خوانده است وبعض عاصم بيئس بفتح با وكسر يا مشدد
خوانده است بي همزه واهل مكه بيئس بكسر با وهمزه خوانده اند
اهل لغت گفته اند هر فيعل را حرف دوم ان حرف حلق
حروف حلق بود كسر اول انجا بن بود مثل بعير وصغير
ورحيم وبهيم وبخيل وباقي قرا ان بر وزن فيعل خوانده اند
وابن اختيار ابي عبيده وابي حاتم است زيرا كي فيعل بصفات
ونعوت اولي تر است فلما عتوا عما نهوا عنه چون حد
كذشتند از آنچ ايشانرا ازان منع مي كردند ابن عباس گويد
عتوا اي ابوا يعني سرباز زدند ان يرجعوا عن المعصية
باز گرديدند از معصيت قلنا لهم كونوا قردة خاسئين اي
صاغرين ايشانرا گفتيم بوزنه شويد سعيد جبير گويد
موسي عليه السلم روز شنبه مردي را ديد كه قضبي بار كرده بود
ومي برد فضرب عنقه گردن او بزد ابو روق گويد الخاسئين
الذين لا يتكلمون يعني خاسئون آنانند كي سخن نگويند
مورج گويد مبعدين يعني دوران از رحمت خداي تعالي

ابن عباس گويد فمكثوا ثلثة ايام ينظر اليهم الناس ثم هلكوا
ولم يتوالدوا ولم يلبث مسخ فوق ثلثة ايام وقال مقاتل
عاشوا سبعة ايام يعرف الكبير بكبره والصغير بصغره
ثم ماتوا يعني ابن عباس گفت سه روز درنگ كردند ومردم
ايشانرا بر ان حالت مي ديدند پس هلاك شدند وهيچ بچه
از ايشان بوجود نيامد وهيچ صورة گرديده بيش از سه
روز زندگاني نيافت مقاتل گويد يك هفته بزيستند بزرگ
ببزرگي وكوچك بكوچكي شناختند ابن مسعود گويد
ان رسول الله صلي الله عليه واله قال ان الله لم يمسخ شيئا
فجعل له نسلا وعاقبة يعني رسول فرمود خداي تعالي
صورة هيچ چيز نگرداند الا او را نسلي وعاقبتي پديد كرد
واذ تاذن ربك اي واعلم ربك مثل تعلم يعني اعلم خداي تو
اي محمد دانست ابن عباس گويد تاذن اي قال ربك يعني
خداي تو گفت مجاهد گويد امر ربك امر كرد پروردگار تو
عطا گويد حكم كرد ابو عبيده گويد اخبر خبر داد خداي تو
قطرب گويد وعد ليبعثن عليهم الي يوم القيمة بفرستيم
با ايشان تا روز قيامت من يسومهم آنكه ايشانرا برنجاند

سوء العذاب عذابی بذ تر از این چه بوذ که محمد را
صلی الله علیه با ایشان فرستاذ و امت او را کی با ایشان
قتال کنند تا مسلمان شوند یا جزیت بدهند سعید جبیر
گوید ایشان اهل کتاب اند که عرب را بر ایشان گماشته اند
تا از ایشان خراج بستانند تا روز قیامت و این سوء
عذابست ولم یجب نبی قط الخراج الا موسی علیه السلم
وهو اول من وضع الخراج و هیچ پیغمبری خراج واجب
نکرد الا موسی علیه السلم و اول کسی که خراج واجب کرد موسی
بوذ سیزده سال بستد پس ترک کرد و رسول صلی الله علیه
و آله ان ربک لسریع العقاب وانه لغفور رحیم خذای تو
ای محمد در عقوبت شتابنده است و آمرزنده گناه و
رحیم و مهربانست **قوله تعالی** واتل علیهم
نبا الذی آتیناه فانسلخ منها فاتبعه الشیطان فکان
من الغاوین بخوان ای محمد بر ایشان قصه آنک آیات خوذ
بوی داذیم بعضی گفته اند مراد بلعم باعورست و قصه
او اهل تفسیر نقل کرده اند و در آن مبالغت کرده و گفته کی او
اسم اعظم میدانست و موسی علیه السلم بحرب جباران می رفت

او را گفتند تو مجاب الدعوتی در حق موسی دعا کن تا خذای
تعالی شر او از ما دفع کند بلعم دعا کرد خذای تعالی موسی را
با بنی اسرئیل چهل سال در تیه سرگردان کرد مصنف کتاب
گوید هیچ عاقل مسلمان روا دارد کی این هذیان گوید جمله
اهل ادیان بر آنند که انبیا بهترین خلق اند و آبروی ایشان
در حضرة خذای تعالی از همه خلق عظیم است پس این مفتر
با این قول طمع کرد که آبروی بلعم در حضرة خذای تعالی زیاده
از آبروی موسی بوذ و او از موسی فاضلتر بوذ زیرا کی
چون موسی بدعاء او چهل سال در بیابان سرگردان و گرفتار شد
لازم آید که درجه او عند الله عظیم تر از درجه موسی بوذ
و این معنی در نظر عقل و ایمان بغایت واهی و بی حاصل بوذ
عمرو عاص و سعید مسیب و زید اسلم و ابو روق روایت
کنند که این آیت در شان امیة بن ابی الصلت الثقفی منزل
شذ و قصه او چنانست که او در ابتداء حال کتب بسیار
خوانده بوذ و در کتب یافته بوذ و معلوم کرده کی در آن
وقت خذای تعالی رسولی بخلق فرستد و او امیدوار بوذ
که آن رسول او باشذ چون خذای تعالی محمد را برسالت بفرستاذ کی

بر رسول صلی الله علیه وآله حسد کرد وقتی قصد بعضی
ملوک کرد چون باز گشت بکشتگان بدر بر گذر افتاد
از ان کشتگان خبر پرسید گفتند محمد ایشان را کشته است
گفت اگر محمد پیغمبر بودی ما قتل اقربای خویشان خود را
نکشتی چون امیه بدر خواهر زاده عتبه بخدمت رسول
آمد علیه السلام رسول او را از حالت وفات برادرش او را سوال
کرد گفت او در میان ما خفته بود دو کس از سقف خانه
فرود آمدند یکی بر بالین او بنشست و یکی بر پایین از شخص
بالا بر پایین وی نشسته بود با آن شخص گفت که بر بالین بود
اوعی قال وعی قال ازکی قال ابی یعنی دانست گفت دانست
گفت باکی طلب کرد و عتابت مشغول شد گفت منع کرد
[illegible] او را ان پرسیدم گفت خبر که عزم خواستند از نظر
منقطع شد پس او را غشی پدید چون بهوش باز آمد
این شعر بگفت **شعر**

کل عیش وان تطاول دهرا صائر مرة الی ان یزولا
لیتنی کنت قبل ما قد بدا لی فی قلال الجبال ارعی الوعولا
ان یوم الحساب یوم عظیم شاب فیه الصغیر یوما ثقیلا

ثم قال لها رسول الله صلی الله علیه وآله انشدتنی شعر اخیک
فانشدته یعنی رسول علیه السلام او را گفت شعر برادر خود در
حضرة ما عرض کردی خواهرش انشا کرد واین بیتها بگفت

شعر

لک الحمد والنعماء والفضل ربنا ولا شیء اعلا منک جدا وامجدا
ملیک علی عرش السماء مهیمن لعزته تعنو الوجوه وتسجدا

وهی قصیدة طویلة حتی اتت علی آخرها یعنی آن قصیده
دراز است می خواند تا آخر بپایید پس قصیده دیگر
بخواند و آن این بود **شعر**

یوقف الناس للحساب جمیعا فشقی معذب وسعید

بعد از ان این قصیده بخواند **شعر**

عند ذی العرش یعرضون علیه یعلم الجهر والسرار الخفیا
یوم یاتی الرحمن وهو رحیم انه کان وعده ماتیا
یوم یاتیه مثل ما قال فردا ثم لا بد راشدا او غویا
اسعیدا سعادة انا ارجو او مهانا بما اکتسبت شقیا
او تواخذ بما اجترمت فانی سوف القی من العذاب فریا
رب ان تعف فالمعافاة ظنی او تعاقب فلم تعاقب بریا

فقال رسول الله صلی الله علیه وآله آمن شعره وکفر قلبه
یعنی شعرش ایمان آورد اما دلش کافر شد فانزل الله فیه
قوله واتل علیهم نبأ الذی آتیناه آیاتنا الآیه وبعضی گفته‌اند
درشان بسوس نازل شد واو مردی بوذ کی اورا سه
دعاء مستجاب کرامت کرده بوذند واورا زنی بوذ
واورا ازان زن فرزندان بوذند ناگاه زن گفت ازین دعاهاء
مستجاب یکی درحق من بخواه گفت چه خواهی گفت از
خذاء خوذ درخواه تا مرا نیکوترین زنان بنی اسرائیل کند
دعا کرد خذاء تعالی اورا جمالی داذ کی در همه زنان بنی
اسرائیل نظیرش نبوذ چون زن را معلوم شد کی در همه
بنی اسرائیل بحسن وجمال مانند او نیست از بسوس روی
بگردانید بروی خشم گرفت وبوی التفات نمی نمود بسوس
دعا کرد واز خذاء تعالی درخواست تا آن جمال ازوی بستد
واورا بصورة سگی گر باز گردانیذ دو دعا در حق وی باخر
آمد فرزندان نزد پدر آمدند وگفتند ای پدر مادر ما سگی گر گیره
شد ومردم مارا عیب می کنند از خذاء تعالی درخواه تا اورا
بصورة اولین باز آرد بسوس دعا کرد خذای تعالی اورا بصورة

آدمیت

آدمیت اول باز برد بسوس دعا کرد بصورة اول باز آمد
دعاء سه گانه بشوم زن ازوی فوت شد خذای
تعالی این آیت درشان وقصه او فرستاذ قتاده گوید
هذا مثل ضربه الله لمن عرض علیه الهدی فابی ان
یقبله یعنی این آیت ضرب المثلی است کی خذای تعالی
زده در حق کسی کی راه راست بر وی عرض کنند از
قبول آن سرباز زند ابن عباس گوید آیات اسم اعظم بوذ
مجاهد گوید هو نبی فی بنی اسرائیل یقال له بلعم اوتی
النبوة فرشاه قومه علی ان یسکت ففعل وترکهم علی ما هم
فیه یعنی این صاحب آیات پیغمبری بوذ در بنی اسرائیل نام وی
بلعم چون اورا نبوة داذند قوم اورا رشوة داذند تا از
دعوة خاموش گردذ وایشان را بحال خوذ باز گذارد
رشوة بستذ وترک دعوة کرد وایشان را بحال خوذ باز گذاشت
مصنف کتاب گوید والعجب ازین مفسر کی خذا را حاشاه
بجهل نسبت کرد وکفر بر انبیا ثابت کردانیذ وامت متفق اند
بر انکه انبیا مامون العاقبة اند واز نبوة معزول نشوند
وکافر نگردند واز خذای تعالی سزد کی کسی را از خلق اختیار کند

وبر رسالت و دعوة فرستند بعد از آن او را از رسالت معزول کنند
این معنی از خدای تعالی جهل بوده باشد زیرا که از قول این معترض سه محذور
لازم می آید اول آنکه خدای تعالی عالم بوده که این شخص مخالفت امر خدا کند
و رشوة ستاند و ترک دعوة کند و کافر گردد یا عالم نبوده اگر عالم نبوده
خدای جاهل بوده و خدای جاهل خدایی را نشاید تعالی عن ذلک و اگر
بحال وی عالم بوده نشاید خدای تعالی کسی را به نبوة اختیار کند که
مخالفت وی کند و دیگر آنکه رسالت دهد رشوة ستاند و ترک دعوة
کند و کافر گردد و او را از نبوت معزول کرده آنست محذور
سیوم آنست که انبیاء را ماموّن العاقبة نادانسته است
و این خلاف اجماع است تعالی الله عما یقول الظالمون
علوا کبیرا فانسلخ منها ای اخرج منها بیرون آمد
از آن آیات کما ینسلخ الحیة من جلدها چنانکه مار از پوست
بیرون آید فاتبعه الشیطان ای لحقه و ادرکه شیطان
بوی رسید و او را دریافت فکان من الغاوین پس از جمله گمراهان
شد و لو شئنا لرفعناه بها ای فضلناه و شرفناه و رفعنا منزلته
اگر ما خواستمانی که بعلم او را بفضیلت و شرف دعوة تا بعث محمد
علیه السلام بودی و حسد و انتظار نبوة در دل داودی بنودی ما او را بسبب

آوردی منزلتی و کرامتی و علو درجتی که امت محمد را مانند
ابن عباس گوید لرفعناه بعلمه بها او را بعلمی که بآیات داشت
یعنی نعت و صفت محمد را در کتب خوانده بود که رسولی با این
صفت خواهد بود بعد از ظهور او تصدیق کردی و حسد نبردی
درجه وی بلند کردمانی مجاهد گوید لرفعنا عنه الکفر بالآیات
و عصمناه و مراد او بلعم است که بعد از نبوة کافر شد چنانکه
پیش از این بیان کردیم ولکنه اخلد الی الارض سعید جبیر گوید
رکن الی الارض یعنی بایستاد در زمین مجاهد گوید سکن ساکن
شد و آرام گرفت مقاتل گوید بدنیا راضی شد ابو عبید گوید
لزمها و ابطأ ملازمت نمود در زمین و درنگ کرد و خلد از
خلود است و هو الدوام و المقام یقال اخلد فلان بالمکان
اذا اقام و اتبع هواه سافل الامور و نزل معالیها یعنی فرو زیرین
امور برگزید و زبرین را فرو گذاشت ابو روق گوید
دنیا بر آخرت اختیار کرد ابن زید گوید هواه مع القوم یمان
گوید اتبع هواه ای امراته یعنی متابعت زن کرد زیرا که
او را بر خیانت داشت فمثله کمثل الکلب ان تحمل علیه
یلهث او تترکه یلهث مجاهد گوید مثل او چون مثل کسی است

کتاب خواند و بآن عمل نکند ابن جریج گوید الکلب منقطع
الفؤاد لا فؤاد له ان تحمل علیه یلهث او تترکه یلهث
هو مثل الذی یترک الهدی لا فؤاد له انما فؤاده منقطع
یعنی سگ را دل نیست مثل آنک راه راست فرو گذارد چون
مثل سگ است که دل ندارد ابن عباس گوید معناه ان تحمل
علیه الحکمة لم یحملها وان ترکه لم یهتد لخیر کالکلب ان
کان رابضا لهث وان طرد لهث یعنی مثل او چون مثل
کلب است که چون حکمت بروی عرض کنند ترک کند او را اعتبار
راه نشود و این مثل سگ است که اگر میرود بانگ میکند و اگر
او را براند بانگ دارد حسن گوید این صفت منافقانست
که اگر ایشان را بحق خوانند و اگر نخوانند و اگر ایشان را نصیحت
کنند و اگر نکنند از باطل بر نگردند و بحق نگرایند چنانک
سگ که اگر او را بخوانند و اگر براند بانگ دارد عطا گوید
اگر چیزی بر وی بزنند بگریزد و اگر نزنند هم بگریزد و حقیقت
آیت آنست که هر کس که گمراه است و تکذیب آیات ما
میکند اگر او را دعوت کنی ای محمد و اگر نکنی ترک ضلالت
نکند چنانک سگ بهر حال که او را بخوانی و براني بانگ دارد و
سلم

نظیر این معنی از قرآن بشنو وان تدعهم الی الهدی لا یتبعوکم
سواء علیکم ادعوتموهم ام انتم صامتون ذلک مثل القوم
الذین کذبوا بآیاتنا فاقصص القصص لعلهم یتفکرون این
صفت آن قوم است که آیات ما را تکذیب کنند از عدل و
توحید و نبوة و امامت و جمیع احکام قصها با ایشان باز
گو باشد که دران تفکر کنند ساء مثلا القوم ای بئس المثل
مثلا و آن حالی است از مثل مضمر و این وقتی مفسر بود که ساء
انفعل مثل سازی و قوم را مرفوع کرد این بطریق بدل از
ضمیری که در وی است و اگر فعل حوالت بقوم کنی و قوم
مرفوع کرد این تمییز منصوب بود تقدیر ساء مثل القوم
بد مثلی است مثل قوم چون حواله مثل بقوم کنی مثل مفسر بود
چنانک گوید فقر به عینا وضاق به ذرعا و چون تنوین
از ممیز ساقط کنی مجرور بود باضافت و دلیل این قراءة
جحدری و اعمش است ساء مثل القوم بالاضافة ابو حاتم
گوید ساء مثلا مثل القوم فحذف مثل واقام القوم مقامه
فرفعه کقوله و سئل القریة یعنی بد مثلی است مثل قوم مثل
حذف کرد و قوم قایم مقام آن کرد و آن را مرفوع کرد چنانک

واسل الفرنة وانفسهم کانوا یظلمون و نفس ایشان ظالم
بوذ بمخالفت امر خذاء تعالی **قوله تعالی** وان تدعوهم
الی الهدی لا یسمعوا وتریهم ینظرون الیک وهم لا یبصرون
وان تدعوهم الی الهدی لا یسمعوا واگر ایشان را براه راست
دعوة کنی نشنوند یعنی اجابت نکنند و مراد از بن امر
خلافت و امامت است چنانک حافظ ابو نعیم اصبهانی
در کتاب حلیة الاولیا از رسول صلوات الله علیه روایت
کرده است از حذیفة بن الیمان رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه و آله ان تستخلفوا علیا
وما اریکم فاعلین تجدوه هادیا مهدیا یحملکم المحجة البیضا
معنی حدیث رسول صحابه را گفت اگر
سخن مرا اجابت کنید و بعد از من علی را خلیفه دانید
و بوی اقتدا کنید و می بینم شما را که اجابت نکنید و بحکم
من التفات نمایید و بدیگری اقتدا کنید باید علی را
راه نماینده وراه یافته حال کند بر شما راه روشن و ترا هم
ینظرون الیک وهم لا یبصرون و می بینی ایشان را که نگو
می نگرند ای محمد و نمی بینند مفسران گفته اند ای الاصنام

داشته‌ام

ینظرون الیک وهم لا یبصرون مصنف کتاب گوید
عجب دارم از علماء تفسیر که چنین هذیانات محض مشغول
شوند و سخنان بی کار گویند که چون عقلا در آن شروع
کنند سخافت عقل ایشان و خفافت سر ایشان بدانند
خذاء تعالی در محکم کتاب سمع و بصر و ادراک از اصنام سلب
فرموده و کفار را بر پرستش ایشان توبیخ و تقریع کرده قوله
لم تعبد ما لا یسمع و لا یبصر و لا یغنی عنک شیا یعنی چرا می
پرستیدی او را معبود خود می دانید و حال او آنست
که سخن شما نمی شنوند و شما را نمی بینند و منفعتی بشما نمی توانند
رسانید و مضرتی از شما دفع نتوانند کرد و نظایر این در
قرآن باختلاف عبارات چندین جا مذکور پس مفسری
حاصل گوید ای محمد بتان بتو می نگرند و نمی بینند و این چنین
تناقض بکلام خدا نسبت کنند نعوذ بالله من الخذلان
و مخالفة القرآن حقیقت معنی آنست که چون رسول
صلی الله علیه و آله تقریر امامت امیر المومنین می فرمود
از غایت حسد و عداوة و غلبه خشم که بر ایشان
ظاهر می شد بر دو بر خشم ایشان می آمد چنانک درو فتنه

مسهم نبینیم فهم نکنی

غضب و خشم ادراک کرده ایم خدای تعالی آنحضرت استاد ای
محمد تو ایشانرا براه راست دعوت میکنی و اجابت نمی کنند
ان غلبه خشم بتو می نکرند یعنی می بینند یعنی حقیقت قول
تو نمی بینند خذ العفو ای العفو من اخلاق الناس و افعالهم
یعنی از فعل بد ایشان بطریق مکارم اخلاق در گذر و امر
بالعرف و امر معروف کن و العرف والمعروف
والعارفة کل خصلة حمیدة ترتضیها العقول و تطمئن
الیها النفوس یعنی هر خصلتی نیکو که عاقلان بپسندند و
نفسها بدان آرام گیرد از غایت پسندیدگی و اعرض عن
الجاهلین و از جاهلان که امامت علی و فرزندانش
قبول نمی کنند اعراض کن و گفته اند مراد از عرف کلمه
لا اله الا الله است و مراد از جاهلان مراد ابو جهل و
اصحابش و اما ینزغنک من الشیطان نزغ و اگر بتو
رسد از شیطان فتنه و تحیر یکی (؟) و مراد ازین نه
شیطان جن است که ساحت رسول و عظمت وی
از آن بیشتر است که شیطان جن را بوی راه بود بلک
مراد شیطان انس است یعنی آنانکه امامت علی و فرزندانش او

نمی کنند و فساد کی و شبهتی بتو رسانند فاستعذ بالله
ای فاستجر پناه بخدای تعالی بر انه سمیع علیم کی او
شنوا است بمقالت منکران امامت علی و دانا است
بضغاین اندرون ایشان و کیفیت مجازات ایشان
قوله تعالی واذکر ربک فی نفسک تضرعا
وخفیة ابن عباس گوید مراد ازین ذکر قرآنست که در
نماز خوانی یعنی ای محمد در حالت نماز قرآن گاهی بسر و تواضع
خوان و گاهی بجهر چنانک ایشانک بتو اقتدا کرده اند
بشنوند و دون الجهر من القول در آنک آواز بلند کنی بالغدو
والاصال یعنی بامداد و شبانگاه و احد آصال اصیل است
چون یمین و ایمان اهل لغت گفته اند غدو و آصال ما
بین العصر و المغرب است و لا تکن من الغافلین و از ذکر
غافلان مباش و مراد ازین امت است اگر چه خطاب
با رسول حی (؟) و ظاهر بدان ان الذین عند ربک آنانک نزد پروردگار
تواند ای محمد یعنی ملایکه ای من عند ربک جاهم التوفیق و
العصمة یعنی فرشتگان که از نزد پروردگار تو توفیق و
عصمت رفیق ایشان شد لا یستکبرون و لا یستعظمون

تکبّرونه لی تمایند عن عبادته از پرستیدن خدای
تعالی ویسبّحونه وتنزیه می گویند او را و پاکی و بی
عیبی او را یاد می کنند ویقولون سبحان الله
وله یسجدون واورا سجده می کنند وگفته اند
نماز می کنند

ومن سورة الانفال

قوله تعالی کما اخرجک ربک من بیتک بالحق بعد ما تبین
کانما یساقون الی الموت وهم ینظرون درکاف کما خلاف کرده اند
وتشبیهی که خدای تعالی اخراج رسول را صلی الله علیه وآله
از خانهٔ خود بآن تشبیه کرده است عکرمه گوید
یعنی ذلکم واتقوا الله واصلحوا ذات بینکم فان ذلک خیر
لکم کما کان اخراج الله محمدا من بیته بالحق خیر لکم وان کرهه فریق
منکم یعنی از خدای بترسید وبصلاح باز آرید آنچ میان شماست
که خیر شما در آنست همچنانک خیر محمد علیه السلم در آن بود که
او را از خانهٔ خود بیرون آورد بحق واگرچه بعضی از شما را
در آن کراهیت بود مجاهد گوید کما اخرجک ربک یا محمد من بیتک
بالحق علی کره فریق من المؤمنین کذلک هم یکرهون القتال
ویجادلونک فیه ای انهم یکرهون القتال ویجادلونک فیه

کما فعلوا ببدر یعنی چنانک بیرون آورد ترا ای محمد بروز بدر کار نو
از خانهٔ تو بحق وبعضی از مؤمنان آن را کراهیت می داشتند
همچنین از کارزار با کافران کراهیت می دارند و در آن با تو
خصومت می کنند همچنانک در کارزار بدر کراهیت می
داشتند وبا تو در آن جدال می کردند وگفته اند خدای تعالی
رسول را از خود کی با مرغنایم مشغول شود اگرچه صحابه
از آن کراهیت می بودند کما مضی لامره فی خروجه من البیت
لطلب العیر وهم کارهون یعنی چنانک باز بیرون آمدن
از خانهٔ خود مشغول شد بطلب کاروان قریش و صحابه
از آن کراهیت داشتند وگفته اند معناه یسالونک عن الانفال
مجادلة کما جادلوک یوم بدر فقالوا اخرجتنا للعیر ولم تعلمنا
قتالا فنستعدّ له یعنی ترا ای محمد از انفال بطریق مجادله سوال
می کنند چنانک روز بدر با تو مجادلت می کردند وگفتند ما را بیرون
آوردی که کاروان قریش بردیم واز قتال ما را خبر ندادی
تا کار کارزار بساختمانی وگفته اند اولئک هم المؤمنون حقا
کما اخرجک ربک من بیتک بالحق یعنی ایشان مؤمن اند بحق چنانک
خدای تعالی ترا از خانهٔ خود بیرون آورد بحق واین معنی بغایت

خو بست ابو عبیده یعنی قسم است مجازش چنین بود
والذی اخرجک وحق آنک خدایی کی ترا از خانهٔ تو بیرون آورد
زیرا کی ما در محل الذی است وجواب آن یجادلونک بود
وعلیه یقع القسم تقدیره والذی اخرجک من بیتک بالحق
و گفته اند کاف یعنی اذ است تقدیرش چنین بود واذ اخرجک
ربک من بیتک بالحق وان فریقا من المومنین لکارهون لطلب
المشرکین یجادلونک فی الحق ای فی القتال یعنی یاد کن ای
محمد آن حالت را خدای تعالی ترا از خانهٔ خود یعنی مدینه
بیرون آورد بحق وبعضی از مومنان در آن کراهیت داشتند
طلب کاروان قریش می کردی وایشان با تو در کار زار جدال
می کردند و آن چنان بود کی مومنان بشکلت وحرب مشغول
بودند و بیرون بد انستند کی کار زار خواهد بود از آن
کراهیت یافتند گفتند یا رسول الله اگر مارا خبر دادی تی
ما بدشمنان خواهیم رسید اسباب حرب بساختمانی
ما از جمیت کاروان قریش بیرون آمدیم جدال ایشان
با رسول علیه السلم این معنی بود بعد ما تبین بعد از آنک روشن
بر ایشان که رسول نکند الا آنچ خدای تعالی او را بآن امر فرموده

کانما یساقون الی الموت وهم ینظرون این زید گوید هو
المشرکون جادلوه فی الحق کانما یساقون الی الموت حین
یدعون الی الاسلام لکراهیتهم ایاه وهم ینظرون یعنی
این مشرکان با رسول در حق جدال می کردند تو بیا ایشان را
براه می خواندی در آن حالت که ایشان را باسلام دعوة می کرد
از جمیت آن کی از نوی کراهیت می داشتند چنان می داشتند
که ایشان را براه دعوة می کند قو [illegible] یوحی ربک الی
الملائکة انی معکم فثبتوا الذین آمنوا ای محمد یاد کن چون خدای
تو ملائکه را گفت انی معکم من با شمام یعنی آن فرشتگان را
که روز بدر مدد مومنان کردند انی معکم یعنی یاری کردن
و نصرة داد من با شما ام فثبتوا الذین آمنوا دلهای ایشان را
قوة دهید و عزیمت و نیت ایشان در ست دارید
و گفته اند در حرب با ایشان حاضر شوید و گفته اند
معاونت کنید ایشان را در کار زار دشمن و گفته اند کان
الملک یتشبه بالرجل الذی یعرفون وجهه فیاتی الرجل
من اصحاب النبی صلی الله علیه واله فیقول انی قد سمعت
من المشرکین فسمعتهم یقولون والله لئن حملوا علینا لننکشفن

فتحدّث بذلک المسلمون بعضهم بعضاً فیقوّی انفسهم و
یزدادون جرأةً یعنی ملک خود را بصورة مردی کرد و او را
بی شناختند بمردی از اصحاب رسول علیه السلام عرض می
کرد و با وی می گفت من نزدیک مشرکان رفتم آواز ایشان
شنیدم کی می گفتند کی اگر بر ما حمله کنند دست بداریم ما
به بندد و با مسلمانان همه این حدیث می گفتند دلهاء
ایشان باین سخن قوّت همی یافت و دلیری می افزود سألقی
فی قلوب الذین کفروا الرّعب گفت من ترس در دلهاء کافران
اندازم پس ایشان را کیفیّت ضرب و قتل تعلیم کرد و گفت
واضربوا فوق الاعناق گفته اند این امر از خدای تعالی
مومنان را و گفته اند امر است از خدای تعالی اما متصل است
به فثبّتوا الذین آمنوا و در فوق الاعناق خلاف کرده اند
عطیه و ضحاک گویند معناه فاضربوا الاعناق یعنی گردنهاء
ایشان بزنید چنانک در آیت فاذا لقیتم الذین کفروا فضرب
الرّقاب و گفته اند فوق الاعناق ای علی الاعناق
بر گردنهاء ایشان زنید عکرمه گوید بر سرها زنید از
بالاء گردن چنانک فرمود فان کنّ نساءً فوق اثنتین ای اثنتین

فما فوقها واضربوا منهم کلّ بنانٍ عطیه گوید یعنی کلّ مفصل
یعنی هر بند گشای ابن عباس گوید مراد اطراف است
و بنان جمع بنانه است و هی اطراف الاصابع یعنی طرف
انگشتان دست و پای و اشتقاق آن از ابنّ بالمکان است
اذا اقام ابو امامة بن سهل بن حنیف از پدر روایت کند
کی روز بدر دیدم کی هر کس از ما در کشتن کافران چون شمشیر
اشارت کردی و هنوز بمحلّ آن نرسیده بودی کی سر از بدن در
افتادی بیش از آنک شمشیر بوی رسیدی ابن عباس گوید
ابو الیسر کعب بن عمرو اخا بنی سلمه بود کی عباس را بگرفت
و او مردی ضعیف بود و عباس جسیم و ضخیم و قوی بود
رسول صلی الله علیه و آله ابو الیسر را گفت کیف اسرت
العبّاس یا ابا الیسر فقال یا رسول الله لقد اعاننی علیه
رجل ما رأیته قبل ذلک و لا بعده هیئته کذا و کذا قال
رسول الله صلی الله علیه و آله لقد اعانک علیه ملک کریم
یعنی عبّاس را چگونه اسیر گرفتی گفت مردی دگر فتن او را
یاری داد کی بیش از آن و پس از آن او را ندیده بودم و ندیدم
هیئتش عجیب و چنین بود رسول گفت یاری داد ترا بر وی

ملکی کن بم ذلک بانهم شاقوا الله ای خالفوا الله یعنی این
حالت ایشان از آن جهت رسید که مخالفت خدا و رسول
کردند ومن یشاق الله ورسوله وهر کس که مخالفت خدا و
رسول کند فان الله شدید العقاب خدای تعالی سخت
عقوبت است ذلکم ای هذا العقاب یعنی این عقوبت
بشما رسانیدم ای کافران در دنیا و در آن عقوبت تعجیل
کردم یعنی واقعهٔ بدر فذوقوه عاجلا بطریق عجاله
وقت و تا حضرت بچشید وان للکافرین آجلا فی المعاد
عذاب النار و بدرستی که کافران است در آخرت بطریق
آجل باز پس داشته ایم آتش دوزخ و در رفع ان دو وجه
دفع و نصب اما رفع بطریق سنه تکون بر تقدیره ذلکم فذوقوه
وذلکم ان للکافرین عذاب النار اما نصب بدو وجه بود
اول بفعلی مضمر ذلکم فذوقوه واعلموا وایقنوا ان للکافرین
ودوم بمعنی وبان للکافرین چون با حذف کرد منصوب شد
قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الذین کفروا
زحفا ای آنانکه ایمان آوردید چون کافران مجتمع ببینید
ای متزاحفین والتزاحف التدانی والتقارب و زحف
مصدر

مصدر است براء آن جمع نکرد کقولهم قوم عدل ورضی
فلا تولوهم الادبار پشت بر ایشان مکنید یعنی هزیمت
مشوید ولکن اثبتوا لهم و در معرض ایشان ثبات نمایید
ومن یولهم یومئذ دبره و هر کس که دوزن کار زار با کافران
پشت بر ایشان کند یعنی منهزم گردد حین بسکون با
خوانده است الا متحرفا لقتال ای متعطفا مستطردا
لقتال الا آنکه برای ایشان در آید و راستره بود ایشان را
بقتال و طلب قتل ایشان کند بهر حال که ممکن بود او متحیزا الی
فئة یا اگر پشت بر ایشان کند باید که پشتش آن بود کی با
جماعتی مومنان منضم شود یعنی با ایشان بپیوندد و با
آن مومنان باتفاق بر ایشان باز گردد و قتال کند فقد
باء بغضب من الله بدرستی که باز گردیده بود بخشم خدای
تعالی یعنی آنکه هزیمت شده باشد وماویه جهنم وبئس المصیر
ومأوی او دوزخ باشد و بد باز گشتن جایی است دوزخ
و در حکم این ومن یولهم یومئذ دبره خلاف کرده اند که خاص
در اهل بدر است یا در شان همه مومنان است ابو سعید
خدری گوید خاص در شان اهل بدر است که هزیمت ایشان را روا

را آن روز مسلمانان فتنه بوذ کی پناه با ایشان برند اگر
رسول صلی الله علیه وآله اما بعد از آن مسلمانان بعضی
فئة بعض اند و بعضی گفته اند حکم آیت عام است در
هر موضع کی دشمن ببینند و منهزم شوند ابن عباس گوید
بزرگترین گناهها کبیره نیز گریست و لجت و هزیمت
گشتن از کافران زیرا کی خذای تعالی فرموذ و من یولهم
یومئذ دبره الا متحرفا لقتال الآیه فلم تقتلوهم ولکن الله
قتلهم وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی در سبب نزول
این آیت سه قول گفته اند اول آنست کی رسول علیه السلم
قبضه از خاک وادی بذر بر گرفت و در روی کافران
انداخت و گفت شاهت الوجوه فلم یبق عین مشرک
الا دخلها منه شی هیچ چشمی از چشمها کافران نماند الا
از آن خاک در وی افتاذ چنانکه حکیم حزام گوید روز بذر
آوازی از آسمان بزمین رسید گویی آواز سنگریزه بوذ کی
در طشتی افتاذ رسول علیه السلم آن سنگریزها بینداخت
ما هزیمت یافتیم سعید مسیب گوید رسول صلی الله
علیه وآله روز احد نیزه بر ابی خلف زد فسقط عن

سنگریزه

فرسه ابی خلف از اسب در افتاذ و لم یخرج من طعنته دم
و از زخم او هیچ خون بیرون نیامد مخجل یخور خوار الثور یعنی
چون گاو بانگ میکرد او را گفتند چی ترا چنین عاجز کرد مرا جرا
یافته، گفت این چی بمن رسید اگر با اهل زمین رسیدی همه
بمردندی خذای تعالی این آیت فرستاذ و ما رمیت اذ
رمیت ولکن الله رمی و گفته اند روز خیبر رسول صلی
الله علیه وآله فرموذ صحابه را کی کمانی بمن آرید کمانی
دراز بیاوردند گفت کمانی دیگر بیارید کمانی کوتاه
بیاوردند رسول علیه السلم از آن کمان تیری انداخت در حصار
خیبر افتاذ بخانه کنانة بن الحقیق فرو رفت و
او در بستر خفته بوذ تیر بوی رسید در حال بمرد
خذای تعالی آیت فرستاذ و ما رمیت اذ رمیت ولکن
الله رمی جمهور مفسران قول اول اختیار کرده اند
و معنی آیت آنست کی فلم تقتلوهم فتستحقوا الانفال
ولکن الله قتلهم یعنی کافران شما نکشتید تا مستحق غنیمت
شوید خذای تعالی ایشان را کشت و مراد آنست کی
نصرة از حضرة خذای تعالی است و مدد ملایکه بامر او

ششی

وگفته الله مراد آنست كی فلم تقتلوهم ولكن الله اماتهم وانتم
جرحتموهم شما ایشانرا نکشتید بلک خدای تعالی ایشانرا
بمیرانید و شما مجروح کردی ایشانرا زیرا کی اخراج روح
تعلق بامر خدای تعالی دارد وگفته الله ساقهم الیکم و مکنکم منهم
یعنی ایشانرا بشما رسانیدم و شمارا و ما رمیت اذ رمیت و
لکن الله رمی ای ما رمیت فی اعینهم کلهم یعنی تو خاک در چشمهاء
ایشان همه نتوانستی انداختن زیرا کی در قدرة بشر نگنجد کی از
دست بیندازد و بچشم همه رساند ولکن خدا انداخت در
چشمهاء ایشان همه وگفته الله و ما رمیت ما ظفرت ولکن
الله رمی اظفرک یعنی نه تو ظفر یافتی بلک ظفر خدای تعالی ترا داد
چنانک عرب گفته اند رمی الله لك ای نصرك و لیبلی المؤمنین
منه بلاء حسنا ای انعم الله علی المؤمنین نعمة عظیمة بالنصر
والغنیمة والاجر والمثوبة تقول ابلاه اذا انعم علیه وبلاه
امتحنه و بلا در خیر و شر استعمال کنند فقیده بقوله حسنا
ان الله سمیع علیم تا مومنان بدانند کی این چی نعمت است کی
باکثرة دشمن و قلة مومنان ظفر داد ایشانرا بر دشمنان
بسیار و حق این نعمت بشناسند و شکر آن بگزارند ان الله

سمیع لاقوالهم خدای تعالی شنوای سخنان ایشان است علیم
داناست بافعال ایشان سمیع است باسرار ایشان علیم است
بضمیر ایشان ذلکم الذی ذکرتم من القتل والرمی والابلاء الحسن
یعنی آنک یاد کردی از قتل و رمی و بلاء حسن وان الله ای
واعلموا یعنی بدانید و در فتح ان هم آن وجوه است کی در
ذلکم مذکوره وان للکافرین عذاب النار بیش از ین یاد کردیم
موهن کید الکافرین ای مضعف کید الکافرین بابطال حیلهم
والقاء الرعب فی قلوبهم یعنی بدانید کی خدای تعالی باطل کننده
حیلت کافرانست و ترس در دلهاء ایشان می نهد ان تستفتحوا
فقد جاءکم الفتح یعنی اگر طلب نصرة و فتح می کنید فتح و نصرة خدا
آمد و سبب نزول این آیت آن بود کی بوجهل روز بدر گفت
اللهم افتح بیننا وبین محمد خدای تعالی دعاء وی اجابت کرد
عوف و معوذ پسران عفرا بر وی حمله کردند و اورا زخم زدند
عبد الله مسعود اورا بکشت کلبی گفته بوجهل روز بدر
دعا کرد و گفت اللهم انصر علی الجندین واهدی الفئتین واکرم
الحزبین وافضل الدینین یعنی نصرة ده لشکری را از ین دو
لشکر و از ین دو گروه هادی را راه نماء و از ین دو طایفه را

کرامی دارد و این دو رشته زنتی را فضیلت ده خدای تعالی
این آیت فرستاد وان تنتهوا عن الکفر و اگر از کفر باز ایستید
و برگردید فهو خیر لکم آن باز ایستادن و برگردیدن
شما را بهتر بود وان تعودوا و اگر بقتال محمد باز گردید نعد
ما نیز باز گردیم بقتل و واقعه‌ای چون بدر واقع شود ولن تغنی
عنکم فئتکم شیئا و قتال از شما جمیع لشکر دفع و منع نتوانند کرد
ولو کثرت و اگر چه بسیار شوند وان الله مع المؤمنین و
خدای تعالی بنصرت و نصرت با مومنانست **قوله تعالی**
یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله ورسوله ای آنانکه ایمان آوردید
فرمان برید خدا و رسول را در آنچه شما را بآن میخوانند
یعنی جهاد و گفته اند هو قبول الامر والنهی یعنی مراد قبول
کردن امر و نهی است و مومنان بدین مخصوص نبود رفعت
قدر ایشانرا وان کان غیر المومنین داخلا معهم و اگر چه غیر
مومنان داخل اند ولا تولوا عنه وانتم تسمعون یعنی
از رسول اعراض مکنید و در بند مخالفت او مباشید و
این اشارتی است بمخالفتی که در ضمیر داشتند بعد از رسول
با اهل بیت او چنانکه کردند وانتم تسمعون و کنایت بلفظ

ای لا تعرضوا عنه

ولا تولوا عنه بواحد فرمود زیرا که آن عاید است با خدا
یا با رسول علیه السلم و گفته اند عاید است با هر دو لان امر
کل واحد امر الآخر و گفته اند عاید است با جهاد و امری که
کرده است بآن فرموده الله وانتم تسمعون یعنی شما قرآن و
گفته الله یعنی امر و نهی می شنوید ولا تکونوا کالذین قالوا
سمعنا وهم لا یسمعون و چون منافقان و مشرکان
مباشید که اوامر و نواهی خدای تعالی می شنیدند و نمی
شنیدند یعنی از آن منفعت نمی یافتند و چون ایشان را
از آن هیچ منفعت نبود گوئیا که نمی شنیدند ان شر الدواب
عند الله بدترین جنبندگان بر روی زمین عند الله در حکم
خدای تعالی الصم البکم الذین لا یعقلون اخفش گوید
هر چیز که بغذا محتاج بود او را دابه گوید الصم البکم
کر و گنگ از آن حق در موضع دیگر ایشان را کور دل خواند قوله
فانها لا تعمی الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور ابن
عباس گوید مراد ازین آیت بنو عبد الدار بن قصی اند که می
گفتند نحن صم بکم عمی عما جاء به محمد فلا نسمعه ولا نجیبه ولم
یسلم منهم الا رجلان مصعب بن عمیر و سویبط بن حرمله

می شنوند مع
بحقیقت مع
از خلق خدای

ماکرو کنگ و کوریم از آنچ محمد بآن آمده است نمی شنویم و آنرا
اجابت نمی کنیم آن قوم را همه بکشتند بیک نفس که او را بقتل آوردند
و آن صاحب لواء رسول بود علیه السلم و ازین قوم جز دو کس
ایمان نیاوردند مصعب بن عمیر و سویبط بن حرمله الذین
لا یعقلون ایشان عقل ندارند والدابة علی الانسان الآدمی
و علی الوثم حملت الکراهیة لانهم کالانعام حیث لم یسمعوا الموعظة
ولم ینطقوا بالحق ولم یتدبروا القرآن فیعرفوا الرشد من الغی
یعنی دابه بر آدمی اطلاق نکنند الا بطریق ذم و آیت حمل بر ذم
کرده است زیرا که ایشان چون چهارپایان اند از آن وجه که
نصیحت قبول نمی کنند و سخن حق نمی گویند و در قرآن تدبر
و تفکر نمی کنند تا بواسطهٔ آن حق از باطل بدانند ولو علم
الله فیهم خیرا و اگر خدای تعالی دانستی که ایشان ایمان آرند
و نصیحت قبول کنند لاسمعهم ایشان را از شنیدن منتفع
دادی ولو اسمعهم ایشان را فهم و علم بقرآن بدادی لتولوا ای
عن القرآن از علم قرآن برگشتندی وهم معرضون و ایشان
برگشتگانند از خدای تعالی و ایمان آوردن بوی لعلم الله فیهم
از آن جهت که خدای تعالی عالم بود بآنکه ایمان نیارند مصنف

لا یعقلون هم

کتاب گویند این آیات باسرها الرحبه ظاهرا در شان این
طایفه منزل شد که ذکر کردیم اما حکم و حقیقت عموم راست
یعنی هر کس که مطیع و ممتثل امر خدا و رسول نشود و مخالفت کند
ایشان او بعد از رسول با اهل بیتش او جفا بود و حق ایشان
او نشنید و از قول روز غدیر که گفت بخ بخ یا ابن ابی طالب اصبحت
مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنة تجاوز کرد خدای تعالی با وی
می گوید ولا تکونوا کالذین قالوا سمعنا وهم لا یسمعون کانه
کی این شخص و اصحابش همان می کنند که بنو عبد الدار بن قصی
کنند نحن صم بکم عمی عما قال محمد فی علی و اهل بیته یعنی ایشان
همان کنند که از بنی عبد الدار روایت کردند که ماکر و کنگ و کوریم
از آنچ محمد در حق علی و اهل بیت خود می گوید لاجرم ان شر
الدواب عند الله الصم البکم الذین لا یعقلون در شان ایشان
بود ولو علم الله فیهم خیرا لاسمعهم ولو اسمعهم لتولوا وهم معرضون
بر ابطال ایمان ایشان شاهد که عدل است نعوذ بالله من
مخالفة القرآن و غضب الرحمن و عذاب النیران و تقویة
اهل الضلالة والعصیان **قوله تعالی** یا ایها الذین
آمنوا استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم ای آنانکه

در ابطال ایم

بر

من متابعة النفس

ایمان آورده اید اجابت کنید خدا و رسول را چون شما را دعوة
کنند بآنچه شما را احیا کند یعنی آنچه بر شما حکم کنند گفته اند لما
یحییکم مراد ایمانست که آن سبب حیوة است و کفر موت است
و گفته اند مراد جهاد است و گفته اند مراد شهادة است
زیرا که شهدا زنده اند و گفته اند مراد علم است که آن سبب
حیوة ابد است و گفته اند مراد قتل کفار است و گفته اند
مراد غنیمت است که از جهاد بایشان می رسید و بآن عیش
می کردند و لام در لما یحییکم بمعنی الی است و معنی استجابة
درین آیت طاعت است و دلیل برین حدیثی است که
ابو هریره روایت می کند قال مرّ رسول الله صلی الله علیه و آله
علی ابیّ بن کعب وهو قایم یصلّی فدعاه رسول الله صلی الله
علیه و آله فلم یجبه حتی فرغ من صلوته ثم جاء وسلّم علی رسول الله
علیه فقال لم تجبنی اذ دعوتک اما تقرأ قوله استجیبوا لله
اذا دعاکم فقال لم اعلم ولا اعوده بعد الی مثله معنی
حدیث یعنی رسول علیه السلم بر ابیّ کعب بگذشت
و او در نماز بود رسول علیه السلم او را بخواند جواب رسول
نداد تا از نماز فارغ شد بخدمت رسول آمد و سلام کرد

رسول علیه السلم او را گفت چرا ترا دعوة کردم و اجابت نکردی
قرآن نخوانده ای که حق تعالی فرموده استجیبوا لله و للرسول
اذا دعاکم اجابت کنید خدا و رسول را چون شما را دعوة کنند
گفت یا رسول الله ندانستم بعد از این مثل این نکنم مصنّف
کتاب گوید این آیت و این حدیث دلالت می کند بر آنکه اجابت
امر رسول واجب است و اگر چه مامور در نماز بود نماز قطع باید
کرد و بجواب رسول مشغول باید شد پس چون اجابت رسول و امر وی
واجب بود در احفظونی فی عترتی و احبّوهم بمحبّتی و اکرموهم
بکرامتی هم واجب بود و در مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من
رکب فیها نجی و من تخلّف عنها غرق لازم باشد پس چون محبّت فقط
عترة نکردند و محبّت رسول با ایشان محبّت نبود زیرا که صفت
محبّت آن بود که در جمیع امور مطیع و ممتثل امر محبوب باشد
ان المحبّ لمن یحبّ مطیع و ایشان اکرامت رسول الکرام نبودند
زیرا که ایشان را دین او امر حکم فرمود که چنانکه مرا دوست میدارید
و در جمیع اوامر و نواهی علم و من یطع الرسول فقد اطاع الله در نفاق
او من گلو شید هم چنین دوستی اهل بیت مرا و عترة مرا ندید
و طاعت ایشان واجب و لازم بود و در گشتی متابعت و اطاعت
در جمیع امور شما لازم

ایشان موجب نجاة آخرت شد و مخالفت از سفینه
متابعت و امامت ایشان سبب هلاک می‌شود و بعد
از رسول این دعوة را بصورة اجابت نکردند چنانکه در
حالت حیوة بصفت اجابت ننمودند بلکه بصورة هم در
حیوة رسول در اوقات خلوات بایذاء او مشغول می
گشتند چنانکه حافظ ابو نعیم در کتاب حلیه از ابو سعید
خدری روایت کرده است که صحابه از علی شکایت
می‌کردند پس رسول علیه السلم برخاست فقام خطیبا و قال ایها
الناس لا تشکوا علیا فو الله انه لاخیشن فی ذات الله **معنی**
حدیث رسول برخاست و خطبه بخواند و گفت
ای مردم از علی شکایت مکنید که او از شما بذات خدا که
ترسناک‌تر یعنی او از خدا ترسناک‌تر از شما ست و چون
چنین بود چیزی از وی صادر نشود که موجب شکایت
بود اما عداوة ایشان با امیر المؤمنین اند و جهت بود
اول حسد و دوم کمال فضایل ذاتی شعر
کل العداوة قد ترجی ازالتها الا عداوة من عاداک عن حسد
یعنی همه دشمنی را امید زوال توان داشت الا دشمنی کسی را

که با تو از حسد دشمنی کند • والجاهلون لاهل العلم اعداء
و هم چنین جاهل دشمن عالم بود بلکه در عهد رسول علیه السلم
سب امیر المؤمنین کردند چنانکه حافظ ابو نعیم در کتاب حلیه
از کعب بن عجره از پدرش روایت کرده است قال رسول
صلی الله علیه و آله لا تسبوا علیا فانه ممسوس فی ذات الله
معنی حدیث یعنی رسول گفت علی را دشنام مدهید
که آن بذات خدا باز می‌گردد یعنی هر کس که سب علی می‌کند
سب خدا کرده است پس مخالفان امیر المؤمنین و ناقضان بیعت
امامت او بحکم آیت یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول
اذا دعاکم لما یحییکم عمل نکردند و هر کس که باحکام خدا و رسول
عمل نکند چنین بود از قرآن شنو و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک
هم الکافرون قوله و اعلموا ان الله یحول بین المرء و قلبه و
بدانید که خدای تعالی بدل بنده نزدیک است که لا یخفی علیه شیء
اظهره او استره یعنی چون به بنده نزدیک است هیچ
پوشیده نبود هیچ آشکارا کند و هر چه پنهان دارد و این
هم چنانست که می‌شود و نحن اقرب الیه من حبل الورید و
این قول قتاده است و بغایت نیکوست و گفته اند چون رسول

علیه السلم صحابه را در حالت ضعف بغنار دعوة کرد سان
ظنونهم واختلجت صدورهم ظنهاء ایشان بگشتند ودلهاء
ایشان از جاء در آمد خداء تعالی ایشان را گفت قاتلوا فی
سبیل الله واعلموا ان الله یحول بین المرء وبین ما فی قلبه
فیبدل الخوف امنا والجبن جراة یعنی با دشمنان
خدا کارزار کنید وبدانید که خداء تعالی حجاب می کند
میان دل مرد وآنچ در دل او ست خوف با من بدل کند
وبددلی بدلیری والله الیه تحشرون ای فیجازیکم فی
اعمالکم شمارا بحضرة او باز کرد انند وبر انگیزند پس باعمال شما
شمارا جزا دهند **قوله تعالی** یا ایها الذین آمنوا
لا تخونوا الله والرسول ولا تخونوا اماناتکم ای اماناتکم الایمان
آوردید با خدا ورسول خیانت مکنید ودر امانت خیانت
روا مدارید در سبب نزول این آیت خلاف کرده اند بعضی
گفته اند در شان ابو لبابة بن عبد المنذر الانصاری منزل
شد وآن چنان بود که رسول صلی الله علیه وآله بیست
ویک شبانروز حصار جهودان قریظه داد پس ایشان
از رسول علیه السلم طلب صلح کردند بر آنچ براذرانشان

از بنی نضیر خواهند از اذرعات واریحا از زمین شام
چون کسی نزد ایشان رفت وخبر باز داد رسول ایشان را
ازین منع کرد پس رسول گفت حکم بسعد معاذ باز گذاریم
ایشان گفتند ما بحکم سعد راضی نشویم پس گفتند ابو لبابه را
نزد ما فرستد وابو لبابه ناصح ایشان بود زیراکی مال و
عیال واهل وولد او انجا بود رسول علیه السلم او را نزد ایشان
فرستاد ایشان او را گفتند انتنزل علی حکم سعد بن معاذ
یعنی بحکم سعد معاذ فرود آییم فاشار ابو لبابة الی حلقه
انه الذبح فلا تفعلوا یعنی انگشت بر حلق نهاد وگفت
او شمارا بکشد او را حکم مسازید ابو لبابه گوید والله ما زالت
قدمای حتی علمت انی قد خنت الله ورسوله سوگند یاد کرد
که قدم از انجا بر ندارم تا بدانستم که با خدا ورسول خیانت
کردم فنزلت هذه الآیة این آیت فرود آمد چون آیت منزل شد
خود را با ستونی از استونهاء مسجد محکم در بست وگفت
والله که طعام نخورم وشراب ننوشم تا بمیرم او یتوب الله
او یا خداء تعالی توبت من قبول کند فمکث سبعة ایام لا یذوق
فیها طعاما ولا شرابا هفت روز بر ان حالت بماند تا بستگی

او طعام و شراب تناول نکرد تا بیهوش شد ثم تاب الله علیه
خداء تعالی توبت او قبول کرد او را گفتند ابلبابه بیم کی خداء
تعالی توبت تو قبول کرد گفت لا والله لا احل نفسی الا ان رسول الله
هو الذی یحلنی سوگند یاد کرد کی من خود را نگشایم الا آنک رسول
خدا مرا بگشاید رسول صلی الله علیه و آله بیامد و بدست مبارک
خود او را بگشود پس گفت یعنی ابو لبابه ان من تمام توبتی
ان اهجر دار قومی التی اصبت فیها الذنب و ان انخلع من
مالی یعنی تمامت توبت من آنست که از میان این قوم کی مرا
در میان ایشان این گناه رسید هجرت کنم و از مال خود بیرون
آیم فقال رسول الله صلی الله علیه و آله یجزیک الثلث ان
تتصدق به دو دانگ مال ترا کفایت است که صدقه کنی
عطا ابن رباح گوید سبب نزول این آیت آن بود کی رسول
صلی الله علیه و آله لشکر انگیخت و خواست که بسر ابو سفیان
حرب راند یکی از منافقان نامه بوی فرستاد و او را از آن
حالت خبر کرد کی محمد قصد شما دارد اسباب حرب او بسازید
سدی گوید سبب نزول آیت آن بود کی هر چی از رسول علیه السلم
می شنیدند تفتیش آن می کردند و مشرکان را از آن خبر می دادند

وگفته اند

وگفته اند تخونوا ثم امانا تکم فی آل محمد و انتم تعلمون یعنی در امانت
آل محمد خیانت می کنید چنانک رسول فرموده انی تارک فیکم الثقلین
کتاب الله و عترتی و این امانتی عظیم بود کی بعد از رسول
صلی الله علیه و آله در آن خیانت بعد از آنک قرآن بر آن
ناطق بود و هست ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی
اهلها عبد الله عباس گوید وقتی عمر خطاب رنجور شد
بپرسش وی رفتم گفتم ای عمر اعهد یعنی ولی عهدی پدید آر
او را خوش نیامد و برنجید گفتم یا عمر اعهد گفت الی من اعهد
یعنی کرا ولی عهد کردانم گفتم علی را فقال له فضایل و لکن فیه
شیء یعنی او را فضایل است اما در وی چیزی هست گفتم
و ما الذی فیه چیست آن چیز که در وست گفت او می خواهد
که در جمیع امور بر حق قیام نماید و ان الله تعالی جعل الدنیا
علی ساقی الحق و الباطل فاراد علی یرید ان یجعلها علی ساق
واحد یعنی خداء تعالی عالم بر دو ساق وضع کرده است
یکی حق و یکی باطل و علی میخواهد که آن را بر یک ساق بدارد
و شنواند مصنف کتاب گوید این سخن عمر باطل است
زیرا کی خداء تعالی باطل بنا نهد و بباطل از دیگران راضی نشد

لو امانات ... و رسول ...

از سخن عمر چند محذور لازم می آید اول آنکه باطل بخدای
تعالی نسبت کرد و باری تعالی باطل از خود سلب فرمود
قوله اولم یتفکروا فی انفسهم ما خلق الله السموات والارض
وما بینهما الا بالحق ازین آیت روشن شد که خدای تعالی هر چه
آفرید حق آفرید چون این معنی محقق شد لازم آید که باطل نیافرید
پس اینچ عمر گفت که خدای تعالی عالم را بر دو ساق حق و باطل
آفرید و علی می خواهد که بر ساق حق بدارد و نتواند و
ازین سخن لازم آید که عمر در مدة حکم خود بحق و باطل عمل کرده
بود و علی بر حق کوشیده بود و از باطل معرض بوده باشد
پس علی بهتر بود که بحق ثابت بود نه کسی که گاهی بر حق بوده
باشد و گاهی بر باطل و عاقلان دانند که هر کس که بر حق مجرد
فاضلتر بوده از آنکه وقتی بر حق بود و وقتی بر باطل از قرآن شنو
افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی
فما لکم کیف تحکمون وما یتبع اکثرهم الا ظنا ان الظن لا یغنی
من الحق شیئا وامت متفق اند که عمر بسیار حکمها بباطل
کرد و امیر المومنین اورا ارشاد میفرمود و عمر گفت لولا علی لهلک
عمر خدای تعالی رسول را علیه السلم بحق فرستاد و بحق دعوة

کرده او کافر بود که مراد ما که خداوندیم آنست که حق ظاهر کردانیم
وباطل محو کنیم قوله ویرید الله ان یحق الحق بکلماته ویقطع
دابر الکافرین لیحق الحق ویبطل الباطل ولو کره المجرمون
اگر گوید مراد از حق و باطل کفر و اسلام است و مراد [redacted] از باطل
در امور دنیا بود گوییم این هم روا نبود زیرا که ازین معنی لازم
آید که [redacted] در امور دنیا برای طلب دنیا و زینت آن باطل اختیار کرد
و از حق برگشت و چون چنین بود لازم آید که [redacted] دوزخی
بود از قرآن شنو من کان یرید الحیوة الدنیا وزینتها نوف
الیهم اعمالهم وهم فیها لا یبخسون اولئک لیس لهم فی الاخرة
الا النار وحبط ما صنعوا وباطل ما کانوا یعملون محذور
سیوم رسول را و جمیع انبیا را برای آن فرستاد تا حق دین
و دنیا ظاهر کنند و در دفع و منع باطل کوشند و عمر گوید
که خدای تعالی عالم بر دو ساق حق و باطل وضع کرد و علی میخواهد
که بر یک ساق وضع کند نتواند لازم آید که انبیا و رسول علیهم
السلم حاشاهم در منع و دفع حق کوشیده باشند و هیچ مسلمان
این روا ندارد زیرا که خدای تعالی انبیا را برای آن فرستاد تا خلق را
بمصالح دین و دنیا راه نمایند چنانک فرمود رسلا مبشرین و منذرین

لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل و باطل اما
در امور دنیا و اما در امور آخرت از اغوا و اغرای شیطان
بود و باشد و باطل کردن متابعت شیطان باشد و
خدای تعالی خلق را از متابعت شیطان منع می فرماید
قوله یا ایها الذین آمنوا لا تتبعوا خطوات الشیطان و
من یتبع خطوات الشیطان فانه یأمر بالفحشاء والمنکر ولولا
فضل الله علیکم و رحمته ما زکی منکم من احد و الله یزکی من
یشاء بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه آدمی بیشتر از
خلق عالم چنان اند که حق بر مذاق ایشان تلخ می نماید
زیرا که هوا پرست اند قوله تعالی و اکثرهم للحق کارهون اما
اهل حق متابعت باطل نکنند اهل باطل متابعت باطل کنند
و بباطل راضی شوند الرضا بالکفر و الرضا بالفسق فسق
از قرآن شنو لو اتبع الحق اهواءهم لفسدت السموات
والارض و من فیهن بل اتیناهم بذکرهم فهم عن ذکرهم معرضون
و هر کس که دعوی حق کند و بمزاج اهل باطل عمل کند و
دین اقتضا آن کند که مزاج باطل بدهد و چون بمزاج باطل
بیرون رود مخالفت دین کرده باشد از قرآن شنو قوله

[illegible]

و من الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله بغیر علم
و یتخذها هزوا اولئک لهم عذاب مهین و عمر بقول لغو خود باطل
بحق خدا ایشان کرد و علی را حق نشستن کرد بعد از آن عبد الله
عباس گفت عثمان را ولی عهد ساز عمر گفت دروغ هم چیز
هست عبد الله گفت چیست گفت او را خویشان بسیار
هستند و اقارب را بر دیگران ترجیح کنند و در این صورة
عثمان این نیز باطل نشستن کرد و این معنی راست گفته زیرا
که مروان لعنه الله که رانده رسول بود صلی الله علیه و آله
باز خواند و وزارة بوی داد و موضعی که رسول علیه السلام بازار
اهل مدینه ساخته بود و وقف کرده باقطاع بوی داد و
ابو ذر را براند و باطلهاء عثمان بیش از آنست که در این معرض
ذکر توان کرد عمر از آن بجود که صحت یافت چون بمرض موت
رسید امر خلافت در شوری انداخت پس از آن غوغاء سخن
عمر لازم می شود که خدا و رسول و جمیع انبیا و رسل بر باطل
بوده اند و بباطل حکم کرده اند یا ایشان بر حق بوده اند و
عمر بر باطل نعوذ بالله من مخالفة التنزیل قوله و تخونوا
اماناتکم در امانات خیانت نکنید و رسول صلی الله علیه و آله

حدیث صحیح فرموده لا ایمان لمن لا امانة له ولا دین لمن
لا عهد له یعنی ایمان ندارد هر کسی که در امانت خیانت کند و
دین ندارد هر کسی که عهد نقض کند از این حدیث روشن
که بعد از رسول در امانت اهل بیت وی بود خیانت و فدک و
عوالی از فاطمه علیها السلام بگرفتند و بر خود و دختران خود
قسمت کردند و نقض عهد روز غدیر پیش گرفتند این دلیل
گویند مراد از این امانات دین است و هؤلاء المنافقون
ائتمنهم الله علی دینه فخانوا اذ اظهروا الایمان واسروا
الکفر یعنی خدای تعالی دین با مانت بمنافقان سپرده در
دین خیانت کردند که ایمان ظاهر کردند و کفر پنهان داشتند
با این همه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و آت
ذا القربی حقه از ایمان بود و ان الله عهد الی فی علی دین
بود چون رعایت نکردند ایمان بظاهر داشتند و کفر پنهان
کردند ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون واعلموا
انما اموالکم واولادکم فتنة بدانید که مال شما و فرزندان شما فتنه
یعنی اختبار و امتحان است شما را تا محبت مال و فرزند شما را
بر خیانت ندارد چنانکه ابو لبابه را بر خیانت داشت

صحیحین چو دوستی جاه و مال بعد از رسول الله خلق را بر خیانت
داشت تا با اهل بیت او لجاج کردند و ان الله عنده اجر
عظیم لمن آثر رضی الله فیهما و در حضرت خدا است مزدی عظیم
آن را که رضای خدا بر دوستی مال و فرزند و جاه اختیار کند
قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا ان تتقوا الله یجعل لکم فرقانا
ای آنانکه ایمان آورده‌اید اگر از خدای تعالی بترسید و از باطل بپرهیزید
و از شیطان و حزب او اعراض کنید شما را فرق کردن حق
از باطل کرامت کند بدین آیت روشن شد که امیر المؤمنین بر
حق بود و دیگران بر باطل زیرا که او هرگز از حق جدا نگرد
چنانکه رسول فرمود الحق مع علی وعلی مع الحق یدور معه
اینما دار معنی حدیث حق با علی است و علی با حق است
و حق با علی میگردد چنانکه او می گردد ونکفر عنکم سیئاتکم ای
نسترها بالعفو عنها یعنی اگر از خیانت کردن توبت کنید و از
دوستی مال و فرزند اعراض کنید و امانت بصاحب امانت باز رسانید
گناه شما عفو کنیم و گناه شما بپوشانیم ویغفر لکم ذنوبکم گناه
شما بیامرزد والله ذو الفضل العظیم و خدای تعالی خداوند
فضل بزرگ است بر بندگان خود والتکرار للتاکید او لاختلاف اللفظ

[و اذ] یمکر بک الذین کفروا سبب نزول این آیت آن بوذ کی
رؤساء قریش در دار الندوه جمع شذند تا در کار محمد اندیشه
کنند در دربستند تا از بنی هاشم کس حاضر نشوذ ابلیس بر صورة
پیری جامهٔ پاک پوشیده در میان ایشان رفت و بنشست
گفتند تو کیستی گفت من شیخی ام از نجد سمعت باجتماعکم فاردت
ان احضرکم جمعیت شما شنیدم خواستم کی در میان شما باشم و
رای شما مشاهده کنم و شما را در آن نصیحت کنم گفتند این مردی
از نجد است او نه هیچ باک نیست فتکلموا فیما بینهم سخن گفتند
در امری کی میان ایشان بوذ یعنی امر محمد صلی الله علیه و آله
ابو البختری گفت رای آنست کی او را بگیرید و در خانهٔ کنید
و شدّوا وثاقه و در آن محکم کنید و سوراخی بگذارید کی طعام
و شراب از آن بوی میدهید تا بمیرد شیخ نجدی گفت بئس
الرای رایتموه بد رایی است این رای قصد مردی کی کنید کی با
شما خویشی دارد و او را خویشان و یاران هستند چون این
حالت بشنوند با شما مقاتلت کنند فساد در اجتماع شما پدید
آید گفتند شیخ نجدی راست گفت هشام بن عمرو از بنی عامر
گفت رای آنست کی او را بگیرید و بر اشتری بندید و از میان خود

بیرون کنید تا بمیرد یا هر جا کی خواهد برود فقال ابلیس بئس الرای
رایتموه بد رایی است قصد او می کنید با این طریق فسادی در
میان شما ظاهر کردد و طایفهٔ از شما با وی اند او در میان قوم دیگر
برود همین فساد در میان قوم دیگر پیدا آید بر شما خروج کند
فیکون فیه هلاککم هلاک شما در آن بوذ گفتند شیخ نجدی راست
میگوید ابو جهل گفت رایی بر شما عرض کنم از آن بهتر هیچ رای
نبوذ رای آنست کی طایفهٔ از جوانان قریش بعضی کارد زنند تا او را
بکشند بنی هاشم نتوانند کی خون از ما خواهند بخون بها راضی
شوند شیخ نجدی گفت صدق و الله الشاب قسم یاد کرد کی این
جوان راست گفت بر این رای اختصار کردند و متفرق گشتند خدای
تعالی جبرئیل فرستاد و رسول را از مکر ایشان خبر داد رسول
علیه السلام امیر المومنین را بر جای خود بخوابانید و با ابو بکر قصد غار
کرد پس امیر المومنین را گفت تسجّی ببردی فانه لن یخلص الیک منهم امر
تکرهه برد من در خود کش کی از ین کافران هیچ کس را اینجا نتو
نتوانند رسانید پس رسول صلی الله علیه و آله مشتی خاک برگرفت
و بر سر کافران پاشید و این آیت بر ایشان دمید و جعلنا من
بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون

و سبب آنکه بگذاشت امیر المومنین در مکه آن بود که ودایع اهل مکه
با ایشان رساند که سنت ایشان آن بود که ودایع برسول
صلی الله علیه و سلم می سپردند از صدق و امانت که در وی می دیدند پس
رسول علیه السلم با ابوبکر بغار کوه ثور رفت شب همه شب کافران
برابر امیر المومنین در آمده بودند چون روز شد امیر المومنین برخاست
کافران قصد او کردند امیر المومنین را دیدند و قدرت الله مکر علم
مکر ایشان را خداء تعالی بگردانید بیکدیگر نظر کردند بر سر یکدیگر
خاک بزدند فقالوا له این صاحبک امیر المومنین را گفتند یار تو کجاست
قال لا ادری گفت نمی دانم برا نزد رسول برفتند و آن اثر در
نظر اهل عقل و علم واضح است که از چه بود چون بغار
رسیدند نسج عنکبوت دیدند گفتند لو دخل هاهنا لم
یکن نسج العنکبوت علی بابه اگر محمد در غار رفته بودی
پرده عنکبوت بر در غار نبودی فمکث فیه ثلثا سه
روز در غار بماند ثم قدم المدینة پس بمدینه رفت و ذلک
قوله و اذ یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک یاد کن ای محمد چون
کافران با تو مکر کردند تا ترا در حبس کنند و گفته اند تا ترا به
بندند و گفته اند تا ترا مجروح کنند چنانکه هلاک شوی او

یقتلوک یا ترا بشمشیر بکشند او یخرجوک یا ترا از مکه بیرون کنند
و یمکرون و یمکر الله ایشان مکر می کنند و خدای تعالی
مکر ایشان با ایشان باز می گرداند چنانکه در موضعی دیگر فرمود
و لا یحیق المکر السیئ الا باهله فسمی رد المکر مکرا رد مکر را نام
مکر نهاد و گفته اند و مکر الله ای جازاهم علی مکرهم یعنی جزا داد
ایشان را بمکر ایشان و گفته اند که مکر خدا آن بود که ایشان را
ببدر آورد تا کشته شدند و الله خیر الماکرین المجازین علی المکر
خداء تعالی بهتر جزا دهنده ایست بر مکر و اذا تتلی علیهم آیاتنا
و چون قرآن بر ایشان خوانی قالوا قد سمعنا گفتند شنیدیم و
گوینده این نضر بن الحارث بود و گفته اند آن جماعت رؤسا
قریش بودند که در دار الندوه در امر رسول رای می زدند لو نشاء
لقلنا مثل هذا اگر ما خواهیم مثل آنچ محمد می گوید بگوییم یعنی مثل
قرآن ان هذا الا اساطیر الاولین و حال نضر حارث چنان بود
که سفر می کرد بطریق تجارت و خبرها در هر موضعی بیافتی جهودا
و ترسایان را می دید که توریة و انجیل می خواندند و احوال آن از
ایشان می پرسید و اخبار عجم و غیر ایشان معلوم می کرد
ازین جهت پنداشت که مثل قرآن از قصه ها امم تواند گفتن و

... اولین ازین جهت گفت یعنی این قرآن نیست. الا حدیث
نوشته قومی که از پیش ما بودند چند نوبت مثل این گفتند و تحدی
کردند و از آوردن یک سورة مثل قرآن عاجز شدند و ایشان ا
مبتر بشند اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک این آیت متصل
با آیت اول وهی من کلام النضر و آن از سخن نضر حارث است
روایت کرده اند که چون نضر گفت ان هذا الا اساطیر الاولین
قال النبی صلی الله علیه وآله ویلک ان هذا کلام الله وتنزیله
... سر بر آسمان داشت و گفت ان کان هذا هو الحق من عندک
اگر این قرآن حق است و از نزد تو است این گوید این سخن
ابو جهل گفت هو عماد و تو کید است و صله کلام است و الحق
منصوب است که خبر کان است فامطر علینا حجارة من السماء
الا من الهواء استهزا آمیز یعنی از آسمان نه از هوا بر ما باران
سنگها چنانکه بر قوم لوط بارانیدی ابو عبیده گوید ما کان من
العذاب یقال فیه امطر و من الرحمة مطر او ائتنا بعذاب الیم
یا عذابی دردناک غیر از حجارة بما آور یعنی عذابی که با متان
بیشتر [illegible] سورة سال سائل بعذاب واقع
منزل شد و عذابی که خواست روز بدر بدو رسید سعید جبیر

گفته اند

گوید رسول صلی الله علیه وآله روز بدر سه کس بکشت مطعم
عدی و عقبة ابی معیط و نضر حارث و ما کان الله لیعذبهم
وانت فیهم و خدای تعالی ایشان را عذاب نکند و تو در میان
ایشان باشی زیرا که تو رحمة للعالمینی و ما کان الله معذبهم و
هم یستغفرون و خدای تعالی ایشان را عذاب نکند و ایشان
استغفار می کنند مراد مومنانند که در مکه بودند یعنی بسبب
مومنان که در میان کافران مکه اند ایشان را عذاب نکنم چون
مومنان هجرت کردند خدای تعالی گفت و ما لهم الا یعذبهم الله
و نیست ایشان را الا آنکه خدای تعالی ایشان را عذاب فرستد
و گفته اند خدای تعالی ایشان را عذاب نکند زیرا که مومنان
در اصلاب ایشانند والعذاب تعذیبا کلام حالا بعد حال و
اصله الاستمرار بعد عذاب تازه کردن [illegible] است [illegible] دم بدم
واصل آن دوام است وهم یصدون عن المسجد الحرام و ایشان
مومنان را از کعبه منع می کردند و ما کانوا اولیاءه یعنی مشرکان اولیاء
مسجد حرام نبودند و گفته اند اولیاء الله و اول اولیتر نسب یک معنی
دوم اولیتر نیست ان اولیاؤه الا المتقون یک اولیاء او پرهیزکاران
و ترسکاران اند ولکن اکثرهم لا یعلمون و بیشتر ایشان نمی دانند

است خدای تعالی متقیانرا است قوله تعالی
يا ايها الذين آمنوا اذا لقيتم فئة فاثبتوا واذكروا الله كثيرا
لعلكم تفلحون ای آنانکه ایمان آورده‌اید چون جماعتی از کافران
ببینید در کارزار کردن با ایشان ثابت قدم باشید
و هزیمت مشوید و خدای را بسیار یاد کنید بطلب ظفر و نصرت
تا شما نجاة یابید بنصرت و ظفر یافتن یعنی نصرت و ظفر از خدا
بخواهید تا شما را ظفر و نصرت بخشد قوله تعالی
الذين عاهدت منهم في الحرب فشرد بهم من خلفهم لعلهم يذكرون
مراد بنی قریظه اند که میان ایشان و رسول صلی الله علیه و آله
عهد رفته و بعد از عهد بسلاح معاونت کافران کردند در
جنگ رسول علیه السلم بعد از آن عذر آوردند که فراموش کردیم
و بد کردیم بعد از این معاونت ایشان نکنیم و بر این معنی عهد
تازه کردند ثم ينقضون العهد بعد از آن دیگر باره عهد نقض
کردند و میل بکافران کردند بقصد رسول علیه السلم و کعب
اشرف سوار شد و بمکه رفت و بموافقت کافران در مخالفت
رسول وهم لا يتقون و ایشان نمی ترسند که نقض عهد می کنند
فاما تثقفنهم ای تریتهم و تجدنهم یعنی چون ایشانرا می بینی و می یابی

في الحرب فشرد بهم من خلفهم ابن عباس گوید فنكل بهم
من وراهم یعنی نکال کن با ایشان تا دیگران عبرت گیرند
قتاده گوید عظ بهم من سواهم من الناس یعنی پند ده با ایشا
دیگر مردم را سعید جبیر گوید بهم کن با ایشان آنانکه بعد
از ایشان باشند ابن زید گوید بترسان شان با ایشان
عطا گوید با ایشان قتال کن تا بقتال تو با ایشان اهل مکه
و اهل یمن بترسند و گفته اند بکش ایشانرا تا طایفهٔ دیگر
بعد از ایشان آید بترسند والتشريد التطريد والتفريق
یعنی تشرید راندن و متفرق کردن بود و اعمش بکسر
فا یعنی من خلفهم و باین وجه معنی چنان بود که با ایشا
مثل عمل ایشان عمل کن لعلهم يذكرون تا عبرت
گیرند فلا ينقضون العهد عهد نشکنند قوله تعالى
واما تخافن من قوم خيانة ای محمد اگر از قومی اندیشناک
باشی که عهد تو نقض کنند و در حضور تو عذر آرند
چنانکه از بنی قریظه و بنی نضیر ظاهر شد فانبذ اليهم
فاطرح اليهم عهدهم یعنی عهد ایشان با ایشان انداز
على سواء و این از فصاحتها قرآنست و معنی آنست

که ایشان را از حرب آگاهی دهد پیش از حرب خود تا
بدانند که تو فسخ عهد کرده که میان تو و ایشان بود
تا تو با ایشان در حرب مساوی باشی تا ایشان اهبت
حرب کنند و ترا عذری نماند ان الله لا یحب الخائنین
بدرستی که خدای تعالی خائنان را دوست ندارد
مصنف کتاب گوید آنانکه با آل محمد بعد از محمد
صلی الله علیه و آله خیانت کردند و بنیاد نهادند
و تا ظهور صاحب الامر خلق را خواهند بود در این
آیت داخل اند قوله تعالی وان یریدوا ان یخدعوک
ای محمد اگر خواهند که با تو غدر کنند و مکر سگالند
گفته اند مراد بنی قریظه اند و گفته اند مراد منافقان
لیلة العقبه اند فان حسبک الله ای کافیک الله خدای تعالی
ترا کفایتست هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین او آن خداست
که ترا بنصرت خود مؤید کرد ایند و بالمؤمنین گفته اند یعنی انصار
و این قول سدی است والف بین قلوبهم یعنی جمع بین قلوب
الاوس والخزرج علی دینه بعد حرب شمیر یعنی تفرقه که
میان اوس و خزرج بود قطع کرد و جمعیت میان ایشان

در دین

در دین خود پدید آورد بعد از حربهاء بسیار که در روزگار میان
ایشان رفته بود فصیرهم جمیعا بعد اذ کانوا اشتاتا و
اخوانا بعد اذ کانوا اعداء ایشان را جمع کرد بعد از آنکه متفرق
بودند و دوستان کرد ایشان را بعد از آنکه دشمن بودند لو انفقت
ما فی الارض جمیعا ما الفت بین قلوبهم ای محمد اگر هرچه در زمین
صرف کردی تو دوستی در دلهاء ایشان نتوانستی نهادن
ولکن الله الف بینهم ولکن خدای تعالی میان ایشان دوستی
نهاد انه عزیز حکیم بدرستی که خداء تعالی بر همه چیزها
غالبست حکیم است هر چیز آنجا نهد که موضع آن بود و
راستست گفتار و درستست کردار گفته اند اول چیزی که
در مسلمانی از میان مسلمانان مرتفع شود الفت بود
و این سخن راستست که بعد از رسول دوستی آل محمد از دل
بیشتر خلق برخاست قوله تعالی یا ایها النبی حسبک
الله و من اتبعک من المؤمنین ای بعضهم یعنی ای محمد کفایتست
ترا و مؤمنان را خدای تعالی سعید جبیر گوید سی و سه مرد و شش
زن مسلمان شده بودند که عمر مسلمان شد خدای تعالی این آیت
فرستاد مصنف کتاب گوید اجماع امت بر آنست که بعد احد

عمر بگرویست وخود گفت مرا روز احد در کوه هو چون
بز کوهی می دویدم پس اگر او را شجاعتی بودی ودلیر
بودی و بد دل وجبان نبودی نگریختی خاصه در
دران عرض که رسول علیه السلم می گفت هلموا الی یا
جند الله ای لشکر خدا بشتابید ونزد من آیید وعمر واکثر
صحابه می گریختند تا مرتضی علیه السلم بجنگ مشد رسول
آمد واو را بنشاند و شمشیر کشید تا رسول را بیرون
آورد و در معرض یا ایها النبی حسبک الله ومن اتبعک من
المومنین خدای تعالی به بد دلی منت بر رسول ننهد و
او را با قوة وقدرت خود یاد نکند بلکه با قوة خود کسی را
ذکر کند که او را قوتی ودلاوری وشجاعتی باشد و
اهل کرم واسلام متفق اند که علی علیه السلم اشجع واقوی
صحابه بوده وقوة وشجاعت او مشهور ومذکور است
پس یا ایها النبی حسبک الله ومن اتبعک من المومنین اشارة
به امیر المومنین است یا ایها النبی حرض المومنین علی القتال
ای برانگیزاننده از خدا خلق را مومنان را برانگیزان وحریص
گردان بر قتال کردن با کافران ان یکن منکم عشرون صابرون

اگر از شما بیست مرد صابر کوشنده باشد یغلبوا مائتین
بر دویست کافر غلبه یابید وایشان را قهر کنید وان یکن
منکم مائة یغلبوا الفا من الذین کفروا واگر از شما صد
مرد صابر ثابت قدم باشد در وقت کارزار دشمن را مشاهده
کنند وکارزار ظاهر شود بر هزار کافر غلبه کنند بانهم قوم
لا یفقهون زیرا که ایشان قومی اند که قتال کنند بی احتساب
وطلب ثواب ودر وقت قتال ثبات ندارند خشیة ان
یقتلوا از ترس آنکه ایشان را بکشند وصورة آیت خبر است
اما معنی آن امر است واین قضیه روز بدر بوده بر مومنان
فرض بوده که یک مرد از مومنان با ده کافر کارزار کند این
معنی بر مومنان دشوار شد خفف الله عنکم خدای
ایشان را تخفیف فرموده وآیت فرستاد الآن خفف الله
عنکم وعلم ان فیکم ضعفا ای فی الواحد عن قتال العشرة
والمائة عن قتال الالف یعنی خدای تعالی دانست که
متفاوت بلی از شما با ده از ایشان وصد با هزار بتافتن
دشوار است ابو جعفر ضعفا بفتح ضاد خوانده است
وبعضی ضعفا با المد خوانده اند علی جمع ضعیف مثل شرکا

فان يكن منكم مائة صابرة يغلبوا مائتين من الكفار وان يكن
منكم الف يغلبوا الفين باذن الله واگر از شما هزار باشند
بر دو هزار کافر غالب شوید بفرمان خدای تعالی یعنی
بنصرة خدا والله مع الصابرين وخدای تعالی نصرة دهنده است
ثابت قدمان در کارزار روز دم من عشرة الى اثنين از ده
بدو باز آورد فاذا کانوا على الشطر من عدوهم لم ينبغ لهم
ان يفروا یعنی چون یک نیمه از ایشان باشند نشاید کی
از ایشان بگریزند واگر کمتر از یک نیم باشند قتال بر
ایشان واجب نبود وجایز بود کی از ایشان تجاوز
کنند [illegible] وان يريدوا خيانتك فقد خانوا
الله من قبل فامكن منهم والله عليم حكيم واگر اسیران خواهند
کی با تو خیانت کنند بیش از آن با خدای تعالی خیانت
کرده‌اند در نگرد بر ایشان غلبه کن وخدای تعالی بخیانت
ایشان داناست ایشان را مملکت داده است تا روز
بدان ایشان انتقام کند واین محض حکمت است
ومن سورة التوبة [illegible] وان احد
من المشركين استجارك فاجره حتى يسمع كلام الله معنی آنست

کی وان استجارک یک احد لان حروف الجزا لا تلی غیر الفعل زیرا کی
حروف جزا جز در فعل واقع نشود یعنی اگر کسی از مشرکان کی ترا
بقتل ایشان امر کردیم بتو پناه آرد بعد از ماههاء حرام وطلب
امن کند فاجره او را پناه ده ليسمع كلام الله تا کلام خدای
تعالی بشنود فتقيم عليه حجة الله وتبين له دين الله عز وجل
تا حجت خدای تعالی بروی اقامت کنی ودین خدا او را بیان
کنی اگر مسلمان شود باسلام عزت یافت وجز دین ما
و آخرت او را مهیا شد واز جمله مسلمانان گشت و
اگر از مسلمانی سر باز زد او را بمحل امن خود باز فرست
یعنی بقوم خود بعد از آن اگر با تو قتال کند وبروی قدرت
یابی فاقتله او را بکش ذلك بانهم قوم لا يعلمون دين الله
وتوحيده وکشتن از آن جهت است کی دین خدای
تعالی وتوحید اینت او ایمان نمی آرند ومعرفت او ندارند
وکم بیند کی او دعوی بیند خصمی گوید این آیت محکم است
تا روز قیامت و آن را هیچ ناسخی نیست سعید جبیر گوید
جا رجل من المشركين الى علي بن ابي طالب عليه السلم فقال ان
اراد الرجل منا بعد انقضا هذا الاجل ان ياتي محمدا فيسمع

ثم ابلغه مأمنه

کلام الله او با بنیه الحاجة فقتل یعنی مردی از مشرکان نخست
امیر المومنین آمد علیه السلم و گفت اگر مردی از ما بعد مدة اجل
نزد محمد آید تا کلام خدا بشنود با حاجتی پیش وی آید
او را بکشند فقال علی علیه السلم فان الله عز وجل یقول و
ان احد من المشرکین استجارک فاجره [illegible]
یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا اباءکم واخوانکم اولیاء ای آنانکه
ایمان آوردید پدران و برادران را اولیاء خود مشمرید
و با ایشان فخر میارید و با ایشان دوستی مکنید ان استحبوا
الکفر علی الایمان که ایشان دوستی کفر بر ایمان اختیار
کنند و من یتولهم منکم و هر کس از شما که دوستی کند با ایشان
فاولئک هم الظالمون ایشان از جمله ظالمان باشند
مجاهد گوید این آیت متصل است با آیات ما قبل از آنجا
که فرمود اجعلتم سقایة الحاج وعمارة المسجد الحرام
کمن آمن بالله والیوم الاخر وجاهد فی سبیل الله لا یستوون
عند الله والله لا یهدی القوم الظالمین تا یبشرهم ربهم برحمة
منه ورضوان وجنات لهم فیها نعیم مقیم یا ایها الذین امنوا
حسن و شعبی و محمد کعب قرظی گویند اجعلتم سقایة
الحاج

تا آخر آیات در حق امیر المومنین منزل شد و عباس عبد المطلب
وطلحة بن شیبه و سبب نزول آن بود که عباس وطلحه
بر امیر المومنین فخر می آوردند و مباهات می نمودند طلحه
گفت انا صاحب البیت بیدی مفتاحه ولو اشاء بت فیه
من خداوند کعبه ام کلید خانه بدست منست و اگر خواهم
شب در خانه باشم یعنی خواب کنم عباس گفت انا صاحب
السقایة والقائم علیها ولو اشاء بت فی المسجد من خداو
سقایه حاجم و بر آن قیام نماینده منم و اگر خواهم شب در
مسجد حرام خواب کنم و بباشم امیر المومنین گفت ما ادری
ما تقولان لقد صلیت الی القبلة ستة اشهر قبل الناس
وانا صاحب الجهاد فانزل الله تعالی هذه الایة اجعلتم سقایة
الحاج وعمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله والیوم الاخر
وجاهد فی سبیل الله لا یستوون عند الله والله لا یهدی
القوم الظالمین یعنی نیست آنانکه سقایة الحاج در دست
ایشانست و کلید کعبه دارند و عمار مسجد حرام اند چنانکه
آنکس که اول بخدا ایمان آورد و دل بلابت خود بنهند و بروز قیامت
اقرار کرد و در راه رضاء خدا قدم زد ایشان در حضرة خدا

تعالی برابر نیستند و مساوی نباشند این سبب نزول سورة
الهدا الی کو بیذ امیر المومنین عباس را گفت الا تهاجر الا تلحق
بالنبی صلی الله علیه و آله یعنی هجرة نمی کنی و به رسول نمی پیوندی
فقال الستُ فی افضل من الهجرة الستُ اسقی حاج بیت الله
و اعمر المسجد الحرام عباس گفت من در کاری ام که فاضلتر
از هجرتست نه سقی حجاج خانهٔ خدا ام و عمار مسجد
حرام یعنی کعبه خدای تعالی این آیت فرستاد و سقایه مصدر
چنانکه دعایت و حمایت حسن گوید چون این آیت منزل
شد عباس گفت ما ارانی الا تارک سقایتنا یعنی مصلحت من
آنست که ترک سقایه کنم رسول صلی الله علیه و آله او را گفت
اقیموا علی سقایتکم فان لکم فیها خیرا بر سقایه قیام نمائید
که شما را در آن خیر بسیار است قوله الذین آمنوا و هاجروا
و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجة
آنانکه ایمان آوردند بیش از آنکه دیگران ایمان آرند و هجرت
کردند از مکه بمدینه این هجرت صورة بوذ الهجرت معنی و حقیقت
آنست که رسول فرموذ و المهاجر من هجر عن ما نهی الله تعالی
عنه یعنی مهاجر حقیقی کسی بوذ که از هرچه خدای تعالی نهی کرده

ت کنذ و امیر المومنین بصورة و صفت مهاجر بوذ و طایفهٔ
مهاجر بوذند بصورة چنانکه رسول علیه السلم در شأن مهاجر ام
قیس گفت انما الاعمال بالنیات و لکل امرئ ما نوی فمن کانت هجرته
الی الله و رسوله فهجرته الی الله و رسوله و من کانت هجرته الی
دنیا یصیبها او امرأة یتزوجها فهجرته الی ما هاجر الیه **معنی**
حدیث شخصی در مکه بوذ او را مهاجر ام قیس گفتندی که
زنی را از مدینه دوست میداشت نام وی ام قیس بوذ چون
رسول علیه السلم هجرت کرد وی با رسول بیامذ اما غرض او معشوق
و مطلوب و محبوب خوذ بوذ رسول را علیه السلم از وصول وی
خبر دادند رسول گفت عمل بنیت درست بوذ چنانکه قالب
بی روح بکاری نیاید عمل بی نیت وقعی ندارد و هر مردی راست
آنچه نیت اوست هر کس که هجرت او بخدا و رسول بوذ هجرت او
باشذ بخدا و رسول و هر کس که هجرت او برای آن بوذ که زنی
خواهد یا از دنیا چیزی بوی رسد هجرت او با آن بوذ که
هجرت کرده است درین حدیث هجرت بر سه قسم بوذ اول
هجرت خاص باخلاص بخدا و رسول را بوذ بصفت و صورت
و این هجرت امیر المومنین را بوذ و اصحاب او دوم طایفه‌ای را

بود کی بطمع جاه و مال ذربی رسول بیامدند قسم سیوم مثل
مهاجر ام قیس که بطمع آنکه او را زن کند هجرت کرد پس رسول
علیه السلام برین سه قسم اهل هجرت تقسیم فرمود پس الذین آمنوا
وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم وانفسهم اعظم درجة
ای فضیلة عند الله من الذین افتخروا بعمارة المسجد الحرام و
سقایة الحاج یعنی فضیلت علی که او ایمان آورد و هجرت
کرد صفةً وصورةً و بمال و نفس جهد در رضاء خدای تعالی کوشید
در حضرت خدای تعالی عظیم ترست از آنانکه مفاخرة کردند
بعمارة مسجد حرام یعنی کعبه و سقایهٔ حاج واولئک هم الفائزون
الناجون من النار ایشانند که از آتش نجاة یافتند یبشرهم ایشانرا
ربهم برحمة منه ورضوان بشارة میدهد ایشانرا پروردگار
برحمتی از حضرة خود و راضی شدن از ایشان وجنات لهم فیها
نعیم مقیم و ایشانرا وعده میفرماید به بهشتهایی که ایشانرا در آن
بود نعمتهایی که هرگز زوال نپذیرد یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا
اباکم واخوانکم اولیاء پیش ازین بیان کردیم کی این آیت متصل است
بآیات ما قبل و تقریر آن کردیم این آیت در قصهٔ عباس و
طلحه و امتناع ایشان از هجرت نازل شد ابن عباس گوید

رضی الله عنهما لما امر الله المومنین بالهجرة وکان قبل فتح مکة
من آمن ولم یهاجر لم یقبل الله ایمانه الا بمجانبة الآباء والاقربا
ان کانوا کفارا چون خدای تعالی مومنانرا بهجرت امر فرمود
هر کس که پیش از فتح مکه هجرت نکرد ایمان او قبول نکرده و هر کس
که ایمان آورد و پیش از فتح مکه هجرت نکرد خدای تعالی
ایمان او قبول نکرد الا بعد شدن از پدران و خویشان
اگر کافر بودند مسلمانان گفتند یا رسول الله ما از مخالفان
خود دور شدیم و از آبا و عشایر منقطع گشتیم و از تجارة
اعراض کردیم و خانها خود خراب کرده ایم پس باری تعالی
آیت فرستاد یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا اباکم واخوانکم اولیاء
ان استحبوا الکفر علی الایمان ومن یتولهم منکم فاولئک هم الظالمون
یعنی پدران و برادران خود را دوست ندارید و مطیع امر
ایشان مشوید اگر کفر بر اسلام اختیار کنند و هر کس از شما
که ولایت ایشان اختیار کند او از جملهٔ کافران بود و ایمان
او قبول حضرت خدای تعالی نبود قوله تعالی یا ایها
الذین آمنوا انما المشرکون نجس فلا تقربوا المسجد الحرام
ای کسانیکه ایمان آورده اید مشرکان پلیدند ایشانرا در مسجد

حرام کند از بن و نجس مصدر است لا یثنی و لا یؤنث و لا یجمع
یعنی تثنیه و تانیث و جمع از آن بنا نتوان کرد اما نجس بکسر
نون و جزم جیم نتوان گفت الا وقتی که رجس با وی
ذکر کنند و چون مفرد بود بفتح نون و کسر جیم استعمال باید کرد
یا بضم نون و در سبب نجاست کفار خلاف کرده اند
ابن عباس گوید و آن روایتی واهی است که مشرک پلید است
همچون خوک و سگ و ابن بحر از وی سند بدین نسبت این
نقل ثعلبی است مصنف کتاب گوید نظر ثعلبی در این
معنی آن است که چون مشرک پلید بود مانند سگ و خوک
حکم بر نجاست عینی کرده باشد و چون نجس العین باشد
در وقت آنکه مسلمان شود آن نجاست باقی بود زیرا که
در حالت اسلام طهارت نباید جواب آن است که
نجاست و طهارت آن است که شرع معتبر دارد و باری
تعالی مشرک را مطلقا نجس خواند حالة الکفر و صحیح آن است
که در عهد [illegible] اکثر خلق کافر بودند بعد از کفر ایمان آوردند
ایمان سبب زوال نجاست ایشان شد و در عرف مردم
پلید آن که دزد و بد اخلاق بود بسگ تشبیه کنند و کسی را که حریص

برادر را که و التفات ناکننده بود و او را چون که پشت کنند اشاره
این از بن قبیل بود قتاده گوید ایشان را از آن جهت نجس خواند
که از جنابت غسل نکنند و بعد از حدث وضو نسازند چنین
جنب باشند و روا نبود که در مسجد روند و گفته اند نجاست
ایشان نجاستی حکمی است نه عینی بطریق ذم ایشان را
نجس خواند فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا در
مسجد حرام نزدیکی نکنند بعد عامهم و هو ذ یعنی این سال
که امیر المؤمنین سوره توبه جمله آیت بر ایشان خواند آنچ
فرمود که بمسجد نزدیک نشوند مراد منع است از دخول حرم
زیرا که چون دخول حرم حاصل شد قربت مسجد حرام
لازم آمد عطا گوید حرم همه قبله و مسجد است و
این آیت خواندند وان خفتم عیلة فسوف یغنیکم الله من
فضله انشاء ان الله علیم حکیم مشرکان در کعبه می آمدند
و انواع طعام می آوردند و می فروختند و اهل مکه می خریدند
هم کافر و هم مسلمان چون مشرکان را از مسجد منع کردند
شق ذلک علی المسلمین بر مسلمانان دشوار شد شیطان
[illegible] ایشان غمناک گردانید و ایشان را گفت از کجا خورید

بد

وحلوند عیش کنیذ جون ایشان را از مسجد منع کردند
کاروانها منقطع شذ مومنان کفتند ای رسول خدا از تجارة
ایشان و بیع و شری ایشان مارا منفعتها می رسید اکنون
آن منافع از ما منقطع شذ و بازار ضایع کشت و تجارة
هلاک یافت و مرافقی که از ایشان مارا نصیب بوذ
منتفی شذ خدای تعالی آیت فرستاذ و ان خفتم عیلة
در مصحف عبد الله مسعود عایلة مسطور است ای
خصلة تعول علیکم ای تشق اکر بترسید که بر شما منع
ایشان از مسجد دشوار بوذ فسوف یغنیکم الله من فضله
ان شاء زوذ بوذ که خدای تعالی شمارا توانکر کرداند از
فضل خوذ اکر خواهد ان الله علیم حکیم عکرمه کوید توانکری
ایشان از فضل خدا آن بوذ که بارانها بهنگام با ایشان
فرستاذ و نعمت ایشان بسیار شذ مقاتل کوید فضل خدا
آن بوذ که اهل جده و صنعا و جرش از یمن مسلمان شذند
طعام بر پشت جهار پایان با اهل مکه می آوردند تا از آن
خوف رستکاری یافتند قتاده کوید خدای تعالی جزیت
بعوض با ایشان داذ چنانکه فرمود قاتلوا الذین لا یومنون

نشانم و با خوذ ببرم تولوا و اعینهم تفیض من الدمع حزنا
از خدمت رسول برکشتند و چشمهاء ایشان اشک می
ریخت مجاهد کوید در حق بنی مقرن معقل و سوید و
نعمان منزل شذ حسن کوید در حق ابو موسی و اصحابش
منزل شذ و کفته اند در شان عرباض بن ساریه فرود
آمد و لا علی عطف است بر ضعفا نه بر محسنین تفیض
کفته اند بعضی آنرا جاری مجری ای جمع کنیم نهاد الا یجدوا
ای بسبب ان لا یجدوا ما ینفقون فی غزاهم یعنی کریه
و حزن ایشان از آن سبب بوذ که چیزی نمی یافتند که
در راه غزا صرف کنند از موزه و نعل و غیر آن انما
السبیل ای اللائمة و العذاب یعنی ملامت و عذاب علی
الذین یستاذنونک بر آنانست که در تخلف از غزای محمد دستوری
خواستند و هم اغنیاء و ایشان توانکر بوذند رضوا
بان یکونوا مع الخوالف راضی شذند که با متخلفان
باشند و طبع الله علی قلوبهم فهم لا یعلمون بسبب عناد
درکفر و نفاق خدای تعالی مهر نهاذ بر دلهاء ایشان
تا اکر هیچ دانش ندارند قوله تعالی

تطهرهم

خذ من اموالهم صدقة وتزکیهم بها ای محمد از مالهاء
ایشان صدقه بستان لانها کفارة لذنوبهم زیرا کی آن
کفارة گناهها ء ایشانست وگفته اند مراد زکوة فرض است
تطهرهم ای عن الذنوب تا بواسطهٔ آن ایشان از گناه
پاک گردانی والتطهیر ازالة النجاسة وتطهیر زایل کردن
نجاست بود وتا در تطهرهم خطاب با رسول است
علیه السلام ویکون حالا وگفته اند تا تانیث راست ویکون
صفة للصدقة وصحیح وتزکیهم بها ای تنمی حسناتهم
وگفته اند تا مال ایشان زیادة شود والزکوة نما المال
وگفته اند تحکم یا محمد بانهم ازکیاء یعنی حکم کن ای محمد بانکه
ایشان پاکانند وصل علیهم دعا کن برا ایشان وآمرزش
خواه براء ایشان والصلوة الدعاء ان صلوتک سکن لهم
لان دعاء تو آرامش دل ایشانست بانک خدای تعالی توبت
ایشان قبول کرده است وگفته اند سکن لهم رحمة
علیهم وگفته اند یسکنون الیها ویسارعون الی اداء
الصدقات آرام می گیرند بآن وسبقت میکنند در دادن
صدقه ودر حدیث عبد الله بن ابی اوفی قال اتیت رسول الله

صلی الله علیه وآله بصدقات قومی فقلت یا رسول الله
صل علی فقال اللهم صل علی آل ابی اوفی یعنی حدیث
روایت کرده اند از عبد الله ابی اوفی که من زکوة مال قوم
خود بخدمت رسول بردم گفتم یا رسول الله بر من دعا
کن رسول گفت اللهم صل علی آل ابی اوفی خداوندا بر
آل ابی اوفی رحمت کن مصنف کتاب گوید عجب دارم از جمع که اسم احمد
را اهل سنت وجماعت کی گویند را ابد نشاید کی علی را و
فرزندان معصوم او را صلوات فرستند واگر کسی گوید
علی صلوات الله علیه او را برفض نسبت کنند درین
معرض چون تقریر وصل علیهم ای ادع لهم واستغفر لهم
کنند وصل علی آل ابی اوفی لا بد ایشان حدیث صحیح است
طلب رحمت است بر آن قوم آن ظالم کی صل علی آل ابی اوفی
درست دارد چون گوید اللهم صل علی علی المرتضی والحسن
الرضی والحسین الشهید بکربلا وفاطمة الزهرا وخدیجة
الکبری وزین العابدین علی بن الحسین ومحمد الباقر وجعفر
الصادق وموسی الکاظم وعلی موسی الرضا ومحمد التقی وعلی
النقی والحسن العسکری والحجة القائم المنتظر محمد المهدی کی

صلوات الله علیهم اجمعین گویند این شخص رافضی است
صد هزار لعنت دمادم دمادم بر رافضی باد ارکان اوفی یعنی
ز رفض الحق ولم یتخذ علیًا ولیًا واما ما بعد رسول الله صلی
الله علیه وآله بنگر ای منصف که این قوم چه عداوة
با اهل بیت رسول دارند که صلوات از لفظ پاک رسول
خدا بر آل ابی اوفی جایز می دارند وایشان خود تا پاک
بر اهل بیت پاک رسول دعا می دارند اللهم احکم بیننا و
بینهم والله سمیع الافق الیهم علیم بمجازاتهم الم یعلموا ان الله
هو یقبل التوبة عن عباده یعنی ندانستند که خدای تعالی
قبول کننده توبت است از بندگان خود وعداه ههنا
بعن لتضمن القبول معنی التجاوز یعنی تعدیه بعن فرمود
در عن عباده از برای تضمن قبول معنی تجاوز گناه ایشان
ویاخذ الصدقات یعنی صدقه قبول می کند و گفته اند
جعل اخذ الرسول اخذ الله لانه یاخذ بامره یعنی استناد
رسول استناد خدا خواند برای که استناد رسول بامر
خدای تعالی است وان الله هو التواب الرحیم و خدای
تعالی قبول کننده توبت است یعنی بسیار توبها قبول می کند

قوله تعالی والذین اتخذوا مسجدًا ضرارًا وکفرًا
وتفریقًا بین المؤمنین در سبب نزول روایت کرده اند از
که منافقان خواستند که نزدیک مسجد قبا مسجدی سازند
در موضعی که وقتها ابو عامر راهب بن صیفی آنجا بودی
واو سفر بوده تا چون از سفر مراجعت کند امام منافقان
باشد در آن مسجد چون از بنای آن فراغت یافتند بخدمت
رسول آمدند گفتند یا رسول الله مسجدی ساختیم فضل
فیه حتی تتخذه مصلی در آن مسجد نماز گزار تا ما
آن مسجد بسازیم و در آن نماز می گزاریم فاخذ ثوبه
لیقوم معهم فنزلت هذه الآیة لا تقم فیه ابدًا یعنی رسول
علیه السلام جامه در هم گرفت تا با ایشان برود خدای
تعالی این آیت فرستاد لا تقم فیه ابدًا هرگز در این مسجد
نماز مکن این روایت سعد وقاص است و در آن نظری هست
روایت صحیح آنست که رسول علیه السلام مالک بن دخشم
ومعن بن عدی و عامر بن سکن را بخواند و وحشی را
وایشان را گفت بروید و این مسجد که ظالمان ساخته اند
بکنید و بسوزانید مالک شاخی چند از درخت خرما بستند

وآتش دران زند و در مسجد رفت و منافقان در مسجد
بوده اند آتش در مسجد زدند و بسوزانیدند و بکلی خراب
کردند منافقان متفرق گشتند پس رسول صلی الله علیه
وآله بفرمود تا آن موضع را کناسه ساختند چیزهای
پلید آنجا می ریختند و مردارها آنجا می کشیدند ابو عامر
راهب در شام بمرد الذین اتخذوا بواو و حذف واو
خوانده اند آنانکه بواو می خوانند عطف جمله بر جمله می
کنند و محل آن رفع بود با بتدا و خبرش محتمل دو وجه
بود وجه اول آنست که تقدیرش و منهم
الذین اتخذوا بود و وجه دوم آنست که
تقدیرش جازیناهم علی فعلهم باشد و آنانکه بغیر
واو می خوانند جایز بود که مبتدا بود و خبرش جازیناهم
بود و روا باشد که خبرش و منهم بود خبر مضمر کرده باشد
و واو مضمر داشته و جایز بود که بدل بود از اول و آن
بدل بعض بود از کل مسجدا ضرارا ای للشر والبطر
والاضرار بالمسلمین مسجدی ساختند از بهر
وبدغلی و رنج که بمسلمانان رسانند وکفرا اند ضرارا

لمسجد رسول الله صلی الله علیه وآله یعنی از بهر مضرت
مسجد رسول علیه السلام و ضرار مصدر ضاره ضرارا
بود و آن مفاعله ضر باشد وکفرا للکفر الذی یضمرونه نسخه
و کافر گشتند بسبب کفری که پنهان میداشتند و تفریقا
بین المؤمنین لیفرقوا به جمعیتهم تا بواسطه آن مسجد
جمعیت مومنان متفرق کرداند وارصادا او ترقبا و
انتظارا و اصله من الرصد و آن راه بود تقول رصده رصدا
اذا وقف فی طریقه چون کسی راه با ببندد و انتظار
کند کسی را لمن حارب الله و رسوله من قبل یعنی انتظار
کسی کنند که با خدا و رسول حرب کند یعنی عامر راهب
که او احزاب لشکر جمع کرد و قصد حرب رسول داشت
چون لشکر منهزم گشتند او بگریخت و بشام رفت
این منافقان انتظار او می کردند که دران مسجد امام بود
ایشان را خدای تعالی او را هلاک کرده است ولیحلفن بالله
کاذبا یعنی بناة المسجد و آنانکه بانیان مسجد بودند بخدای
تعالی سوگند بدروغ یاد کردند ان اردنا ببناء هذا المسجد
الا الحسنی یا بساختن این مسجد نخواستیم الا نیکی و دوستی

والله يشهد انهم لكاذبون في حلفهم خداى تعالى گواهي
ميدهد كه ايشان سوگند بدروغ ياد مى كنند لا تقم
فيه للصلوة دران مسجد بنماز قيام منماى ابدا لمسجد
اسس على التقوى مسجدى كه بناء آن متقيان
نهاده اند براى طاعت و ترسكارى جمهور مفسران
برانند كه مراد مسجد قباست و گفته اند مراد مسجد
رسول است عليه السلم و روى ان الرجلين تماريا فيه فقال
عليه السلم هو مسجدى هذا يعنى روايت كرده اند كه دو
مرد در مسجد رسول كه بحثيدند رسول گفت اين مسجد منست
هر كس كه بناء با آن آورد اين شد من اول يوم يعنى از
آن روز كه آنرا بنا كردند و قياس اين است و اين را دو
جواب است اول آنكه من عام است در زمان و مكان
و غير آن و دوم آنكه من تاسيس است احق ان تقوم
فيه سزاوارترست كه دران نماز كنى فيه يعنى دران
مسجد رجال يحبون ان يتطهروا مردان اند كه دوست
ميدارند كه در پاكى مبالغه كنند و اين قوم انصار بودند
و از رسول عليه السلم روايت كرده اند كه چون اين آيت

منزل شد رسول ايشانرا گفت موجب اين ثنا كى
خداى تعالى بر شما گفت چيست گفتند در حالت
طهارة اول بسنگ استنجا مى كنيم پس باب خود را مى
شوييم و گفته اند يتطهرون اخوانهم من المعاصى
بالطاعة يعنى از نافرمانى خدا پرهيز كنند بردارى او
خود را پاك مى گردانيم والله يحب المطهرين خداى
تعالى پاك كنندگان را دوست ميدارد افمن اسس
بنيانه على تقوى من الله و رضوان خير امن اسس بنيانه
على شفا جرف هار آنكه بنياد مسجد بر پرهيزكارى
و ترسكارى و خشنودى خداى تعالى نهاده است
بهترست يا آنكه بنياد مسجد بر كناره آتش دوزخ
و هلاك نهاده است شفا كل شي شفيره و اشفى
عليه بلغ شفاه والجرف ما تجرف من جوانب الوادى
يعنى جرف خدا را گويند كه از جانب وادى پديد
آيد از آمدن سيل الجرف جرفا فاعمقه له ظاهر رقيق
و اصله واه ضعيف و معنى هار هار يتساقط بعضه
على بعض يعنى هار كناره وادى بود كه از بسيارى سيل

بر یکدیگر افتاده باشد و هو اسم الفاعلین یعنی هار نام
فاعل است هار یهور ولغت اند هار یهار بوده الف
بواو بدل کردند فتقلب فانهار به فی نار جهنم بیندازند
آن بنا را در آتش دوزخ ولغت اند فانهار البناء بالبانی
واهله یعنی بیندازند آن بنا با بنا کنندگان و اهل آن بدوزخ
جابر عبد الله انصاری گوید رضی الله عنه رأیت الدخان
من مسجد الضرار حین انهار دودی دیدم که از مسجد ضرار
برخاست در آن حالت که بیفتاد والله لا یهدی القوم
الظالمین راه ننماید خدای تعالی کافران و منافقان را
ولا یزال بنیانهم الذی بنوا ریبة فی قلوبهم ابو علی گوید
بنیان مصدر است بدلیل آنک تا در آن دخول یافته است
نقول بنیانه ولو کان جمعا لم یدخله واگر جمع بودی تا
در وی دخول نیافتی ثم یستعمل الاسم کضرب الامیر
ونسج الیمن وفی الآیة مصدر لیصح عنه الخبر بالریبة
ودر آیت لفظ بنیان مصدر است تا خبر دادن از آن
بریبت روا بود وروا باشد که اسم بود ومضاف محذوف
باشد ای بناء البنیان ومعنی آیت این است که لا یزال

اعتقاد ایشان بر آن بود که مسجد ضرار بنا کنند و در آنجا
کفر و نفاق لازم دلهاء ایشان باشد و مفارقت کفر و
نفاق نکنند حتی یموتوا تا بمیرند ابو علی گوید در کتاب
الحجة لا یزال مراد بانی آن مسجد از آن بنا آن بود که شکی
در دل مسلمانان اندازد بظهور اسلام و ثبات نماید
بر نفاق الا ان تقطع قلوبهم بالموت والبلی تا دلهاء
ایشان منقطع شود برگها و پوسیده شود در خاک و گفته اند
خراب کردن مسجد ایشان را عداوة فی قلوبهم الی یوم القیمة
موجب دشمنی است در دلهاء ایشان تا روز قیامت
وگفته اند لا یزال الحزنی که بر عمارة آن مسجد صرف کرده اند
حسرتی است در دلهاء ایشان تا بمیرند وگفته اند
ریبت ایشان خوف بود از مومنان چون نفاقشان
ظاهر شد الا ان تقطع قلوبهم ابن عیسی گوید الا در این
موضع بمعنی حتی است لانه استثناء من الزمان المستقبل
وگفته اند استثناء منقطع است وگفته اند الا ان
تقطع قلوبهم بالتوبة فیفارقها الریبة یعنی تا دلهاء ایشان
بتوبه شکافته شود و شک از آن مفارقت کند والله

علیم خدای تعالی عالم است به نیتهاء ایشان در ساختن
آن مسجد و غیر آن حکیم درست گفتار و راست
کارست در فرمودن خراب کردن آن مسجد ۵
قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا مع
الصادقین ای آنانک ایمان آورده اید از خدای تعالی بترسید
و فعل آنها مکنید که در غزو تبوک و دیگر غزوات از رسول
متخلف گشتند فقد رایتم مغبته وکونوا مع الصادقین
و با آنها باشید که در ایمان صادق بودند یعنی امیر المومنین
و اصحاب او و از منافقان اعراض کنید وکونوا مع
الصادقین از آن جهت فرمود که بعد از انبیا و رسل هیچ
کس بر خدای تعالی دوست تر از علی و فرزندان معصوم
او نبود دلیل بر این معنی ام سلمه رضی الله عنها روایت
کند از رسول صلی الله علیه و آله انه قال احب الخلق الی
الله بعد النبیین والمرسلین علی بن ابی طالب یعنی دوست ترین
خلق بعد از انبیا و رسل بر خدای تعالی علی ابو طالب است
هم ام سلمه رضی الله روایت کند از رسول علیه السلام انه قال علی
احب الی الله من جمیع ملائکة السموات وان الله لیباهی یوم

بعلی

[margin:] ... که ... مسجد معروف بود در ... ساختن در جوامع المومنین ... دارند با ... رسول ... مسجد ... ان مسجد ... صلی الله ... والله اعلم

بعلی اهل الجنة وان شیعته لا یسئلون یوم القیمة عن ذنب
وکل ذنب لهم مغفور معنی حدیث رسول فرمود
که خدای تعالی علی را از فرشتگان هفت آسمان دوست
تر می دارد و روز قیامت با اهل بهشت مباهات
کند بعلی ابو طالب و دوستان او را روز قیامت از
هیچ گناه نپرسند و همه گناههاء ایشان عفو کنند
م ابو یعلی نحوی گوید نزد ابو الاسود الدئلی حاضر بود
گفت ایها الناس علیکم بعلی بن ابی طالب فانی سمعت
رسول الله صلی الله علیه و آله یقول علی بن ابی طالب
خیر من طلعت علیه الشمس و من غربت معنی حدیث
ای مردم بر شما باد که علی را دوست دارید و متابعت
او کنید و از مخالفت او دور باشید که من از رسول
خدا شنیدم علیه السلام که علی بهترین آنهاست که آفتاب
بایشان بر آید و فرو رود یعنی بعد از من و این
حدیث محمد جریر طبری در کتابی که بر حروف معجم نهاده است
باسناد نقل کرده است اللهم اجعلنا من المقربین
بعد ابیه قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا قاتلوا الذین

بلونکم من الکفار ای آنانک ایمان آورده‌ید بکشید از کافران
آنانک بشما نزدیک‌اند امر و ابتداء الاقرب فالاقرب الیهم
دارا او نسبا امر کرد مومنان را کی هر کس که با ایشان نزدیکتر
اما از همسایه و اما از نسب اورا بکشند ابن عباس
گوید مثل بنی قریظه و بنی النضیر و لیجدوا فیکم
غلظة و باید که در شما شدت و غلظت یابند حسن
گوید غلظة ای صبرا علی جهادهم یعنی در کارزار کردن
با ایشان باید کی صابر باشید و تکبر نباید والمعنی
اشتدوا علیهم بر ایشان سخت و درشت باشید واعلموا
ان الله مع المتقین و بدانید کی خدای نصرة و غلبه
دهد متقیان را

ومن سورة یونس علیه السلام

ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات یهدیهم ربهم بایمانهم
آنانک ایمان آوردند و کارهاء نیکو کردند راه نماید ایشان را
پروردگار ایشان به بهشت و گفته‌اند به پیغمبر تا
او ایشان را هدایت کند براه دین که آن موجب دخول
جنت بود ایشان را و گفته‌اند بر شدهم بایمانهم بسبب
ایمان آوردن ایشان و گفته‌اند کیم نور یمشون به

و ایشان را روشنایی بهشت که در آن می‌روند و فرمان
خدای تعالی می‌برند و گفته‌اند تقدمهم الی الثواب
من قول العرب القدم تهدی الساق یعنی پیش می
گیرند بثواب چنانک عرب گوید قدم ساق را راه می
نماید تجری من تحتهم الانهار فی جنات النعیم در زیر
منازل ایشان آبها روان بود و گفته‌اند سر چشمه
آبهاء بهشت از زیر منازل مومنان بود و گفته‌اند
آبها در بهشت بامر مومنان روان بود هر جا کی
می‌برند چنانک در حدیث آمده از رسول که مومن در
بهشت می‌رود با انگشت با آب اشارة کند آب در
پی او می‌رود چون مومن بر غرفهاء بهشت می‌رود
آب از پی او در می‌رود و گفته‌اند آب در نظر ایشان بود
هر موضع کی باشند دعویهم فیها سبحانک اللهم ای دعاو[هم]
یعنی دعاء ایشان در آن بهشتها والدعوی مصدر
کالدعاء والمراد به الندا ای یدعون الله بقولهم یعنی مراد
از دعا ندا است یعنی خدای را بخوانند گویند سبحانک اللهم
و این معنی از پی تلذذ ذکر گویند یعنی آنست که ایشان را

برد در بهشت هر چیز که خواهند و گفته اند دعویهم کلامهم
و قولهم کلبی گوید چون ایشان آرزوی بوید گویند
سبحانك اللهم ببرکت نام خدای تعالی آنچه خواهند بیابند
وتحیتهم فیها سلام یعنی در بهشت بلفظ سلام بر یکدیگر
سلام کنند و گفته اند ملایکه بر ایشان سلام کنند و گفته اند
خدای تعالی بر ایشان سلام کنند و گفته اند ایشان گویند
درین موضع سلامت یافتید از همه بر بشابیها وآخر دعویهم
یعنی چون مراد خود بیابند گویند ان الحمد لله رب العالمین
حمد و ثنا خدای عالمیان راست کی بعون حق انعمی محو خواهیم
حاد از امنت می صرم بد و گفته اند اول کلام ایشان تسبیح
بود و آخر تحمید و هم یتکلمون بینهما وایشان ابد و حالت
سخن گویند هر چه خواهند ولیس یعنی انه ینقطع یعنی
هرگز این احوال منقطع نشود ابن بحر گوید قول ایشان
این بود الحمد لله الذی هدانا لهذا و ان در الحمد لله زیادة است
نزد بعضی و آن مخففه کرده اند ان مثقل و نزد بعضی تقدیرش
چنین است انه الحمد و باین قراة بعضی خوانده اند و گفته اند
آخر سخن ایشان الحمد لله بود **قوله تعالی** ومنهم من

یستمعون

یستمعون الیك افانت تسمع الصم ولو كانوا لا یعقلون
و از منافقان بعضی آنانند که استماع سخن تو می کنند استماع
تعنت نه استماع منفعت فصاروا کالاصم الذی لا یسمع اصلا
چون نه از بهر منفعت می شنوند گویی چون کرانند کی در
اصل شنوایی ندارند افانت تسمع الصم و در قوة تو ای
محمد نبود کی کر را که اذان دفع کنی ولو کانوا لا یعقلون
کیف تهدیهم و چون عقل ندارند ایشان را چگونه راه
توانی نمود ومنهم من ینظر الیك و از منافقان بعضی
آنانند که بتو می نگرند و صحت نبوة تو مشاهده می
کنند و دلایل واضحه و معجزات لایحه ادراک می
کنند و حجج قاطعه و براهین ساطعه می یابند فصاروا
کالاعمی الذی لا یبصر اصلا چنان اند کی کوران که در اصل
هیچ چیز نمی بینند کیف تهدیهم ایشان را چگونه راه توانی
نمود ای هم عمیانون فلا ینفع انذارهم و دعاهم
ایشان عناد و لجاج می نمایند بیم کردن ایشان را سود
ندارد و خواندن ایشان فایده ندهد و اصلی نشود آنرا
سوال چرا سمع را بر بصر ترجیح نهاد **جواب**

سمع را از ان جهت بر بصر فضیلت نهاد که از زوال
سمع زوال عقل لازم می آید و بر زوال بصر زوال عقل
لازم نمی آید خلاف در چشم ظاهر می شود حسب ان
الله لا یظلم الناس شیئا ولکن انفسهم یظلمون ای
لم نظلمهم بسبب حواسهم بل هم ظلموا انفسهم بسبب
تفویت منافعها علیهم یعنی خدای تعالی بسبب حواس
بر ایشان ظلم نکرد بلکه ایشان بتفویت منافع ان بر خود
ظلم کردند و یوم یحشرهم کان لم یلبثوا الا ساعة من
النهار روز قیامت چون بر انگیزیم ایشان را چنان نماید
ایشان را که گویی در دنیا ساعتی از روز بوده اند ابن
عباس گوید لم یلبثوا فی قبورهم گویی که در گور ساعتی
از روز بیش درنگ نکرده اند یتعارفون بینهم یتعارف
بعضهم بعضا فهو متعلق ببعض بعضی را بشناسند و
آن متعلق نیست و گفته اند بعضی بعضی را بشناسند
بمعرفتی که در دنیا با یکدیگر داشته اند پس آن معرفت
منقطع شود ابو علی گوید در کتاب الحجة مدة لبث
خود در گور بعضی از بعضی تعرف کنند قد خسر

الذین کذبوا بلقاء الله زیان زده شدند آنانکه تکذیب
بعث و نشر کردند و حظوظ خیرات افراد بیاوردند و
ما کانوا مهتدین للایمان و ایشان راه بایمان نیافتند
واما نرینک رؤیة البصر و اگر بنماییم ترا ای محمد که بچشم سر
به بینی بعض الذی نعدهم من العذاب فی حیوتک بعضی
از عذاب که ایشان را وعده کرده ایم در حیوة خود او
نتوفینک و لم نرینک ذلک و اگر بمیرانیم ترا و نه بینی آنچ وعده
کرده ایم ایشان را فالینا مرجعهم فی القیمة باز گشت
ایشان روز قیامت بحضرت ماست ثم الله شهید علی
ما یفعلون ای عالم بفعلهم و تکذیبهم فیجازیهم علیه
خدای تعالی عالمست بفعل و تکذیب ایشان جزا
دهد ایشان را بران والذی اراهم فی حیوته یوم بدر
والعذاب الالیم مدخر لهم فی المعاد آنچ رسول را علیه السلم
در حیوة این عالم نمودند واقعه روز بدر بود و عذاب
الیم ذخیره کرده اند برای ایشان در روز قیامت
قوله تعالی وما تکون فی شان وما تتلوا منه
من قرآن و نمی حال و امر من امور کل و در هر حالی و کاری که از کارها

تو ای محمد در حاج کو بدین مراد عباد نیست وما تتلوا منه
من قرآن و آنچ برایشان می خوانی از قرآن و گفته اند
از شان و گفته اند از خدای تعالی و گفته اند ای
بعضا من القرآن ولا تعملون من عمل عمم للخطاب و آنچ
می کنید از عمل درین عرض خطاب عام تر بود الا کنا
علیکم شهودا اذ تفیضون فیه الا ما بر شما گواهان اند
چون شما در عمل خوض می کنید و گفته اند الا ما حاضریم
با شما بعلم محیط ایم و می بینیم کی چی می کنید و چی گویید و
باین وجه علی بمعنی مع بود و تفیضون ای تخوضون
و تنتشرون الحدیث و گفته اند تندفعون فی تکذیب
العذاب در مدافعت تکذیب عذاب می کوشید قوله
فیه ای فی العمل و گفته اند در قرآن وما یعزب عن
ربک ای لا یغیب عن علمه غایب نشود از علم پروردگار تو
ای محمد من مثقال ذرة ای وزن نملة صغیرة از وزن
مورچه خرد و گفته اند مراد از ذره غبارست فی
الارض ولا فی السماء از آنچ در آسمان و زمین است ولا
اصغر من ذلک ولا اکبر نه از آن کوچکتر و نه بزرگتر

الا فی کتاب مبین الا در لوح المحفوظ پیدا است ولا اصغر
من ذلک ولا اکبر برفع و نصب خوانده اند رفع را دو وجه است
وجه اول عطف بود بر محل مثقال ذرة وجه
دوم بابتدا و خبرش الا فی کتاب بود و این قول نحاج است
و عیسی او و نصب را هم دو وجه است وجه اول
آنست کی عطف بود بر لفظ مثقال یا عطف بود بر
ذرة و چون چنین باشد در محل مجرور بود پس آنرا بنصب
کرد از آن جهت کی لا ینصرف است وجه دوم
آنست کی نصبش از جهت تبرئت داد و الا فی کتاب
خبرش بود و برین وجه بیش از بن کس سبق نیافته است
و این وجه ممتنع نیست و جواب بر آنست کی تقدیرش
چنین است ما ذلک کله فی کتاب آن همه در کتاب نیست
نحسن الوقف علی ولا اکبر یعنی بر ولا اکبر وقف کردن
نیکو بود الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم بر مومنان مخلص
اندوه دایم برایشان نیست ولا هم یحزنون و نه غمناک
شوند وقتی کی همه مردم غمناک شوند الذین آمنوا و کانوا
یتقون آنانک ایمان آوردند و از شرک و معاصی بپرهیزیدند

روا بوذ کی وصف بوذ و روا بوذ کی بسته بوذ و لهم
البشری خبر آن باشد قوله لهم البشری فی الحیوة
الدنیا و فی الآخرة بشارتست ایشانرا در حیوة دنیا
و این بشارتست بوعدهٔ کی اکنون محمد را علیه السلم فرموذ
قوله لنستخلفنهم فی الارض و این آیات امامیت ائمه
معصوم است علیهم السلم و در ین معنی پیش ازین اشارتی
کرده ایم و گفته اند لهم البشری عند النزع و این معنی بعید نیست
زیرا کی فی الحیوة الدنیا مستبد نبوذ و عند النزع نه در
حیوة دنیا بوذ و فی الآخرة اشارتست بانواع نعیم
و درجات عالیه کی اکنون محمد را علیهم و دوستان ایشانرا
وعده داده اند لا تبدیل لکلمات الله لا مانع لامضائها
و لا خلف لوعده امضاء امر او را مانعی نیست و در وعده
او خلافی صورة نبندذ ذلک اشارتست بمدلول
بشری یا بتبشیر هو الفوز العظیم ان ظفر به بغنیمت عظیم
دولتی است و لا یحزنک قولهم تکذیب ایشان ترا و
اشراک ایشان بخدای تعالی بایذ کی ترا اندوهناک نکرداند
و تم الکلام ثم استانف یعنی سخن بر لا یحزنک قولهم

تمام شذ پس آغاز سخنی دیگر کرد ان العزة لله یعنی قدرة
و غلبه خدا راست جمیعا همه هو السمیع ای لقولهم
شنوا ای قول ایشانست العلیم بفعلهم عالمست بفعل
ایشان قوله تعالی واتل علیهم نبأ نوح اذ قال
لقومه یا قوم ان کان کبر علیکم مقامی و تذکیری بخوان
ای محمد بر ایشان خبر نوح با قوم او اذ قال لقومه ای حین
قال لقومه آن هنگام کی با قوم خوذ گفت ای قوم
اگر بوذ عظیم در میان شما بر شما دشوار می نمایذ و گفته اند
اگر قیام خوذ من بر آیذ من بر آنم و تذکیری یاد کردن و نصیحت
کردن من شما را بآیات الله ای و تلاوتی علیکم کتاب
الله و خواندن من بر شما کتاب خدای تعالی صعب است
فعلی الله توکلت و ثقت به و فوضت الیه امری
اعتماد بر وی کردم و کار خوذ بوی باز گذاشتم فاجمعوا
امرکم ای اعزموا علیه عزم کنید بر وی و گفته اند
اعدوا اله بر کار او بسازید و شرکاءکم ای اجمعوا شرکاکم
شرکاء خوذ جمع کنید نقول اجمعت الامر و جمعت القوم
فیکونون منضوما بعضهم و گفته اند مع شرکائکم و تقویت

می دهد این معنی را قراءة آنانک برفع می خوانند ثم لا یکن
أمرکم علیکم غمة و هرچی کنید بمشورة کنید تا شما را
پنهانی نبود و گفته اند تا کار شما ملتبس نشود و بر وجه دفع
آن شما را قدرت نباید اجعلوه ظاهرا منکشفا و گفته اند
غمة علیکم بر شما پوشیده است ثم اقضوا الی اقضوا ما انتم
قاضون و افعلوا ما تریدون حکم کنید بهرچ شما حکم می کنید
و بکنید هرچی می خواهید و این معنی تهدید و وعید می
گفت چنانک فرموده اعملوا ما شئتم یعنی عذاب خدای
تعالی بشما نزدیک است شما هرچی خواهید با من بکنید لا زیان
شما را سود نه مرا و گفته اند اقتلونی ان قدرتم یعنی اگر
قدرت بر کشتن من دارید مرا بکشید ابن بحر گوید اعلمونی
بأمرها عندکم من قوله وقضینا الی بنی اسرائیل ای اعلمناهم
یعنی خبر دهید مرا با خبر آنچ نزد شماست و دلیل برین
معنی قول خدای تعالی ست وقضینا الی بنی اسرائیل
یعنی بنی اسرائیل را خبر دادیم ولا تنظرون ای لا
تؤخرون و نیز ابن بحر گوید لا تؤخروا اعلامی و معنی
این ست کی من از غایت عداوت شما نمی ترسم فان
تولیتم عن الایمان و قبول کلامی کی از ایمان آوردن بگردید

و سخن من قبول نکنید فما سألتکم من اجر درین معنی دو وجه است
اول آنک من از شما مزد نمی طلب نکردم کی موجب تولی بود
و دوم آنک از شما طلب مزد نکردم کی بسبب تولی شما
آن مزد از من فوت شود ان اجری کی مزد من نیست
الا علی الله الا بر خدای تعالی وامرت ان اکون من
المسلمین و مرا فرموده اند کی از جملهء گردن نهندگان
باشم با وامر و نواهی او فکذبوه ای داموا علی تکذیبه
مداومت نمودند بر تکذیب او فنجیناه و من معه یعنی
او را از غرق شدن و مقاساة کافران نجات دادیم
و آنها را کی بوی ایمان آورده بودند فی الفلک و با وی
در کشتی نشسته بودند و کانوا ثمانین نفرا و ایشان
هشتاد آدمی بودند وجعلناهم خلائف عما کانوا فی
الارض و ایشان را خلیفه گردانیدیم از پس ایشان کی در زمین
بودند واغرقنا الذین کذبوا بآیاتنا و غرق گردانیدیم
بطوفان و آب عذاب آنان را کی تکذیب آیات ما کردند
فانظر کیف کان عاقبة المنذرین بنگر ای محمد
کی عاقبت تکذیبان آیات و رسل چگونه بود و چون

امتک مثل ما نزل الیهم و بشن سان امت خوذ از آمدن
مثل آنچ با بیشان فرو فرو آمد قوله تعالی ولقد
بوّانا بنی اسرائیل مبوّأ صدق بوّانا ای انزلنا بد رستی
که بنی اسرائیل را فرو آوردیم مبوّأ صدق جایی که اندر نفس
خوذ پسندیده بوذ و در هر چیز روا بوذ که این لفظ
استعمال کنند تقول رجل صدق و ثوب صدق
حسن گوید مراد مصر است قتاده گوید شام و بیت
المقدس است ضحاک گوید شام و مصر است و مبوّأ
صدق مضموم نبشتند زیرا که مفعول و جای بوذ که
مصدر باشد و مفعول محذوف بوذ ورزقناهم
من الطیبات و روزی کردیم ایشان را از حلال و
گفته اند از چیزهاء لذیذ فما اختلفوا حتی جاءهم
العلم ای المعلوم عندهم و هو محمد علیه السلم ای ما اختلفوا
فی کونه نبیا حتی جاءهم یعنی خلاف نکردند در آنچ نزد
ایشان معلوم بوذ و آن محمد بوذ صلی الله علیه
و آله که در نبوت او خلاف نکردند تا بعوث ظاهر
شد و گفته اند مراد از علم قرآنست و گفته اند مراد

تورتست که در احکام آن خلاف کردند و گفته اند
دلیل نبود که است بعلم از جهت رسول و کتاب
فآمن به بعض و کفر به بعض بعضی با آن ایمان آوردند
و بعضی کافر گشتند ان ربک یقضی بینهم یوم القیمة
فیما کانوا فیه یختلفون بر رد کافر تعالی حکم ظاهر
کرد اندر روز قیامت در آنچ ایشان در آن خلاف می کردند
فان کنت فی شک مما انزلنا الیک فسئل الذین یقرؤن
الکتاب من قبلک خطاب با رسولست و مراد
امتست کقوله یا ایها النبی اذا طلقتم النساء و
گفته اند ان هاهنا للنفی ای ما کنت فی شک کقوله و ان
ادری و گفته اند این تشکیک شاکّانست کقوله لعیسی
علیه السلم ءانت قلت للناس اتخذونی و امی الهین من
دون الله این یعنی از جهت سرزنش گویند کان ابن
قول ذکر فرموذ و گفته اند مراد از شک ضیق صدر است
ای و ان کنت فی ضیق صدرک فاصبر اگر دل تنگی ای
صبر کن و سئل الذین یقرؤن الکتاب من قبلک کیف صبر
الانبیا و بپرس از آنان که خوانند کتاب اندیش از تو

لقد جاءك الحق من ربك فلا تكونن من الممترين ای الشاکین
حق از پروردگار تو بتو فرو آمده یعنی قرآن تو
از جمله اهل شک مباش این خطاب بظاهر با رسول
است اما مراد امت اند ولا تكونن من الذين كذبوا
بآيات الله فتكون من الخاسرين و از جمله آنان
مباش که تکذیب آیات خدای تعالی کردند
که از جمله زیان کاران باشی و این خطاب
اگرچه بظاهر با رسول است مراد امت است
زیرا که شک و تکذیب و حیرت و امثال این هرگز
در حق رسول امکان ندارد و غیر امکان مسلم نتوان
داشت حاشاه عن ذلك ان الذين حقت عليهم
كلمت ربك لا يؤمنون آنانکه وعید ایشان از حضرت
خدای تعالی واجب شد و گفته اند مراد از كلمة
ربك لأملأن جهنم من الجنة والناس اجمعين است
و گفته اند کلمه او لعنت است چنانکه لعنة الله
على الظالمين و گفته اند مراد خشم اوست بعصیان
و گفته اند كلمة ربك اخبار او انهم لا يؤمنون یعنی مراد

از کلمه خبر دادن اوست از شأن ایشان که
ایمان نیارند و مراد ازین مشرکان عرب اند ولو جاءتهم
كل آية حتى يروا العذاب الاليم و اگر هر آیت که از تو
ای محمد بخواهند بنمایی ایشان را ایمان نیارند
تا عذاب الیم به بینند آنگاه آن ایمان ایشان را
سود ندارد چنانکه ایمان فرعون او را سود نداشت
قوله تعالى ولو شاء ربك لآمن من في الارض
كلهم جميعا و اگر خواستی پروردگار تو ای محمد صلعم اهل
زمین ایمان آورده اندی ولکن نخواهد زیرا که بعلم کامل
میداند که قبول ایمان از کی صادر شود و از کی صادر
نشود افانت تكره الناس حتى يكونوا مؤمنين
تو ای محمد مردم را اکراه می توانی کرد
که ایمان آرند فیض آفتاب جایی رسد که مانعی فیض صح
و حایلی نبود آفتاب ایمان در محلی فرو خواهد که
مانع و حایل عناد و عدم عقل نبود و محل قابل بود
چنانکه فرمود والبلد الطيب يخرج نباته باذن
ربه والذي خبث لا يخرج الا نكدا قوله تعالى

وأن أقم وجهك للدين حنيفا ولا تكونن من المشركين
اى استقبل الكعبة فى الصلوة وتوجه نحوه وشطره
يعنى در نماز روى بكعبه آر وگفته اند استقم مقبلا بوجهك
على ما امرك الله يعنى استقامت نماى وروى بامر خدا آور
حنيفا على ملة ابرهيم وگفته اند تقدير شرح چنين است
واوحينا اليك ان اقم وجهك وحى كرديم بتو كه روى بكعبه
آر بامر خداى تعالى ومحتمل است كه تقدير شرح چنين
بود كه اوحى الى ان اقم لتكون فى مقابلة امرت ولا
تكونن من المشركين واز جمله مشركان مباش خطاب
با رسول است اما مراد امت است ولا تدع من دون
الله ما لا ينفعك ولا يضرك اى لا ينفعك ان دعوته ولا
يضرك ان خذلته اى لا تدع الآلهة كما تدعوا المشركين
الاوثان آلهة يعنى بتان را آلهه مخوان چنانكه مشركان
بتان را آلهه مى خوانند يعنى ادع الها واحدا خدا يكى دان
كه ادعوه كثرة نكنجد واين خطاب وامثال اين ظاهرا
با رسول است اما مراد تعليم امت است وگفته اند
مراد ازين تحقير بتان است وهوان ايشانست فان فعلت

فانك اذا من الظالمين اى من الذين وضعوا الدعا غير
موضعه واين فعل اگر از تو واقع شود تو از ايشان
باشى كه دعا در غير موضع نهاده باشى واين تنبيه
امت است وان يمسسك الله بضر فلا كاشف له الا هو
اى وان يمسسك الله بضر واگر ترا در دعوة خداى
تعالى رنجى رساند كشف ودفع آن از تو اى محمد كس
نكند الا خداى تعالى وان يردك بخير واگر خيرى
بتو رساند فلا راد لفضله كس نتواند كه خير او از تو
منع كند يصيب به من يشاء من عباده اى الخير ان خير
برساند بهر كس كه خواهد از بندگان خود وهو الغفور
الرحيم تو جمله شويد از رحمت ومغفرت او
قوله تعالى واتبع ما يوحى اليك واصبر حتى
يحكم الله وهو خير الحاكمين متابعت وحى كن وامر
خداى تعالى بخلق رسان وايشان را بشارت ده وترسان
واصبر على تبليغ الرسالة وتحمل المكاره وصبر كن در
اداء رسالت وتحمل رنج از خلق حتى يحكم الله بالعذاب
او بامر بالقتل والجهاد تا خداى تعالى عذاب فرستد

یا بقتال و جهاد حکم فرمایند بعد از آن این آیت منسوخ
کرد بآیت سیف و رسول را علیه السلام امر فرمود بقتال
مشرکان و عزیمت ان بهود کرفتن

و من سورة هود علیه السلم قوله تعالی

فلعلک تارک بعض
ما یوحی الیک وضایق به صدرک ان یقولوا لولا انزل
سبب نزول این آیت آن بود که صنادید قریش بخدمت
رسول آمدند گفتند ای محمد ابتنا بکتاب لیس فیه عیب
الهتنا بخالسک و نتبعک ای محمد کتابی بما آور که عیب
خدایان ما در ان نبود تا ما با تو بنشینیم و ترا متابعت
کنیم فهم بما قالوا رسول قصد کرد که از ان داعیه که
بر ایمان ایشان داشت بعضی ترک کند لولا انزل
علیه کنز او جاء معه ملک یعنی چرا بوی ایمان انکاه
آوریم که کنجی بروی فرو فرستند تا عیش در رویشی
او بپوشاند یا ملکی با وی رفیق باشد و بر نبوت او
کواهی دهد رسول از این سخنها دل تنگ شد خدای
تعالی آیت فرستاد فلعلک تارک بعض ما یوحی الیک و
ضایق به صدرک ان یقولوا لولا انزل علیه کنز او جا

معه ملک انما انت نذیر والله علی کل شیء قدیر باشد که
تو ای محمد بعضی از آنچه ما بتو وحی کرده ایم و فرو دانک
آن را لفظش خبر است و معنی نهی ای لا تترکن الا بلاغ منهم
و لا تضیقن صدرک باقتراحهم و لا تهتمن ان لم تؤمن
ما سالوک الیقات سخن ایشان مکن و با متحان خواست
ایشان دل تنگ مشو و اکر آنچه ایشان از تو می خواهند
بتو ندهند غمناک مباش لولا انزل علیه کنز نه کنجی
بوی فرو فرستادی تا نفقه کند او جاء معه ملک یا فرشته
رفیق او باشد تصدیقه براستی او کواهی دهد این
تفسیرها است در ضایق به صدرک و تقدیر آیت
بان یقولوا است و کفته اند ای لان یقولوا و کفته اند
هو ان یقولوا این الاشباه که بکویند در ضمیر و ضایق
به سه وجه جایز است اول روا بود که عاید بود
با بعض ما یوحی و دوم روا بود که عاید بود بتبلیغ و
سوم جایز بود که عاید بود بتکذیب و اوضح است
که ما بعد و ضایق به صدرک تفسیر آن می کند القرآن
یفسر بعضه بعضا قرآن بعضی مر بعضی را تفسیر می کند

انّما انت نذیر تو بیم کننده بر تو جز ابلاغ نیست والله
علی کل شی وکیل ای عالم حافظ خدای تعالی عالم
و نگاه بانست ابن عیسی گوید ضایق در مقابله
تارک است زیرا که ضایق وصفی عارض است و ضیق
وصفی لازم است **قوله تعالی** افمن کان
علی بینة من ربه ویتلوه شاهد منه آنکس که بر
بیانی واضح است از خداوند پروردگار خود
ویتلوه شاهد منه و در پی او می آید گواهی از وی
کمن لا یکون بهذه الصفة فحذف الجواب یعنی
آنکس که با این صفت بود چنان بود که آنکس که با این
صفت نبود مراد از افمن کان علی بینة من ربه
محمد علیه واله الصلوة والسلام و در شاهد منه
خلاف کرده اند بعضی گفته اند جبرئیل است و بعضی
گفته اند خداست مصنف کتاب گوید این هر دو
قول باطل است زیرا که مراد اقتضاء اتصال کند و
اتصال باید که صورتی بود زیرا که ضمیر که در منه
ملفوظ است لازم ضمیر محمد است و چون چنین بود

محمد را با خدا و جبرئیل اتصالی نیست و تفسیر در
معنی هست و گفته اند یتبعه ملکی یحفظه و این قول
هم بر آن قاعده است که گفتیم حسن گوید شاهد منه
ای لسان محمد صلی الله علیه واله یعنی شاهد منه زبان
محمد است علیه السلم فیکون معنی یتلو یقرؤه و گفته اند
که محمد حنفیه گفت امیر المومنین را گفتم انت
التالی قال وما تعنی بالتالی قلت قوله سبحانه ویتلوه
شاهد منه قال وددت انی هو ولکنه لسان النبی
صلی الله علیه واله و این معنی هم پیشتر گفتیم نیست زیرا
که امیر المومنین علیه السلم معدن فصاحت بود و این معنی
از فصیح غریب و بدیع بود بلکه نکوتر زیرا که معنی
افمن کان علی بینة ای علی بیان و بصیرة من دین ربه
و بیان نصیب زبان بود و بصیرة نصیب دل باشد پس
چون بیان بر زبان توان کرد ویتلوه شاهد منه باید که
مغایر زبان بود پس لازم بود که علی بینة من ربه مغایر
ویتلوه شاهد منه باشد ویتلوه شاهد منه مغایر
علی بینة من ربه بود پس اینکه از محمد حنفیه نقل علیه السلم کرده اند

تا اصل بوذ و گفته اند که حسین علی علیه السلم گفت شاهد
منه محمد صلی الله علیه و آله فیکون من کان هو المومن
علی بینة من ربه علی بیان من دینه و یتلوه شاهد منه
و یشهد له محمد صلی الله علیه و آله یوم القیمة من قوله
و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا یعنی حسین علیه السلم گفت
شاهد منه محمد است و هر کس که او را دین باشد
و بصیرتی باشد و یتلوه شاهد منه و بخواند گواهی
از و و محمد او را روز قیامت گواهی دهد چنانک خدای
تعالی گفت و ما ترا روز قیامت بر امت بگواهی خواهیم
و این نقل هم موضوع بی حاصل است زیرا که باین وجه
مراد از افمن کان علی بینة امت بوذ و یتلوه شاهد
منه محمد که در آیت محمد علیه السلم از امت بوذ زیرا
که ضمیر را عاید کی بکار باید و باین وجه عاید بوذ با محمد
و محمد بعضی از امت بوذ و هیچ مسلمان و عاقل این
نگوید و گفته اند یتلوه شاهد منه ابو بکر است
و این وجه هم باطل است زیرا که ابو بکر نه از محمد بوذ
که اگر از محمد بوذی چون او را سورة برائة بمکه جبریل نیامدی

بوذه

بس هم

و نشاذی

که خدای تعالی وحی فرستاد که سورة برائة بر اهل مکه می باید
که تو خوانی یا کسی که از تو باشد رسول امیر المومنین را
علیه السلم در پی ابو بکر فرستاد و سورة برائة از وی بستند
و بمکه رفت و ابو بکر بمدینه باز آمد پس روشن شد
که و یتلوه شاهد منه ابو بکر نبوذ و گفته اند و یتلوه
شاهد منه امیر المومنین بوذ که از رسول هم بنسب و
هم بعلم و تقوی و زهد چنانکه رسول علیه السلم بعلم و عمل
بر جمیع خلق ترجیح داشت و در علم همه خلق محتاج
وی بوذند و او محتاج کس نبوذ همچنین بعد از رسول
صلی الله علیه و آله در علم همه محتاج امیر المومنین بوذند
و او محتاج کس نبوذ پس و یتلوه شاهد منه او بوذ و بر
امامت وی این آیت دلیلی روشن است اگر بنظر انصاف
در آن نظر کنند و از عناد و تعصب اعراض نمایند
و یتلوه ای یتبع اثره است و شاهد یعنی حاضر است
و معنی آیت آنست که بیان کننده دین و شریعت خدای
تعالی محمد است و بعد از و آنکس بوذ که از وی بوذ
و در دین و شریعت و احکام حاضر بوذ و راستی او در دین

با وی

و بهتر بند همه خلق بوذ هم

و بهتر بند خلق

وشریعت واحکام دلیل وشاهد منه بود وغصهٔ جا تلیتق
و غلبهٔ ایشان اگر نه آن بودی که او وشاهد منه بودی
دین بر افتادی و در احکام و واقعات مشکل که در عهد
شارع واقع شد اگر نه او و یتلوه شاهد منه بودی که
حل آن مشکلات از وی صادر نشدی و اگر نه او و یتلوه
شاهد منه بودی قتل ناکثین و قاسطین و مارقین نکردی
بس که باشد در عالم که چون محمد و علی باشد افمن
کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه صفت
ایشان بود قوله و من قبله کتاب موسی یعنی
پیش از قرآن کتاب موسی بود یعنی توریة
و گفته اند پیش از محمد و این معنی همان معنی است
زیرا که قرآن بر محمد منزل شد و گفته اند مبتدا است
یعنی و من قبله و گفته اند که الاصل النصب عطفا علی
الهاء من یتلوه فرفع علی الاستیناف ای و من قبله کتاب
موسی کذلک لان فیه ذکر محمد و علی علیهما السلم
یعنی اصل در و من قبله کتاب موسی نصب بود زیرا
که عطف بود بر هاء یتلوه باستیناف مرتفع کردند پس

یتلوه منه

کتاب موسی صحیح

معنی چنان شد که پیش از قرآن کتاب موسی
بود چنانکه در قرآن ذکر محمد و علی کرده ایم در
توریة که پیش از قرآن بود هم چنین ذکر محمد و علی
کرده ایم که و یتلوه شاهد منه علی است که شاهد
منه بود بعد از وی و او امام بود بعد از و اماما و رحمة
للناس جمیعا یعنی توریة رحمت همه خلق بود و گفته اند
یهود را اولئک یؤمنون به ای بالقرآن یعنی اهل
پیش ظهور محمد بمحمد ایمان داشتند و گفته اند
بتوریة و این هم آن معنی است زیرا که چون بتوریة
ایمان داشتند و ذکر محمد در توریة مذکور بمحمد ایمان
داشته باشند و من یکفر به ای بمحمد و هر کس که
بمحمد کافر شود و گفته اند بقرآن من الاحزاب ای من
الکفار الذین تحزبوا و اجتمعوا علی رسول الله صلی الله
علیه و آله و عداوته من الیهود و النصاری و سایر
الملل یعنی از کافران که جمع شدند بر قصد رسول علیه السلم
و ظهور عداوة او از طرف جهودان و ترسایان بود
و اهل ملتهاء دیگر فالنار موعده ای مصیره و مورده

باز گشت او با تش دوزخ است و این آیت دلیل است
بر بطلان مذهب احمد بن احمد الهروی که انعم ا و
آنست که کافران دهریان اند و جهودان و ترسایان
و سایر اصناف کفره نه کافران حقیقی اند و منزلت
ایشان منزلت اهل بدعت است ینجیهم الله یوم ما
من النار روزی خدای تعالی ایشانرا از دوزخ نجات
بخشد و مذهب او متکلمان در کتب آورده اند فلا
تک فی مریة منه ای من ان موعده النار بشک مباش که
وعده جای او دوزخ است خطاب با رسول است
اما مراد امت اند و محتمل است که تقدیرش چنین بوذ
قل یا محمد للشاک فی ذلک و لا تک فی مریة منه
بگوای محمد آنکس را که در شک است که هر کس که بتو کافر
شوذ جای او دوزخ است انه الحق من ربک این
وعده حق است از خداوند و پروردگار تو ای محمد و لکن
اکثر الناس لا یؤمنون اما بیشتر مردم ایمان نمی آرند
قوله تعالی ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات
واخبتوا الی ربهم آنانکه ایمان آوردند و عمل صالح کردند

واخبتوا ای تواضعوا و خشعوا تواضع کردند و خشوع
آوردند ابن عباس گوید انابوا الی ربهم بخدا بازگردیدند
و گفته اند آرام گرفتند بفرمان خدای تعالی و گفته اند
جوارح ایشان ساکن شد اولئک اصحاب الجنة هم
فیها خالدون ایشان اهل بهشت اند و جاوید در
بهشت باشند قوله تعالی تلک من انباء الغیب
نوحیها الیک ما کنت تعلمها انت و لا قومک من قبل هذا
فاصبر ان العاقبة للمتقین تلک اشارتست بقصه
نوح و قوم او علیه السلم که پیش ازین ذکر فرموده است
و گفته اند اشارتست بکشتی ای خبرها یعنی خبر
نوح و قوم او یا کشتی او از اخبار غیب است یعنی نه در
عهد تو بوذ و نه تو حاضر آن وقت و آن قوم بوذی
نوحیها الیک ما بتو وحی کردیم و ترا از آن خبر دادیم
و جبریل را بتو فرستادیم تا ترا از آن آگاهی داد و آن
معجز تو شد و صحت نبوت تو آمد ما کنت تعلمها انت
و لا قومک نه تو آن عالم بوذی و نه قوم تو من قبل هذا
یعنی پیش از قرآن و گفته اند پیش ازین وقت فاصبر

علی اذی قومک کما صبر نوح علیه السلم صبر کن بر
رنجی که از قوم خود می کشی چنانکه نوح صبر کرد
ان العاقبة للمتقین که نصرت و ظفر متقیان راست
قوله تعالی ذلک من انباء القری نقصه علیک
منها قائم وحصید ذلک اشارتست بقصهٔ عاد و
ثمود و مؤتفکات که قوم شعیب بودند علیه السلم و
قری اسم شهرهای این قوم است نقصه علیک تا
از آن خبر می دهیم منها قائم بعضی از آن دهها آباد است
وحصید و منها حصید ای خراب و بعضی از آن خراب است
وحصید مطموس الاثر بود یعنی آنرا هیچ اثری نمانده
باشد و گفته اند قائم آن بود که دیوارها باقی باشد چنانکه
فرمود وبئر معطلة وقصر مشید والحصید المخسوف
به وما قد محی اثره یعنی حصید آن بود که بزمین فرو رفته
بود و آنرا هیچ اثری نمانده باشد وما ظلمناهم وما بهلاک ایشان
بر ایشان ظلم نکردیم ولکن ظلموا انفسهم باتخاذهم الاصنام ایشانرا
به بت پرستیدن بر خود ظلم کردند فما اغنت عنهم
آلهتهم خدایان ایشان هیچ منفعت نرسانیدند بایشان

ومضرت دفع نکردند از ایشان التی یدعون من دون الله
من شیء یعنی دفع کنندهٔ مضرت و رسانندهٔ خدای تعالی
است و جز خدا کس بر آن قادر نیست لما جاء امر ربک
چون عذاب خداوند پروردگار تو ای محمد در رسید
وما زادوهم غیر تتبیب و نیفزود ایشانرا جز هلاک
و گفته اند زیان چنانکه خدای تعالی فرمود تبت یدی
ابی لهب و گفته اند حسرت و ندامت و هلاک کند وکذلک
اخذ ربک ای کما بینا من اخذه واهلاکه اخذ ربک چنانکه
بیان کردیم گرفتن و هلاک کردن خدای تعالی اذا اخذ القری
ای اهلها ذکر می کنیم هلاک اهل دهی چند وهی ظالمة ای
اهلها کافرون که ایشان کافر بودند ان اخذه الیم
شدید گرفتن او مولم بود و زوال آن دشوار بود ان فی
ذلک لآیة لمن خاف عذاب الآخرة در آنچه آن عذاب که بآن
امتان را هلاک شد فرود آمد عبرتیست آنرا که از عذاب
آخرت بترسد ای اعتقد صحته ووجوده باید که بصحت
و وجود آن اعتقاد کند و گفته اند علامتست خوف از
عذاب آخرت آنست که اعتقاد شد که خدای تعالی آنچه

مونّا او وعده کرده است با ایشان خواهد رسانید
ذلک یوم مجموع له الناس آن روز روزی است که
همه خلق را جمع کنند و هیچ روزی با این صفت نیست
الا روز قیامت وذلک یوم مشهود و آن روزی است
که اهل آسمان و زمین با آن روز گواهی دهند و در تفسیر
شاهد و مشهود گفته اند شاهد محمد است و
مشهود قیامت وما نؤخره الا لاجل معدود ای الیوم
المذکور یعنی روز قیامت که آن را ذکر کردیم و گفته اند
جزا آن روز را باز پس نداشتیم الا برای وقوع امری
که در آن است معدود معلوم محسوب یوم یأتی لا تکلم
نفس الا باذنه آن روز چون ظاهر شود و گفته اند
چون روز جزا و مکافات بدید آید در آن روز
هیچ نفسی را مجال بود که شفاعت کند یعنی بواسطهٔ
شفاعت او کسی را منفعتی رسد یا وسیلت شود
کسی را الا باذنه الا بفرمان خدای تعالی و گفته اند در آن
روز وقتی باشد که در آن وقت ان سخن ممنوع باشد
الا بفرمان خدای تعالی فمنهم ای من الذین جمعوا لمحی الاجل اذا آنها

که جمع کنند ایشان را از برای محی اجل و گفته اند عاید است
با نفس و مراد از آن آدمی است شقی مستحق آتش بود
و سعید ای ومنهم سعید مستحق بهشت باشد و
گفته اند آن بود که معذب بود و سعید آن باشد که
در تنعم بود فاما الذین شقوا ففی النار آنانک اهل شقاوت
باشند مقر ایشان دوزخ باشد لهم فیها زفیر و شهیق
ایشان را در دوزخ آواز چون آواز خر باشد زفیر ابتدای
آواز خر بود یعنی آن حالت که خواهد که آواز بر دارد
و شهیق آخر آواز خر بود و گفته اند شهیق آوازی بود
[illegible]ادر شود و بسیار باشد که بعد از آن
غشی از صاحب آن ظاهر گردد و بعد از آن عبر زد خالدین
فیها حال مقدر جاوید در آن دوزخ باشند و آن حالی است
مقدر تقول العرب مررت برجل معه صقر صائدا به
غدا عرب گویند عبور کردم بمردی که با وی چرغی بود
صید می کرد بآن فردا و العامل فیه معنی الاستقرار
در قوله ففی ما دامت السموات والارض تا آسمان و
زمین را دوام است و اراد بالدوام وقت الدوام و قیل

ومراد از دوام وقت دوام است سؤال چرا
خلود را بدوام مقید کرد جواب
زیرا که عرب خلود را بی نهایت فهم نکنند پس قید دوام
واین لفظی است که بازاء دوام وضع کرده اند و درین
آیت و آیت ما بعد شرح دو سؤال است سؤال
اول آنست که آسمان و زمین هر دو فانی اند واهل
بهشت و دوزخ موصوف اند بصفت دوام چگونه
باقی بفانی تعلق ساخت سؤال دوم آنست
که استثنا چی متصل بود و مفسران و نحویان در ان
سخن بسیار گفته اند جواب سؤال اول
چند وجه دارد اول آنست که عرب را اعتقاد
آن بود که آسمان و زمین را دوامی هست خطاب
با ایشان بحسب اعتقاد ایشان کرد و خدای
تعالی بشان آسمان و زمین عالم بود و ایشان جاهل
وجه دوم آنست که آسمان و زمین را اعادتی
هست و چون ایشان را اعادت کنند بی نهایت
باقی باشند مقوی این معنی قرآنست قوله یوم تبدل

الارض غیر الارض والسموات وجه سیوم
آنست که وجود تا آسمان آسمان باشد و زمین زمین
واین صفات مفارق ایشان نخواهد بود اگر باقی باشند
واگر فانی وجه چهارم آنست که تا آسمان بهشت
دایم بود و زمین دوزخ دوام دارد الا ما شاء ربک و آن نیست
سؤال دوم است واین سؤال را ده جوا(ب)
جواب اول آنست که الا ما شاء ربک
مصروفست بآسمان و زمین و خلود آن بحال خود
ای الا ان یشاء الله فیهما ما یشاء الا آخر خدای تعالی
در شان ایشان بخواهد و گفته اند الا ما شاء الله
زیادة الدوام علی دوام السموات والارض الا که
خدای تعالی زیادة دوامی بخواهد بر دوام آسمان
و زمین جواب سیوم آنست که
الا درین موضع بمعنی سوی است تقول لك علی
الف الا الالفان اللذان تعرفهما فیلزم فیه
ثلثة الاف یعنی اگر شخصی را گویی ترا در ذمت منست
هزار دینار الا آن دو هزار دینار که تو می دانی

سه هزار دینار بر وی لازم شود زیرا که هزار
جزء دو هزار که معلوم غریم بود اعتراف
کرد جواب چهارم آنست که الاطلاق
الا ما شاء ربک واجب می آید که ایشان در حالت اخبار
در بهشت باشند یا در دوزخ مدة لبث ایشان
در دنیا و برزخ مستثنی فرمود جواب
پنجم آنست که الا ما شاء ربک عبارة بود از مدة وقوف
ایشان در قیامت پیش از دخول بهشت و دوزخ
جواب ششم الا ما شاء ربک من زیادة العذاب
علی اهل النار و من زیادة النعیم علی اهل الجنة قال
الفراء الا بمعنی الواو ای و ما شاء ربک یعنی مراد از الا
ما شاء ربک زیادتی عذابست بر اهل دوزخ و زیادتی
نعیم است بر اهل بهشت و گوید الا بمعنی واو
یعنی و آنچه خداوند پروردگار تو خواهد ای محمد
جواب هفتم الا ما شاء ما بمعنی من لبث
وهم قوم یخرجون من النار و یدخلون الجنة فیقال
لهم الجهنمیون وهم المستثنون من اهل الجنة ایضا

لمفارقتهم

لمفارقتهم ایاها بلبثهم فی النار ایاما فهؤلاء لم یشقوا
شقا من یدخل النار علی التابید ولا سعدوا سعادة
من لم تمسه النار یعنی الا ما شاء یعنی من لبث و این
قومی باشند که ایشان از دوزخ بیرون آرند
و به بهشت برند ایشانرا و چنان خوانند
و ایشان از اهل بهشت مستثنا باشند از
جهت مفارقت ایشان از بهشت و روزی
چند در دوزخ بودن این قوم شقی نباشند
چنانکه آنها که ابدا در دوزخ باشند و سعادت
ایشان چون سعادة آنها نبود که ایشانرا نسوزند
باشد جواب هشتم آنست که در
الا ما شاء ربک از ابن عباس رضی الله عنهما روایت
کرده اند که زمانی بر دوزخ بگذرد که درهای او در بندند
و هیچ کس در آن نبود و این بعد از آن بود که لابثین فیها احقابا
باشند یعنی بعد از آنکه اهل دوزخ سالها در دوزخ
باشند خدای تعالی آتش را امر فرماید که اهل دوزخ را
نخورد شعبی گوید عذاب دوزخ شتابنده تر است

از عذاب خو سرا و خرابی آن شتابنده‌تر از عذابست و
آن بهشت فرمود عطاء غیر مجذوذ و در دوزخ
مثل آن نفرمود **جواب نهم** دهقان
این معنی را از جهت مسلمانان جوابی گفته است
و آن اینست که هما در الا ما شاء ربک یعنی می‌خواهد
و الاجواب آن می‌سازد بر تقدیر لا تدوم السموات
والارض الا ما شاء ربک یعنی آسمان دوام نیابد الا آن
مقدار که خدای تعالی خواهد و این معنی بغایت
خوبست و یکون المعنی لا تخلوها عن قریب
جواب دهم الا ما شاء ربک وهو
لا یشاء غیر تخلیدهم الاجنان که جزا خواهد
و خدا جز جاوید بودن ایشان نخواهد و
گفته‌اند لهم فیها زفیر وشهیق الا ما شاء ربک من
انواع العذاب ایشان را انواع عذاب خواهد بود
در دوزخ از زفیر و شهیق و غیر آن و معنی
زفیر و شهیق پیشتر ازین گفته‌ایم ان ربک فعال
لما یرید و برود کار نوای محمد آنچه خواهد کنند

در صفت بهشت
صفت

بی شمار عمر و عیش رضی و اما الذین سعدوا ففی الجنة
خالدین فیها مادامت السموات والارض الا ما شاء
ربک تقول سعده الله فسعد و مسعود منه و
اسعد در لغت عرب این چنین معنی و فسنت کقوله
احب فهو محبوب و قد جاء حبه کما جاء سعده عطاء
غیر مجذوذ ای غیر مقطوع عنهم عطایی که از ایشان
منقطع نشود و عطاء نصب علی المصدر ای اعطوا
عطاء و گفته‌اند حالی است از جنت کقوله نصیبهم غیر
منقوص فلا تک فی مریة مما یعبد هولاء مریت
شک بود بطلب معنه الیقین یعنی شک یعنی طلبند
و فعل ان تمتری امتری که بود و تماری و ماری غیره
مماراة و مریة فیه ثلثة اقوال و در ان سه قول است
اول آنست که شک مکن ای محمد که آنچه شامی پرستند ضلالت
دوم آنست شک مکن ای محمد که آن تقلید پدران
ایشانست و ایشان تقلید پدران کرده اند
و سیوم آنست که کافران دو نوع اند نوعی نفی
صانع می‌کنند و نوعی اثبات صانع می‌کنند و بت می

پرستیدندی شک نیست داریم که ایشان در کفر چون
ایشانند ما یعبدون الا کما یعبد آباؤهم من قبل
ای هم کآبائهم فی الکفر والتقلید یعنی در کفر و تقلید
و ایشان چون پدران اند و معنی کما یعبد کما کان
یعبد بوده کان حذف کرده است الی قبل بر آن
دلالت می کند وانا لموفوهم نصیبهم و ما وفا می
کنیم حظ ایشان را غیر منقوص یعنی انکه چیزی
از ان نقصان می کنیم گفته اند مراد رزق است
و گفته اند مراد عذاب است ولولا کلمة سبقت
من ربک و اگر نه آن بودی که پروردگار تو ای محمد
عذاب از امت تو تاخیر می کردی تا روز قیامت
لقضی بینهم لاهلکوا و فرغ من عذابهم ایشان را
هلاک کردندی و از عذاب ایشان فارغ شدندی
و انهم لفی شک منه مریب و ایشان از عذاب
روز قیامت در شک اند و موقع ریبت خود
ایشانند وان کلا لما مومن و کافر را در تخفیف و
تشدید ان خلاف کرده اند بعد از انکه نصب کل اجماع

کرده اند الا انکه شاذ خوانده است و صحیحتر در تخفیف
و تشدید لما خلاف کرده اند انکه بتخفیف می خوانند
از بهر کراهت اجتماع دو لام است که میان دو لام
میمی واقع است و آن صله است و لام اول لام ابتدا است
و آن در خبر ان درامده است و دوم لام قسم است و
گفته اند ما بمعنی الذی است ای للذی لیوفینهم و گفته اند
بمعنی من است ای لمن لیوفینهم و انکه مشدد می کنند
مشکل است کسایی گوید لا اعرف للتشدید
وجها وجه تشدید معلوم نیست ابو علی گوید آنچ
کسایی گفت دور نیست لیوفینهم اعمالهم ای جزاء اعمالهم ربک
یعنی ایفاء جزاء اعمال ایشان کنیم انه بما یعملون خبیر
که او دانا است بانچ ایشان می کنند فاستقم کما امرت
در کار خدا فرموده اند استقامت تمام یعنی رسالت
بگزار و مردم را بایمان دعوت کن ابن عباس گوید در
همه قران آیتی ازین آیت اشدتر و اشقتر بر رسول
علیه السلام منزل نشد و لهذا قال شیبتنی سورة هود و من
تاب معک و انکه او را با تو در استقامت امر کردند ولا تطغوا

و از امر خدای تعالی تجاوز مکنید انه بما تعملون بصیر
بعلم اعمالکم فیجازیکم علیه بعمل شما عالم است شما را آن
جزا دهد و لا ترکنوا الی الذین ظلموا ابن عباس گوید
لا تمیلوا و لا ترضوا اعمالهم میل مکنید و بعمل ایشان راضی
مشوید و گفته اند لا تداهنوهم مکنید من قوله ودوا لو تدهن
فیدهنون و گفته اند معنی رکون ملحق مباشید و حقیقت
رکون سکون است چیزی را بالمحبة له تقول رکن یرکن
بالفتح والضم اذا مال والرکن ناحیة من الجبل او الحایط
قوته فتمسکم النار عذاب خدا بشما رسد و ما لکم من دون
الله اولیاء و شما را جز خدای تعالی از عذاب او هیچ اعوانی منع
نکند ثم لا تنصرون حال است نه عطف ای ما لکم حینئذ
هذا حال شما در روز قیامت بود و اقم الصلوة طرفی النهار
در سبب نزول بروایات جمة و طرق مختلفة گفته اند
این آیت در شان مردی منزل شد که بخدمت رسول آمد
گفت انی اصبت من امرأة غیر انی لم اتها و زنی نرسیدم
و بی آنکه با وی دخول کردم از وی چیزی که عزم رسید یعنی
بوسه و مالیش خدای تعالی آیت فرستاد اقم الصلوة

طرفی النهار و بروایتی دیگر گفته اند آن مرد گفت
یا رسول الله الی خاصة ام للناس عامة عمر دست
بر سینه وی زد و گفت لا و لا نعمة عین و لکن للناس
عامة فضحک رسول الله صلی الله علیه و آله و قال
صدق عمر یعنی مرد صاحب واقعه گفت یا رسو
را الله این فتوی خاص مراست یا عامست جمیع امت
عمر دست بر سینه او زد گفت بنعمت عینی نیست
که خاص باشد ظلم این همه مردم راست رسول
علیه السلام بخندید و گفت عمر راست گفت مصنف
کتاب گوید خنده رسول از دو وجه بود اول آنکه
ادبی دوم آنکه عمر را نیز مثل آن واقعه بلکه زیاده
انصار گو از آن رسیده بود فتوی برای خود می طلبید ثعلبی گوید
این شخص ابو الیسر عمرو بن غزیه بود اقم الصلوة نماز
فرض بپای دار طرفی النهار نماز صبح و در طرف دوم
خلاف کرده اند ابن عباس گوید نماز شام است قرطبی
گوید نماز پیشین و پسین است ضحاک گوید نماز پسین است
مقاتل گوید نماز بامداد و نماز پیشین طرفی است و نماز پسین

ونماز شام طرفین واصح قول ابن عباس است رضی الله
عنهما وزلفا من اللیل یعنی نماز خفتن حسن گوید
زلفا من اللیل نماز شام ونماز خفتن است والزلفة الساعة
من اللیل والزلفة المنزلة والقربة ومنه الزلفی و
المزدلفة ان الحسنات یذهبن السیئات ای ان
الصلوات الخمس تذهب بالذنوب یعنی نمازهای پنج گانه
گناهها ببرد ودر حدیث آمده است که نماز پنج گانه
کفارة گناهها ست که میان آنست حسن گوید اذا
کان قبل الاذان ینادی منادٍ یا بنی آدم قوموا فاطفئوا
نیرانکم ان الحسنات یذهبن السیئات یعنی پیش از آن
که موذن بانگ نماز گوید منادی ندا کند وگوید ای فرزندان
آدم برخیزید وآتشهای که افروخته اید بنشانید
که نیکی محو کننده بدی است ذلک ای الذی ذکرنا
آنچه یاد کردیم وگفته اند ذلک اشارت است بقرآن ذکری
للذاکرین که آن تنبیهی است یاد کنندگان را واصبر
علی الصلوة وصابر باش در نماز فان الله لا یضیع اجر
المحسنین ای المصلین کقوله اهلک بالصلوة واصطبر

علیها وگفته اند صبر کن که بصبر درجه محبان یابی
وگفته اند در دنیا که از قوم تو بتو می رسد صبر کن
قوله تعالی وما کان ربک لیهلک القری بظلم
واهلها مصلحون ای بظلم من الله واهلها مصلحون
مومنون محسنون یعنی خدای اهل هیچ دهی را
بظلم هلاک نکرد واهل آن ده مصلحان ومومنان
ونیکوکاران بوده اند بلکه هلاک ایشان بنعمتی بوده از
شرک ولو شاء ربک لجعل امة واحدة واگر خداوند پروردگار الناس
تو ای محمد خواهد همه مردم را بر مسلمانی بدارد
اما نخواهد زیرا که بکمال علم می داند که مسلمان نشوند
وکی مسلمان نشوند وبر کفر اصرار وعناد نمایند ولا
یزالون مختلفین وهمیشه باشند که ایشان اندر دین
مخالف یکدیگر باشند چنانکه جهودان وترسایان
ومجوس والاختلاف اعتقاد کل واحد نقیض
معتقد الآخر یعنی اختلاف ایشان در اعتقاد بود که
معتقد هر یک بخلاف دیگری بود الا من رحم ربک الا
کسی که پروردگار وخداوند تو بروی رحمت کرده باشد

وصداه بالایمان و او را بایمان راه نموده باشد فانه
ناج من الاختلاف که او از اختلاف نجاة یافته باشد
واستثنا منقطع است حسن گوید لا یزالون مختلفین
فی الاحوال والارزاق من تسخیر بعضهم لبعض یعنی
ایشان لایزال در احوال و ارزاق از تسخیر بعضی مر
بعضی را مختلف باشند و گفته اند لایزال بعضی از
پی بعضی می روند والاختلاف افتعال من خلفه
یخلفه اذا قام بالشیء بعد مقامه واختلفوا کقولهم
قتلوا واقتتلوا و باین وجه اعتراض نمی بود و تقدیرش
چنین بود ولو شاء ربک لجعل الناس امة واحدة کفارا
الا من رحم ربک فهداه ولا یزالون مختلفین ولذلک خلقهم
ای للرحمة خلقهم واللام للعاقبة وتمت کلمة ربک
ای وعیده یعنی وعید از پروردگار تو ای محمد
در حق کافران و منافقان تمام شد و گفته اند
مراد این کلمه است لاملان جهنم من الجنة والناس اجمعین
یعنی تمام شد کلمه خداوند که پر کرداند دوزخ را از جن
وانس یعنی از عاصیان جن وانس وکلا نقص علیک

من انباء الرسل ای نتلوا علیک من اخبارهم و بر تو می خوانیم
ای محمد خبرهاء رسولان پیش از تو ما نثبت به
فؤادک که دل تو بآن تسکین یابد و قوی گردد تا
دل خوش داری و صبر کنی چنانک ایشان صبر کردند و
کلا منصوب است بمصدریت ای القصص نقص و
گفته اند مفعول نقص است و ما نثبت منصوب است و بدل
از کلا ابن عیسی گوید مفعول عبارتست از عضوی که
کرم کرده بخشش کنی بوی در این وجاءک فی هذه ای فی
هذه السورة و بتو می آید در این سوره و گفته اند
در این اخبار و گفته در این سوره و دیگر سورها
و گفته اند در دنیا الحق النبوة یعنی پیغمبری وموعظة
وذکری للمؤمنین عبرة لمن اعتبر وتذکر لمن تذکر
عبرتیست آنرا که عبرت گیرد و یاد کردیست آنرا
که یاد کند

سورة یوسف علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم الر تلک آیات الکتاب المبین
در حروف سخن گفته ایم المبین حلاله و حرامه
پیدا کرده ایم حلال آن و حرام آن و آنچ از امر دین بآن محتاج

شوید و آبائهم لازم آید و هم مُشعِری وگفته اند طاهرٌ
فی نفسه اَنّه کلام الله یعنی در نفس او پیداست که کلام
خداست انّا انزلناه قرآناً عربیاً کتاب را یعنی قرآن را
بزبان عرب فرو فرستادیم وگفته اند مراد خبر یوسف
وگفته اند عاید است با قرآن و قرآن مَصدرِ قرائت است
ای نقرأ قرأناً وگفته اند انزلناه مجموعاً یعنی همه فرو
فرستادیم عربیاً منسوبٌ الی ارضٍ سکنوها و هی عربه
باحتهٔ دار اسمعیل بن ابرهیم علیهما السلام لعلکم تعقلون
لکی تفهموا معانیه تا معانی آن فهم کنید وگفته اند
تا او بیندیشید بر فهم معانی آن نحن نقصّ علیک
احسن القصص نتلوا علیک بر تو خوانیم ای محمد احسنَ
البیان الکون بین بابی فیها مصدرٌ و آن مصدر نیست
وگفته اند قصص مفعول است کالسَّلَب والطَّلَب للمصدر
والمفعول و الاحسن الاعظم فی الحسن واحسن
از آن جهت گفتند که در حسن عظیم تر است وگفته اند
احسن من الامور السالفة والکتب الماضیة یعنی
از کارهاء پیشتر و کتب گذشتگان نیکوتر است

وگفته اند احسن یعنی حسن است چنانکه احسن
مُقبِلاً و احسن القصص جمیع القرآن و نیکوترین قصهها
همه قرآن است و این ظاهر است وگفته اند مراد قصهٔ
یوسف است علیه السلام **سؤال** چه حکمتست که این
قصه را احسن القصص خواند **جواب**
زیرا که مشتمل است بر ذکر حاسد و محسود و مالک و مملوک
و عاشق و معشوق و شاهد و مشهود و حبس و
اطلاق و سجن و خلاص و فراخی نعمت و قحط و جزآن
لا یبحث عن بیانها طوق البشر یعنی از بیان آن حالات
بشر عاجز شود بما اوحینا الیک هذا القرآن بآنچه ما بتو
وحی کردیم و ما در بما اوحینا مصدر است وگفته اند
یعنی الذی است و در آن بعلیک نقیصه و ان کنت
اِن مخففه است از مثقّله و بعد از آن لام فرق
لازم آید و نیست بالتی یبطل عملها اذ هی مثقلة من
قبله ای من قبل القرآن وگفته اند قصص یعنی پیش از
نزول قرآن با این قصه لمن الغافلین ای عن قصة یوسف
از قصهٔ یوسف بی خبر بودی وگفته اند عاجز قال الله

جانی و محبوبی

الفاصی بعید دنکی نغاه

بالقرآن یعنی پیش از آن بی خبر بودی خدای تعالی ترا
بواسطهٔ قرآن بیاگاهانید اذ قال یوسف ای واذکر
اذ قال یاذکر آنگاه که یوسف گفت ویجوز ان یکون بدلا
من احسن القصص فیکون مفعولا به علی الاتساع
یعنی اذ قال یوسف چنین بود که بدلی از احسن القصص
وچون چنین بود مفعول به بود بطریق اتساع ویجوز
ان یکون ظرفا لقوله یا ابتی یعنی روا بود که ظرف یا ابتی را
لابیه پدر خود را یعنی یعقوب علیه السلم وابن اسم عجمی است
وگفته اند اول از انجهت یعقوب نام کردند که در
ولادت بعد العیص بوجود آمد ویوسف اسم عجمی است
وگفته اند مشتق است از اسف یا از اسیف ودر آن
دو علت است تعریف ووزن الفعل وکان اهل کتاب
آنست که معنی یوسف بعجمی منبرو زدوی است وابو هریره
از رسول صلی الله علیه وآله روایت میکند که گفت
الکریم بن الکریم بن الکریم بن الکریم یوسف
بن یعقوب بن اسحق بن ابرهیم را ابت تا نزد نحویان
بدل است از یاء اضافت وبنا مخصوص است وگفته اند

تاء فا ابت است چنانکه عمة وخالة لکن لما جعل للام اسم مفرد
لجعل للاب والابة للاب ومحتمل است که بدلی بود از واو که
لام الفعل است در ابوان وابوین یا ابت ای پدر من
انی رایت احد عشر کوکبا من دیدم در خواب دوازده
ستاره واصل آن احدٌ وعشرٌ بود فرکبا وبنیا علی
الفتح عند الترکیب بر فتح مبنی کردند از جهت ثقل حرف
والکوکب النجم وکوکب ستاره بود وآنرا بطبری بنست
الهابل والشمس والقمر وایشان معروف اند رایتهم
لی ساجدین دیدم ایشانرا که مرا سجده کردند **سوال**
چرا رویت مکرر کرد **جواب** زیرا
که اول متعلق است بذات ودوم متعلق است بحال
وگفته اند چون سخن دراز شد آنرا اعاده کرد
جوابی دیگر محتمل است که جواب یعقوب است
چون گفت دیدم یعقوب گفت کیف رایتهما قال
رایتهم لی ساجدین ایشانرا دیدم که مرا سجده کردند
یعنی مرا تواضع کردند وگفته اند سجده تحیت بود
در آن زمان وذکر الکنایة وجمع جمع العقلا لما وصفها

بوصفهم کنایت را بندلیر ذکر کرد و بجمع عقلا جمع کرد
بوصف عقلا وصف کرد ابن عباس گوید شمس و قمر
مادر و پدر اوست و یازده ستاره برادران او اند
سدی گوید آفتاب پدر است و ماهتاب خالهٔ یوسف (است)
و مادرش راحیل بوذ و او وفات یافته و گفته اند قمر
عبارتست از تدلیر و آفتاب مادر اوست یا خاله
بان فولها تابینش است و نام برادران یوسف ابن (است)
روبین و یلام گفته اند و شمعون و لاوی و یهودا
و یشسوخور و زبولون و دون و نفتولی و
کوذ و اشبن و بنیامین و یوسف علیهم السلام
و سدی از جابر روایت کند که جهوذی بخدمت
رسول الله صلی الله علیه و آله و گفت ای محمد
اخبرنی عن الکواکب التی راها یوسف علیه السلام ساجدة
له ما اسماؤها فسکت رسول الله صلی الله علیه و آله
ولم یجبه گفت مرا خبر ده از آن ستارها کی یوسف را
سجده کردند و از نامهاء ایشان مرا آگاه کردان
رسول خاموش گشت و او را جواب نداد جبرئیل

علیه السلام

علیه السلام منزل شد و رسول را از آن خبر داد رسول گفت
هل انت مؤمن ان اخبرتک باسمائها اگر ترا از نامها ک
آن ستارگان خبر دهم ایمان آری گفت بلی رسول
گفت نامهاشان این است جریان والطارق
والذیال وذو الکنفات وقابس و وثاب و
عمودان والمصبح والفلیق والضروح والفرغ
والضیاء والنور نزلن من السماء فسجدن له فقال الیهودی
ای والله و انها لاسماؤها جهوذ سوگند یاد کرد کی
یوسف ایشان را دید کی او را سجده کردند و نامها ک
ایشان این است قال یا بنی گفت ای پسر من و خطابش
بتصغیر کرد لصغر سنه از بهر آنک طفل و اندک عمر بوذ
(ک) وکان یوسف یومئذ اثنا عشرة سنة لا تقصص رؤیاک
علی اخوتک یعقوب گفت قصه این خواب با برادران
مگو ابن عیسی گوید الرؤیا تصور المعنی فی المنام علی توهم
الابصار قال و ذلک ان العقل مغمور فی النوم فاذا تصور
الانسان المعنی توهم انه یراه یعنی رؤیا تصور معنی است
در خواب بطریق دیدن توهم می کند جز عقل بواسطه

خواب تعمور کردد چون آدمی تصوّر معنی کند
چنان کمان برد کی می بیند فیکیدوا لک کیداً فیحتالوا
في هلاكك حيلةً در هلاک حیلت کنند تقول کاده و
کاد له مثل نصحته ونصحت له ان الشیطان للانسان
عدوّ مبین که شیطان دشمنی ظاهر العداوه نست و
کذلک یجتبیک ربک ای مثل هذه الاجتباء الذي دلّ علیه
رویاک یجتبیک ربک مثل این اجتبا کی خواب تو بر آن
دلالت می کند پروردکار تو ترا اختیار کند من جبیت
الشي اذا جمعته لنفسک وجبیت الماء في الجابیه و
یعلمک من تاویل الاحادیث و در آموزاند ترا معانی
کلام در آیات خدای تعالی و کتب او و بیست معبران
و آنکه که مراد تعبیر خوابست که امر آنجا باز می کردد
و یوسف علیه السلم اعبر الناس للرؤیا بوذ و کفته اند
تاویل الاحادیث مراد عواقب امور است ما یؤول الیه
آخره ویتم نعمته علیک بالنبوة و تمام کرداند بر تو نعمت
خود بنبوة وعلی آل یعقوب و بر اهل بیت یعقوب و
فرزندان وی کما اتمها علی ابویک کما اختارهما للنبوة

والرسالة چنانک تمام کرد ابتدا نبوت و رسالت بر پدران
تو من قبل پیش از تو و کفته اند پیش از این وقت ابویک
تثنیه پدر است و مراد پدر پدر است ای جدک وجد
ابیک ابرهیم واسحق بدل از ابویک یعنی ابرهیم و اسحق
بدلی است از ابویک وهما اسمان عجمیان و هر دو اسم
عجمی است معنی ابرهیم اب رحیم است و کفته اند
ازبرهمه است و آن شفقة نظر بوذ و معنی اسحق
ضاحک بوذ یعنی خندان بود ان ربک علیم بمن یستحق
الاجتبا پروردکار تو ای یوسف دانا است بآنک
بر کزیدکی است حکیم حکیم است یضع الاشیا مواضعها
هر چیز بمحل خوذ نهد و این دلالت می کند بر نبوة
یوسف و برادرانش علیهم السلم لقد کان في یوسف
واخوته آیات نشانهاست که در قصه یوسف و برادرانش
عجایب واضحه و دلایل لایحه هست للسایلین من
قصة یوسف پرسندکان قصه یوسف را و کفته اند
سایلان ازو و غیر سایلان ازو و مقصود الایة اراد قصه یوسف
یعنی هر کس که آیت تواضع می داند مرادش قصه یوسف است

اذ قالوا لیوسف واخوه چون گفتند یعنی برادران
یوسف که یوسف و برادر او بنیامین احب الی ابینا
منا ونحن عصبة ثم بلغ اخوة یوسف رؤیاه فحسدوه
بعد از آن خواب یوسف علیه السلم به برادران رسید
گفتند یوسف و برادر بنیامین بر پدر ما از دوستتر اند ونحن
عصبة ای جماعة اقویاء وما جمع ایم صاحب قوة و
عصبه در نسب استعمال کنند والعصبة العشرة و از ده تا چهل
عصبه گویند واشتقاق آن از عصب و تعصب بود
و ضعفا را عصبه نگویند ان ابانا لفی ضلال مبین
ای لغو التعدیل فی المحبة بین اولاده پدر ما در دوستی
میان فرزندان عدل رعایت نمی کند و گفته اند فی غلط
فی امر دنیاه پدر ما در خرشتی لست اند بنا بعنی مال
بسیار دارد فانا نقوم باحواله ومواشیه ما بر چیزهای
و مال و چهار پایان او خوذ بسیاریم و گفته اند فی ضلال
باختیاره الصغیر علی الکبیر وغیر المعتبر علی المعتبر در ضلال است
بانکه کوچک بر بزرگ و معتبر را غیر معتبر ترجیح می کند
و گفته اند فی ضلال عن الطریق الذی یکون علیه الاباء

از راه شفقتی که پدران با فرزندان بر آن باشند
گردیده است و گفته اند در محبت یوسف گرفتار است
قوله تعالی اقتلوا یوسف او اطرحوه
ارضا یخل لکم وجه ابیکم وتکونوا من بعده قوما
صالحین ای قال بعضهم لبعض بعضی مر بعضی را
گفتند و گفته اند شمعون روبیل را گفت یوسف
بکشید او اطرحوه ارضا بعیدة عن ارض ابیه الخ
ارض غیره دور گردانید او را از زمین پدر به زمینی
دور و تقدیرش چنین بود فی ارض فحذف الجار
وتعدی الفعل الیه حرف جار بیفتاد و فعل را
بوی متعدی کرد یخل لکم وجه ابیکم تصف لکم
مودته ویقبل بکلیته علیکم دوستی او با شما صافی
شود و بکلی روی بشما آرد وتکونوا من بعده ای
من بعد قتله او طرحه و شما باشید بعد از کشتن او
یا بر زمینی دور انداختن او را قوما صالحین تقدیرش
چنین بود ثم توبوا لتکونوا قوما صالحین بعد از آن
توبت کنید تا شما از صالحان باشید و گفته اند

صالحین تا بیین و گفته اند صالحین مع ابیکم فی امر دنیاکم
شما نیز بدر در کارهاء دنیا نیکان باشید قال
قایل منهم گوینده از ایشان گفت یعنی یهوذا و او
پسر خاله یوسف بود و راء او در حالت یوسف
از راء ایشان بهتر بود و عمر او زیادتر از عمر ایشان
بود و گفته اند این گوینده یهوذا بود که عاقلترین
ایشان بود و گفته اند شمعون بود لا تقتلوا یوسف
فان القتل عظیم او را مکشید که کشتن گناهی عظیم است
والقوه فی غیابة الجب و او را در چاهی بقعر اندازید
و گفته اند مراد از غیابة الجب آنست که او را جایی
برید که خبر او غایب شود و اثر او پدید نیاید ابن عیسی
گوید هر چیزی که چیزی را از حس غایب کرد اندر آن
چیز در آن چیز نهان شد و حس آنرا در نیابد آنرا غیابت
گویند و جب چاه بود قتاده گوید چاه بیت المقدس
بود و گفته اند چاهی بود میان مدین و مصر و گفته اند
باردن بود و گفته اند این چاه تا عمران یعقوب
علیه السلم سه فرسنگ بود و گفته اند دوری آن چاه هشتاد

قامت بود استعمل آن فراخ بود و اعلی تنل یلتقطه
بعض السیارة ای یاخذه بعض المجتازین بعضی راه
گذران او را برگیرند یقال لقطت الشیء والتقطته
ابن عیسی گوید الالتقاط تناول الشیء من الطریق و منه
اللقطة واللقیطة یعنی چیزی از راه برگرفتن التقاط
گویند و لقطه و لقیط ازین مشتق است والسیارة رفقة
مسافرین رفیقان که در سفر باشند ایشانرا سیاره گویند
ان کنتم فاعلین به شیا اگر با وی کاری خواهید کردن
و گفته اند ان کنتم فاعلین بمشورتی یعنی اگر بمشورة
کار خواهید کرد و گفته اند ان کنتم فاعلین ما قصدتم
من التفریق بینه و بین ابیه یعنی اگر میان او و پدرش
مفارقت خواهید انداختن و خلاف کرده اند در انک
برادران یوسف در آن وقت که قصد یوسف کردند
بالغ بودند یا نه بعضی گفته اند قاربوا الحلم و لم یبلغوا بالغین
بخواب دیدن نزدیک بودند و نه بالغ بودند و بعضی
گفته اند کانوا بالغین اقویا و لم یبلغوا بعد انبیا بالغ و
صاحب قوه بودند اما نبوة نیافته بودند قالوا یا ابانا

ما لك لا تأمنّا على يوسف و انا له لناصحون چون قصد
كردند كه او را در چاه اندازند و بر بن راى اختصار كردند
جاوا اباهم نزد پدر آمدند و گفتند چه بوذ ترا كه در شأن
يوسف برما ايمن نيستى و او را با ما بصحرا نمى فرستى
لم تخافنا عليه انه ابو بكر بچه مى ترسى و ادغم النون في
النون باشمام و غير اشمام و نون نه دو نون مدغم كرد
باشمام و غير اشمام و انا له لناصحون اى حافظون نحفظ
و نرده عليك سالما و ما او را نگاه داريم و بسلامتش بتو
باز رسانيم و گفته اند ما او را دوست مى داريم و برو
مشفقيم والنصح طلب الصلاح و گفته اند اصلح
عمل است و خياط را ناصح گويند مقاتل گويد فيها تقديم
و تأخير يعنى در آيت تقديم تأخيرى هست زيرا كه جواب
انى ليحزننى ان تذهبوا به لست ارسله معنا غدا اى
خلّه غدا نخرج معنا الى الصحراء فردا او را بگذار
تا با ما بصحرا بيرون آيد يرتع و نلعب بكسر عين و جزم
آن خوانده اند انكس كه بكسر مى خواند از رعى مى كند و هو
افتعال منه يعنى از چرانيدن گله بوذ يعنى با ما گله چراند

و انكس كه بجزم مى خواند از رتع مى كند و آن هم رعى بوذ ابو
عبيد گويد يرتع نلهو و ننشط ببازيم و نشاط كنيم و گفته اند
نلعب بالرمى تير اندازيم و گفته اند بدويم هرون گويد صاحب
ابو عمرو و ابو عمرو را گفتم نلعب چگونه مى خوانى و ايشان پيغمبران
بوذند گفت لم يكونوا يومئذ انبياء آن روز پيغمبر نبوذند
و انكس كه بيا مى خواند اى يرتع يوسف ساعة و يلعب
ساعة يعنى يوسف ساعتى بچرد و ساعتى ببازد و يعقوب
يرتع بنون خوانده است و يلعب بيا ابن عيسى گويد الرتعة
التصرف في الشهوات يعنى رتعت نفرج و كارهن بود
در آرزوها و انكس كه بنون مى خواند اى نرتع مواشينا
و نلعب يعنى گله بچرانيم و بازى كنيم و انا له لحافظون
عن ان يناله مكروه ما او را نگاه داريم تا مكروهى بوى
نرسد قال يعقوب گفت انى ليحزننى ان تذهبوا به
مرا اندوهناك كرد اند كه اشما او را ببريد بقدر دل از براى
متألم كردد و صحيح آنست كه اذهبه و ذهب به يك معنى است
لقوله تعالى ذهب الله بنورهم و يذهب بالابصار و
اخاف ان ياكله الذئب و مى ترسم كه گرگ او را بخورد

وکان ارضعهم هذاة و زبیر ایشان بزرگ بود و گفته اند
رای فی المنام ان الذئاب کانت بقصد یوسف یعقوب
خواب دیده بود که گرگان قصد یوسف می کردند
ابن عیسی گوید گرگ دزدی است کلمة از شیر و بر تر از سگ
یطلب الغنم اشد الطلب گوسفند طلبد و طلبش طلبی
بلیغ بود و هو من تذائبت الریح اذا هبت من کل جهة
واشتقاق آن از وزیدن باد است از هر جهتی گفته اند
گوییعقوب تلقین ایشان کرد که من می ترسم که او را گرگ
بخورد و آن علتی و عذری بود و ایشان همی دانستند
قالوا لئن اکله الذئب ونحن عصبة گفتند حلو نه
او را گرگ بخورد و ما ده کسیم بحفظه او را نگاه داریم
انا اذا لخاسرون عاجزون ضعفا مغبونون ما
ضعیف و عاجز و مغبون بیم که او را گرگ بخورد و در
قصه گفته اند ایشان یوسف را تعلیم کرده بودند
که از پدر درخواه تا ترا با ما بصحرا فرستد یعقوب
یوسف را گفت صلوات الله علیهما می خواهی که با
برادران بصحرا روی گفت بلی یعقوب گفت فردا

ترا دستوری دهم فلما اصبح یوسف لبس ثیابه وشدّ
منطقته وخرج مع اخوته چون روز دیگر بود یوسف
علیه السلام جامه در پوشید کمر بر میان بست و با برادران
برفت فشیعهم یعقوب علیه السلام وقال یا بنی اوصیکم بتقوی
الله وبحبیبی یوسف یعقوب پاره ای راه با ایشان برفت
وگفت ای فرزندان من وصیت می کنم شما را بآنکه از
خدای تعالی بترسید و هم چنین شما را بیوسف خود
یوسف وصیت می کنم که جانب او رعایت کنید و در
حفظ او کوشید ثم اقبل علی یوسف وضمه الی صدره
وقبل بین عینیه ثم قال استودعک الله رب العالمین
بعد از آن روی بیوسف کرد و او را در بر گرفت و بوسه
بر میان چشمهاء او داد و گفت ترا بخدای سپارم که
پروردگار و نگاه دارنده عالمیان اوست وانصرف
و باز گشت فلما ذهبوا به واجمعوا ان یجعلوه فی غیابة
الجب چون او را ببردند جمع شدند بر آنکه او را در چاه
اندازند یقال اجمع امره اذا صح العزم او را بسر چاه آوردند
و در چاهش میگذاشتند یوسف دست در کنارها

یعنی عزم [illegible]

چاه می زدند ربطوا یدیه و نزعوا قمیصه دستهاش
بر بستند و جامه اش از سر برکشیدند یوسف گفت
یا اخوتاه ردّوا علیّ قمیصی ای برادران پیراهن من
بمن باز دهید مرا برهنه در چاه باز می گذارید فقالوا
ادع الاحد عشر کوکبا والشمس والقمر یلبسوک و یونسک
فدلوه فی البئر گفتند یازده ستاره و آفتاب و ماهتاب را
بخوان تا ترا بپوشانند و در چاه ترا مونس باشند او را
بچاه فرو گذاشتند حتی اذا بلغ نصفها تا بنیمه چاه رسید
القوه او را در چاه انداختند و کان فی البئر ما فسقط
فیه و آب در چاه بود در آب افتاد ثم اوی الی صخرة فی
البئر سنگی برآمد و اندر اختند یوسف بگریست
فجاء جبرئیل علیه السلم بالوحی و امر الله عز و جل جبرئیل
بامر خدای تعالی بوی آمد و وحی آورد و هو قوله تعالی
و اوحینا الیه لتنبئنهم ای لتخبرن یا یوسف اخوتک
بامرهم هذا و وحی کردیم بیوسف دو ذ بود که خبر دهی
برادران را با آنچه با تو کردند بامرهم هذا بصنیعهم هذا
با این صنعت که کردند بروید عصر و مراد آنست که خبر دهی

ایشان را بعصر و گفته اند وحی وحی الهام بود و هم لا یشعرون
و ایشان نمی دانند گفته اند این معنی متصل است بوحی
ای و اوحینا الیه و هم لا یشعرون و گفته اند متصل است
بقوله لتنبئنهم و هم لا یشعرون اول وحی فرستادیم بیوسف
و برادران اش از آن خبر نداشتند و ندانستند دوم
خبر دهی ایشان را از آنچه با تو کردند و ایشان ندانند
که تو یوسفی یعنی ترا نشناسند و گفته اند چاهی اندک
آب بود که او را غرق کردی و جواب فلما نحنی فلما
ذهبوا به مضمر است و تقدیرش چنین بود عظمت
فتنتهم فتنه ایشان بزرگ شد و گو فتان گو بند و او
زیادت است و فلما اسلما و تله للجبین مثل آنست و جاءوا
اباهم عشاء آخر النهار و آخر روز نزد پدر آمدند یبکون
و می گریستند و گفته اند بنیا کردن از خود گریه می نمودند
و گفته اند بکوا ببکاء ابیه بعضی از گریه یعقوب
بگریستند فلما سمع اصواتهم فزع و قال ما لکم یا بنی و این یوسف
چون آواز ایشان بشنید گفت چه بود شما را ای فرزندان
و یوسف کجا است قالوا یا ابانا انا ذهبنا نستبق گفتند

علیهم

ای پدر در تیر انداختن بر یکدیگر پیشی می گرفتیم و گفته اند
در دویدن تا بعلم اینا اشد عدوا وترکنا یوسف عند
متاعنا و یوسف را نزد رخت خود بنشاندیم فاکله
الذئب که او را بخورد وما انت بمؤمن لنا جمهور مفسران
درین معنی گفته اند بمصدق لنا تو ما را درین سخن راست
گوی ندانی ای تهمتنا ظننا بنا لشدة محبتك ليوسف یعنی
در حق ما ظن نیک نبود از غایت دوستی یوسف و
لو کنا صادقین یعنی اگر ما راست گفتار بودمانی جواب
ایشان را گفته که ما صدقتنا لتهاملك لنا في امر یوسف
ما را باور نداری از تهمتی که در امر یوسف بما می بری
صاحب نظم گوید لو طرف از غنی دار نحو طرقی
از نفی لانه قولك لو کان دلیل علی انه لم یکن ولا یتمنی
الا ما هو غیر موجود فقال انهم لم یکونوا صادقین زیرا
که چون گویی لو یعنی اگر پس دلیل بود بر انکه نبود و
تمنی نشود الا از چیزی که غیر موجود بود پس دلیل بود
بر انکه ایشان نه صادق بودند و گفته اند تقدیرش
چنین است وما انت بمصدق لنا وان کنا صادقین

بلادی صح

وهذا قمیصه بالدم یعنی تو ما را راست گوی نداشتی
واگر ما راست گوی بودمانی واینک جامهٔ او بخون شسته
وجاؤوا علی قمیصه بدم کذب ای ذی کذب یرید
مکذوبا فیه لانه لم یکن دم یوسف بل بدم سخلة و
نزد پدر آمدند با جامهٔ یوسف بدروغ آلوده یعنی
نه خون یوسف بود بلک خون بچهٔ گوسفند بود قتاده
گوید خون آهوی بود و بعضی مقریان بدم کدب بدال
بی نقطه خوانده اند ای طری یعنی خونی تازه و روایت
کرده اند از شیخ ابو الفضل رازی بدم کذب خوانده است
بطریق اضافت و فتح کاف و سکون دال بی نقطه
وفسره الحلبی و تفسیر آن بر غالیه می کنند وآن غرایب
قوله علی قمیصه حال است از خون وآن صله مصدر
نیست و صفت نکره چون متقدم شود منصوب گردد
بحال و گفته اند تقدیرش چنین است وجاؤوا بقمیصه
علیه دم کذب فقدم الدم لانه الاهم قال یعقوب
گفت بل سولت لکم انفسکم امرا ای زینت بل اضطراب را
نه چنین است که شما می گویید این کاری است که نفس شما

خون آهو صح
نادر سیاه صح

بر شما آراسته است و گفته اند بنفس شما از بوده است
و گفته اند تسویل چیزی بوذ کی مراد خود بر آن حمل کند
و فی نفسه نه چنان بوذ و این جز آن عرض بوذ کی یعقوب
فرزندان را گفت اروُنی قمیصه جامه وی بمن نمایید جامه
بوی نمودند گفت بل سوّلت لکم انفسکم امرًا این کاری و حکمی
کی نفس شما بر آن حمل کرده است چارابت کالیوم دنیا حلیمًا
اکل انتهی ولم یخرق علیه قمیصه و محتمل است کی یعقوب
علیه السلم در آن حالت جزم شذ بر آنکی بیراهن تکذیب ایشان
کرد فصبر جمیل ای اَولی و افضل درین معرض صبر اولیتر
و فاضلتر و گفته اند غایت این کار صبر جمیل است والله
المستعان علی ما تصفون خدای تعالی یاری دهنده است
بر آنچ شما وصف می کنید **قوله تعالی** وجاءت
سیّارة فارسلوا واردهم فادلی دلوه قال یا بشرای
هذا غلام وهم المسافرون یسیرون فی الارض یعنی
سیّاره عبارتیست از مسافران کی از زمینی بزمینی روند
یعنی کاروانی بسر چاه رسیدند و مالک ذعر در میان
ایشان بوذ فارسلوا واردهم من یرد الما لیستقی منه
لهم

کسی را طلب کردند و فرستادند تا ایشان را آب از چاه آب دهند
فادلی دلوه ارسل الدلو لیملاها دلو بچاه فرو فرستاذ تا پر آب
کند قال یا بشرای هذا غلام چون دلو بر کشید فتشبّث
بها یوسف یوسف دست در آن زد فلما راه چون او را
بدید قال یا بشرای هذا غلام ای بشّر المدلی نفسه یعنی
این شخص کی دلو می کشید نفس خود را بدیدن یوسف
بشارة داذ و گفته اند اصحاب خود را بشارة داذ کی
اینک غلامی یافتم و گفته اند بشری کی اسم صاحب ابن دلی
بوذ نادا بخبره خبر الغلام او را ندا کرد و آن غلام او را
خبر داذ و در بشرای دو قراءة است اضافت بیاء متکلم
و فتحه آن و دوم افراد و چون اضافت کنی الف
در حکم نصب بوذ چنانک یا عبد الله و گفته اند در حکم
کسر بوذ چون میم غلامی و یا بشرای اکثر بسکون یا خوا
اند و یا بشرئ بتشدید یا خوانده اند و الکسائی بافراد می
خواند جایز بوذ کی در محل نصب بوذ بر آنکی نکره است
و جایز بوذ کی مضموم باشد و اگر این اسم علم سازی چنانک
بیشتر این گفتیم مضموم بوذ و کوفیان جایز داشته اند
حذف نداء کی هم

او را صحیح

نزه

وتقدیرش چنین بوذ یا قوم بشری ای هذا غلام
واسروه بضاعة اسرار ضد اعلان بوذ و بضاعت
قطعه از مال باشد قالوا اسروا الجعله للتجارة در سِرّ
با یکدیگر گفتند این را بضاعت تجارت سازیم و
آن مشتق است از بضعته و منه المبضع و در ضمیر
واسروه دو وجه گفته اند وجه اول آنست
که عاید است با ولد و اصحاب وی ای اخفوا حاله
وکتموا شانه حال او مخفی داریذ و شان وی بپوشانید
و با سیاره گفتند هو بضاعة ابضعناها اهل الماء
لنبیعه بمصر این بضاعتیست که اهل آب با داده اند
تا بمصر بریم و بفروشیم تا مردم در آن طلب شرکت نکنند (ایشان از تهمت نرهم)
و بضاعه مخصوص است بحال وجه دوم آنست
که ضمیر عاید است با برادران یوسف و ذلک ان یهوذا
یاتیه بالطعام کل یوم لانه بقی فیها ثلثة ایام و آن چنان
بوذ که یهوذا هر روز براء او طعام می آورد زیرا که سه
روز در چاه بماند فاتاه یومئذ بالطعام فلم یجده فیها
روزی طعامی بیاورد یوسف را در چاه نیافت فاخبر

اخوته برادرانش از آن خبر داذ فاتوا مالکا نزد مالک
آمدند و گفتند هذا عبدنا ابق منا این بنده ما ست
از ما گریخته است و کتم یوسف شانه مخافة ان یقتله
اخوته یوسف علیه السلم امر خوذ پوشیده داشت
از ترس آنکه برادرانش بکشند و گفته اند برادران
بزبان عبری یوسف را گفتند اگر اقرار نکنی انتزعناک
من السیارة ثم لنقتلنک ترا از کاروان باز بستانیم
و بعد از آنت بکشیم فقال یوسف انی عبد و اراد
انه عبد الله یوسف گفت من بنده ام و مرادش بندگی
خذا بوذ فکتموا اخوته و باعوه علی انه بضاعة
از اذی وی پنهان داشتند و او را بفروختند بطریق
آنکه بضاعت بوذ قتاده گوید اسروا ابتغوه بیع او
پنهان داشتند ابن عباس گوید اسره اخوة یوسف
انه اخوهم و جعلوه بضاعة و باعوه برادران پنهان
داشتند که او برادر ایشانست و او را بضاعتی ساختند
و بفروختند والله اعلم والله علیم بما یعملون بیوسف
خذای تعالی عالم است بانچ با یوسف کردند و شروه

بثمن بخس ای باعوه اوراً بفروختند والشری البیع
مشتق من الشروی لان البایع او المشتری یعطی شیا
و یاخذ شیا و شری از شروی مشتق گشت زیرا کی
خرنده با فروشنده چیزی می دهد و چیزی می ستانند
وضمیر نهٔ جمهور عاید گشت به برادران یوسف زیرا
کی ایشان یوسف را بمالک دعر فروختند ابن عباس گوید
ضمیر عاید گشت بوارد و اصحاب او ای اسروه بضاعة
وحملوه الی مصر فباعوه بثمن ضعیف لانهم عرفوا انه حر
بظهور امره فقنعوا بالیسیر بهاء اندکش از آن فروختند
کی ادا نستند کی آزاد است و اوراء مرگ بر بر آید باندک راضی
شدند بثمن بخس ای حرام ببهاء حرامش بفروختند
سؤال بهاء یوسف چرا حرام بود **جواب**
زیرا کی آزاد بود و بهاء آزاد حرام است . و
گفته اند بهاء وی ظلم و ظلم حرام بود و از آن جهت
ظلم بود کی ظلموا فی بیعه و گفته اند ای بخس ای
ناقص ببهایی نقصان بفروختند و گفته اند ببهایی
اندک و گفته اند زیف بثمنه دراهم بدل است از ثمن

کاملی دراهم

معدودة قلیلة عشرین درهما فقسموا درهمین درهمین
ایشان ده بودند و درم بیست هر یکی دو درم بستدند و
گفته اند بیست و دو درم بود و گفته اند چهل درم بود
و گفته اند هر یکی از وقیه کمتر بود کی ایشان نکردند کی
و آن چهل درم بود وکانوا فیه من الزاهدین فیه یعود
الی الثمن وفیه عاید گشت با ثمن و گفته اند با یوسف و
الضمیر فی وکانوا یعود الی الاخوة الا علی قول ابن عباس
یعنی ضمیر اولی در کانوا الف عاید گشت با برادران
یوسف الا بقول ابن عباس و معنی زاهدین آنست کی
دران بها محتاج نبودند و راغب نبودند و فیه جایز
بود کی این صلهٔ زاهدین باشد زیرا کی اسم فاعل چون
الف و لام درو بود در ماقبل خود عمل نکند و نحویان
بر آنند کی صرف فیه من الزاهدین تبیین راست . و
تقدیرش چنین بود وکانوا فیه زهدا من الزاهدین
وحذف عامل جایز بود زیرا کی در ظرف این اتساع
جایز گشت و جایز بود کی آن بدل از الضاد بود و قال
الذی اشتراه من مصر لامرأته مثل مالک دعر یوسف را

بمصر بود و درم بن یزید به بیست دینار بخرید
و گفته اند بر ابو بنعزه و گفته اند بیزرو و گفته اند بیش از بیست
عزیز مصر شیخ بنیتا خزینه داری بوی دهند و اسم
عزیز قطفیر بوذ و اسم ملک ولید بن ریان بوذ زنرا
لعنت و نام وی بتعبد الکرمی معتزان راعیل بوذ و گفته اند
زلیخا و گفته اند زلیخا اکرمی مثواه شاید کی مصدر
بوذ یعنی اقامت او گرامی دار و شاید کی مکان را بوذ
ای موضع اقامته و معنی آنست کی احسنی الیه فی جمیع
حالاته من مأکول و مشروب و ملبوس باوی نکوئی
کن در همه احوال وی از آنچ خورد و بیا شامد و پوشد
ابن عیسی گوید الاکرام اعطا المراد علی وجه الاعظام
گرامی داشتن کسی آن بوذ کی مراد وی بوی دهند بوجه
آنک او را بزرگ دارند عسی ان ینفعنا باشد کی در مال ما را
او وی منفعتی بوذ یا در ضیاع سوذی رسد و گفته اند
باشد کی او را بهایی زیادت بفروشیم از آنچ خریده ایم
او نتخذه ولدا نتبناه و لم یکن له ولد او را بفرزندی قبول
کنیم و او را فرزند شوذ ابن مسعود گوید افرس الناس

خزینه دار عزیز

فراسة ثلثة العزیز حین قال فی یوسف عسی ان ینفعنا
او نتخذه ولدا و ابنة شعیب حین قالت لابیها یا ابت
استأجره الآیة **قوله تعالی** وکذلک مکنا لیوسف
فی الارض و لنعلمه من تأویل الاحادیث والله غالب علی
امره و لکن اکثر الناس لا یعلمون ای تحبیب الله یوسف
الی المشتری به اول تمکینه فی الارض یعنی ما کی خداوندیم
یوسف را در زمین تمکینی کرامت کردیم و اول آن تمکین
آن بوذ کی او را بر مشتری وی دوست کردانیدیم و لنعلمه
من تأویل الاحادیث عطفست بر مضمری تقدیرش
چنین بوذ لنوحی الیه و لنعلمه یعنی وحی کردیم و او را
در آموختیم و گفته اند کما انعمنا علیه بالخروج مکنّاه
فی الارض لنوحی الیه و لنعلمه من تأویل الاحادیث چنانک
بیرون آوردن او را از چاه بروی نعمت فرموذیم او را
در زمین تمکین بخشیدیم و بوی وحی فرستادیم و تأویل احادیث
او را کرامت کردیم یعنی تعبیر خواب و معانی کتب خدای
تعالی والله غالب علی امره لا یرده شی خدای تعالی غالبست
بر همه چیزها و هیچ چیز ردّ وی نتواند کرد و گفته اند

غالبست بر امر یوسف علیه السلم ولکن اکثر الناس
لا یعلمون اما اهل مصر نمی دانند که درجهٔ یوسف بچی
خواهد رسید و گفته اند اهل مکه نمی دانند که لطایف
صنع حق چیست ولما بلغ اشده منتهی اشتداد جسمه
وقوته چون بمنتهاء قوة جسمانی برسید ضحاک گوید
ببیست ساله شد مجاهد گوید سی و سه ساله شد
وابتداء اشد جواب دیدن لست و گفته اند که هجده سال از
عمرش بگذشت و گفته اند بیست و یک سال لانه یتقوی
بسبع سنین و یبلغ لسبع بعدها و تتناهی طوله
وقوته لسبع بعدها و آخر الاشد اربعین سنة
یعنی هفت سالگی قوت یابد و بعد از ان هفت سال
بالغ شود و هفت سال دیگر قامت بلند کرد اند و قوة
تمام بیابد و آخر اشد چهل سالگی بود و گفته اند شصت
ساله بود آتیناه حکما اورا حکمت و عقل بخشیدیم
و گفته اند حکما علی الناس اورا بر مردم حاکم کردانیدیم
و گفته اند اورا نبوة دادیم و گفته اند اورا فقه کرامت
کردیم وعلما بتاویل الاحادیث و اورا علم تاویل هر سخن بدادیم

و گفته اند اعطی النبوة فی الجب یعنی نبوتش در چاه دادند
چون بلغ اشده رسید اورا بدعوت امر فرمودند وکذلک
نجزی المحسنین و نیکوکاران همچنین جزا دهیم ابن عباس
گوید المومنین و گفته اند صابران را و گفته اند کما فعلنا
بیوسف نفعل بمحمد صلی الله علیه وآله چنانکه با یوسف
کردیم با محمد همچنان کنیم وراودته التی هو فی بیتها عن
نفسه یعنی راعیل از یوسف طلب جماع کرد و اصله من راد
یرود اذا جاء وذهب یعنی چون بیاید و برود وغلقت
الابواب التغلیق اطباق الباب بما یعسر فتحه والتشدید
للمبالغة فی الایثاق یعنی تغلیق عبارتست اندر بستن در
چنانکه گشادن آن دشوار بود و تشدید در وی
مبالغه است در استوار کردن آن و گفته اند کثرة راست
وکانت سبعة ابواب و آن درها هفت بود وقالت
هیت لک یعنی زلیخا گفت بیا و روی بامن کن و آن از
اسمای است که افعال را بان نام نهاده اند و بکسر ها
خوانده اند یعنی هیت بکسر ها وضم تا بعضی بفتح و بعضی بفتح
خوانده اند وهی من قولک هئت هیئة مثل جئت اجیء جیئة

ومعناه تهيأت آماده ام وتا جدين وجه متعلق بفعل
بود وبوجه اول تبيين بعد مطعون زجاج گويد مراد
از لام آنست که لک في التقدم خط قال معاذ الله اي اعتصم
به وهو نصب على المصدر اي اعوذ بالله عياذا يعني ازين
چه تو مرا بآن مي خواني پناه مي گيرم بخدا پناه گرفتني انه
ربي ان الله خالقي ولا اعصيه خداي تعالى آفريدگار منست
خلاف او نكنم وگفته اند العزيز ربي سيد كه اشترا اي
مصنف كتاب گويد اين وجه خطاء محض است
زيرا كي پيغمبري مثل يوسف نشايد كه مخلوقي را
رب خواند اگرچه گويند بطريق مجاز بود گوييم اهل علم
مجاز است واضح وجه اول است احسن مثواي
مرا گرامي داشت مخالفت او روا ندارم انه لا يفلح الظالمون
برستي كي آنكس كه چيزي جايي نهد كي نه جاء آن بود
ظالم بود وظالم رستگاري نيابد ومراد درين موضع
زنا است ولقد همت به وهم بها يعني زليخا قصد گناه
كرد والهم بالشيء مقاربته من غير دخول يعني هم نزديك
شد بكاري كي آنكه در آن كار در آمدن نبايد وگفته اند

زليخا آراسته وپيراسته بود استلقت على قفاها
وحلت ميزرها يعني بقفا باز افتاد وشلوار باز كشاد يوسف
عليه السلم درين معرض قصد زدن او كرد والفرار منها
با آنكه ازو بي لا بود لولا ان رأى برهان ربه اگر نه ديد
برهان پروردگار خود ودر برهان خلاف كرده اند بعضي
گفته اند صورت يعقوب در نظر يوسف آمد انگشت
در دندان گرفته قتاده گويد يوسف را ندا كردند كي
اي يوسف نام تو در جريده انبيا مكتوب است وگفته اند
جبرئيل را ديد وگفته اند جزاء زنا ياد آورد وگفته اند
قطفير را ديد وگفته اند بتي در گوشه خانه بود زليخا
برفت وچيزي بر روي بت بپوشيد يوسف گفت
چه كني گفت شرم ميدارم كي بت مرا درين حالت
بيند يوسف گفت اي زليخا تو از جمادي شرم ميداري كي
لا اورا قوة بينايي وشنوايي ومضرت رسانيدن و
منفعت نمودن نيست از دست بطريق اولي كي من از خداوند
خود شرم دارم كي بافعال واقوال ما شنوا وبينا است
وازين سخن ترسيد وقصد او نكرد كذلك لنصرف عنه

السوء والفحشا گناه وزنا از یوسف بگردانیدیم انه
من عبادنا المخلصین که او از بندگان برگزیده ما بود
وانکس که بکسر لام خواند معنی چنین بود اخلصوا دینهم
لله دین خود ویژه کردند خدا را واستبقا الباب
طلبا للمبادرة الی الباب واین انگاه بود که برهان ظاهر
شد یوسف قصد در کرد که بیرون رود وزلیخا نیز
قصد در کرد که یوسف را منع کند فلم تصل الا الی ذیله
دستش جز بدامن یوسف نرسید از پشت فشقت
دامن یوسف بشکافت چنانکه خدای تعالی فرمود وقدت
قمیصه من دبر وقد شکافتن بود بطول وقط شکافتن
بود بپهنا والفیا سیدها لدی الباب صادفا زوج المرأة
علی الباب چون بدر رسیدند شوهر زلیخا بایشان رسید
فلما رأته خافت زلیخا چون شوهر را دید بترسید
فاحتالت فی تبرئة نفسها در برآة نفس خود حیلت
اندیشه کرد گفت قالت ما جزاء من اراد باهلک سوءا الا
ان یسجن او عذاب الیم چه جزا بود کسی را با اهل تو زنا اندیشد
او همت انه قصدها شوهر را در گمان انداخت که یوسف

قصد او کرد و پیشی کرفت از زلیخا بوده است ما نفی لیست
وتقدیرش آنست که لیس له الا السجن او عذاب الیم جزاء او از
دو چیز یکی لیست یا زندان یا عذابی الیم وعذاب الیم زدن
دردناک بود وگفته اند ما استفهام است وتقدیرش
چنین بود هل جزاؤه الا السجن قال هی راودتنی عن
نفسی یوسف گفت او مطالبت من اجماع ولم یکن علیه السلم
بکشف الامر وبفضحها ان لم تکذب علیه یعنی یوسف
علیه السلم کشف حال او نکردی و او را فضیحت نکردی اگر
اگر بروی دروغ نگفتی وشهد شاهد من اهلها اخبر مخبر
من اهلها از اهل زلیخا خبر دهنده خبر داد ابن عباس
گوید کان صبیا انطقه الله والیه ذهب جماعة من
المفسرین یعنی کودکی بود خدای تعالی او را باکی
یوسف علیه السلم گویا کرد اند وبعضی از اهل تفسیر بر آن اهل
وگفته اند مردی بود از خواص ملک و او را رای بود
وگفته اند شاهد عز بن بود مجاهد گوید شاهد جامه
دریده بود مصنف کتاب گوید این وجه بغایت
بعید است زیرا که باری تعالی فرمود وشهد شاهد من

اهلها

وجامه را اهل نکو نبید و بیشتر نقل عبد الله عباس رضی الله
عنه اولیتر است از قول مجاهد زیرا که قول ابن عباس
موافق و مطابق قرآن است و قول مجاهد مخالف قرآن
ان کان قمیصه قد من قبل فصدقت وهو من الکاذبین
اگر جامهٔ یوسف از پیش بطول شکافته است زلیخا
راست گوی است و یوسف دروغ زنا است و ان
کان قمیصه قد من دبر فکذبت وهو من الصادقین
واگر جامهٔ یوسف از پس شکافته است زلیخا دروغ
می گوید و یوسف صادق است فلما رای قمیصه قد من
دبر چون جامه بدید که از پس دریده بود راستی یوسف
او را معلوم شد قال انه من کیدکن یعنی شوهر گفت
این از کید زنان است و گفته اند شاهد گفت انه من
کیدکن عابد است به ما جزاء من اراد باهلک سوءا و گفته اند
عابد گفت شو و گفته اند عابد است بتکذیب زلیخا
شوهر گفت انه من کیدکن یعنی این از حیلت شماست
ان کیدکن عظیم بدرستی که حیلت شما زنان عظیم است
حیلت شما بصالح و طالح و بر یکو سقیم می رسد

سؤال کید شیطان ضعیف می خواند ان کید
الشیطان کان ضعیفا و کید زنان عظیم خوانند
ان کیدکن عظیم **جواب** زیرا که
کید شیطان وسوسه بود و بلا حول برود و پوشیده
باشد و کید زنان مواجهه بود و دیدنی بچشم و بلا حول
دفع نتوان کرد ثم اقبل علی یوسف پس روی سوی یوسف
کرد و قال یوسف اعرض عن هذا اکتمه ولا تذکره
این قضیه بپوش و باز مگو و گفته اند دع ذلک ثم اقبل
علی راعیل آن ماجرا بگذار و روی بر اعیل آورد پس
روی بزلیخا کرد و گفت واستغفری لذنبک ای توبی الی
الله من خطیئتک توبت کن با خدای تعالی از گناه خود
انک کنت من الخاطئین تو از گناه کاران **سؤال** بایستی
که گفتی من الخاطئات بلفظ تانیث راندی **جواب**
ذلک لتغلیب الرجال یعنی از جهت غلبهٔ مردان راند
و گفته اند سبب ذی عیز نبود که در مثل چنان واقعه
گفت واستغفری لذنبک **قوله تعالی** وقال
نسوة فی المدینة امرأة العزیز تراود فتیها عن نفسه

زنان مصر گفتند زن عزیز از آن جوان مرد یعنی غلام
خود طلب جماع کرد قد شغفها حبّا دخل حبّه شغاف
قلبها وهو حبّة القلب و سویداه دوستی غلام او در
نقطهٔ سیاه که در جوف دل اوست منزل ساخته است
و آن را حبّة القلب و سویدا خوانند و گفته اند شغاف
غلاف دل است و گفته اند شغاف درد پشت و رنجی
که در شکم بود و حبّا منصوب است بتمییز نصرف الفعل
عنه تا فعل را تعدّی بکرده اند و معنی اوّل صحیح است
و موافق آیت نه بینی که تفسیر ضلال مبین محبت عظیم
کردیم اینجا نیز مراد محبتی عظیم است تا حدّی که بنقطهٔ
دل رسیده است فلمّا سمعت بمکرهنّ ای سمعت زلیخا
بقولهنّ یعنی چون زلیخا واقعهٔ زنان بشنید **سؤال**
چرا سخن زنان مصر را مکر خواند **جواب** زیرا
حسن و جمال یوسف با ایشان می گفتند ایشان خواستند
که خبر عیان شود یوسف را به بینند این سخن گفتند
که امرأة العزیز تراود فتیها عن نفسه از این جهت
سخن ایشان مکر خواند که این حیله در ضمن آن بود

ارسلت

ارسلت الیهنّ تدعوهنّ للاطعام بنزد ایشان کس فرستاد
و ایشان را بمهمانی خواند فبعثت الی اربعین امرأة چهل زن
دعوت کرد و گفته اند چهار زن بودند که بر سرّ وی
واقف بودند و آن را پنهان می داشتند فافشین سرّها
سرّ او فاش کردند و ذلک مکرهنّ و اعتدت من
العتید وهو المعدّ لهنّ و بساخت برای ایشان متّکأ
مجلسا ما یتّکأن علیه من الوسائد والنمارق وفیه الطعام
والشراب یعنی مجلسی برای ایشان ترتیب کرد زیلوها
و بالشها بنهاد بگسترانید و طعام و شراب مرتّب
داشت حسن گوید متّکأ ای طعاما و گفته اند مراد
از متّکا آن چیز بود که بکارد باید برید چون ترنج و
خربزه و موز و گفته اند که ماورد بود و آن دقاق بود
که گوشت در میان آن نهاده بودند و چیزهای دیگر
کانّه یتّکأ علیه السکّین گویند که کارد بر آن تکیه می
کنند و اتت کلّ واحدة منهنّ سکّینا و هر یکی را از ایشان
کاردی بداد شدّی گوید در آن روزگار رسم آن بود
که هرچ خوردندی بکارد و ملعقه خوردندی چنانک

ونقل عجم است وعن بجیرها چنان طبخ کنند که حاجت
بکارد نبوذ وقالت اخرج علیهن زلیخا گفت یوسف را
بیرون آی یوسف بر آن زنان بیرون آمد علما گویذ
فضیلت یوسف بر مردم در حسن چون فضیلت
ماه شب چهارده بوذ بر سایر ستارگان فلما رأینه
اکبرنه چون بزرگان زنان اورا بدیذ وگفته اند
والله کردایذ لعز او ایشان مجاهد گویذ حیض ایشان را
حیض رسیذ وها در اکبرنه عابد است با مصدر
ای اکبرن اکبارا وگفته اند المرأة اذا اشتدت غلمتها
حاضت وگفته اند امنین من حسنه کما یمنین من الجماع
یعنی چون یوسف را علیه السلم بدیدند از غلبهٔ حسن
او منی از ایشان جدا شد چنانکه در حالت جماع از ایشان
جدا می شد وقطعن ایدیهن دستها بکارد ببریدند و
گفته اند کارد بر طعام نهادند تا ببرند دستهاء خود
ببریدند قتاده گویذ دستهاء خود ببریدند وبیفگندند
واین غلو ومبالغه است واین چنان است که چون کسی خود را
بخراشذ یا جراحتی بر خود کند گویند قطعت یده

وهب گویذ هفت کس از زنان جهل کانه از غلبه و
بمردند وقلن حاش لله ما هذا بشرا ان هذا الا ملک کریم
حاش لله تنزیه است یوسف را از حال بشریت ابو عبید
گویذ این لفظ را دو معنی است تنزیه واستثنا ابو علی
گویذ در کتاب الحجه حاش از دو وجه خالی نیست اما
آنست که حرف جار است چو استثنا یا در فعل شاید که
جار بوذ زیرا که جار در مثل خود دخول نیابد پس ثابت شد
که فاعل است از حشا که بمعنی ناحیه بوذ وفاعل آن یوسف
باشد ای صار فی حشا من ذلک هذا معنی کلام ابو علی والف
حذف کرد اکتفا بالفتحه علیه دلیل ومن یفتح الکفا کرد
که بر آن دلالت می کند ما هذا بشرا ای مثل هذا الجمال
لیس من معهود البشر انما هو ملک یعنی مثل این جمال در
میان آدمیان معهود نیست پس مگر ملکی است قالت
فذلکن الذی لمتننی فیه زلیخا گفت این آنست که شما
بدوستی او ملامت می کردید وعیب این بوذ اما در وقت
ملامت یوسف از ایشان غایب بوذ ولقد راودته
عن نفسه من اورا بخوذ دعوت کردم او ازکت تن خویشتن

غرفتْ انهنّ يعنى بعضها ببعض يوسف بر خود
اقرار كرد چون دانست كى او را در آن معذور مى
دارند فاستعصم اى امتنع بطلب العصمة من
ركوب الفاحشة يعنى منع كرد از آنچ طلب عصمت كند
از زنا ثم قلن له اطع مولاتك يعنى زنان يوسف را
گفتند سيدهء خود را مطيع شو زليخا گفت ولئن
لم يفعل ما آمره ليسجنن واگر نكند آنچ من او را فرمايم او را
بزندان كنم وسجن حصد سجنه اى منعه بالسجن
من التصرف بالحبس وليكونا من الصاغرين واو از
جملهء ذليلان بود والفعل منه صغر بالكسر يصغر
صغرا وصغارا وفى الدقة والسن صغر صغرا فهو
صغير ويكونا وقف بالف كرده اند ومثل آن لنسفعا
است وآنرا احد فرا نظير نيست قال يوسف گفت رب
يا رب السجن الكون فى السجن حتا و بند امرا در زندان
بودن احب الى مما تدعوننى اليه دوست تر است بر من
از آنچ ايشان مرا بآن دعوت مى كنند يعنى زنا سؤال
احب الى گفت افعل تفضيل جايى استعمال كنند كه فاضلى ديگر

باشد تا گويند فلان افضل من فلان جواب
احب گفت مع انكه زنا محبوب وى نبود پس معنى آنست
كى آنچ ايشان مرا بآن دعوة مى كنند اگر من آنرا امتثال خواستمى
ارادهء من در زندان بودن داشته بودى معنى كلى اين است
وطنت نفسى على السجن نفس خود را بر زندان خو ساخته
كرده ام ودل بر آن نهاده ام والا تصرف عنى كيدهن
والا كيد ايشان از من بگردانى اصب اليهن اميل يقول
ايشان الفغان نمايم وگفته اند اميل بطبعى وغلبة شهوتى
الى اجابتهن كه ميل كنم بطبع خود وغلبهء شهوة باجابت
ايشان تقول صبا الرجل الى المرأة حال اليها وغاد لها
صبا وصباء والصبى رقة الهوى وبلفظ جمع ذكر كرد زيرا
كه ايشان گفتند اطع مولاتك وگفته اند كل واحدة منهن
دعته الى نفسها سرا هر يك از ايشان در سر او را بنفس خود
دعوة مى كردند وظاهر آيت بر اين دلالت مى كند واكن
من الجاهلين ومن از جملهء عاصيان باشم فاستجاب له
ربه خداء تعالى دعاء او مستجاب كرد فصرف عنه كيدهن
كيد ايشان از وى بگردانيد انه هو السميع لدعائه كى او

شنوای دعاء اوست العلیم بحاله وحالهنّ ودانا ست
بحال یوسف وحال زنان مصر وگفته اند شنوای دعاء
دعاکنند کانست وداناست باخلاص ایشان ثم
بدا لهم من بعد ما رأوا الآیات لیسجننه حتی حین ای ظهر
لهم بعد ان لم یکن والضمیر یعود الی العزیز والی النساء
ظاهر شد برایشان بعد از انک براة ساحت یوسف
علیه السلم پدید آمده بود وگواه وشهد شاهد بر عصمت
وی گواهی داده بود کی اورا بزندان کنند مدتی وضمیر
در لهم عاید لست با عزیز وزنان وگفته بلفظ تذکیر بود
تغلیبا للمذکر وگفته اند عاید است با عزیز حسب
وبلفظ جمع راند لمکانة زیرا کی خطاب ملوک واشراف
بجمع کنند وگفته اند عاید است با عزیز واهل مشورتش
وحرو فاعل وبدا حرف فعل کستعمل رأی وبدا والعرب
تقول بدا لی استعماله ولا یذکرون بدا لکثرته وبدا در
رای تلوّن بود در رای دوم کوفیان گفته اند فاعل
بدا لیسجننّه است ونزد بصریان جمله فاعل نیفتد
بل لا لیسجننّه تفسیر بدا ست مقرّر گویند ثم بدا لهم

لیسجننه بداء ایشان محبوس داشتن او بود وآیات
درید ن جامه وبریدن دستها واستعصام وشاهده طفل
بود وحتی حین هفت سال بود وگفته اند پنج سال وگفته اند
زلیخا عزیز را گفت ان هذا العبد العبرانی قد فضحنی
فی الناس یعتذر الیهم ویخبرهم انی راودته عن نفسه
فاما ان تاذن لی فاخرج واعتذر واما ان تحبسه کما
حبستنی فحبسه بعد علمه ببرائته یعنی این بنده عبری
مرا میان مردم فضیحت کرد وعذر خود می خواهد
وایشانرا خبر می دهد کی من اورا بخود دعوت کرده ام یا
مرا دستوری ده تا بیرون روم وانعکی عذر خواهم یا اورا نیز
محبوس کن چنانک مرا محبوس کرده عزیز بعد از انک
برائت وی عالم بود اورا محبوس کرد ایند ودخل معه
السجن فتیان یوسف را علیه السلم بزندان کردند و دو
جوانمرد را با وی بزندان بردند گفته اند دو مملوک بودند
از ان ملک وگفته اند دو جوان بودند یکی صاحب شراب
ملک بود ویکی صاحب طعام جماعتی حاسدان ملک را گفتند
ایشان می خواهند کی ترا زهر دهند فحبسهما باذشا ه

هر دو محبوس کرد قال احدهما یعنی صاحب شرابه
لیوسف یکی از ایشان یعنی شرابدار ملک یوسف را
انی ارانی اعصر خمرا استخرج العصیر من العنب
مرا نمودند در خواب که خمر می افشردم وتسمی العصیر
خمرا بما یؤول الیه وعصیر را خمر از ان گویند کی حال وی
آنست و بیرون آوردن چیزها کی روان شود
ازو عصیر گویند و گفته اند بلغت عمان انگور را خمر گویند
وقال الآخر یعنی صاحب طعام ملک یعنی خوانسالار
گفت انی ارانی احمل فوق راسی خبزا تاکل الطیر
منه مرا در خواب نمودند که من نانی چند بر سر
داشتم مرغان می آمدند و از ان می خوردند
نبئنا بتاویله اخبرنا بتفسیر ذلک ما را از تعبیر آن
خبر ده انا نریک من المحسنین که ما ترا از جملهٔ عالمان
می دانیم من قولهم فلان یحسن هذا العلم و گفته اند
ما ترا از جملهٔ نیکوکاران می دانیم کی با ما نیکوییها کردی
در تعبیر خواب و گفته اند کان علیه السلام یعود مرضاهم
ویعزی حزینهم ویجتهد لربه فی الحبس مداواة

بیماران ایشان می کرد و دل خوشی غمناکان می داد و
و در عبادة خدای تعالی سعی می نمود قال لا یاتیکما طعا م
ترزقانه الا نبأتکما بتاویله قبل ان یاتیکما ای انا
عالم بتعبیر الرؤیا حتی لو رای واحد منکما فی منامه
طعاما یاکله عبرت رؤیاه واخبرته بما یؤول الیه
قبل ان یکون یعنی من بتعبیر خواب عالم تا حدی که
اگر یکی از شما خواب بیند که طعامی می خورد من تعبیر
آن بگویم و او را خبر کنم کی آخر آن چه خواهد بود و
گفته اند لا یاتیکما طعام فی الیقظة فیکون المعنی
معنی کلام عیسی علیه السلام وهو قوله وانبئکم بما تاکلون
وما تدخرون فی بیوتکم یعنی من شما را خبر دهم بانچه در
خانها می خورید و ذخیره می سازید ابن جریج گوید
ملک چون خواستی که آدمی بکشد او را از طعام معلوم
منع کردی من شما را از ان طعام خبر دهم پیش از انکه آن
بیارند ذلکما مما علمنی ربی این بیان آنست که پروردگار من
مرا بیاموخت تا بدانی که اینها بود و مما علمنی خبر آن بود
و جایز بود کی ذلکما فاعل یاتیکما باشد و مما علمنی متصل

بود بقوله نبأتكما بتأويله اى من جهة تعليم الله وانما
عدل عن التعبير الى هذا الكلام لانه كره تعبير رؤيا
الساقى وهو ما فى رؤيا صاحب الطعام فلما الزمه اخبره
ان علم تعبيره عدول ذير الى تعبير خوابها بد گفتن كراهيت
مى داشت از آنچه در خواب صاحب طعام مى داشت
چون صاحب طعام اورا بتعبير گفتن خواب خود الزام
كرد اورا ازان خبر داد و گفته اند ازان عدول كرد
وايشانرا باسلام دعوت كرد واين اولى است ومحتمل
كه عدول خود نيست نيز الى در منام ذكر طعام هست
وآنكه گفت مما علمنى ربى ازان جهت گفت كه مى شمارا از
وحى وعلم خبر مى دهم نه از نجوم وكهانت انى تركت
ملة قوم لا يؤمنون بالله وهم بالآخرة هم كافرون
من ترك كرده ام ملت قومى كه بخدا ايمان نمى آرند وبامور
آخرت كافر گشته اند چون صله متقدم داشت هم
اعاده كرد واتبعت ملة آبائى ابرهيم واسحق ويعقوب
وتابعت ملت پدران خود ابرهيم واسحق ويعقوب
كرده ام ما كان لنا ان نشرك بالله من شىء جايز نبود مارا

كى بخداى تعالى شرك آريم ذلك اى الاتباع يعنى متابعت
من پدران ان فضل الله علينا از فضل خداى تعالى است
برما باسلام ونبوة وعلى الناس اى وعلى ساير الناس
الذين عصمهم الله عن الكفر ووفقهم للاسلام واتباع
الانبياء عليهم السلام يعنى فضل خداى تعالى بر همه مردم ازان
جهت است كى ايشانرا از كفر رعايت وحمايت فرمود
وتوفيق داد ايشانرا بر متابعت انبيا ومسلمانى ولكن
اكثر الناس لا يشكرون اما مردم شكر نعمت نمى
گزارند پس ايشانرا باسلام دعوة كرد فقال يا صاحبى السجن
اى ساكنان و ياران زندان ءارباب متفرقون خير اى
شتى مختلفة الذوات والحقايق والافعال يعنى بتان كه
در ذات وحقيقت وفعل مختلفند بهتر اند و گفته اند
مراد از متفرقون اصنام واوثان وجن وملائكه اند خير
واعظم واولى بالاتباع يعنى اين خدايان متفرق بهتر و
عظيم تر واولى تر است بمتابعت ام الله الواحد القهار
باخداى كه در خدايى متفرد بود و بر همه چيزها غالب
باشد وكس بروى غالب نبود ما تعبدون من دونه الا على

دینکا نمی پرستید شما و آنکه پرستید شما لیست وجود نیز چون
از وی الا اسما سمیتموها انتم و آباؤکم الا نامها، که هیچ معانی
تحت آن نیست و گفته اند کو پیکه ایشان اعتقاد بوجودی
غیر موجود داشتند پس اسمی نه مسمی پرستیدند ایشان را
بخدایی شما و پدران شما نام نهاذید ما انزل الله بها من
سلطان ای لم یامر بعبادتها خدای تعالی بعبادة ایشان
امر نفرموذ ان الحکم الا لله قوة وقدرة والامر و نهی
خدایراست امر الا تعبدوا الا ایاه امر کرد که جز وی
کس را عبادة نکنید ذلک الدین القیم دین مستقیم این است
ولکن اکثر الناس لا یعلمون ولکن بیشتر مردم آن اند
که او را نمی شناسند و نمی پرستند یا صاحبی السجن ای
ساکنان و یاران زندان و در خواب ایشان سه وجه
گفته اند اول آنست که تجربه علم او می کردند دوم آنست
که خواب ایشان حقیقت بوذ سیوم آنست که خواب
شرابدار حقیقت بوذ و خواب خوان سالار تحلم بوذ
یعنی ساخته پس تعبیر خواب گفت یا صاحبی السجن اما
احدکما یعنی شرابدار فیسقی ربه خمرا خداوندگار و سید

خوذ را خمر دهد و اما الاخر و اما خوان سالار فیصلب
فتاکل الطیر من رأسه فقالا لم نر شیا گفتند ما هیچ خواب
ندیدیم و گفته اند خوان سالار این سخن گفت یوسف او را
جواب داذ و گفت قضی الامر الذی فیه تستفتیان ای
الله لکل واحد منکما ما عبرت رؤیاه به صدق فیها ام
کذب یعنی در علم خدای تعالی بوذ که سبب مرگ تو این باشد
و هر یک را است ان شما تعبیر خواب شما اگر راست و اگر
دروغ و قال للذی ظن انه ناج منهما یوسف گفت آنرا
که بعلم و بتعبیر دانست که او نجاة یابد از ایشان هر دو
از هلاک شدن اذکرنی عند ربک مرا نزد سید خوذ یاد
کن یعنی ملک و قل له ان فی السجن غلاما حبس ظلما و او را
بگو که غلامی را بظلم در زندان کرده اند فانساه الشیطان
ذکر ربه در تفسیر دو قول است اول آنست که عابد است
یا ساقی و دوم آنست که هر دو عابد است با یوسف
و در بعضی حدیث از رسول صلی الله علیه وآله روایت می
کنند انه قال رحم الله اخی یوسف لو لم یقل اذکرنی عند
ربک لما لبث فی السجن سبعا بعد الخمس معنی حدیث

یعنی رحمت حق ببریدم از یوسف باذ اکر نکفتی اذکرنی
عند ربک مرا نزد سید خوذ یاذ کن هفت سال بس از
پنج سال در زندان نماندی فانساه الشیطان ذکر ربه
کفته اند انسی الشیطان یوسف ذکر الله حتی استغاث
بغیر الله مصنف کتاب کوید این معنی خلاف نص است
زیرا که ما قبل آیت تقریر می کند و بر تکذیب این معنی
کواهی صریح می دهد وقال للذی ظن انه ناج منهما اذکرنی
عند ربک یعنی یوسف کفت شرابدار را که می دانست
که او ناجی است مرا نزد سید خوذ یاذ کن فانساه الشیطان
ذکر ربه شیطان فراموش کردانید اورا که یوسف را
نزد سید خوذ یاذ کند بس ضمیر دو کانه راجع با شراب
دار بوذ نه با یوسف که ساحت یوسف علیه السلم از آن
عظیم تر است که شیطان خدا را بروی فراموش کرداند
فلبث فی السجن ای مکث وبقی فیه در زندان درنک
کرد و بماند بضع سنین سبع سنین هفت سال وکفته اند
بعد الخواب هفت سال در زندان بماند و بیش از آن
پنج سال در زندان بوذ وکفته اند بضع سنین پنج سال است

والبضع بنیف ما بین الثلثة الی العشرة فهو الاصح وبضع
از سه تا ده بوذ واصح این است وکفته اند از سه تا پنج
وکفته اند تا هفت وکفته اند تا نه وهی بضعة من
الدهر ای قطعة منه وقال الملک انی اری سبع بقرات
سمان ای رایت فی المنام کانی سبع بقرات فربه در خواب
دیدم که کوبی من در خواب دیدم که هفت کاو
کوید بقره حیوانی است مهیا للکراب الکراب علی
البقر والسمن زیادة البدن من الشحم واللحم واجری الصفات
علی المضاف الیه وفی قوله سبع سموات طباقا علی المضاف
وکلاهما جایز است باکلهن سبع عجاف لاغر ضعیف
العجف اشد الهزال یعنی لاغری سخت لاغر واعجف
کویند وفاعل از العجف وعجفا کویند وعجاف جمع بوذ و
این از قیاس خارج وشاذ افتاده است وسمان جمع سمین
بوذ وبقره مونث است وکفته اند بقره چون جامه است
تقع علی المذکر والمونث بر مذکر و مونث افتد وکفته اند
جمع سمینة است چون صبیحة وصباح وظریفة وظراف
واین از سیبویه نقل کرده اند وانفطرب نقل کرده اند

ابطح وبطاح واجرب وجراب وافقس وفقاس
چون عجاف وسبع سنبلات خضر واخر یابسات
وهفت خوشهٔ سبز وهفت خوشهٔ خشك ابن عیسی
گوید سنبله نباتی است كالقصبة حمله حبوب منتظمة
یعنی سنبله نباتی است چون نی دسته دار آن دانهاء
بهم پیوسته وتقدیر چنین بود وسبع سنبلات
اخر یابسات قوله تعالی یا ایها الملأ
افتونی فی رؤیای ان كنتم للرؤیا تعبرون
ای خواص خوابی كه دیده ام تعبیر آن بگویید اگر شمارا علم
تعبیر خواب هست ابن عیسی گوید العبارة نقل معنی
التأویل الی نفس السائل بالتفسیر یعنی خواب نقل كردن تعبیر مه
معنی تاویل است در نفس پرسنده خواب بطریق تفسیر
ودر دخول لام در للرؤیا چند وجه است وجه
اول آنست كه الفعل واقع موقع المصدر ای للرؤیا
عبارتكم یعنی فعل در موضع مصدر افتاده است اگر
عبارة شما در باب ان است تاویل خواب را وجه
دوم آنست كه فعل واقع است در موقع فاعل ای
للرؤیا

ای للرؤیا معبرین وجه سیوم آنست كه مفعول
محذوف است ولام علت است ای تعبرون ما
تعبرون للرؤیا وجه چهارم آنست كه چون
مفعول بر فعل مقدم شود ضعف الفعل فقوی
باللام وهذا مطرد فعل ضعیف گردد اورا بلام قوة
دهند واین مطرد است در جمیع لامها كه وارد شود
در مثل این آیت گفته اند چون فرج یوسف علیه السلام
از زندان نزدیك رسید ملك مصر در خواب دید كه هفت
گاو فربه از نهری خشك یعنی جویی بیرون آمدند
وهفت گاو لاغر ضعیف ایستاده بودند فابتلعت
العجاف السمان فدخلن فی بطونهن ولم یر منهن شئ
گاوان لاغر گاوان فربه را فرو بردند بشكم ایشان
فرو رفتند واز ایشان هیچ پدید نیامد یعنی تفاوتی
در جسم ایشان ظاهر نشد وهفت خوشهٔ سبز دید
كه دانهاء آن رسیده بود وسبعًا اخر یابسات و
هفت خوشهٔ دیگر خشك دید فاذا استحصدت و
اوركت فالتوت الیابسات علی الخضر حتی غلبن علیهن

کاد روزه بوذند و مالیده کرده خشک بر این سبز در آمذ
و بر سبز غلبه کرد فجمع الکهنة والسحرة فاستفتاهم
فیها فعجزوا عنها فالگویان و ساحران را جمع کرد و
وا این خواب را از ایشان تعبیر خواست همه از آن
عاجز گشتند گفتند اضغاث احلام رویا مختلفة
اباطیل خواب مختلف باطل است و احد آن ضغث بوذ
و ضغث ان حشیش از بنجاست و آن جرزمة از انواع
حشیش بود یعنی گیاه وما نحن بتاویل الاحلام بعالمین
تعبیر خواب نه علم ما و شان ماست و حلم آن بوذ کی در
خواب ببیند و قال الذی نجا منهما من صاحبی السجن وهو
الساقی گفت از ساکنان زندان آنک از ایشان نجاة یافت
یعنی شرابدار و اذکر بعد امة ای تذکر یوسف
بعد ان نسیه و نسی ما وصاه به من تذکیر الملک یعنی فراموش
کرد کی یوسف را کی پیش ملک یاد کند بعد از آنک او را وصیت
کرده بوذ بیاد کردن خوذ نزد ملک امة حین من الدهر
ای جماعة مجتمعة من الزمان و در شواذ امه خوانده
اند یعنی پس از نسیان و بسکون میم خوانده اند

و معنی آن نزول عقل است انا انبئکم بتاویله ای اذکر لکم
علی من یخبرکم بتاویله **سوال** یا بستنی کی تاویلها
زمودی و برا کی احلام جمع است بتذکیر آورد نه بتانیث
جواب ذلک حمل علی الحلم بتذکیر از آن جهت
را آنک حمل بر حلم کرده است و حلم واحد مذکر است
فارسلون ای الی السجن بزندان فرستید بیوسف اک
فارسل فجاء الی السجن و قال یا یوسف او را بزندان
فرستاذ بزندان آمذ و گفت ای یوسف ایها الصدیق
ای راستگوی و آن بناء مبالغه است افتنا فی
سبع بقرات سمان یاکلهن سبع عجاف و سبع
سنبلات خضر یابسات بیان کن ما را تاویل
هفت گاو فربه کی هفت گاو لاغر ایشان را
بخوردند و هفت خوشه سبز کی با هفت خوشه
خشک در آویختند خوشهاء خشک بر سبز غلبه
یافت لعلی ارجع الی الناس تا من با تعبیر آن نزد
ملک روم کی ملک این خواب دیده است تا او بر حال
تو واقف شوذ گفته لعلی ارجع الی الناس مراد از ناس

همه مردم اند لعلهم يعلمون تاويل رؤيا الملك تا ايشان مگر
تاويل خواب پادشاه بدانند وگفته اند لعلهم يعلمون حالك
ومنزلتك ومقالك تا حال تو و منزلت و سخن تو بدانند
ولعل درين موضع بمعنى لام كي است وگفته اند بمعنى ان
بر حال خود است بمعنى طمع قال تزرعون سبع سنين دابا
يوسف گفت هفت سال بر عادتى كه شما راست
زراعت كنيد وگفته اند در زراعت جهد كنيد اجتهادى
هر چه بليغ تر ودأب عادة بود والدؤب المبالغة
في السير ودؤب مبالغه بود در رفتن وتزرعون
اى تحرثون يعنى تخم بكاريد والزرع من الخلق
ومن الله انبات وكاشتن فعل خلق است ورويانيدن
فعل حق فما حصدتم فذروه في سنبله آنچ بدرويد
در خوشه رها كنيد تا سوس نخورد و آن جانوريست
كه غله خورد و هم از غله ظاهر شود و در مصحف
عبد الله مسعود چنين نوشته است فذروه في
سنبله هو ابقى له يعنى دانه در خوشه بگذاريد
كه آن را بقا بيشتر بود الا قليلا مما تاكلون في تلك

السنين لغذائكم الا آنكه از خوشه بيرون آريد كه در
سالها فراخى شما را غذا بود ثم يأتي من بعد ذلك
سبع شداد تا كلن ما قدمتم لهن الا قليلا مما تحصنون
سبع شداد اشارتست بسالها و آن كه عسر صعب
وخوشهاء خشك ياكلن ما قدمتم لهن يعنى درين سالها
قحط آنچ ذخيره باشد بخوريد فاسند الفعل الى الظرف اسناد
فعل بظرف كرده چنانكه گويند ليله قائم ونهاره صائم
ومراد ازين عبارة آنست كه اكثر روزها روزه مى دارد
واكثر شبها بيدارست ومراد آنست كه اسناد فعل
بظرف كرده است الا قليلا مما تحصنون اى تدخرون
استظهارا وعدة لبذر الزراعة الا آنكه ذخيره
سازيد استظهار و عده تخم را از جهت زراعت
ثم يأتي من بعد ذلك عام بعد ازين سالها سالى بيايد اى
السنة الثامنة يعنى سال هشتم فيه يغاث الناس
اى يغيثهم الله عز وجل من القحط والجوع فرياد كنند خداى
تعالى از قحط و از تنگى و طلب باران كردند تقول العرب
غثنا ما شئنا وگفته اند استغاث فاغاثه يعنى فرياد خواست

اورا عزیز باز درست بود وفیه یعصرون ای یبلغ الثمار
والاعناب والسمسم والزیتون فیعصرونها و
یتخذون الادهان در آن میوه بسیار بود از انگور
و یتخذون زیتون می افشردند و روغن می کردند و
دوشاب می ساختند و شیرابها از میوهها ترتیب
می کردند ابن عباس گوید از کثرة شیرا ز شیره چیزها
می ساختند و قال الملک ائتونی به پادشاه گفت یوسف را
نزد من آرید فلما جاءه الرسول لیخرجه من السجن چون
رسول بیامد تا او را از زندان بیرون برد قال
ارجع الی ربک یوسف گفت باز گرد و نزد سید خود رو
فسئله و او را باز پرس ما بال النسوة اللاتی قطعن
ایدیهن چی بود آن زنان را که دستها خود ببریدند
یرید بذلک اظهار برائته مما نسب الیه وانه کان
محبوسا ظلما و ازین سخن مرادش آن بود که اظهار
برائه خود می طلبید از آنچ بوی نسبت کرده بودند
و او بظلم در زندان بود و گفته اند رسول گفت صلی الله
علیه و آله رحم الله اخی یوسف لو کنت مکانه لبادرتهم

الی الباب ان کان حلیما ذا اناة یعنی رحمت خدا بر برادرم
یوسف باد اگر در آن حالت بودمی که او بود پیشی
گرفتمی بر ایشان در بیرون آمدن از زندان بود او
الا حلیمی آهسته و بروایتی دیگر گفته اند لو کنت
مکانه ما اخبرتهم حتی اشترط ان یخرجونی
اگر در آن معرض بودمی که او بود تنها و بل جواب ایشان را
خبر ندادمی تا شرط تا مرا بیرون برند و در
فسئله ما بال النسوة گفته اند ای فسئله ان یسال النسوة
ما بالهن و شانهن و عمهن بالذکر دون امراة
العزیز صیانة لها وانها معهن تعریضا لا تصریحا
یعنی از زنان مصر باز پرسد که شان ایشان حال ایشان
چه بود و بعموم ذکر ایشان کرده بود یعنی ذکر زن عزیز ظاهر
نکرد و او بطریق عموم هم داخل ایشان است و آن
تعریض است نه صریح و محتمل است که معنی این است که
ما بالهن لم یشهدن ببرائتی وقد عرفن ذلک باقرار
امراة العزیز عندهن یعنی چی بود زنان که ببرائة
من گواهی نمی دهند و ایشان می دانند باقرار که زن

رسول باز گشت و ملک را از رسالت یوسف خبر داد
فدعا الملک النسوة اللاتی قطعن ایدیهن ودعا امرأة
العزیز یعنی ملک زنانرا که دستها بریده بودند بخواند
وزن عزیز را نیز حاضر کرد قال ما خطبکن ملک
زنانرا گفت شان وقصهٔ شما چی بوذ و خطب کار
عظیم بوذ که دران با مخاطب خوذ سخن گوید اذ
راودتن یوسف عن نفسه چون یوسف را بخوذ
می خواندید قلن حاش لله زنان گفتند معاذ الله ما
علمنا علیه من سوء ای ذنب ما هیچ گناه اندک ندیدیم
وبروی هیچ بدی نشناختیم و ندانستیم از حالتی که
غلامان و رهان زنان خداوند کار خوذ برند قالت
امرأة العزیز الآن حصحص الحق زن عزیز گفت
اکنون که حق پیدا شد و ظاهر گشت واین از
ترس آن گفت که زنان بروی گواهی دهند انا راودته
عن نفسه وانه لمن الصادقین من او را بخوذ دعوة
کردم و او از جملهٔ راستگویانست پس رسول
مراجعت کرد و نزد یوسف آمد و او را از سخن زنان و زن

عزیز با یوسف علیه السلام باز گفت یوسف او را باز گردانید
و گفت ملک را بگو ذلک لیعلم انی لم اخنه بالغیب مراد
ازین قبل ها همه آنست که عزیز بداند که من در غیبت
وی با وی خیانت نکرده ام و گفته اند تا ملک بداند که من
با عزیز خیانت نکردم وان الله لا یهدی کید الخائنین
ای وان الله لا یهدی الخائنین بکیدهم یعنی حق تعالی خیانت یهدی
کنندگان را راه ننماید بسبب کید ایشان وما ابرئ نفسی
ای چون زکی نبی الله نفسه استدرک فقال وما ابرئ
یعنی چون یوسف علیه السلام تزکیه و پاکی نفس خوذ طلب
کرده است اکنون تدارک کرد و گفت وما ابرئ نفسی من نفس خوذ را
بری نمی کردانم ان النفس لامارة بالسوء لانها لکثرة الامر
بالمعصیة زیرا که او بمعصیت امر بسیار کند الا ما رحم
ربی الا آنکه خداوند بروی رحمت کرده است که او را از شر
امر نفس رعایت و نگاه داشته اند استثنا متصل است
الا من رحمه الله فعصمه عن السوء وابن ابن معنی که گفتیم
و گفته اند استثنا منقطع است ای لکن من رحمه و گفته اند
اند ما مصدریست ان ربی غفور رحیم و بعضی مفسران

گفته‌اند این همه سخن زن عزیز است و هو متصل
بقولها الآن حصحص الحق انا راودته عن نفسه وانه
لمن الصادقین ذلک ای الاقرار علی نفسی لیعلم یوسف
انی لم اخنه بالغیب بظهر الغیب وان الله لا یهدی
کید الخائنین وما ابرئ نفسی عن ذنب همّت و من نفس خود
منزه و بری نمی کنم از گناهی که من بآن قصد کردم
ان النفس لامارة بالسوء اذا غلبت الشهوة نفس بدی
بسیار امر کند چون شهوة غلبه کند الا ما رحم ربی نزع
الشهوة عن یوسف علیه السلام که پروردگار من شهوة قطع کند
چنانکه از یوسف قطع کرد ان ربی غفور رحیم که پروردگار
من پوشنده گناه است و رحمت کننده است بر توبه
کاران و این معنی بغایت نیکوست الا بر آن اعتراضی وارد
بود و آن آنست که چون مسلّم داریم که این سخن زلیخاست
زن عزیز این اعتراض دافع این معنی نشود زیرا که کافران
نیز بخدای خدا و بت را نه بخدایی می پرستند می گویند
ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی ما ایشان را نمی پرستیم الا که
ما را بخدا نزدیک گردانند و قال الملک ائتونی به استخلصه لنفسی

او کافره بوده
بخدا نیز الا
بتی و آن

ملک گفت او را نزد من آرید که او را بی شرکة غیری از
برای خود خالص گردانم فلما کلمه عبّر رؤیاه شفاها
ودله علی الرشد فی اموره چون تعبیر خواب باوی
بگفت و او را در کارهای وی برشد دلالت کرد
قال ملک یوسف را گفت انک الیوم لدینا مکین تو امروز
نزد ما مکانتی و منزلتی داری امین ماموتی آمینی که
تخاف العواقب تا در عواقب کارها ترس نیست
ومن تی بما هدیت الیه واشرت به کیست مرا
بآنچ تو مرا بآن راه نمودی و اشارت کردی بآن یعنی
کیا شد که بر آن قیام نماید قال یوسف گفت اجعلنی علی
خزائن الارض ای ارض مصر خزاین مصر در تصرف
من کن انی حفیظ لها ممن لا یستحقها که من آن نگاه دارم
از کسی که مستحق آن نبود علیم کاتب حاسب که من
دانا ام و نویسنده و محاسبم وجوه تدبیر در آن
و تصرف در آن کرد بغایت عالم و گفته‌اند حافظ
کتب خدا ام و بر معانی آن استوارم و بهدایة عباد
و مصالح امور و رشاد در دانستن آنست و گفته‌اند

نقا

در آیت تقدیم تأخیری هست و تقدیر چنین است
اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم قال الملک
انک الیوم لدینا مکین امین ای اجابه الی ملتمسه
آخر التماس او بوذ مبذول داشت و کذلک مکنا
لیوسف فی الارض ما کی خداوندیم یوسف را
در زمین مکانت و دولت داذیم در قصه آورده اند
که ملک یوسف را بر تخت مملکت بنشاند و فوض
الیه جمیع اموره و جعله مکان العزیز قطفیر
و همه کارها بیوسف باز گذاشت و او را عوض
عزیز ساخت و نام او قطفیر یا اطفیر بوذ و عزیز
در آن چند شب وفات یافت و ملک زن عزیز را
یعنی راعیل را بزنی بیوسف داذ یوسف
چون با وی بوذ کانت عذراء دختر بوذ پس
یوسف را از وی دو پسر بوجود آمذ افرائیم
و میشا یتبوأ منها حیث یشاء ینزل منها حیث
یرید و یهوی یعنی در زمین هر جای که مراد او بوذی
منزل ساختی نصیب برحمتنا من نشاء برسانیم رحمت

حوذ هر کرا که خواهیم و لا نضیع اجر المحسنین و
مزد نیکوکاران ضایع نکردانیم و لاجر الآخرة
خیر للذین آمنوا و مزد آخرة نیکوتر است
از دولت و نعمت دنیا آنان را که ایمان آورده اند
و مراد ازین یوسف است و غیر او از مومنان
تا روز قیامت و کانوا یتقون ای الشرک و
الفواحش و ایشان از شرک و فواحش یعنی زنا
و غیر آن از بدیها پرهیز کنند و از خدای تعالی
بترسند پس سالهای فراخی نعمت بگذشت و
قحط سالها در آمذ و قحط در مصر و نواحی مصر و
شام و اطراف دیگر عام شذ و قلت طعام
پدید آمذ و کان بمصر ما اعدوه بنصیحة یوسف
و در مصر آنچ بنصیحت یوسف ذخیره کرده
کرده بوذند و مرتب داشته مهیا بوذ فجعل اهل
مصر یبتاعون بالنقود حتی لم یبق لهم درهم
پس اهل مصر هر نقدی که داشتند می دادند و طعام
می ستدند و بقوت صرف می کردند تا ایشان را

درم و دینار نماند ثم یبتاعون بالحلی والجواهر پس بزرینه
و جوهر قوت می خریدند ثم بالمواشی والدواب پس
بچهارپایان پس به بنده و کنیزک پس بضیاع و عقار
و سراها پس بفرزندان چون هفتم در آمد و ایشانرا
هیچ نماند خود را بطعام بفروختند حتی لم یبق فی
المصر حر ولا حرة الا صار عبدا له تا بدرجه
رسید که در هیچ مرد آزاد و زن آزاد نماند الا
همه بنده یوسف گشتند ثم ان الملک استشار یوسف
فی امرهم پس ملک در کار ایشان با یوسف مشورت
کرد و ملک یوسف را در شان قوم نافذ الامر کرده
بود و او را وکیل جامع کرد ابنده تا آنچ صواب
بیند و داء او بران اصابت باید آن کند فاعتقهم
جمیعا همه را آزاد کرد و رد علیهم املاکهم و قصد الناس
فی تلک السنین مصر من کل اوب یمتارون و در ان
سالها قحط مردم از هر جانبی قصد مصر می کردند و یوسف
هیچ کس را تمکین نمی کرد که بیش از یک حمل وار قوت از
مصر بیرون بردی و اگر حجی عظیمی بودی و اصاب ارض

کنعان من الشدة ما اصاب سایر البلاد و زمین
کنعان از شدت و قحط همان رسیده بود که بزمینها
دیگر رسیده بود فارسل یعقوب عشرة من بنیه الی مصر
الی میرة پس یعقوب ده پسر بمصر فرستاد برای طلب
قوت و آن قول خدای تعالی است وجاء اخوة یوسف
فدخلوا علیه و برادران یوسف بمصر آمدند پس در
مجلس یوسف حاضر شدند فعرفهم یوسف ایشا نرا
بشناخت وهم له منکرون **سؤال** چی
حکمت بود که یوسف ایشانرا بشناخت و ایشان
یوسف را نشناختند **جواب**
این سؤال از عبدالله عباس کرده اند گفت یوسف
با ایشان بد نکرده بود و ایشان در نفس خود
نقش هلاک وی کرده بودند و از آن وقت
که او را در چاه انداختند و این زمان که بمصر آمدند
و یوسف را دیدند چهل سال گذشته از این جهت
او را نشناختند و گفته اند میان یوسف و برادران
حجابی بود و گفته اند ناشناختن برادران یوسف را

از آن جهت بود که یوسف در زیّ ملوک بود
علی رأسه تاجٌ وفی عنقه طوقٌ من ذهب تاجی
بر سر داشت و طوقی از زر در گردن وی بود
علیه ثیابُ حریرٍ جالساً علی سریرٍ جامهاء حریر
پوشیده بود و بر تختی نشسته بود فلمّا نظر الیهم
یوسف وکلّموه بالعبرانیّة چون یوسف با ایشان
نظر کرد و ایشان با یوسف بعبرانی سخن گفتند قال
لهم یوسف ایشان را گفت اخبرونی من انتم وما امرکم
ولعلّکم عیونٌ جئتم تنظرون عورة بلادنا
یعنی مرا خبر دهید که شما کیستید و کار شما چیست
مگر شما بجاسوسی آمده اید تا احوالهاء پوشیده
ولایت ما بدانید قالوا والله ما نحن بجواسیس بخدا
که ما جاسوس نیستیم وانّما نحن اخوةٌ بنو ابٍ واحدٍ
ما برادرانیم و فرزندان یک پدر وهو شیخٌ یقال له یعقوب
و او پیر است و او را یعقوب می خوانند نبیٌّ من الانبیاء
پیغمبریست از پیغمبران خدای تعالی قال فکم انتم یوسف
گفت شما چندید قالوا کنّا اثنی عشر فذهب اخٌ لنا الی

البریّة

البریّة فهلک فیها وکان احبّنا الی ابینا یوسف گفت
شما چند برادرید گفتند ما دوازده بودیم برادری از
ما که پدر او را دوست تر میداشت در بیابان رفت و
در بیابان هلاک شد و او برادری مادری دارد که
هست پدر غمخوار رفتن او مبتلی شد آن برادر را بهمراه او
نزد خود باز گرفته است یوسف گفت فمن الملک
یعلم انّ الذی تقولون حقّ که می داند که اینچ تو می
گویی حق است گفتند ای ملک انّا غریبیم در بن
موضع کس ما را نمی شناسد یوسف گفت بروید و
آن برادر که برادر پدری شماست نزد من آرید ان
کنتم صادقین اگر راستی گویید فانا ارضی بذلک اظهر
لهم انّه یرید ان یستبرئ به احوالهم که من درستی
قول شما بر آمدن او اقتصار کردم ایشان را روشن کرد
که طلب او تعرّف احوال ایشان می کند و گفته اند از
یوسف التماس کردند که یک خروار طعام با ایشان
دهد از آن جهت آن برادر پدری را یعنی بنیامین ایشان را
اجابت کرد و مبالغه نمود در آوردن او که اگر او را نزد

ما بیارید کذب شما ظاهر شود الا ترون انی اوفی
الکیل و انا خیر المنزلین نه می بینید که من در عقب
او شما را عطا می دهم و من بهتر من عطا دهندگانم فان لم
تاتونی به فلا کیل لکم عندی و لا تقربون اگر
او را نزد من نیارید شما را هیچ ندهم بلک خود نزدیک
من میایید برادران گفتند ای ابانا نحن علی
فراقه پدر ما بر فراق او اندوه ناک شود اما او را از پدر
بخواهیم و بسنود دعوة کنیم و زود نزد تو آریم یوسف
گفت فلعوا بعضکم عندی رهینة حتی تاتونی
باخیکم الذی من ابیکم بعضی از شما نزد من بگرو بگذارید
تا آن برادر دیگر را نزد من آرید فاقترعوا بینهم فاصاب
القرعة شمعون ایشان قرعه زدند قرعه بشمعون
افتاد و رای او در حق برادران نیکوتر بود و ابن عم
به و با یوسف علیه السلم نیکوکارتر بود فخلفوه عنده
او را نزد یوسف بگذاشتند و این قصه قول صاحب
نظم است قوله تعالی ولما جهزهم بجهازهم
چون ترتیب ایشان بساخت و ایشان را کیل تمام داد

و هر یک را از ایشان یک بار شتر بخشیده داده بود و با
زیاده گفته است ابی حمزه هم جهازهم ابن عیسی گوید الجهاز
فاخر المتاع الذی یحمل من بلد الی بلد یعنی متاع بهتر
که از شهر بشهر برند آن را جهاز گویند قال ائتونی
باخ لکم من ابیکم الا ترون انی اوفی الکیل اتمه تمام می کنم
آن را و گفته اند الا ترون ان [illegible] الکیل یعنی [illegible]
الکیل را [illegible] و انا خیر المنزلین المضیفین
و من بهتر من مهمان دارانم ابن عیسی گوید المنزل
واضع الشی فی منزله یعنی منزلها [illegible] که هر چیزی را
در منزل خود فرود آرد [illegible] بهذا الکلام علی الرجوع
الیه ایشان را بدین سخن بیان گشتن رغبت می داد
و باخ لکم من ابیکم [illegible] نکره [illegible] بود و حق او
تعریف [illegible] ای [illegible] باخ لکم قد سمعت به است
یعنی نزد من آرید برادری را که [illegible] م
و الموصوف یتوجه عن التعریف [illegible] و وصفنا یبین تعریفه
بود فان لم تاتونی به فلا کیل لکم عندی ای لا تباع
المیرة منکم فروت بشما نفروشیم و لا تقربون ای لا تقربوا داری

و بیاوردی نزدیک خانه ما و شهرهای ما ببیند
قالوا سنراود عنه اباه ای نجتهد فی طلبه من
ابیه در طلب وی از پدر جهد کنیم و اصل آن از
رادَ یرود است اذا جاء و ذهب چون بیاید و برود
وانا لفاعلون ما امرتنا به آنچه ما را فرمودی
بکنیم واراد یوسف بذلک تنبیه یعقوب
علی حال یوسف و مراد یوسف ازین معنی اعلام
یعقوب بود از حال خویش و گفته اند خدای
تعالی او را آن فرموده بود وقال لفتیته اجعلوا
بضاعتهم فی رحالهم فتیة و فتیان جمع فتی است
والفتی الشاب القوی جوانی صاحب قوة را
فتی گویند غلام و کنیزک را کانوا غلمانه یعنی
فتیته غلامان یوسف بودند و بضاعتهم ما
جعلوه فی ثمن الطعام بضاعت ایشان آنچه بود که
در بهای طعام نهاده بودند ضحاک گوید نعلین چند
و ادیمی چند بود قتاده گوید درمی چند بود و
الرحل الشی المعد للرحیل من حمل و وعاء للمتاع و

رحل چیزی بود که رحلت را مُعَدّ بود از بار و ظرفی
که متاع در آن نهند و یوسف این از خوف آن کرد
تا مبادا که نزد یعقوب علیه السلام وجهی نبود که در طلب
طعام برادران باز گرداند و گفته اند برای حرج
یعقوب کرد و گفته اند این از آن جهت کرد که می
دانست که امانت و دیانت ایشان را بدان دارد که
رد بضاعت کنند و گفته اند سبب تحریض ایشان
بود بر رجوع لعلهم یعرفونها اذا انقلبوا الی اهلهم
لعلهم یرجعون ای لکی یعرفوا ذلک عند انصرافهم
الی اهلهم فیرجعوا الینا تا باشد که در وقت انصراف با اهل
خود این معنی بدانند باز گردند فلما رجعوا الی ابیهم بالطعا[م]
واخبروه خبره چون باز گشتند و طعام نزد یعقوب
آوردند و او را از حالت یوسف خبر دادند قالوا یا ابانا
منع منا الکیل ای حکم بمنعه بعد هذا ان لم تذهب باخینا
بنیامین الیه عزیز مصر حکم کرده است که اگر برادر خود
بنیامین نزد وی نبریم او ما را طعام ندهد و گفته اند
منع کرد از ما غامت کیل که مراد ما بود فارسل معنا

اخانا نكتل برادر ما با ما بمصر فرست نكتل اى نكال
لنا وله تا طعام دهد ما را و او را و نكتل بيا نفس او را بود
وعيال العدد و الاكتيال الكيل للنفس و انا له لحافظون
عن ان ينالہ مكروه وما او را نگاه داريم چنانكہ هيچ
مكروه بوى نرسد قال هل آمنكم عليه يعقوب
گفت من در دنيا مين آمن باشم الا كما امنتكم على اخيه من
قبل الا چنانكہ در شان برادرش يوسف بر شما آمن بودم
پيش ازين و قد قلتم ارسله معنا غدا نرتع و نلعب
وانا له لحافظون و شما گفتيد كہ عهده او بر ما كى ما او را
نگاه داريم و بر ايشان اعتماد نكرد در حق بنيامين زيرا كى عالم
بود ان ايشان بشان يوسف فالله خير حافظا اى
حفظ الله خير من حفظكم نگاه داشتن خدا بهتر از
نگاه داشتن شما بود و انكس كہ بالف مى خواند آنرا
بتمييز منصوب مى داند و گفته اند بحال گفت گويد
چون گفت فالله خير حفظا قال الله وعزتى وجلالى
لاردن عليك خداى تعالى گفت بعزت وجلال من كہ
او را بتو باز رسانم بلكہ هر دو را بتو باز رسانم ولما فتحوا

فرستادنيم
باشا

متاعهم او عيبتهم چون بارها و رختهاء خود بگشودند
وجدوا ان الوجدان ظهور الشئ للنفس بحاسة او بما يجرى
مجرى الحاسة يعنى وجدان ظاهر شدن چيزى نفس را
بحواس يا چيزى كہ حواس را شايد خشنود بود بضاعتهم
ردت اليهم بضاعت خود ديدند كہ با ايشان رد كرده
بود قالوا پدر خود را گفتند يابانا ما نبغى اى چيز ما را بايد
در ما نبغى استفهام است اى ما را چه طلب و ما را چه نيز بايد
واهل فوق هذا في ملك كريم اكرام كرد با ما و رد علينا الثمن
حتى طلبيم و حتى خواهيم از اكرام زيادة از آنكہ طعام با فروخت
و بها باز داد و گفته اند الف ما نفى است اى لا نطلب منك
ما تردنا به الى مصر يعنى نخواهيم از تو چيزى كہ ما را بسبب
آن بمصر باز فرستى هذه بضاعتنا ابنك بضاعت ما ستصرف
بها بآن تصرف كنيم و گفته اند ما نكذب فيما نخبرك به عن
صاحب مصر چون رجوع مى كنيم دران كه ما خبر مى دهيم از صاحب
مصر هذه بضاعتنا ابنك بضاعت ما كى بهاء طعام دهيم ردت
الينا و نمير اهلنا و بار اهل خود طعام آريم و ميرة طعام آوردن
بود از شهرى بشهرى و نحفظ اخانا و برادر خود را نگاه

دائم فی ذهابنا ومجیئنا در امانت ورفتن ونزد او کیل
بعیر و بکل خرواری شتر بعید یادت بستانیم ذلک کیل یسیر
وان کیل نزد یوسف سهل وآسان است والیسیر آنست
الخبز و بعیر مشتقست بعیر عبارتست از باقتر حیزی
مشقت وابن واقع قول صاحب نظم است کی پیش از
تقریر کردیم قال لن ارسله معکم حتی تؤتون موثقا من الله
بنیامین را با شما نفرستم تا عهدی نیارید کی خدای تعالی
از شما بستانم ابن عباس گوید حتی تحلفوا بحق محمد واهل
بیته تا سوگند یاد کنید بحق محمد واهل بیت محمد ان لا
تغدروا باخیکم کی با برادر خود غدر نکنید لتأتننی به
الا ان یحاط بکم الا ان تهلکوا جمیعا یعنی یوسف را
چنان محافظت کنید کا اگر چنانکه بشما احاطت باید
اندوکی اعراض نکنید تا شما همه هلاک شوید قتاده گوید
الا ان تغلبوا حتی لا تطیقوا الا آنکه بر شما تاختی غالب
شود کی شما را طاقت آن نماند ان مخاطب محلش نصب است
زیراکی مفعول است وابن قول ابن عیسی است فلما آتوه موثقهم
چون با بند عهد کردند ابن عباس گوید حلفوا بمحمد واهل بیته ذلک صح

بمحمد واهل بیته وی سوگند یاد کردند قال یعقوب گفت
والله علی ما نقول وکیل خدای تعالی گواهست برآنچ گفتیم
وگفته اند حاضرست وگفته اند حفیظ است وگفته اند
کفیل است وگفته اند وکیل وضامن است برآنچ بوی اسناد
کردند وقال یا بنی لا تدخلوا من باب واحد وادخلوا من
ابواب متفرقة یعقوب گفت ای عزیزان من از یک
دروازه در مصر مروید بلک از دروازها متفرق در روید
جمله مفسران براند کی یعقوب علیه السلام این وصیت از جهت
چشم زخم کرد لانهم کانوا ذوی صورة وجمال زیراکی ایشان
صاحب جمال بودند وگفته اند خاف علیهم حسد الناس
وان یبلغ الملک قوتهم وشدة بطشهم فیقتلهم خوفا علی مملکته
یعنی این وصیت ایشان را از آن فرمود کی ترسید مردم بودند کی
آنکه خبر قوت وشدت بطش ایشان بملک رسد از خوف مملکت
ایشان را بکشد وابو علی جبائی چشم زخم را انکار می کند ولیس
کما زعم وروایت چنانست اوکانت بوده است زیراکی رسول
علیه السلام گفت العین حق وگفت العین تدخل الرجل القبر والجمل
القدر یعنی چشم مرد را بگور کند واشتر را در دیگ اندازد وقال

رسول الله صلی الله علیه وآله فی عوذة الحسن والحسین
علیهما السلم واعیذکما من کل عین لامة ودر چشم زخم این
آیت نازل شد وان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم
وما اغنی عنکم من الله من شیء واز خدای تعالی بر شما چیزی
امید نمی دارم واز حضرت او بر شما بقطع نمی دارم ان الحکم
الا لله علیه توکلت وعلیه فلیتوکل المتوکلون یعنی زبان
نیست الا خدا برا اعتماد بر وی کردم کی اعتماد متوکلان بر
وی بسته است جابت واو وفا جمع کرد در عطف جمله بر جمله
زیرا کی صلهء متقدم بوذ وان علیه بست ولما دخلوا من
حیث امرهم ابوهم مصر را چهار در بوذ فدخلوا متفرقین
بدروازهاء متفرق متفرق شدند در نقش ما کان یغنی ای
دخولهم من ابواب متفرقة یعنی در نقش ایشان از
دروازهاء متفرق عنهم من الله من شیء صدق الله نبیه
یعقوب فی قوله وما اغنی عنکم من الله من شیء قوله الا حاجة
فی نفس یعقوب حاجة وهمة یعنی خدای تعالی یعقوب را
راست کو کردانید در کفتن وما اغنی عنکم من الله من شیء
باین چی کفت الا حاجة فی نفس یعقوب وآن چیزی همت بوذ

این همه قول بعضی از ان بوذ کی نقل کردم مصنف کتاب کوید
اشارة یعقوب علیه السلم به سر این آن دروازهاء متفرق
در مصر بوید تا اینجا کی باری تعالی فرموذ الا حاجة فی نفس
یعقوب قضاها مراد آن بوذ کی باشد کی در کوچهای
مصر یوسف را بیابند وحاجتی کی در نفس یعقوب پنهان
بوذ این معنی بوذ خدای تعالی آن حاجت روا کرد وانه
لذو علم لما علمناه ای کان یعقوب ذو یقین ومعرفة بالله
یعقوب علیه السلم بخدای تعالی یقین داشت وبآن عارف بوذ
کی خدای تعالی حاجت او روا کرداند ویوسف را بوی باز
رساند وکفته اند عامل بما علم کرد بل کی بعلم می کرد وکفته اند
کان عاملا بعلمه بعلم عمل می کرد ولکن اکثر الناس لا یعلمون
وبیشتر مردم نمی دانند آنچ یعقوب می داند یعنی
بوی باز رسانید یوسف علیهما السلم وکفته اند نمی دانند
کی یعقوب باین صفت است ولما دخلوا علی یوسف
آوی الیه اخاه چون برادران یوسف رفتند بنیامین را
در موضعی فرو آورد کی محل او بوذ وخلا به دو نهم واو را
خالی از برادران بداشت وکفته اند او را دیر کرفت

و نزد خود ش فرو آورد و گفته اند اعتنقه و یکی با وی
معانقه کرد و بگریست والایوا تصییر الشی الی المأوی
الذی یأوی الیه چیزی بجایی رسانیدن که خود در آن
باشند آنرا ایوا گویند وقال انی انا اخوک اعترف له
بنسبه بنسب خود اقرار کرد و اعتراف نمود وقال له
لا تخبرهم بما اخبرتک و ایشانرا از آنچه خبر دادم خبر
مده وهب انی انا اخوک مکان اخیک الذی زعموا انه
اکله الذئب و چنان تمام کن که برادر تو ام که گمان ایشان آن
بود که گرگ او را بخورد فلا تبتئس بما کانوا یعملون دل عوضه
تنگ مشو بافعال ایشان که کردند در حق ما والابتیاس
افتعال من البؤس وهو سوء العیش فلما جهزهم بجهازهم
جعل السقایة فی رحل اخیه چون اسباب ایشان مهیا
کرد و اوفی الکیل وحمل لهم بعیرا بعیرا و کیل ایشان تمام
بداد و هر یکی را یک خروار شتری ترتیب کرد وحمل باسم بنیامین
بعیرا او یک خروار بنام بنیامین معین نمود از سقایة
الملک فجعلت فی رحل اخیه بنیامین بعیر بود تا سقایة
که از آن آب خوردندی که آن ملک و آن صاع بود در بار بنیامین

پنهان کردند چنانکه او ندانست و گفته اند با بنیامین
تقریر کرد علی ما نسب الیه من السرقة وکانت مشربة
یشرب منها الملک و آنکه نسبت دزدی از پی مصلحتی
بوی خواهند کرد و آن کوزه بود که ملک از آن آب
می خورد و گفته اند کاسه بود از نقره و گفته اند
از زر بجواهر مرصع کرده از جهت عزة طعام کیل
بآن می کردند و فی رحل اخیه ای فی جملة متاعه در میان
شتر صح متاع او پنهان کردند ثم اذن مؤذن ایتها العیر
پس منادی ندا کرد که ای کاروانیان و گفته اند اعلام
کردند والتاذین اعلام بقول یسمع بالاذن و بانگ نماز
از آن جهت تاذین خوانند که بقول اعلام کنند و بگوش
بشنوند و حذین معرض حمل بر معقول کرده است و این
است که بعد از آن آن ندا واقع شود ایتها العیر
یرید یا اهل العیر مضاف حذف کرده یعنی العیر الابل لا واحد
لها یعنی عیر شتر بود و آنرا واحدی نیست مجاهد گوید
بند العیر الحمیر یعنی عیر خر است انکم لسارقون شما دزدانید
در تاویل آن خلاف کرده اند بعضی گفته اند امر نهاد که بی اذن

یوسف ندا کرد و گفتند اتّه انکم لسارقون لیوسف
یعنی شما دزدیدید یوسف را و مرادش از این آن
وقت است که او را از پیش پدر بیرون کرده و در چاه
انداختند و گفتند اخذ در این استفهامی هست
ائنّکم لسارقون و گفتند اینه تعنی یعنی بود قالوا
واقبلوا علیهم ای قابلوهم بوجوههم همه روی
سوی ایشان کردند و گفتند ماذا تفقدون ای
شیء ضاع لکم چه چیز شما را ضایع شده است و فقد
غیبت چیزی بود از حیث تحبّث لا یدرک این هو
لطرف یعنی لا یعلم الی این الجا است قالوا نفقد صواع
الملک والصواع المکیال لا غیر یذکر و یونث و لمن
جاء به حمل بعیر یعنی مکیال ملک همی طلبیم و هر کس که
مکیال بما باز آرد او را یک حمل بار شتری و هذا
جعالة الناس یعنی عادت مردم آنست که چون چیزی
از ایشان گم شود منادی را گویند که ندا کند که هر کس
که فلان چیز ضایع شده را بصاحب خود باز رساند
او را چندین و چندین بدهند این نوع هم

تعلیم صانعهم

با بن سبیل ندا کرد که هر کس که صاع ملک باز رساند او را
بوده یک حمل بار شتری و انا به زعیم کفیل ضمین یعنی
این منادی که منادی می گفت من ضامنم که کسی که صاع باز آرد
من یک حمل بار بوی دهم موذن را بلفظ واحد راند پس
ضمیر عاید راجع کرد پس زعیم را بواحد یاد کرد زیرا که
موذن یا ناشد یا شد الملک و زعیم موذن بود و
لسان قوم باشد قالوا تالله لقد علمتم ما جئنا لنفسد
فی الارض و ما کنا سارقین برادران یوسف گفتند بخدا
که ما از دیار خود قصد این دیار نکرده ایم تا در وی
فساد کنیم و ما از زمره دزدان نیستیم التاء بدل من الواو
والواو بدل من الباء یعنی در قسم و خص اسم الله به
وفیه معنی التعجب و نام خدای تعالی بآن مخصوص کرده
و معنی تعجب در آنست و این از آن جهت گفتند
که هر وقت که با بازارگانی مصر رسیدند دهن چهار پایان
می بستند که لا یتناولن من حروث الناس و کان قد
عرف ذلک منهم تا زراعت مردم تناول نکنند و این
از ایشان شناخته بودند و گفتند انّه نبرائی ایشان

زد کردند آنچه در رحل ایشان بود وهذا لا یلیق بالسراق
واین احوال مناسب ولایق دزدان نیست قالوا
فما جزاؤه گفتند عقوبت دزدی چه باشد وگفته‌اند
جزاء دزدی چه باشد قالوا جزاؤه من وجد فی رحله
فهو جزاؤه ای جزاؤه اخذ من وجد فی رحله رقا
فهو جزاؤه عندنا وکان عند آل یعقوب ان یسترق
السارق یعنی جزاء آنکس که صاع در رحل وی یابند اخذ
وی بود یعنی او را بنده خود او را باز یابد لا عتق ونزد
آل یعقوب حکم این چنین وقضیه آن بود که هر کس که دزدی
کند بنده شود ونزد اهل مصر آن بود که او را بزنند
وغرامت بستانند وآن را از اعراب دو تقدیر بود
اول آنست که رفع بود بابتدا ومن وجد فی رحله خبر
مبتدا بود ولابد بود از اضماری یابند تا موتلف شوند
جزاؤه استرقاق من وجد فی رحله ای جزاؤه ذاته
یعنی هر کس که در رحل وی این صاع بیابند جزای وی
ذات وی باشد لا بدل آن بنده کی مشغول شود ومن
بمعنی الذی بود وفاء در لفظ فهو جزاؤه از بهر عطف جمله

بر جمله است ودوم آنست که جزاؤه مرفوع است
بابتدا ومن وجد فی رحله مبتداء ثانی است وفهو جزاؤه
خبر مبتدا است وعاید مبتداء اول عین مبتدا است تقول
زید ضربت زیدا ای زید ضربته ومن باین وجه محتمل
بود وجه اول آنک شرط بود وفا از بهر جزا دخول یافت
وجه دوم آنک بمعنی الذی بود وفا از جهت
تضمن دخول یافت کذلک نجزی الظالمین جزای
دزدان چنین بود فبدأ باوعیتهم مؤذن نعیم
ابتدا کرد بر جستن جوالهای ایشان وگفته‌اند ردوهم
الی مصر فبدأ یوسف واحدا واحدا ایشان را بمصر باز
کردانیدند ویوسف علیه السلام رختهاء ایشان بجای
بجای بجستن قبل وعاء اخیه پیش از رخت بنیامین
دفعا للریبة واین از جهت دفع تهمت می‌کرد ولو
بدأ بوعاء اخیه لعلموا انهم جعلوا فیه واگر ابتدا کردی
برخت برادر خویش بنیامین ایشان را معلوم شدی که این
وضع خود کرده اند ثم استخرجها پس سقایه را از
رخت بنیامین بیرون آوردند وگفته‌اند صواع و

کفتند الله السقایه من وعاء اخیه از رختهاء برادر
او یعنی بنیامین کذلک کدنا لیوسف همچنین صنعت
ساختیم اورا و کفتند الله الهمنا الهام کردیم اورا و کفتند الله
اردنا ما خواستیم چنانکه فرموده یرید ان ینقض یعنی
بکاد یعنی نزدیک بوذ کی آن دیوار بیفتد و کفتند الله
کدنا لاجل یوسف اخوته باد برنا فی امره کید کردیم
از جهت یوسف با برادران او با آخر تدبیر کردیم در
کار او ابن عیسی کویذ الکید التعریض للضرر فی خفیة
کید سکالیدن بدی بوذ بنهان و کید درین موضع
مراد رد حکم است یعنی ان یعقوب ما کان
لیاخذ اخاه فی دین الملک یعنی در حکم دین ملک مصر
و حکم و سلطنت او یوسف را دست آن نبوذ
کی برادر را باین سبب نزد خوذ بازگیرد بلکه حکم
دین کی دزد بنده کی صاحب شود ... بر بوذ الا ان
یشاء الله حسن کویذ الا ان الله امره بذلک خدای
تعالی یوسف را آن حکم فرموده بوذ و کفتند الله مراد
ازین استثنا آنست کی بر زبان برادران رفته بوذ

ان جزاء السارق الاسترقاق لاجل این دزد بنده کی
کرفتن است اورا و نقد برابن بنت الا ان یشاء الله نرفع
درجات من نشاء بالعلم درجات انک خواهیم بلند کردانیم
بعلم وفوق کل ذی علم علیم وهو الله سبحانه و تعالی
و فوق هر عالمی عالمی است و آن خدای تعالی است
و کفتند الله وفوق کل عالم عالم حتی ینتهی العلم الی الله وحده
یعنی زبر هر عالمی عالمی است تا علم منتهی شود بحق تعالی
پس قالوا ان یسرق برادران کفتند اکر بنیامین دزدی
کرد فقد سرق اخ له من قبل یعنون یوسف اخی له
عنی یعنی بالسرقه من اخیه توهم فی الشبهه المیه او ما
زکی دزدیذ کی هست از برادر خود دزدی بوذ کی
می ... عکرمه کوید این خبر یعنی ... جواب یوسف
از ایشان نه باختیار واقع شد ... جواب انکم لسارقون
معارضه بوذ با یوسف ... او در کیفیت سرقه
یوسف علیه السلام خلاف کرده اند بعضی کفتند اند از خوانی
کی یعقوب می نهاذ طعام می دزدید و بدرویشان می داذ
و کفتند اند مرغی بدزدید و بدرویشی داذ و کفتند اند

حرو بیچی و گفته اند بیش ازین خادمه بود مجاهد گوید عمهٔ
یوسف را حضنت اسحق کمری کی از پدر ابراهیم رسیده
بوذ و او تکفل یوسف کرده بوذ و او را چنان دوست
میداشت کی یکساعت ازوی صبر نداشتی یعقوب
علیه السلم خواست کی یوسف را ازوی بستاند عمه
از آن می بجیید فشدت المنطقة علی وسطه
آنگه کمر بر وی بر بست او نبست بعد از آن
آواز کرد از میان یوسف بر آمد و گمان بوی ظاهر
شد و صار فی حکم یعقوب اسحق به در حکم
یعقوب عمه بسبب آن باز بداشتی یوسف از
یعقوب علیه السلم و این وجه اصح است و بر اکی
دزدی یوسف کردن نه اعتقاد مومنان بوذ
و این طریق کی عمه یوسف کرد مناسبت دارد با
فعل یوسف با برادران و ازین هیچ ظلم را اعتقاد
ظاهر نشوذ سعید جبیر گوید بتی از نوزها در
بدزدید فکسره و القاه فی الطریق و در راه بینداخت
و این وجه هم بعید است لان السرقة لا یلیق بالانبیا

زیراکی دزدی با انبیا نسبت کردن لایق نیست بلکه در دین
خلل آرد نعوذ بالله من الخذلان و مخالفة القرآن
حسن گوید گفتند علیه بوی تهمت کردند و این
معنی هم لایق نیست قول حق قول مجاهد است و اهل
البیت علیهم السلم بر این اند فاسرها یوسف فی نفسه
ولم یبدها لهم یوسف این سخن در نفس خود پوشانید
و پنهان کرد و نگفت لیکن کی برادران بدانستند ارادة للتوبیخ
علیها والمجازاة بها و ارادة یوسف در کتمان توبیخ
نکوهش برادران بوذ در وقت خود و در ضمیر فاسرها
سه قول گفته اند قول زجاج راست و ابوعلی در
اصلاح الاغفال تزییف آن کرده است و دو قول
ابوعلی راست اما قول زجاج در معانی خود گفته است
کی آن کنایتی است بشرط تفسیر و فسرها قوله
انتم شر مکانا کانه اضمر هذه الکلمة التی انتم شر
مکانا فی السرق و تفسیر آن بقول خود بیان کرد و گفت
مکانت شما در دزدی بتر است و وجه
تزییف ابوعلی آن است اضمار بشرط تفسیر دو ضرب است

اما جمله کی تفسیر مفرد کی کند مثل هو الله احد و باین
ضمیر کسی می خواهد کی بو مبتدا و خبر مقدم بود و نحویان
این را ضمیر امر و شان خوانند وهم چنین مع العوامل الداخلة
علی المبتدا والخبر واما مفردی بود کی مفسر بود
مفردی را چنانک نعم رجلا و ربه رجلا رجل تفسیر
مضمری است کی در ربه است چنانک تفسیر فاعل نعم است
این دو مفرد را نظیر نیست واین تفسیر را سیوم نیست
و ماخذ دو قول ابو علی است کی گفتا نیست از اجابت
اتی استرها الی وقت ثان ودوم کنایت است از تعالیت
ومراد از آن معقول دارد کضرب الامیر ونسج الیمن
ومعنی شر مکانا نزد عبد الله عباس رضی الله عنهما
آنست کی شر صنیعا لما فعلتم من ظلم اخیکم وعقوق
ابیکم یعنی فعل شما بترست از جهت ظلمی کی برادر کرده بید
وآزاری کی به پدر رسانیده بید وگفته اند شما بتر بید کی
برادر خود یوسف را از پدر بدزدیدید وآن دزدی
حقیقت بود وگفته اند افعل در این موضع نه تفضیل
بلک مبالغه راست والله اعلم بما تصفون وخدای تعالی عالمترست

باشی می گوییم و قبل ... وگفته اند جزاء تعالی عالم است
کی دروغ می گوییم فقالوا یا ایها العزیز ان له ابا شیخا برادران
گفتند ای عزیز این برادر را ... پیر هست کی او را دوست
می دارد کبیرا فی السن وگفته اند ... در منزلت
فخذ احدنا مکانه ... بگیر ... بعوض او
انا نریک من المحسنین ... ما ترا در افعال کی
... من المحسنین بالمسلمین و
گفتند ... تمام ... بگیر
وگفته اند ... البنا اگر این لطف با ما بکنی
با ما احسان ... باشی قال معاذ الله یوسف گفت معاذ الله
واعتصم به پناه ... ان
ناخذ الا من وجدنا متاعنا عنده کی ... کس ... نیازم
... کی متاع خود نزد وی یافته ایم
... انا اذا لظالمون فی الحکم والقضا
... ظالم باشیم فلما
استیاسوا منه چون ... کشتند ... واستیاس
... چنانک سخر و استسخر وعجب واستعجب و

ایشان مغلوب باشی است و معنی نکبتست و قرأ ابن
کثیر از بیجاسی استایسوا بی همزه از یوسف و اجابت او
ایشانرا نومید شدند و گفته اند انه یئسوا منه خلصوا
انفردوا من غیرهم یکون بعضهم من بعض منهم منفرد
کشتند از انکه با ایشان بود انکه نه از ایشان بود یعنی
نجیا یعنی نجیا نجوا جوی در سرّ با یکدیگر می گفتند و نجیا
بلفظ واحد ذکر کردن بر آنکه مصدر است و نجی نوعی دیگر
ناجی بود و جمع آن انجیه بود ابن عیسی گوید اصل آنست
از نجو است و هو الارتفاع من الارض و آن زمینی بلند
باشد بر آنکه مناجی آنچ نزد او است بلند می گرداند در
خفیه یا صاحب جوز قال کبیرهم فی الرای بزرگتر
ایشان در رای گفت و او شمعون بود که رئیس ایشان
بود و گفته اند بزرگ ایشان بود بعمر و آن روبیل بود
و گفته اند یهودا بود الم تعلموا ان اباکم قد اخذ علیکم
موثقا من الله ای عهدا و ثیقا بمرح ایند کی بدان شما
عهد کی استوار شده است و آن فلما اتوه موثقهم است
و من قبل ما فرطتم فی یوسف و پیش از این در شان یوسف

تفریطها کردید و فاعل ظرف اینجاست و گفته اند تقصیر کردید
و تعلمون تفریطکم و گفته اند ما فرطتم مبتدا است و خبرش
من قبل ای و تفریطکم فی یوسف ثابت من قبل تفریط شما در
حق یوسف ثابت است پیش از این و گفته اند فی یوسف خبر است
و ابتدا و خبرش نزد است و گفته اند ما صله است و تقدیرش
چنین است و من قبل فرطتم فی یوسف فلن ابرح الارض
ای لا افارق ارض مصر ابدا من مصر مفارقت نکنم و برح
و زال بیک معنی است و ارض منصوب نیست بواسطه جا
ای عن الارض و آن نه ظرف است و نه مفعول به حتی
یاذن لی ابی فی الرجوع تا پدر مرا دستوری دهد
در باز گشتن او یحکم الله لی یا خدای تعالی حکم کند مرا به بیرون
آمدن از این زمین و برادر من مرا باز رساند و گفته اند
یا امرنی بالمقاتلة مع القوم یا خدای تعالی مرا فرماید بقتال
کردن با قوم و آن چنان بود که بنی یعقوب با عزیز بودند در
شان بنیامین سخن بسیار گفتند روبیل گفت ای ملک
دست از برادر باز دار و الا صیحتی صیحة لا تبقی بمصر
امراة حامل الا وضعت و القت ما فی بطنها و لا ما بقی لکم

کہ هیچ زن آبستن در مصر نماند الا آنکه بیفکند و موی
بر اعضاء وی راست شد چنانک از جامه بیرون
آمد فقال یوسف لابنه قم الی جنب روبیل یوسف
پسر خود را گفت برخیز پهلوی روبیل بنشین فمسّه
واو را بپسود و بنی یعقوب چون بر کسی خشم گرفتندی
هم یکی از ایشان با پسته کی دست بر وی مالیدی خشم
ساکن شدی روبیل گفت من هذا ان فی هذا البلد لبزرًا
من بزر یعقوب این تخم کیست درین شهر از نسل یعقوب
جز ما کسی هست یوسف گفت یعقوب کیست قال
ایها الملک لا تذکر یعقوب فانه اسرائیل الله بن
اسحق بن خلیل الله روبیل گفت ای پادشاه یعقوب را
بدخو مگوی کی او اسرائیل الله بن اسحق بن خلیل الله است
و این بمعنی قول آن قایل است کی روبیل گفت خدای تعالی مرا
نقل کرد یا ابن قوم امروز ظاهر وهو خیر الحاکمین و او کهترین
حال انست ارجعوا الی ابیکم فقولوا یا ابانا ان ابنک سرق
باز گردید بنزد پدر خویش و بگفتید حال با وی شرح دهید
و آنچ گفتند سرق ای فی ظاهر الامر یعنی آن حالت صورةً

صورة دزدی بود و سرّق بتشدید بر خوانده اند و آنرا
دو وجه است وجه اول انک نسبت او با دزدی کرده اند
وجه دوم علم منه انه سرق یعنی از وی دانسته اند
کی دزدی کرده است وما شهدنا الا بما علمنا وما کنّا
للغیب حافظین ما گواهی بان می دهیم کی ظاهر شد و ما
مشاهده کردیم والغیب عند الله و علم غیب در حضرت
خداست و گفته اند وما شهدنا الا بما علمنا ای ما قلنا الا
بما رأینا اخذ جنسه رحله وما گواهی می دهیم و چنان
سخن می گوییم الا آنچ بچشم دیده ایم کی از رحل وی صاع
ملک بیرون آوردند و گفته اند وما شهدنا ان السارق
یسترق الا بما علمنا فی کتبنا وما گواهی می دهیم کی سارق
بنده شود الا از کتب خود معلوم کرده ایم و این از آن
جهت گفتند کی یعقوب علیه السلم ایشانرا گفته بود من این
علم الملک ان السارق یسترق ملک را از کجا معلوم شد
کی سارق را بنده سازند گفتند ما می دانیم و ما دانیم کی پسر تو
دزدی کند و گفته اند لا ندری باطن السرقة و گفته اند
ما دانیم کی بسبب بنیامین نقصان رسیده است کی بسبب یوسف

دیده ابن عباس گوید غیب یعنی جمله شب بوذ
ای ما کنّا نحفظه باللیل بشب ما او را نگاه نمی داشتیم
عکرمه گوید فلعلها دسّت فی رحله باللیل یا شاید
که بشب در رحل وی نهاده باشند و محتمل است که چون
ان ما غایب می شدیم ما او را نگاه نمی داشتیم وسل القریة
التی کنّا فیها و اگر ما را دروغ دارید که ازان ده پرسید که
ما در آنجا آمده بوذیم گفته اند مراد ان قریه مصر است
و مراد اهل قریه بوذ زیرا که قریه محل خطاب
و جواب نباشد فحذف المضاف مضاف حذف کرده است
و مضاف الیه قایم مقام آن داشته ایجازا من غیر اخلال
سخن کوتاه کرده است بی آنکه خللی در معنی واقع شود و
گفته اند هیچ حذف نکرده است و این معنی بعید نیست
زیرا که یعقوب پیغمبر مرسل بوذ شاید که بطریق اعجاز
دیوارهاء قریه با وی سخن گفتی مراد ایشان از گفتن
وسل القریة این بوذ تا هیچ تاویل محتاج نشویم و ظاهر
لفظ آیت کار بندیم والعیر التی اقبلنا فیها و جماعتی
از اهل کنعان با ایشان بوذند اشاره می کنند که ازیشان

بپرسیت این ماجرا باز پرس و عیر اشتر بوذ و گفته اند
کاروانی از حران و عیر در اشتر مجاز استعمال کنند
و عیر خر گویند و انّا لصادقون و ما راستگویانیم
و آن تاکیدی است که خبر را [illegible] قسم است قال بل
سوّلت لکم انفسکم امرا حرف بل آن است که ایشان بازگشتند و
نزدیک یعقوب آمدند و این احوال با وی باز گفتند و ان قصه
او را خبر دادند اتهمهم و قال بل سوّلت لکم امرا یعقوب گفت
این کار نیست که نفس شما در نظر شما آراسته کرده است و ایشان را
متهم داشت و گفته اند بر شما آسان کرده است ابن عیسی گوید
التسویل تحدیث النفس بما تطمع فیه و منه السّؤل
غیر ممنوع و هو المنی یعنی تسویل حدیث نفس بوذ به چیز
ذر آن طمع کند و سؤل [illegible] از وی مشتق بوذ و آن آرزو بوذ
فصبر جمیل ای فامری صبر جمیل کار من صبری جمیل است
و گفته اند صبر جمیل اولی و احمل بوذ و صبر جمیل آن بوذ که
جزع در آن نباشد و شکایت در آن صورت نبندد عسی الله
ان یأتینی بهم جمیعا یعنی یوسف و بنیامین و مراد [illegible]
یوسف و بنیامین است انه هو العلیم که او عالم است بحال

انقسام

نزا

الحلیم حلیم است در تدبیر خود و تولّی عنهم ای اعرض
عنهم از فرزندان اعراض کرد و التولّی الانصراف عن
الشیء بالوجه و تولّی را ابتدا لیعقوب بود از جهت آنکی
ابن عباس گوید از رسول شنیدم صلی الله علیه ٩
و آله انه قال لم یعط احد من الامم انا لله و انا الیه
راجعون الا امة محمد الا تری ان یعقوب حین
اصابه ما اصاب لم یسترجع انما قال یا اسفی علی یوسف
هیچ کس را از امت پیشین انا لله و انا الیه راجعون
نداده اند الا امت محمد را نه بینی که یعقوب را چون
آن واقعه پیش آمد استرجاع نکرد یعنی بحضرت
خدا بگفت انا لله بان نگشت و گفت یا اسفی علی یوسف
اسف سختی اندوه بود و گفته اند اشد الحزن باشد
علی ما فات بر چیزی که فوت شده باشد و الف بدل
از یاء اضافت و معنی چنین بود یا اسفی تعال فهذا اوانک
ای اندوه و شدّت بیا که وقت تو اکنون است و ابیضت
عیناه من الحزن گفته اند انقلبت الی حال البیاض ای
عمیتا فغطی البیاض سواد الحدقة یعنی چشمش منقلب شد

بسپیدی یعنی کور شد سپید که چشم سیاهی بود سپید
بیشتر مفسران بر آنند که ذهب نور بصره و صار اعمی
نور چشمش برفت و کور شد حاشاه و بعضی بر آنند
که قوّة با مرو اش ضعیف شد و بعضی گفته اند ضعف
بصره لبیاض حصل فیه من کثرة البکاء یعنی چشمش ضعیف
شد از جهت سپیدی که از کثرة گریه در آن پدید آمد
حسن گوید از آنگاه که یوسف از نجا بیرون
رفت تا وقت طاق ایشان رسید هشتاد سال بود
لم تجف عینا یعقوب و ما علی وجه الارض اکرم علی الله
من یعقوب علیه السلام چشم او از گریه خشک نشد و باد نه
استاد و در همه روی زمین از یعقوب بر خدای تعالی
گرامی تر نبود مصنف کتاب گوید خدای تعالی انبیا را
از رنجها بهر محل تعزیت خلق بود از بهر آن معصوم و
محروس داشته است و نشاید که خدای تعالی پیغمبری را
بدعوة خلق فرستد و او را کور یا شل یا کر یا گنگ یا رنجی بود که
دهد که مردم را از دیدن کراهیتی و نفرتی پدید آید زیرا
نبی و رسول است تا دعوة فرستاد و چون ایشان از رنجی

لا رفتار لا جرا اند کی در طباع از آن نفرت بدید آید متابعت
وی نکنند و از وی اعراض نمایند چنانکه امروز مشاهده می
کنیم کی اگر ناقصی در محفلی حاضر بود البته خاطرها از وی
نفرت و تنفر ظاهرا می بینیم و در نفس انسانی هر نقصان
لا واقع شود عیب بود و معیوب نیز از خلق البته منفعل
بود و انبیا از این عیوب باید کی خالی و عاری باشند بلکه اگر
کسی از امت بعیبی جسمانی و نقصی بدنی در افتند بقوة معجز
از ایشان دفع کنند و بر دارند پس اعتقاد آنست کی انبیا از
عیوب بدنی مصون و محروس اند **سؤال** پس وابیضت
عیناه من الحزن فهو کظیم چی معنی دارد **جواب**
اگر مراد باری تعالی از وابیضت عیناه من الحزن کوری بودی
بگفتی عمیت عیناه من الحزن و چند بن جاء در قرآن لفظ
عمی مذکور است صم بکم عمی و من کان فی هذه اعمی و نظایر این
در قرآن بسیار مراد باری تعالی بسبیل عرف خلق این
لفظ استعمال فرموده در عرف بین الناس در معرضی کی کسی
کسی را انتظار کند و آن انتظار دراز شود گویند از کثرة
انتظار چشمم سپید شد و مراد ایشان نه کوری بود بلکه مراد
شان

شان غصه انتظار و حصول حزن بسیار بود خدای
تعالی از این معنی خبر داد وابیضت عیناه من الحزن خبر
داد و سپیدی چشم چون کور شود آب حدقه تا نگرید
و از این جهت بود کی بصفت حزن موصوف فرمود
نه بصفت عمی و در شرح بعث مسئله داده ایم کی کور در
نماز امامت را نشاید و چون امامت را نشاید بطریق
اولی پیغمبری را نشاید و سپیدی حزن علت کوری
نیست والله اعلم **قوله تعالی** من الحزن ای
لکثرة بکائه من الحزن فحذف لدلالة الحال علیه لکثرة
بکائه حذف کرد از آن جهت کی حال بر آن دلالت می کند
فهو کظیم و او خشم فرو خورنده بود فعیل است بمعنی
مفعول کقوله تعالی اذ نادی و هو مکظوم ای مملوا
حزنا از اندوه مالامال بود و گفته اند فعیل است
بمعنی فاعل کقوله تعالی والکاظمین الغیظ ای ممسک
للحزن فی قلبه لا یبثه یعنی اندوه در دل پنهان می داشت
از جهت دو پسر یوسف و بنیامین و اصله من کظم البعیر
جرته ردها فی جوفه شتر چون نشخوار بر آرد و بشکم باز گرداند

آنرا کظم گویند و کظم الغیظ اجترعه صبر کرد گویند کظیم
اخذ الحزن بکظمه وهو مجری النفس یعنی کظم مجری
نفس است سدی گوید کظیم بالغیظ علی نفسه لم ارسله
مع اخوته خشم بر نفس خود و می خورد کی چرا یوسف را
با برادران بفرستادم قالوا تالله تفتؤ تذکر یوسف
گفتند چه بوذ ترا کی چنین بنالد دردزده می شوی و یوسف را
یاد می کنی حتی تکون حرضا او تکون من الهالکین
تا غم و غصه ترا بگدازد ابن عیسی گوید حرض فساد جسم
و عقل بوذ کی بواسطه حزن بادو بسی ظاهر شود
ابن بحر گوید حتی تکون حرضا او تکون من
الهالکین یا بیمار شوی یا بمیری قالوا ذلک لابیه
شفقا علیه از سر شفقت این معنی با پدر می
گفتند قال انما اشکو بثی و حزنی الی الله
ابن عباس گوید یعقوب گفت غم دل خود
با خدای تعالی گویم و گفته اند حاجت خود
و گفته اند البث من الحزن ما لا صبر علی
کتمانه یعنی بث اندوهی بوذ کی ابو یوسف پ

آن صبر نتوان کرد و گفته اند غم از دل متفرق کردن
در اظهار آن بوذ تقول بثثته ما فی نفسه و ابثثته
ای اشکو الی من یملک الفرج من البلوی لا الیکم
شکایت از غم خود با کسی گویم کی بر فرج دادن
مرا از آن قادر بوذ نه با شما و اعلم من الله ما لا تعلمون
و می دانم چیزی کی از الطاف الهیت کی شما نمی دانید
گفته اند ملک الموت یعقوب را از یوسف خبر داده
بوذ کی او زنده است و من قبض روح او نکرده ام
و گفته اند ملک را بخواب دید و از وی سوال کرد کی
یوسف زنده است گفت زنده است ابن عباس
گوید یعقوب دانست کی خواب یوسف خوابی
راستست و هنوز او را سجده نکرد انی اعلم
اشارتی با این معنی بوذ و گفته اند از حسن الظن
بوذ کی بخدای تعالی داشت یا بنی اذهبوا
فتحسسوا من یوسف و اخیه ای پسران من بروید
و از یوسف و برادر وی تفحص کنید و احوال
ایشان بدانید و از ایشان خبر پرسید و التحسس

طلب الاحساس بحوة بعد اخرى جشم اوردن و
بردن و بهر جانب نکرستن و طلبی کردن احساس
کویند و احساس ادراک بوذ والحس الاسم کالطاعة
من اطاع یعنی حس اسمی است چنانکه طاعت از اطاع
گفته اند چون یعقوب از پسران حکایت ملک را
با بنیامین شنید و اورا بخلوة بردن نزد ایشان پس
گرفتن او و حیله کردن در صاع او را استماع افتاد
ایشانرا گفت اذهبوا فتحسسوا من یوسف واخیه
فانی ارجوا واظن انه یوسف کی من امید میدارم و
کمان می برم که او یوسف است ولا تیأسوا من روح
الله لا تقنطوا من رحمته وفرجه از فرج فرستادن
او و رحمت کردن او نومید مشوید و روح اسم است
بوجه انه ای الامر والشأن لا ییأس من روح
الله الا القوم الکافرون ای الایمان بالله وبصفاته
یوجب للمؤمن رجاء ثوابه وعدم قنوط من رحمته
یعنی ایمان بخدا و صفات او داشتن مومنرا موجب
امید ثواب خداست پس آنکه نومید شوند از رحمت او

فلما دخلوا علیه ای خرجوا من عند ابیهم راجعین
الی مصر حتی وصلوا الیها ودخلوا علی یوسف چون
از نزد پدر بیرون آمدند وقصد مصر کردند چون
بمصر رسیدند در خدمت یوسف رفتند قالوا
یا ایها العزیز گفتند ای ملک وعزیز بلغت حمیر
ملک بوذ مسنا واهلنا الضر ای اصابنا واهلنا
الجوع گرسنگی بما و اهل ما راه یافته و ما را رنج
آورد وجئنا ببضاعة مزجاة دراهم ردیة
وحقیرة نیز آورده ایم درمی چند بد و گفته اند بضاعت
اعراب بوذ یعنی پشم و روغن و کشک و گفته اند
حبة الخضرا بوذ یعنی پسته و صنوبر و گفته اند
نعلین چند و ادیمی چند بوذ و مزجاة ای قلیلة
اندک و گفته اند مزجاة کاسدة واصل آن از دفع است
ومنه تزجیة الاوقات فاوف لنا الکیل کیل ما
تمام ده وتصدق علینا درین معنی دو وجه است
اول آنست که مراد نه صدقه ایست که یعنی زکوة است
زیرا که زکوة بر همه انبیا حرام بوذ و بیشتر مفسران

بر بن اند پس حمل و تصدّق علینا بر چیزی محلا کردند
که لایق ابنیا بوذ بعضی گفتند تصدّق علینا بما بین
السعرین فاعطنا بالردی ما نعطی بالجید یعنی در
سعر یا ما صدقه بکن آن تفاوتی که درازاء درم نبهر
میدهی درازای درم بذ باده واین را صدقه خوانند
ومعنی خوبست و گفته اند متاعی که نزدیک آن حاجتی
نیست ازجا بستان و آن هم نوعی از صدقه بوذ و
گفته اند تفضّل علینا وجه دوم آنست که
صدقه پیش از رسول بر همه ابنیا حلال بوذ رسول
علیه السلم آن را حرام کرد ان الله یجزی المتصدّقین
که خذای تعالی متصدّق فان امکافاة کند وصدقه
عطیه بوذ که بدرویشان دهند امید اجر را
قال هل علمتم ما فعلتم بیوسف واخیه مفسران
خلاف کرده اند که موجب هل علمتم ما فعلتم بیوسف
چی بوذ بعضی گفته اند چون براذران گفتند یا ایها
العزیز مسّنا واهلنا الضرّ رقّتی در دل یوسف
پدید آمد درین جا گفت هل علمتم ما فعلتم بیوسف

و گفته اند که البه یعقوب کتابا فی تخلیص ابنیامین
وذکر فیه احواله واحوال ابویه اسحق وابرهیم
وما هو فیه من الحزن علی فقد یوسف واخیه
یعقوب نامه بوی نبشته بوذ در خلاص دادن
بنیامین و احوال خوذ و احوال پدرانش اسحق وابرهیم
دران ذکر کرده بوذ و از غصّه جفا رفتن یوسف
و برادرش و آنچ او ازان واقعه دران بوذ او را معلوم م
کرده رقّتی عظیم در یوسف پدید آمد گفت هل علمتم
ما فعلتم بیوسف واخیه شما را خبر هست که با یوسف
و برادرش چی کرده اید و گفته اند که یوسف ابنیامین را
گفت مالک دعر گفت من از شما دو غلام موضع غلامی
با این صفت و صفت جز بنیم گفتند نحن بعناه منه
فغضب علیهم وامر بقتلهم فبکوا وجزعوا فلمّا رأت
عیناه ورقّ لهم وقال هل علمتم ما فعلتم بیوسف
ما او را از نو بوی فروختیم یعنی با جارة او را فروختیم
یوسف خشمناک شد بفرموذ تا ایشان را بکشند ایشان
گریستند و جزع کردند یوسف را رحم بجنبد و بر ایشان شفق

وقت افتاد اذ انتم جاهلون گفته اند مراد از
جاهلون حالت جوانی است یعنی در ان وقت که
شما جوان بوذی و مظنّهٔ جهل حالت جوانی است
و گفته اند مراد حالت کوذکی است و آن سخت جهلی
بعید است و گفته اند جاهلون بعاقبة ما یصیر
الیه امرکم وامر یوسف یعنی جاهل بوذی
از عاقبت کار خوذ و کار یوسف و این وجهی نیکو است
ابن عیسی گوید این تذکیری است که در ضمن آن توبیخ
بر براذران می کند با آنچ ایشان کردند از در چاه
انداختن او و عزم کردن بر قتل او و بعد از آن
او را بمالک دعر فروختن و آنچ با برادر او کردند
از تفرق کردن میان براذران تا خذ بذی پس
جفاء ایشان با او تا هیچ یک از ایشان با او سخن
نتوانستند گفتن الا جانک خطاب با عزیز گویند
قالوا ائنک لانت یوسف خبر و استفهام خوانده اند
و وجه آنست که خبر است زیرا که میان استفهام
و میان آن و علم تنافی هست که این تردد است

و آن تحقیق را و گفته اند الف بدل است و تقدیر چنین
بوذ یا انت تخاطبنا انک لانت یوسف و گفته اند بمذهب
انک بخبر می خوانند استفهام مقدر بوذ و وجه آنست
که بیان کردیم و در قصه آورده اند که بیشتر ازین یوسف
چون با ایشان سخن گفت از حجاب سخن گفت آن روز
حجاب [illegible] کرد و تاج بر سر نهاذ و در روی ایشان بخندید
معرفتهٔ او را ایشان شناختند در بن معرض گفتند انک لانت
یوسف قال انا یوسف و هذا اخی و ابی و امی من یوسفم
و این برادر من است از ماذر و پدر قد منّ الله علینا بالسلام صح
و الکرامة خذای تعالی ما را بسلامت و کرامت
رهبری منت خوذ کرد انه من یتق
الفاحشة هر که بپرهیزد از بد کردن بترسد و بپرهیزد
و یصبر علی بلواه و خذ بلاها او صبر کند و گفته اند
از زنا بترسد و در عزبت صبر کند فان الله لا
یضیع اجر المحسنین مزد نیکو کاران در دنیا و آخرت
ضایع نکند و عاید در شبه المحمول است بر معنی
زیرا که متقی صابر البته محسن بوذ قالوا تالله لقد آثرک

الله علينا ای اختار وفضّلك علينا بالعقل والحلم والحسن
خدای تعالی ترا بعقل وحلم وحسن از ما برگزید و بر ما
فضیلت نهاد وحقيقة الايثار تفضيل الشیء لكون اثره
احمل من غيره حقیقت ایثار فضیلت نهادن
چیزی بود کی اثر آن از غیر نیکوتر بود وان كنا
لخاطئين وهر آینه بودیم ما گناه کار بودیم انکس کی مدعاء
او بلوغ ایشانست احتج بهذا حجت او این است
وانکس کی می گوید کی ایشان در ان حالت نه بالغ بوده اند
كان ذلك منهم لصباهم وان حالت از جهت کودکی و
طفلی از ایشان واقع شد دلیل او این بود کی گوید اقا منهم
على كتمان الامر عن ابيهم موهمين له ان الامر على ما
اخبروه اولاً خطأ ومعصية یعنی اقا عن
ایشان بر کتمان آن واقعه از پدر موهم بودند کی
آن حالت هم چنانست کی ایشان اورا خبر داده اند
در اول کار آن خطا ومعصیت بود قال لا تثريب
عليكم اليوم لا تعيير عليكم امروز شمارا از ان حالت هیچ
نکوهش وسرزنش نیست وگفته اند یاد گناه شما نمی کنم

وگفته اند لا مجازاة لكم عندی على ما فعلتم مکافات
نمی کنم شمارا با آنچه با من کردید وگفته اند شمارا هیچ
ملامت وعیب نیست ابن عیسی گوید تثریب
تغليظ مضرت رسانیدن بود بانسان از جهت جرمی کی
از وی صادر شده باشد وگفته اند افساد است
ومعنی آنست کی لا تعيير عليكم كما يقال فلان يثرب ولد
كبد وطحن وباكل الكبد جعل اكل الكبد كناية عن
التوبيخ وعن اللوم وعن الانتظار وهذا معنی جلی
یعنی مردم گویند فلان کس جگر فلان می خورد جگر
خوردن را کنایت ساخته است از توبیخ وملامت و
انتظار واین معنی روشن است يغفر الله لكم ما كان
منكم خدای تعالی بیامرزد آنچ از شما صادر شد
دعا لهم من غير مسئلة منهم بی خواست ایشان بر ایشان
دعا کرد وگفته اند خبرست ومعنی آنست کی
كان الله اخذكم بحقي الا ان اصفح وقد صفحت عنكم
یعنی خدای تعالی بحق من شمارا مواخذت خواست
کردن الا من در بین باطاد از شما عفو کردم واز شما در

وعتب جم

گذرانیدم و کرده‌ء شما ناکرده انگاشتم بیچاره قوام علوی را
درین معرض ثنا جانی در خاطر آمد خداوندا یوسف مخلوقی
بود و کرمی مجازی داشت و برادران افعال ناخوش او کرده
بودند چون بهم رسیدند افعال بد ایشان را بروی ایشان
نیاورد و ایشان را در گذرانید ازین بیچاره بدیها صادر شد
و از ان بدی هیچ خلق را بیسامان نکرده‌ای تو نیز سید هرچه
کرده با خود کرده تو اکرم الاکرمینی و ارحم الراحمینی کرم حقیقی
تراست یوسف بکرم مجازی با خویشتن بر ایشان دعا کرد
و کرده‌ء ایشان ناکرده انگاشت تو بکرم حقیقی برکار دار و
گفتار این بیچاره بخشا و قلم کرم در جریده‌ء جریمه‌ء
او کش بحق محمد و عترته الطاهرة الزاهرة و هو ارحم
الراحمین قوله تعالی اذهبوا بقمیصی هذا
بروید این جامه‌ء مرا با خود ببرید سؤال چرا
جامه بیعقوب فرستاد جواب
بعضی از اهل تفسیر گفته اند که سبب جامه فرستادن
آن بود که یوسف برادران را از حال پدر سؤال کرد
ایشان گفتند از بسیار گریه در فراق تو بصر بسته نابینا

شد و در جامه دو قول گفته اند اول آنست که جامه‌ء
بود که می پوشید قول دوم آنست که جامه‌ء بود از
بهشت هر کس را که بیماری بودی در روی مالیدندی
صحت یافتی این سخن معتبر آنست مذهب آل محمد
صلوات الله علیهم آنست آن جامه‌ء بود که خدای
تعالی در ابراهیم خلیل پوشانید آن روز که نمرود
لعنه الله او را با آتش انداخت آتش در ابراهیم علیه السلام
هیچ تصرف نکرد فکساه اسحق ثم کساه یعقوب
ابراهیم آن در اسحق پوشانید اسحق در یعقوب
پوشانید ثم جعله یعقوب فی تعویذ و علقه من
جید یوسف و لم یعلم اخوته یعقوب آن جامه را
تعویذ صفت ساخت و در گردن یوسف آویخت
و برادران از ان خبر نداشتند یوسف آن جامه را
ببرادران داد و گفت فالقوه علی وجه ابی یات
بصیرا پدر بروی بدوسانید تا بحال صحت باز آید یعنی
جراحت او از جامه بود مرهمش هم از جامه بود و
گفته اند بینا شود مصنف کتاب گوید یعنی چشمش بجیون

روشن شود و اقول یا بنی بصیر یعنی بصیر با فعلکم
تا نزد من آیید بر افعال شما بینا شود و أتونی باهلکم
اجمعین و با همه اهل خود نزد من آیید از زنان و فرزندان
و بندگان و کنیزکان ولما فصلت العیر ای خرجت
الرفقة من مصر الی کنعان چون دهقان از
مصر بیرون آمدند و قصد کنعان کردند قال ابوهم
پدر ایشان یعقوب گفت لمن حضره من اسباطه
فان اولاده بعد فی الطریق آنان که حاضر بودند
از فرزندان که از دیگران و فرزندان
در راه بودند انی لاجد ریح یوسف من بوی یوسف
می شنوم ابن عباس گوید حملت الریح رایحة یوسف
من مسیرة ثمان لیال باد بوی یوسف هشت شبان
روزه راه بشام یعقوب رسانید حسن گوید
بکا همه راه بود مجاهد گوید سه شبان روزه راه
بود و این از آن جهت بود که چون از هم باز کردند
بوی بهشت از آن پدید فحملتها الریح الی یعقوب
باد آن بوی بمشام یعقوب علیه السلام رسانید فعلم ان لیس

فی الارض من ریح الجنة الا ما کان من ذلک القمیص
فمن ثم قال انی لاجد ریح یوسف بدانست که بوی
بهشت در زمین نیست الا از آن جامه از این جهت
گفت انی لاجد ریح یوسف و آن کس که مذهب او آنست
که آن جامه بود که یوسف علیه السلام می پوشید گوید بوی
آن جامه از مصر بمشام یعقوب باد طریق بعد مسافت
بسبیل معجزه رسید لولا ان تفندون یعنی بنی را بی
نسبت نکنید مفسران در معنی تفندون وجهها بی
گاو بیار گفته اند چنانک تحمقون و تضللون و
تقبحون یعنی اگر مرا با حمق و کم راهی و زشتی نسبت
نکنید شوم باد سخنان تا ما از آن لفظ در شان مثل
یعقوب علیه السلام اطلاق کردن رسول اولو العزم خوانند
و مفسران غایت جهالت و حماقت حق بوی نسبت کنند
حاشاه حاشاه حاشاه و تفنید در لغت ضعف رای
بود و تفعیل در این موضع نسبت را باشد یعنی بچیزی
نسبت کنند و جواب لو محذوف بود و تقدیرش
لقلت انه قریب بود قالوا ای الاسباط و فرزندان که

السلام

گفتند تالله انک لفی ضلالک القدیم قسم یاد کردند که تو
در ضلال قدیمی معسران گفته اند در خطاء قدیمی از محبت
یوسف لا تنساه او را فراموش نمی کنی وکان عندهم
انه قد مات وایشان بر آن که یوسف مرد سخن با وی
سخت گفتند از شفقتی که بر وی داشتند وباین وجه
عقوق ایشان لازم می آید واین هذیان محض است
سعید جبیر گوید مراد شان از لفی ضلالک القدیم
حیرتست حسن گوید این وجه هم عقوق لازم
می آید این وجه نیک نیست پس مراد انک لفی ضلالک
القدیم محبتک القدیمة بود یعنی تو هم در آن دوستی
قدیم یوسفی مصنف کتاب گوید ضلال در این سورة
هر جا که بیعقوب نسبت است از حق وطلق مراد
محبت قدیمست سؤال القدیم هو الذی لم یزل
ولا یزال القدیم اطلاق بر موجودی کنند که ابتدا نبود
ونهایت نیز نباشد چرا برادران یوسف محبت یوسف
مر یعقوب را قدیم جواب قدیم بطریق
لم یزل ولا یزال جز بر ذات باری تعالی بحقیقت اطلاق

نتوان

بودند هم

الموجود هم

خوانده اند هم

نتوان کرد تعالی الله عن الاضداد والانداد وعما یقول
الظالمون وقد یستعمل للعتیق مبالغة کقوله حتی
عاد کالعرجون القدیم واین اشارتست بمنازل ماه
از زمان بدریت او تا رجوع او بحالت هلالیت وهلالی
او را عرجون قدیم می خوانند وعرجون چوب خمیده
خوشه خرما باشد ومراد از این عتیق است وعتیق
کهنه بود ودر عرف مردم گویند در عهد قدیم چنین
وچنین بود ویحتمل قدیم دراز است اما در این موضع
این قدر کافیست والله اعلم قوله تعالی
فلما ان جاء البشیر چون بشارة دهنده بیامد وبیعقوب
خبر داد اکثر معسران بر آنند که مبشر یهودا بود
گفت جامه یوسف خون آلوده نزد یعقوب من بردم
فاکون انا الذی اذهب بالقمیص مبشرا جامه یوسف
بیعقوب بطریق مبشری هم من رسانم که فراق بوا
مرافقت لذت وصال برابطه من باید ان عبد الله بن عباس
رضی الله عنهما روایت کرده اند که بشیر مالک ذعر بود
القاه علی وجهه بشیر جامه بر روی یعقوب انداخت

فارتد بصیرا چشم او بخبر روشنایی چشم او
روشن شد قال الم اقل لکم انی اعلم من الله ما لا تعلمون
یعقوب گفت نه گفتم شما را کی من همی دانم کی یوسف
زنده است و ان الله یجمع بیننا و خدای تعالی میان ما
جمع کند و گفته اند این صحبت خواب یوسف می
دانم کی او را باز بینم و گفته اند از خبر دادن ملک الموت
بحیوة او قالوا یا ابانا استغفر لنا ذنوبنا انا کنا
خاطئین ای سل لنا ربک مغفرة از حضرت پروردگار
خود آمرزش خواه از ارتکابی که در حق تو و یوسف
کردیم کی تو بشکردیم و بخطاء خود معترف گشتیم
قال سوف استغفر لکم ربی یعقوب گفت در
نماز شب شما را از خدا بخواهم و گفته اند در وقت
صبح و گفته اند شب جمعه و گفته اند بعد از هر
نمازی و هر دعایی برای شما استغفار کنم. و
گفته اند تا از یوسف فان عفا عنکم استغفر
لکم ربی از یوسف باز پرسم اگر شما را عفو کند
برای شما استغفار کنم انه هو الغفور الرحیم

کی خدای تعالی عفو کننده و مهربانست پس یوسف
علیه السلم چهار وار بهاء بار از طعام و غیر آن برای یعقوب
ترتیب کرد و بفرستاد و از وی درخواست کی
با جمیع اهل نزد او آید یعقوب تدبیر سفر بساخت
و با اهل خود از کنعان بیرون آمد ابن عباس گوید
هفتاد و سه آدمی بودند فلما بلغ قریبا من مصر کلم یوسف
الملک الکبیر فخرج یوسف والملک فی جند عظیم
وادخلوهم مصر چون نزدیک مصر رسیدند یوسف
و پادشاه با لشکری عظیم استقبال کردند و یعقوب را
با اهل او با عز و اکرام بمصر در آوردند چنانک خدای
تعالی گفت فلما دخلوا علی یوسف اوی الیه ابویه چون
سبواء یوسف در آمد نزد ضم الیه ابویه پدر و خاله
خود بخود نزدیک کردانید و خاله را نام مادر بخاذ کی
در نکاح یعقوب بود و بجاء مادر بود حسن گوید
مادر یوسف راحیل زنده بود تا بمصر آمد و قال ادخلوا
مصر و گفت در مصر رویذ گفته اند این پیش از دخول
بود و گفته اند بعد از دخول بود ادخلوا مصر ای

ادخلوا مقیمین فیها یعنی در مصر مقیم باشید ان
شاء الله آمنین من ملوکها و از پادشاهان ایمن باشید
و این از آن جهت گفت که در رفتن محترز بودند
و گفته‌اند از تحفظ و سختی ایمن باشید و این معنی
نیکوتر است و استثنا از امن است و گفته‌اند این
معنی قبل الدخول بود یعنی پیش از آنکه در مصر رفتند
و گفته‌اند راجع است با قول یعقوب علیه السلم یعنی
سوف استغفر لکم ربی ان شاء الله و محتمل است که
بطریق تسمیه بود چنانکه رسول صلی الله علیه و آله
چون بگورستان رفتی گفتی و انا ان شاء الله بکم لاحقون
و مثل این در آیت لتدخلن المسجد الحرام این معنی
گفته‌اند و رفع ابویه علی العرش و خروا له سجدا
مادر و پدر را بر تخت نشاندند و او را سجده کردند
والواو یقتضی الترتیب و فیه تقدیم و تاخیر
واو موجب ترتیب نیست و از روی معنی تقدیم
تاخیری هست ای خروا له سجدا و رفع ابویه
علی العرش سجده کردند پس ایشان را بر تخت نشاندند

و کان تحیتهم السجود و در آن زمان سلام ایشان سجود
بود چنین گویند امرهم الله بالسجود له لتاویل
الرؤیا ابن عباس گوید خروا لله سجدا خدای را
سجده کردند مصنف کتاب گوید سجده شکر
بود خدای را بر طاقات یوسف علیه السلم و قال یا ابت
هذا تاویل رؤیای من قبل قد جعلها ربی حقا یوسف
گفت ای پدر این تاویل خواب است که من پیش از این
دیده بودم خدای تعالی که پروردگار است آن را راست
کرد ابن عباس از آن وقت که یوسف این خواب دید
تا وقت ظهور تاویل آن چهل سال بود چنین گویند
هشتاد سال و گفته‌اند سی و شش سال و گفته‌اند
بیست و دو سال بود و گفته‌اند هجده سال بود
و قد احسن بی اذ اخرجنی من السجن و با من نیکویی
کرد چون مرا از زندان بیرون آورد سؤال
شکر بیرون آمدن از زندان کرد و شکر
خلاص یافتن از چاه نفرمود حکایت زندان گفت
و شکایت چاه نکرد جواب ذکر چاه

اران جهت نکرد کی ذمت ایشان از آن بری کرده بوذ
بگفت لا تثریب علیکم الیوم کرم آن چون آن
جنبه‌ی بگذرند ذکر آن نکنند و قد جاء بکم من
البدو و شما را از بادیه بآبذانی حصر آورد و
کانوا یسکنون البوادی و ایشان در بیابانها
ساکن می بوذند و گفته اند از بادیه می آمذند
و در شهر می نشستند گفته اند ساکن فلسطین بوذند
و گفته اند جزیره ان جملت من بعد ان نزغ
الشیطان بعد از انک شیطان میان من و برادران بتحریش برادرانی من صح
من افساد و تحریش انداخت ان ربی لطیف
لما یشاء بد بستی کی پروردگار من رساننده لطف و
ارادت خوذ لست بانکس کی خواهد انه هو الحلیم العلیم صح
رب قد آتیتنی من الملک خداوندا بمن دادی ملک مصر
و معنی ملک مصر از آن جهت گفتیم کی من للتبعیض است
زیرا کی خدای تعالی کلی ملک یوسف نداذ و گفته اند
من بیان است و علمتنی من تاویل الاحادیث و مرا
در آموزانیذی تعبیر آنک خوذ کی بر انبیا منزل کردی

و گفته اند تعبیر خوابست من للتبعیض است یا بیان است
چنانک در اول گفتیم فاطر السموات و الارض ای
ولیی تو آفریننده آسمانها و زمینی تو ناصر و معین
و ولی تدبیر منی فی الدنیا و الاخره در دنیا و آخرة
توفنی مسلما اقبضنی علی الاسلام مخلصا فی الطاعة
مرا در طاعت خوذ مخلص دار و مرا بمسلمانی بمیران
ابن عباس گوید پیغمبری طلب مرگ نکرد جز او و کس طلب مرگ
نکرد و گفته اند این نه سوال مرگ بوذ معنی آن
آنست کی آن روز کی مرا بمیرانی مرا مسلمان
بمیران و الحقنی بالصالحین و مرا با پیغمبران و رسل در
رسان و گفته اند مرادش آباء خوذ اند ابرهیم و
اسحق و یعقوب و گفته اند بهشت ذلک من انباء
الغیب یعنی خبر یوسف از خبرهاء غیب است
کی غایبست عنها تو از آن غایب بوذی نوحیه الیک
نرسل به الیک جبریل و لم یکن من علمک و لا من علم قومک
در رسانیذن آن بتو جبریل بتو فرستادیم و آن نه
علم تو بوذ و نه علم قوم تو و ما کنت لدیهم ای لدیک

بنی یعقوب و تو نزد فرزندان یعقوب نبوذی در
آن وقت کی این حوادث بر ایشان طاری شد اذ
اجمعوا امرهم چون قصد کردند کی یوسف را در
چاه اندازند وهم یمکرون بیوسف و با یوسف
مکر می کردند و گفته اند با یعقوب مکر می کردند
وما اکثر الناس ولو حرصت بمؤمنین چون جهودان
و قریش رسول را علیه السلام از قصهٔ یوسف سؤال
کردند و رسول ایشان را آن قصه او کما هی خبر داد امید می — بوحی حقه
داشت کی ایمان آرند فلم یکونوا عند ظنه نه چنان آمدند
کی ظن رسول بوذ این آیت منزل شد و تقدیرش چنین است
وما اکثر الناس بمؤمنین ولو حرصت اجتهدت کل
الاجتهاد اکثر مردم ایمان نیارند و اگر تو اجتهاد بلیغ
نمایی کی آن تعلق بخدای تعالی دارد وما تسئلهم علیه
ای علی القرآن و گفته اند بر رسالت و گفته اند
بر قصهٔ یوسف و غیر ها ... ایشان بادای رسالت
یا بر خواندن قرآن بر ایشان یا در رسانیدن قصهٔ
یوسف با ایشان من اجر جعل و مال مزدی و مالی

آن
کی آن شوذ بر ایشان ان هو الا ذکر ای القرآن الا عظة
لا بندی و نصیحتی للعالمین جمله خلایق را وکاین من آیة — وکأین عدد
ای وکم من آیة و تقدیرش چنین بوذ و چند عدد می خواهی
از آیات فی السموات والارض در آسمانها و زمین کی تأمل
کردن در آن موجب علم الیقین یمرون علیها ای علی الآیات
کی بر آن آیات می گذرند و گفته اند الضمیر اند ... است
نه از آیات و این مقوی مذهب الکسائی است کی برفع و نصب
می خواند و صحیح نیز قرأة ابن مسعود مقوی این
معنی است و قراه ابن مسعود یمشون علیها است
و این همه شاذست وهم عنها معرضون ای عن
الآیات و ایشان از آیات معرض اند یعنی فکر در آیات
نمی کنند چنین کی ... مراد اهلاک آنها است کی امم هلاک
شدند وما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون
اکثر مفسران برانند کی این آیت در شان کافران
منزل شد بر آنکی ایشان مقر بودند باجزاء تعالی خالق و
رازق ایشان است و چون کاری مشکل ایشان را پیش
آمدی دعا کردندی و خدا را خواندندی و گفته اند

در حق ثنویه منزل شد که ایشان نور و ظلمت گفتند
و گفته اند در شان نصاری منزل شد که ایمان آوردند پس
بگفتند ثالث ثلثه مشرک شدند ابن عباس گوید نزلت
فی تلبیة المشرکین در لبیک گفتن مشرکان منزل شد و لبیک
گفتن ایشان چنین بود لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک
الا شریکا هو لک تملکه وما ملک و گفته اند در شان منافقان
منزل شد که ایمان ظاهر می کردند و شرک پنهان می داشتند
و حق این است و گفته اند در حق اهل کتاب فرود آمد
که بعضی انبیا ایمان آوردند و بعضی کافر شدند که میان
کفر و شرک جمع کردند ابن جریج گوید این همانست که
گویند لولا الله وفلان لکان کذا یعنی اگر نه خدا
بودی و فلان چنین بودی و چنین بودی اصح آنست
که در شان منافقانست افامنوا ان یاتیهم غاشیة
من عذاب الله و ایمن شدند از آنک عقوبتی بایشان
رسد از عذاب خدای تعالی که بپوشاند ایشان را و
فرا رسد بایشان او تاتیهم الساعة بغتة یا قیامت
بایشان در رسد بغتة فجاة من غیر سابقة علامة

ناگاهی بی آنکه علامتی ظاهر بود وهم لا یشعرون
باتیانها ای وهم غیر مستعدین از آمدن آن بی
خبر باشند که کار ساختگی آن نه کرده اند
قل بگو ای محمد هذه الطریقة وهذه الدعوة این طریقت
و این دعوة سبیلی طریقی ومنهاجی راه من و منهج من
است ادعوا الی الله ای ادعوا الناس الی الله خلق را
بخدای تعالی دعوة می کنم علی بصیرة انا ای علی هدی
و بیان بر راه راستم و بیان حق ابن عیسی گوید البصیرة
المعرفة التی تمیز بها الحق من الباطل وهی مصدر بصر
یعنی بصیرة اطلاق بر معرفتی کنند که بواسطه آن حق
از باطل جدا کنند و آن مصدر بصر است ومن اتبعنی
و آنکس که متابعت من کند و بمن ایمان آورده است و تصدیق
کرده فانه یدعوا الناس الی الله و بسنتی که او نیز خلق را
بخدا خواند و سنتش علی امیر المومنین است که امام بحق بود
و گفته اند سخن بر ادعوا الی الله تمام شد پس سخن
مستانف کرد و گفت علی بصیرة انا ومن اتبعنی یا این
علی بصیرة خبر مبتدا بود و بوجهی حال باشد و سبحان الله

اولهم

نحو قل سبحان الله تنزيهه تعالى بليق بوصفه از هرچه
لايق وصف او نيست تنزيه گوى اورا وما انا من
المشركين مع الله غير الله در ملك خداى جز خدا ا
خداى دیگر دانم وما ارسلنا من قبلك الا رجالا نوحى اليهم
من اهل القرى يعنى حال پيغمبران پيش از تو چون
حال تو است ونبعثوا من اهل القرى وازاهل دهها
بودند يعنى شهرهاى ايشان را به پيغمبرى بخلق
فرستادم وخداى تعالى از اهل باديه يعنى صحرا
نشينان زنان هيچ پيغمبر بخلق نفرستاد چنين
گويند من ابتداء غايت را است وگفته اند اسم زمان
تقدم دادند بر زمانى كه اضافت او بان كرده اند ودخول
من فايده داد در استيعاب طرفين افلم يسيروا
فى الارض فينظروا كيف كان عاقبة الذين من قبلهم
خداى تعالى امت محمد را حذر مى فرمايد از تكذيب او
بما وقع بمكذب الرسل قبلهم باخذ واقع شد مكذبان
رسل را پيش از ايشان وتحضيض ايشان بر سفر
در زمين ونظر بر موضع هلاك ايشان وافاد دخول

الفاء ان ما قبله يقتضى ما بعده ودخول فا در
فينظروا آن فايده دهد كه ما قبل او مقتضى ما
بعد اوست ولدار الآخرة يعنى بهشت
خير للذين اتقوا بهتر است آنان را كه از شرك
بپرهيزند وبخدا ايمان آرند افلا تعقلون عاقل
نمى شويد تا بدانيد كه آن بهتر است وتوسل كنيد
با يمان تا بان رسيد وگفته اند اولم تقرؤا القرآن
فتعرفوا كيف كان حال من كذب الرسل
قبلهم وقرآن نمى خوانيد ودر ان فكر نمى
كنيد تا بدانيد كه پيش از شما حال آنها كه تكذيب
رسل كرده اند چگونه بوده است وبانواع
عذاب خداى تعالى ايشان را چگونه هلاك كرد اينك
تا در نفس شما عبرتى ظاهر شود وتكذيب
محمد صلى الله عليه وآله وقرآن نكنيد واضاف
الدار هاهنا الى الآخرة على تقدير حذف
الموصوف ولدار النشأة الاخرى وفى غيرها
صفة للدار واضافت دار درين موضع بآخرة

بتقدیر حذف موصوف کرده است گویا
که گفته است دار نشأة اخری و دار سرا بود و
نشأة اخری عبارتست از خلقی که روز قیامت حق
سبحانه و تعالی ایشان را پدید آرد و از گور بر
انگیزد و از ایشان حساب خواهد و ایشان را
ثواب و عقاب بود. و این قوم نشأة اولی باشد
که ایشان را در دنیا آفریده بود و تکلیف فرموده
و ایشان آدمی و پری اند والله اعلم حتی اذا
استیأس الرسل وظنوا انهم قد کذبوا او
ایقن الرسل ان قومهم کذبوهم تا رسولان از
ایمان آوردن قوم نومید شوند و یقین شود
ایشان را که قوم ایشان را تکذیب کرده
اند و آنکس که بتخفیف می خواند یعنی کذبوا
آنرا دو وجه است وجه اول ان الضمیر
للمرسل الیهم و دل الرسل علی المرسل الیهم یعنی
ضمیر از آن مرسل است که بقوم فرستاده
اند و رسول دلالت بر مرسل می کند و مرسل

خدای تعالی است که رسل را با ایشان فرستاده است
پس این تکذیب نه پیغمبر را کرده اند خدا را
کرده اند و گفته اند ذکر تکذیب ایشان متقدم
داشت آنجا که فرمود افلم یسیروا فی الارض
فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم
وجه دوم که ضمیر عاید است با رسل والمعنی
ظن الرسل ان قومهم کذبوهم فیما وعدوهم من
الاجابة للایمان رسولان را یقین شد که قوم با ایشان
از وعده اجابت ایمان با ایشان دروغ گفتند
و کذب یتعدی الی مفعولین کذبته الحدیث
و قتیبی و جماعتی از مفسران گفته اند تا رسولان
گمان بردند که ایشان در آنچ با قوم گفته اند از نزول
عذاب دروغ گفته اند یعنی قوم تکذیب رسل می
کردند و رسل بجزای تکذیب ایشان ایشان را
وعده عذاب می کردند و عذاب دیر می رسید
رسل را گمان افتاد که در وعده عذاب دروغ
گفتند و این وجه باطلست زیرا که وعده عذاب

خدای تعالی بوحی منکر بوده باشد و چون در
نزول عذاب و وصول عقاب تاخیری افتد و
رسل را دران گمانی واقع شود صورت ظن ایشان
آن بود کی خدای تعالی وعده خلاف کرد و آن تکذیب
خدای تعالی باشد و هیچ مسلمان چه شان انبیا و رسل
علیهم السلام این روا ندارد و این مذهب زندیقان بود
نعوذ بالله من الخذلان ومخالفة القرآن وغضب
الرحمان جاءهم نصرنا یعنی نصرة ما بانبیا و رسل و
مومنان رسید فنجی من نشاء ای النبی ومن آمن به
ازان عذاب پیغمبر را و طایفه کی بوی ایمان آورده
بودند رستگاری دادیم ونجاة تخفیفهم ولا یرد
باسنا عن القوم المجرمین ای واهلکنا الکاذبین خبثة
لا راد لعذابنا عنهم اذا نزل بهم و هلاک کردیم دروغ
زنان را دران معرض لاجون عذاب ما بایشان فرود
آمد هیچ کس دافع و مانع آن عذاب از ایشان نبود
قوله تعالی لقد کان فی قصصهم الایة ای فی قصص
الانبیاء وامهم بدرستی کی در قصه پیغمبران و امتان ایشان

[illegible]

ولقد ای فی قصة یوسف واخوته وابیه و در
قصه یوسف و برادران او و پدرش عبرة ما یعبر
من الجهل الی العلم آنچ آن جمله کی از نبو بعلم رسد عبرة
کو بند لاولی الالباب ذوی العقول یعنی عبرة خداوندا
عقل را بود ولب کل شیء خالصه وخیاره ولب هر
چیزی خالصه واختیار آن بود ای الذی قدر علی
اعزاز یوسف بعد الجب والسجن وتملکه مصر بعد
العبودیة والذل والجمع بینه وبین ابیه واخویه
بعد المدة المدیدة والشقة البعیدة قادر علی اعزاز
محمد وآله واعلاء کلمته علی من عاداه من الکفار
والمنافقین والجهال ما کان حدیثا یفتری ای القرآن
ما کان حدیثا یفتری کما زعم الکفار قرآن دروغ
بنبشته و وضع تکرده الله جنانک کفاران گفتند ولکن
تصدیق الذی بین یدیه ولکن تصدیق کننده کتب است
کی پیش از وی متقدم است وتفصیل کل شیء وبیان کننده
دین خدای تعالی است واحکام و شرایع او وهدی
من الضلال و راه نماینده است از ضلالت ورحمة من

العذاب لقوم یومنون قومی را کی ایمان آرند و
بعدل و توحید و نبوة و امامت اقرار کنند و تصدیق
نمایند

ومن سورة الرعد

بسم الله الرحمن الرحیم

المر تلک آیات الکتاب والذی انزل الیک ابن عباس گوید
انا الله اعلم واری منم آن خدای کی می دانم و می بینم تلک
آیات الکتاب یعنی این آن خبرها ست کی قصّها کی
آن با تو می گویم از آیات توریة و انجیل و کتبی کی پیش
ازین فرستاده ام والذی انزل الیک من ربک و این قرآنست
کی فرو فرستاده اند بتو از حضرت خداوند و پروردگار تو
هو الحق فاعتصم به واعمل بما یکون یعنی قرآن حق است
چنگ در آن زن و بآن عمل کن الذی مرفوع است
به ابتدا و حق خبر آن بود و این قول مجاهد و قتاده
و روا بود کی محل الذی جر بود یعنی تلک آیات الکتاب
الذی انزل الیک پس حق ابتدا کرد یعنی ذلک الحق
کقوله وهم یعلمون الحق یعنی ذلک الحق ابن عباس گوید
مراد از کتاب قرآنست پس معنی آیت چنین بود هذا
القرآن الذی انزل الیک من ربک هو الحق این قرآنست کی

از پروردگار تو بر تو منزل شد آن حق است چون مراد
از کتاب قرآن بود و او مقدّم بود با عطف بر وصف
بود او جایز داشته باشند ولکن اکثر الناس لا یومنون
این آیت آنگاه منزل شد کی مشرکان گفتند کی محمد
قرآن از تلقاء نفس خود می گوید یعنی آنست کی
بیشتر اهل مکه ایمان نیارند قوله تعالی وان
تعجب فعجب قولهم ء اذا کنا ترابا ء انا لفی خلق جدید
و اگر شگفت می داری ای محمد از انکار کردن حشر و
نشر این کافران و تکذیب کردن ایشان ترا و بتان را
لا ینفعون و لا یضرون از ایشان صادر می شود بخدایی
قبول کردن و انواع قدرت خدای تعالی می بینند
تعجب قولهم ای فتعجب ایضا فقولهم عجب تر دار
انک می گویند آیا اذا کنا ترابا آنک چون بعد از مرگ
ما خاک شویم یعنی پوسیده و ریزیده و با خاک برابر
شویم ء انا لفی خلق جدید ای اذا کنا ترابا نبعث
و نحیی چون ما خاک شویم ما را بر انگیزند و زنده گردانند
نبعث و نحیی حذف کردند بی آنکی لفی خلق جدید بود

بر آنند که حالت می کنند عجب یعنی عامل نیست در اذا
زیرا که ما بعد آن در ما قبل عمل نکند قول مبتدا است و
عجبٌ خبر است و در لفظ عجب خلاف کرده اند
بعضی تعجب بر خدای تعالی جایز داشته اند چنانچه
و قتاده از آن جمله است و بیشتر مفسران تعجب
بر خدای تعالی روا نگفته اند بلکه تعجب در
صفت ما گفته در وقتی که چیزی مشاهده کنیم
که مثل آن ندیده باشیم و سبب آن ما را معلوم نبود
و این معنی در حق باری تعالی منتفی است پس معنی
چنان بود که نزد شما عجب است اولئک الذین کفروا
بربهم ایشان آنانند که بخداوند پروردگار خود
کافر شدند لانهم انکروا البعث زیرا که انکار بعث
کردند و اولئک الاغلال فی اعناقهم و ایشان آنانند
که غلها در گردنهاء ایشان باشد و غل عبارتست از
قیدی که دست و گردن را در حالت عذاب
بآن مقید کنند و اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون
و ایشان اهل دوزخ اند و جاوید در دوزخ باشند

ویستعجلونک بالسیئة قبل الحسنة استعجال طلب تعجیل
بود و تعجیل عبارتست از تقدیم چیزی پیش از وقت
آن چیز بالسیئة قبل الحسنة بالعقوبة قبل العافیة
یعنی تعجیل می کنند و از تو عقوبت می خواهند پیش
از عافیت و سبب نزول این آیت آن بود که تنول
عذاب از رسول صلی الله علیه و آله می خواستند بطریق
استهزا چنانکه خدای تعالی از ایشان خبر داد اللهم
ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة
من السماء او ائتنا بعذاب الیم وقد خلت من قبلهم المثلات
ای وقد مضت من قبلهم فی الامم التی عصت ربها و انبیا
و رسلها العقوبات و عقوبت خدای تعالی در امت
پیشین که معصیت خدای تعالی کردند و تکذیب رسولان
او نمودند واقع شد و معنی مثلات عقوبات است و
واحد آن مثلة بود چون صدقة و صدقات بفتح میم
و ضم ثا و بعضی بضم میم و ثا هر دو بضم گفته و واحد آن بلغت
ایشان مثلة بود بضم میم و جزم ثا چون غرفة و
غرفات و الفعل منه مثلت به امثل مثلا بفتح المیم و

سلوف التاء وان ربك لذو مغفرة للناس على ظلمهم يريد
تا حين العذاب الى يوم الدين لا غفران الذنوب يعنى
پروردگار تو اى محمد تا حين عذاب مى كند از مردم تا روز
قيامت و مراد نه آمرزش گناه ايشانست و گفته اند
اين معنى صحيح است كه تعذيب نكند من يشاء قوله على ظلمهم حال
من الناس حالم يكن شرك چون شرك نياورده باشند مغفرة
بيابند و ان ربك لشديد العقاب على المشركين والمنافقين
و پروردگار تو اى محمد سخت عقوبت است بر مشركان
و منافقان قوله تعالى ويقول الذين كفروا
لولا انزل عليه آية انما انت منذر ولكل قوم هاد
گفتند آنان كه كافر گشتند لولا انزل عليه آية من ربه
هلا انزل نه فرو آمدى بر وى يعنى بر محمد علامتى و
حجتى بنبوت او از خداى او چه بين معترض خداى تعالى
گفت انما انت منذر مخوف اى محمد تو بيم كننده بر تو جز
رسالت نيست ولكل قوم هاد و هر قومى را راه
نمايى هست كه ايشان را بطاعت خداى تعالى خواند
و امامى بود كه ايشان را بدان حق دعوة كند سعيد

جبير گويند مراد از هاد خداى تعالى است و ابن روايت
از وى عوفى مى كند عكرمه و ابو الضحى گويند هادى
محمد است مصنف كتاب گويد قول عكرمه و ابو الضحى باطل است
زيرا گفت كه لفظ قرآن بر او صحيح دلالت نكند لاذ قرآن گفت
انما انت منذر انذار محمد عليه السلم حوالت فرمود بعد از آن
گفت ولكل قوم هاد و هاد مغاير منذر باشد ابن فنجويه
روايت كند از ابو بكر قطيعى و او روايت كند از عبد الله بن احمد
بن حنبل و او روايت كند از ابى شيبه و او روايت كند از
مطلب زياد و او روايت كند از سدى و او روايت كند از
عبد خير و او روايت كند از امير المومنين عليه السلم كه او گفت
در انما انت منذر ولكل قوم هاد قال المنذر رسول الله
صلى الله عليه و آله والهادى رجل من بنى هاشم يعنى منذر
رسول خداست و هادى مردى است از بنى هاشم ابن
فنجويه روايت كند بطريق ديگر از احمد جعفر حمدان
از محمد اسحق المسوحى از ابرهيم از عبد الله صالح از مطلب
زياد از سدى از عبد خير از امير المومنين عليه السلم فى قوله
انما انت منذر ولكل قوم هاد قال المنذر النبى صلى الله عليه و آله

والهادی رجل من بنی هاشم یعنی نفسه وروی عطاء السایب
عن سعید بن جبیر عن ابن عباس رضی الله عنهما قال لما
انزل الله هذه الآیة وضع رسول الله صلی الله علیه وآله یده علی
صدره فقال انا المنذر واومی بیده الی منکب علی فقال
انت الهادی یا علی بک یهتدی المهتدون من بعدی
معنی حدیث عطاء سایب روایت می کند
از سعید جبیر از ابن عباس که چون خدای تعالی
این آیت فرستاد رسول صلی الله علیه وآله دست
بر سینهٔ مبارک خود نهاد و گفت بیم کننده منم و
بدست بر سر دوش امیر المومنین اشارت کرد و گفت
راه نماینده تویی ای علی راه یافتگان بتو راه یابند
قوله تعالی افمن یعلم انما انزل الیک من ربک
الحق ما بمعنی الذی است وحق خبر انست ومراد از
قرآنست یعنی انکس که میداند که قرآن که از پروردگار
تو بتو فرو آوردند حق است کمن هو اعمی عمی القلب لا
یتنبه علی رشده بالقرآن چنان بود که انکس که چشم
دلش کور بود و بتوان رشد وراه راست خود طلب کند

انما یتذکر اولوا الالباب خداوندان عقل متعظ شوند
ولب کل شیء افضل ما فیه **قوله تعالی** الذین آمنوا
وعملوا الصالحات طوبی لهم وحسن مآب
آنانکه ایمان آوردند وعمل صالح کردند طوبی لهم ای
لهم طوبی ودر تفسیر طوبی خلاف کرده اند والبحان
ابن عباس روایت کند طوبی لهم فرح وقرة عین لهم
یعنی شادی وروشنایی چشم ایشانراست عکرمه
گوید نعم ما لهم نیکو چیزی است آنچ ایشانراست
ضحاک گوید غبطتی است ایشانرا قتاده گوید حسنی
لهم نیکویی ایشانراست معمر گوید این کلمهٔ عربی است
تقول العرب للرجل طوبی لک ای اصبت خیرا یعنی
خیری بتو رسید وگفته اند مراد دوام خیر است
وگفته اند تانیث افعل است ای اطیب الاشیاء لهم
یعنی نیکوترین چیزها ایشانراست وآن بهشت است
واین وجه ضعیف است زیرا که تانیث افعل فعلی
بود بالف ولام یا باضافت وگفته اند طوبی بلغت
حبشه اسم بهشت است ابو جعفر طبری گوید مردی ک
گفت یا رسول الله طوبی چیست قال طوبی شجرة فی

مابعد صح

الجنة مسيرة سنة ثياب اهل الجنة يخرج من
اكمامها رسول گفت طوبى درختى در بهشت صد
ساله راه دراز كى آن درخت است جامهاء اهل
بهشت از خوشهاء آن بيرون مى آيد معوية
بن قرة از پدر خود روايت مى كند كى رسول
گفت طوبى درختى است كى خداى تعالى بيد قدرت
وقدرت خود در بهشت نشانده است ونفخ فيها من
روحه واز اثر خود ستبرى جدعى نهاده است
جامها وزينتهاء اهل بهشت مى رويانند وشاخهاء
آن درخت از سور بهشت مى بينند ابوهريرة
گويد طوبى درختى است در بهشت خداى تعالى
بآن درخت خطاب كند تفتقى لعبدى بما شا فتفتق
له عن الخيل بسروجها ولجمها وعن الابل بازمتها و
عما شاء من الكسوة يعنى بكشا وبيرون آور براى
بندگان من آنچ ايشان مى خواهند از درخت طوبى
بيرون آيند اسپان بازين ولگام واشتران بازمام
وانبانها هرچى خواهند عبيد بن عمير گويد طوبى
درختى است در بهشت اصل آن در سراى

رسول است ودر هر خانه وغرفه از آن درخت
شاخى بود خداى تعالى هيچ شكوفه ولونى نيافريده است
الا آن لون وآن شكوفه بر آن درخت باشد الا سياهى
وهيچ ثمره وميوه خداء تعالى نيافريد الا بر آن درخت
از آن ثمره وميوه موجود بود از اصل آن درخت
دو چشمه از كافور وسلسبيل بيرون مى آيد مقاتل
گويد در سايه هر ورقى از ورقهاء آن درخت امتى
بنشينند وخداء تعالى ملكى بر آن ورق موكل كرده خدا را
بانواع تسبيح ستايش مى كند كلبى روايت كند از ابى
صالح از ابن عباس فى طوبى لهم قال شجرة فى الجنة
اصلها فى دار على وفى كل دار مومن منها غصن يقال
له طوبى يعنى در بهشت درختى است كى اصل آن
در خانه على است ودر خانه هر مومنى از آن درخت
شاخى بود آنرا طوبى گويند جابر روايت كند از ابو جعفر
عليه السلم كى گفت رسول را عليه السلم پرسيدند كى معنى طوبى
لهم وحسن مآب چيست گفت شجرة اصلها فى دارى
وفرعها على اهل الجنة ثم سئل عنها مرة اخرى فقال شجرة

فی الجنة اصلها فی دار علی وفرعها علی اهل الجنة فقیل
له یا رسول الله سالتک عنها فقلت شجرة فی الجنة اصلها
فی داری وفرعها علی اهل الجنة ثم سالتک عنها مرة اخری
فقلت شجرة فی الجنة اصلها فی دار علی وفرعها علی اهل
الجنة فقال ان داری ودار علی غدا واحدة فی مکان واحد
معنی حدیث طوبی درختی است که اصل آن در
خانهٔ منست وفرع آن با اهل بهشت است پس باری دیگر از
دیگر از معنی طوبی سوال کرد رسول گفت درختی
در خانهٔ علی بود وفرع آن باهل بهشت می رسد گفت
یا رسول الله اول از طوبی سوال کردم گفتی درختی است
که اصل آن در خانهٔ من است وفرع آن با اهل بهشت است
باری دیگر از معنی طوبی سوال کردم گفتی درختی است
که اصل آن در خانهٔ علی است وفرع آن با اهل بهشت
رسول گفت فردای قیامت خانهٔ من وخانهٔ علی در یک
موضع بود بلکه یکی بود وحسن مآب جی نیکو مرجعی است
کذلک ارسلناک فی امة قد خلت من قبلها امم ای هکذا
ارسلناک یا محمد چنین ترا فرستادیم ای محمد فی امة

در بهشت

باری دیگر از است اصل

است

در امتی قد خلت من قبلها امم که پیش از ایشان گذشته
گروهی لتتلوا علیهم تا بر ایشان خوانی الذی اوحینا الیک
لتقرا علیهم القرآن آنچ بتو وحی کردیم یعنی قرآن وهم یکفرون ن
بالرحمن وایشان خدای را که رحمانی صفت او ست کافر
می شوند در سبب نزول این آیت خلاف کرده مقاتل و
ابن جریج گویند در صلح حدیبیه منزل شد چون آن
رسول طلب صلح نامه کردند رسول صلی الله علیه وآله
امیر المومنین را فرمود که صلح نامه بنویس امیر المومنین
گفت چی نویسم گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم
سهیل بن عمرو ومشرکان گفتند ما نعرف الرحمن
الا صاحب الیمامة یعنون مسیلمة الکذاب ما رحمن
نمی شناسیم الا مسیلمهٔ کذاب را بنویس باسمک اللهم و
در جاهلیت در اول نامها باسمک اللهم می نوشتند پس
رسول گفت بنویس هذا ما صالح علیه محمد رسول الله
این نوشت که رسول خدا محمد بر این صلح کرده است مشرکان
گفتند اگر تو رسول خدا بودی وما با تو قتال کردمانی
بر تو ظلم کرده بودمانی ولکن اکتب هذا ما صالح علیه محمد بن

عبدالله صحابه گفتند یا رسول الله اجازت فرما تا با ایشان
قتال کنیم رسول گفت نه اما آن چنانکه ایشان می خواهند
سوزش جزاء تعالی این آیت در شأن ایشان فرستاد
ضحاک از ابن عباس روایت کند که این آیت در شأن
کفار قریش منزل شد در آن وقت که رسول ایشان را
گفت اسجدوا للرحمن قالوا وما الرحمن خدای تعالی این
آیت فرستاد و او را گفت قل لهم یا محمد ایشان را بگو ای محمد
ان الرحمن الذی انکرتم معرفته آن رحمن که شما معرفت
او را انکار کردی هو ربی او پروردگار و خداوند منست
لا اله الا هو هیچ پروردگار و خداوند جز وی نیست
علیه توکلت اعتماد بر وی کردم و تفویض امر خود
بوی کردم والیه متاب و باز گشتن من خطرات
وی است قوله تعالی ولقد استهزئ برسل
من قبلک تسلی خاطر عاطر رسول را می فرماید ای
محمد خسته خاطر مباش که ایشان پیش از تو به
پیغمبران پیش از تو استهزا کرده اند از استهزای
قوم خود غم محور فأملیت للذین کفروا ثم اخذتهم

وأملیت ومنه الملاوة والملوان ویقال تملیت حینا
ای أخرت عنهم العذاب یعنی مهلت دادم ایشان را
و دراز گردانیدم یعنی عذاب از ایشان تاخیر کردم
ثم اخذتهم عاقبتهم یعنی عاقبت ایشان را بگرفتم
فکیف کان عقاب ای عقابی ایاهم بسر عقوبت
من ایشان را چگونه بود قوله تعالی والذین
آتیناهم الکتاب یفرحون بما انزل الیک وآنانکه
ایشان را دادیم کتاب خرم و شادمان می شوند بآنچ
بر تو ای محمد منزل می شود گفته اند در حق اصحاب
رسول منزل شد که چون قرآن بر رسول فرود می
آمد ایشان خرم می گشتند و گفته اند مراد جهودان
و ترسایان اند که آنچ موافق کتب ایشان شاد می
گشتند و گفته اند مراد عبدالله سلام و اصحاب اوست
ومن الاحزاب من ینکر بعضه احزاب جماعتی بودند
از مشرکان عرب که بحرب رسول جمع شدند من
ینکر بعضه ای یقرون بالله وینکرون نبوة محمد
علیه السلام بخدای خدا اقرار می کردند و به نبوت محمد انکار می

کردند وگفته اند بعضی انکار رحمن می‌کردند قل انما امرت
ان اعبد الله ولا اشرک به بگو ای محمد مرا فرموده اند
که خدا را پرستم و بوی چیزی شرک نیارم اگر شما ایمان آرید یا کافر
شوید البته ادعوا ای الی الله ادعوکم شما را بخدا می‌خوانم
والیه مآب والی الله مرجعی ومرجعکم و بازگشت من و شما
بخدای تعالی است وکذلک انزلناه حکما عربیا ای کما
انزلنا الکتاب علی الانبیاء بلسانهم یعنی چنانکه کتاب
با پیغامبران ایشان فرستادیم انزلناه ای القرآن علیک
قرآن بتو فرستادیم حکما بحکم ویفصل بین الحق والباطل
حکم کند میان حق و باطل عربیا بزبان ایشان وکذلک
اشارت است بدانچه امرت ان اعبد الله ولا اشرک به
ولئن اتبعت اهواءهم بعد ما جاءک من العلم و اگر تو متابعت
کنی ایشان را در آنچه ترا بملت آباء خود دعوت می‌کنند
بعد از آنکه خدای تعالی ترا خبر داد که آباء ایشان
بر باطل بودند ما لک من الله من ولی ولا واق هیچ کس نبود
ترا از عذاب خدای تعالی حمایت کند و این وعیدی است
تا طمع ایشان منقطع شود ولقد ارسلنا رسلا من

قبلک

قبلک وجعلنا لهم ازواجا وذریة در سبب نزول نقل کرده اند
از کلبی که جهودان سرزنش رسول می‌کردند و می‌گفتند
ما نری لهذا الرجل همة الا النساء والنکاح ولو کان نبیا
کان یشغله امر النبوة عن النساء فانزل الله هذه الآیة
ما می‌بینیم این مرد را الا که همت صحبت زنان و نکاح
ایشانست و اگر او پیغمبر بودی چنانکه زعم اوست
از کار نبوة بزنان نپرداختی خدای تعالی این آیت
فرستاد و معنی آیت آنست که پیشتر می‌خوردند
و می‌آشامیدند و با زنان مباشرت می‌کردند و فرزند
می‌زادند وما کان لرسول ان یأتی بآیة الا باذن الله
ای لیس فی وسعهم اتیان الآیات علی ما یقترحه
قومه انما ذلک الی الله یعنی معجز بود و آیات آوردن
در وسع ایشان نیست که آنچه قوم از انبیا بطریق
امتحان در خواهند بنمایند بلکه آن بامر خدای تعالی
تعلق دارد الا باذن الله یعنی بعلم الله وامره لکل اجل
کتاب الاجل الوقت الذی یقع فیه المقدور والکتاب
المکتوب اجل عباد نیست از وقتی که آنچه مقدور بود

از نعم بعضی از ایشان فرستادیم

در آن وقت واقع شود وکتاب یعنی مکتوب بود
ای کُتِبَ فی اللوح المحفوظ یعنی در لوح المحفوظ نوشته
وگفته اند متصل است باوّل تقدیر آنکه اقتراح ایشان را
اجلی هست که در آن واقع شود وگفته اند این از مقلوبات است
ای لکلّ کتابٍ انزله الله من السماء اجلٌ وقتٌ معلومٌ
یعنی هر کتابی را که خدای تعالی از آسمان فرو فرستاده است
آن را وقتی معلوم هست وگفته اند مراد انقضاء عمر
ایشانست که خدای تعالی بر آن کتابی نبشته است
تا جمله اعمال او تمام شود یمحو الله ما یشاء ویثبت
محو می کند خدای تعالی آنچه می خواهد و ثابت می
کرداند آنچه می خواهد ابن عباس گوید مراد خلق و
خُلق و رزق و اجل است ضحاک گوید از دیوان
حفظه محو کنند چیزی که در آن ثواب و عقاب
نبود و ثابت کرداند آنچه در آن ثواب و عقاب
باشد وگفته اند مراد ناسخ و منسوخ قرآنست
وگفته اند مراد از محو سیئات مومن است کی
از آن توبه کند و از تثبیت مراد طاعت مومن است

بعد از آن توبت امیر المومنین گوید علیه السلام یمحوا الله ما
یشاء من القرون ویثبت منها لقوله کم اهلکنا من قبلهم
من القرون وقوله ثم انشانا من بعدهم قرنا آخرین
یعنی محو کرداند اهل هر قرنی و بعد از ایشان قرنی دیگر
ثابت کرداند چنانکه فرموده پیش از ایشان چند قرنها
هلاک کرده ایم و بعد از ایشان قرنی دیگر
بنا فرموده ایم وگفته اند مراد از محو ماه است و از
تثبیت آفتاب چنانکه فرموده فمحونا آیة اللیل وجعلنا
آیة النهار مبصرة وگفته اند مراد از محو حالت
خوابست و از تثبیت حالت بیداری وگفته اند
چون آدمی از مادر بوجود آید خدای تعالی اجل او
ورزق ثابت کرداند چون بمیرد اجل وی و رزق
وی محو کرداند وعنده ام الکتاب ونزد
اوست لوح المحفوظ و آن اصل همه کتابهاست
هرچه آفرید و خواهد آفرید در آن نبشته است
ابن عباس گوید خدای تبارک وتعالی لوحیست کی
لوح المحفوظ گویند طول آن پانصد ساله راه است

و دقیقان آن از باقی نیست در هر روزی خدای
تعالی سیصد و شصت نوبت بآن بنگرد یمحو الله
ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب یعنی لوح المحفوظ
قوله تعالی وإما نرینک بعض الذی نعدهم
من العذاب و اگر بنماییم ترا بعضی از آنچه ایشان را
وعده کرده ایم یعنی عذاب او نتوفینک قبل از نزول
ذلک یا پیش از آنکه و اگر آن عذاب کنی ترا بمیرانیم
فانما علیک البلاغ بر تو رسالت رسانیدن است
وعلینا الحساب و حساب و جزاء ایشان بر
ما است و گفته اند و إما نرینک بعض الذی نعدهم
من اظهار دین الاسلام علی سایر الادیان او
نتوفینک قبل ذلک و اگر بنماییم ترا ای محمد بعضی از آنچه
ایشان را وعده کرده ایم از غلبه یافتن دین اسلام
بر همه دینها و اگر پیش از آن ترا بمیرانیم و نتوانی دراک
آن کنی فانما علیک البلاغ بر تو نیست از رسانیدن
رسالت نیست
قوله تعالی ویقول الذین کفروا لست مرسلا
و می گویند آنانکه

کافر شدند تو نه رسول خدایی مراد ابن کعب
اشرف است و اصحاب او از منافقان نبوة رسول را
جحود کردند قل کفی بالله شهیدا بینی وبینکم بگو ای
محمد بر نبوت من و انکار کردن شما بر نبوة من گواه
خدا کفایت است با شهادة او بشهادة دیگری حاجت
ندارم و باء در فاعل دخول یافته است و شهیدا منصوب است
بتمییز و گفته اند بحال و گفته اند بگواهی او کفایت کن
ومن عنده علم الکتاب و آنکس که علم کتاب نزد اوست
بر نبوة تو گواهی میدهد بعضی مفسران و من عنده
علم الکتاب خوانده اند بکسر میم و دال و عُلِم الکتاب
بفعل مجهول خوانده اند و باین وجه معنی چنین بود و
بیان من و شما بر نبوة من گواه خداست و از نزد او علم
کتاب بدانند مصنف کتاب گوید این تکلف و
تعسف اعداء علی علیه السلم وضع کرده اند تا معنی آیت
از وی بگردانند که آفتاب از آن روشن تر است که
او را بگل توان پوشیدن و گفته اند مراد از ومن عنده
علم الکتاب عبدالله سلام است ابو عوانه گوید ابو بشر

گفت سعید جبیر را گفتم و من عنده علم الکتاب کی
گوید عبد الله سلام است گفت و کیف یکون عبد الله
بن سلام است و هذه السورة مکیة چگونه عبد الله
سلام باشد و این سورة مکی است عبد الله عطا گوید
کنت جالساً مع ابی جعفر علیه السلم فی المسجد فرایت
ابن عبد الله بن سلام جالساً فی ناحیة فقلت لابی
جعفر زعموا ان الذی عنده علم الکتاب عبد الله
بن سلام فقال انما ذلک علی بن ابی طالب علیه السلم یعنی
من در خدمت ابو جعفر محمد باقر علیه السلم نشسته بودم
پسر عبد الله سلام را دیدم کی در ناحیه مسجد بود
باقر را گفتم کی مردم آن است و من عنده علم الکتاب
عبد الله سلام است باقر گفت آن علی ابو طالب است
زاذان روایت کند از محمد حنفیه رضی الله عنه انه
قال و من عنده علم الکتاب هو علی بن ابی طالب علیه السلم
یعنی محمد حنفیه گفت و من عنده علم الکتاب علی
بن ابی طالب است دلیل برین معنی آن است کی امیر المومنین را
علیه السلم از آیت و کل شی احصیناه فی امام مبین سوال

کردند گفت من آن امام ام محل من حق است کی عطا نشست
بن الله

ومن سورة ابرهیم علیه السلم

قوله تعالی بسم الله الرحمن الرحیم الر کتاب انزلناه
الیک الر اینجا است کتاب خبر است و اگر خواهی هذا
کتاب انزلناه الیک یا محمد یعنی القرآن یعنی این کتابیست
کی فرستادیم ای محمد یعنی قرآن لتخرج الناس تا بیرون آری
تا مردم را بدعوة کنی و بیرون آری من الظلمات ای من الضلا
و الجهالة ای از ضلالت و جهالت الی النور بنور ایمان
و علم باذن ربهم بتوفیق و لطف او با ابشان الی صراط
العزیز الحمید العزیز بدل است از نور و آن اسلام
و معنی عزیز غالب ممتنع است الحمید افعال الخلق
و آن بمعنی فاعل است و گفته اند بمعنی مفعول است قوله
تعالی الم تر ان الله خلق السموات والارض ای
الم تعلم و ندانی ای محمد یعنی مبنا لی و گفته اند خطاب
با رسول است و مراد غیر او است اهل کوفه الا عاصم خالق
السموات خوانده اند باسم و اضافت و دیگران خلق
السموات بطریق فعل خوانده اند بالحق یعنی آسمان و

زمین بباطل نیافریدیم بل خلقهما لامرٍ عظیم بلکه برای امری
عظیم آفریدیم و گفته اند للحق ای لیعلم الناس الحق و یامرهم
به تا مردم حق بدانند و بحق ایشان را امر کنند ان یشاء
یذهبکم ای کو خواهد شما را ببرد یعنی شما را هلاک کرداند
و یأت بخلق جدید و خلقی نو بیافریند جز شما فاضلتر
و مطیع تر از شما و گفته اند یعنی من علی الارض و یاتی
امثالهم یعنی فانی کرداند آنها را کی بر روی زمین اند
و مثل ایشان بیاورد و گفته اند یعنی بنی آدم و یاتی
بنوع غیرهم یعنی بنی آدم را هلاک کرداند و نوعی
غیر ایشان بیافریند و گفته اند خطاب با اهل مکه
ای یمیتکم و یخلق غیرکم من هو اطوع له منکم یعنی
شما را بمیراند و غیر شما بیافریند او را از شما مطیع
تر باشند و جدید غریب العهد بود بجدید آن قطع
بود و ما ذلک علی الله بعزیز و این معنی بر وی ممتنع
نیست بلکه سهل است و آسان قوله تعالی
الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمةً طیبةً کشجرةٍ طیبةٍ
اصلها ثابت وفرعها فی السما ای الم تعلم و العلم معلق

لمکان الاستفهام و المعنی تنبّه لهذا المثل یعنی حاضر
باش این مثل را کلمة طیبة گفته اند لا اله الا الله و
محمد رسول است و گفته اند کلمهٔ طیبه جمیع افعال
مومن است و طاعت او و گفته اند کلمهٔ طیبه قرآنست
ابن عباس گوید کلمهٔ طیبه دعوة اسلام است و آن دین
بود و آنچه از مومن صادر شود و مراد از طیبه آنست
کی با اخلاص بود کشجرةٍ طیبةٍ گفته اند آن درختی است
در بهشت و جمهور برآنند کی درخت خرما ست
شعیب بن الحبحاب گوید ابو العالیه هر وقتی نزد ما آمدی
مرا آمدی روزی بعد از آنک نماز بامداد گزارده بودیم
و با وی بند اسب آنک در دستم طبقی رطب بپیش ما آورد
ابو العالیه را گفت بخور کی این آن درختی است
کی خدای تعالی در قرآن از آن خبر داد و گفت الم تر
کیف ضرب الله مثلا کلمةً طیبةً کشجرةٍ طیبةٍ پس
گفت وقتی در خدمت رسول بودیم خار کلی تحفه
وی آوردند این آیت برخواند و باین وجه معنی آیت
آن بود کی کمثال شجرةٍ طیبة الثمرة و ترک ذکر الثمرة

استغنا این لحلاوة الکلام علیه یعنی ثمره را ذکر نکرد زیرا
که سخن بران دلالت می کند از ابن عباس روایت
کرده اند که شجرهٔ طیبه درختی است در بهشت
و جمهور برانند که درخت خرما است و حدیثی از
ابن عمر روایت کرده اند که وقتی رسول صلی الله
علیه و آله صحابه را گفت ان شجرة من الشجر
لا یطرح ورقها وهی مثل المؤمن فاخبرونی ما هی
یعنی از درختها درختی است که ورق آن نریزاند
و آن درخت چون مومن است صحابه در درختها
بادیه اندیشه می کردند وقع فی نفسی انها النخلة
در نفس من افتاد که درخت خرما است خواستم
که بگویم نظر کردم من کوچکترین خلق بودم
شرم داشتم خاموش گشتم فقال رسول الله
صلی الله علیه و آله هی النخلة با پدر گفتم پدرم گفت
یا بنی لو قلتها لکانت احب الی من حمر النعم
ای پسر اگر بگفتی که درخت خرما است بر من
دوستر بودی از شتران سرخ موی پس بگفت و

رسول علیه السلم فرمود اکرموا عمتکم عمهٔ خود گرامی
دارید گفتند یا رسول الله و من عمتنا قال النخلة
عمهٔ ما کیست رسول گفت درخت خرما و ذلک ان
الله تعالی لما خلق آدم فضلت من طینته فضالة فخلق
منها النخلة و آن چنان بود که حق تعالی چون
آدم را بیافریند از گل او پاره فاضل آمد درخت خرما
از آن بیافرید **سوال** چه حکمت است که خدای
تعالی مثل مومن بشجره زد **جواب**
حکمت آنست که درخت بسه چیز درخت شود
اول آنکه او را بیخی راسخ محکم باشد دوم اصلی قایم
سیوم فرعی عالی همچنین مومن را سه چیز
بباید تا او را مومن توان خواند تصدیق دل
عمل ارکان و شهادت زبان چنانکه امیر المومنین
علیه السلم از رسول صلی الله علیه و آله روایت می
کند الایمان معرفة بالقلب و اقرار باللسان
و عمل بالارکان یعنی ایمان شناختن خداست
بدل و بزبان بلا اله الا الله و محمد رسول الله اقرار

کردن و بجوارح عمل کردن سوال چه حکمتست
که از جمیع درختها مومن را بدرخت خرما تشبیه کرد

جواب مومن را بدرخت خرما
از آن جهت تشبیه کرد که درخت خرما از همه درختها
بآدمی مانندهتر است از چند وجه وجه اول آنست
که هر درختی را چون سر ببرند از جوانب او
شاخها بیرون آید درخت خرما را چون سر
ببرند خشک شود نه اصلش ماند نه فرع بکلی منقطع
گردد از این جهت بآدمی ماند وجه دوم آنست
که چنانکه هیچ حیوان بی فحل حمل نگیرد درخت
خرما بی فحل بر نیارد از این جهت باآدمی مشابهتی
دارد وجه سیوم آنست که چنانکه هر عضوی از
اعضاء آدمی خاصیتی و نامی دارد و هیچ عضوی از
وی بی فایده نیست اندر درخت خرما هیچ چیز
بی فایده نیست و هر چیز از آن خاصیتی دارد
قوله اصلها ثابت ای اصل هذه الشجرة ثابت
فی الارض یعنی بیخ این درخت در زمین محکم است

وفرعها فی السماء ای اغصانها و اعلاها قال نحو السماء
شاخهای آن میل سوی آسمان کرده است یعنی بلند شده
همچنین ایمان در دل مومن ثابت است و قرآن خواندن او
و تسبیح کردن و طاعت او عالی و مرتفع است و میل
سوی آسمان دارد و آنرا حجابی نیست چنانکه خدای
تعالی فرموده الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح
یرفعه یعنی کلمهٔ شهادت چون از مومن صادر شود
و عمل صالح اندوی ظاهر گردد بی حجاب بحضرت جلال
خدای تعالی رسد ابن عباس گوید رسول خدا گفت
صلی الله علیه و آله خدای تبارک و تعالی عمودی
آفریده است از نور آخر آن در زیر هفتم زمین است
و اول آن در زیر عرش چون مومن گوید لا اله
الا الله محمد رسول الله علی ولی الله آن عمود بلرزد
خدای تعالی بآن عمود خطاب کند که ساکن باش
عمود گوید خداوندا چگونه ساکن باشم و لم یغفر
لقائلها و گوینده این کلمات را نیامرزیده اند
رسول گفت اکثروا من هزّ العمود یعنی آنچ

عمود را می پرورانند وبسیار گویند توتی اکلها کل حین
باذن ربها یعنی ثمرهٔ آن درخت هر سال یکبار ظاهر می شود
مراد از حین یک سال است وگفته اند شش ماه است
زیرا که ثمرهٔ این درخت خرما شش ماه باقی بود
وگفته اند دو ماه که از ان وقت که طلع پیدا می شود
تا انگاه که خرما می برند دو ماه است وگفته اند مراد
از حین بامداد وشبانگاه است وابن بابویه گفته است
تفسیر ثمره وبعضی چنین کرده اند ای یصعد منها الی الله
صالح اعماله دائما یعنی از درخت وجود مومن دایم
عمل صالح بحضرت خدای تعالی میرسد واصل حین اسم
زمانی مبهم است ومعنی آنست که چنانکه درخت خرما
دایم الخیر است مومن دایم الخیر است سلام خثعمی
گوید بخدمت محمد باقر رفتم علیه السلم واورا از شجرهٔ
طیبه سوال کردم گفت شجرهٔ طیبه محمد است
صلی الله علیه وآله وورق آن شجره فاطمه
دختر محمد است علیهما السلم وفرع آن امیر المومنین است
ومیوهٔ این درخت حسن وحسین اند علیهما السلم

ومیوهاء این درخت شیعت ودوستان ایشان اند
هرگاه که یکی از شیعت ودوستان ما بمیرد عوض او
دیگری بر اید گفتم ای امام مومنان معنی توتی اکلها
کل حین باذن ربها چیست گفت معنی آنست که هر
سال چون ماه رمضان در اید اعمال صالحهٔ ایشان
از هر نوع باسمان برند چون شب در رسد خدای
تعالی جزای اعمال ایشان بطریق مثوبات ودرجات
جنات ایشانرا کرامت کند سعید جبیر از عبد الله
عباس روایت کند که از رسول شنیدم صلی الله علیه
وآله که شب معراج خدای تعالی با من گفت ای
محمد تو شجرهٔ طیبه وفاطمه ورق این شجره است
وعلی شاخ این شجره است وحسن وحسین
میوهٔ این شجره اند کل شما از گل علیین آفریده ام
وگل شیعت شما از گل شما پیدا کرده ام هر کس
که سعادت یابد بدوستی شما یابد وهر کس که شقاوت
یابد بدشمنی شما یابد اللهم ارحم محبی آل محمد اللهم العن
مبغضی آل محمد ویضرب الله الامثال للناس وخدای

تعالی برای مردم ضرب المثلها ورا باید زبرای در بیان
کاملست و در برهان شاملست لعلهم یتذکرون تا مگر
ایشان اندکری و تفکری ظاهر شود قوله تعالی
الم تر الی الذین بدلوا نعمة الله کفرا یعنی ندیدی ای محمد آنانرا
کی نعمت خدای تعالی بکفر بدل کردند بدکوای عبث و ا
کفته اند مراد ازین نعمت محمد است علیه السلم کی عرب را
بمتابعت او امر کرد چنانکه کفروا به و کذبوه فصیروا نعمة الله
به علیهم کفرا او را تکذیب کردند و بوی کافر گشتند آنچ
سبب نعمت ایشان بود سبب کفر خود کردانیدند
امیر المومنین کوید علیه السلم این آیت در شان کفار قریش
منزل شد کی روز بدر قصد رسول کردند روایتی
دیکر کرده اند از امیر المومنین علیه السلم کی این آیت در افجرین
از قریش منزل شد بنی مغیره و بنی امیه اما بنی مغیره
روز بدر هلاک شدند اما بنی امیه را روزی چند درین
عالم مهلت دادند و از عمر خطاب هم بهمین معنی روایت
کرده اند مصنف کتاب کوید با این وجه کفر بنی امیه
روشن و مبرهن شد پس نعمت در آیت بدلوا نعمة الله محمد
و آل

شرح

و آل محمد بود و احلوا دار البوار و فرو آوردند آنانرا کی
در کفر و تغییر نعمت خدای تعالی یعنی نبوة محمد و امامت
علی متابعت ایشان کرده باشند در خانهٔ هلاک پس
بیان کرد کی خانهٔ هلاک کدامست جهنم یصلونها
آن خانه دوزخ است کی در آن روند و بئس القرار
و بد مستقر ست دوزخ قوله تعالی وانذر
الناس یوم یاتیهم العذاب ای محمد مردم را بترسان
یوم یاتیهم العذاب بروزی کی عذاب بایشان رسد
یعنی روز قیامت و آن مفعول به بود و کفته اند مراد
روز مرکست فیقول الذین کفروا کافران کویند
ربنا اخرنا الی اجل قریب عذاب از ما باز دار و ما را
بدنیا باز فرست و بمهلت انکس کی عذاب بر کهای بعد
یعنی آن بود کی سوال می کنند کی ایشانرا در وقت ... اند
و ایشانرا زندکانی دهند تا با جلی کی در آن ایمان آرند
نجب دعوتک یعنی چندان مهلت ده یا دعوة ترا
اجابت کنیم یعنی اسلام و نتبع الرسل و رسل را اجابت کنیم
بر دینی کی آورده اند او لم تکونوا اقسمتم من قبل ما لکم من زوال

نعمة محمد

در آن روند

شما نه انا بیند که پیش ازین در دنیا سوگند یاد کردید
که شما را بعد از مرگ بر نینگیزانند و حشر نکنند چنانک
در موضعی دیگر از ایشان خبر داد و اقسموا بالله
جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت بخدا سوگند یاد
کردند که خدای تعالی بعث نکند آنرا کی بمیرد و رفت
وسکنتم فی مساکن الذین ظلموا انفسهم و ساکن شدید
و فرود آمدید در منازل کافران یعنی قوم نوح و عاد
و ثمود و غیر ایشان که بکفر و معاصی بر خود ظلم کردند و
تبین لکم کیف فعلنا بهم و بر شما روشن و مبرهن شد
که حال ایشان چگونه بوذ و کیف فعلنا بهم تفسیر حال است
یعنی در منازل ایشان مشاهده کردید آنچ با ایشان
رسید کی ایشان هلاک شدند و آثار ایشان باقی ماند
وضربنا لکم الامثال یعنی این معنی ضرب المثلی است شما را
تا بدانید که حکم شما در کفر حکم ایشانست در حلول عذاب
وقد مکروا مکرهم و در ناپدید کردن و باطل کردن امر انبیا
علیهم السلم کوشیدند و کردند هر چی ایشان را ممکن بوذ
وعند الله مکرهم و جزاء مکر ایشان در حضرت خدا است

و گفته اند مکر ایشان در حضرة خدای تعالی ثابت است
بدو کی پوشیده نیست و ور ن جزا ایشان را بآن جزا
دهد وان کان مکرهم لتزول منه الجبال و ان کان
بنون قراة عام است وان کاد بدال امیر المومنین و ابن مسعود
و عمر خوانده اند آی و ما کان مکرهم و ان بمعنی ما بوذ نیست
مکر ایشان و نظیر ان که بمعنی ما بوذ و ان ادری اقریب
وان ادری لعله است و لام جحد راست چون نه و ما کان
الله لیعذبهم و جبال اشارة بامر رسول است علیه السلم
و اعلاء کلمه و حق یعنی اگر چی مکر ایشان عظیم بوذ در
معرض کوه نبوة و اعجاز محمد چون کاهی بوذ و آن کس که
لام بفتح می خواند مخففه است از ثقیله بمعنی تعظیم مکر بوذ
یعنی مکر ایشان بغایت عظیم است چنانک فرموذ و مکروا
مکرا کبارا خلاف قراة دیگر و این همه معنی سخن
امیر المومنین است علیه السلم و امیر المومنین گوید که مراد از مکر
درین موضع قصه نمروذ است و آن چنان بوذ کی
نمروذ گفت اگر آنچ ابرهیم می گوید حق است من سر باز نزنم
و اعراض نکنم تا بدانم کی در آسمان چیست بفرموذ تا چهار

علیه السلم
و معنی وان کا[د]
این چنین بوذ

کرکس بیاوردند و گوشت ایشان را بیاوردند تا بزرگ
شدند پس نمرود تا تابوتی بساختند و در آن تابوت
نشستند و مردی دیگر با خود در تابوت برد و آن
تابوت را دو در بود دری در بالا و دری در زیر و
تابوت بپای کرکسان باز بستند و گوشتی چند بر زبر
تابوت معلق بداشت بقدر عصایی پس کرکسان را
دست باز داشت ایشان بطمع گوشت می پریدند و بر بالا
می رفتند تا دوری که خود بر رفتند نمرود آن مرد را گفت
این در که در آسمانست بگشا و بنگر که با آسمان نزدیک شدیم
در بگشود و همچنان بود آسمان همچنان بود که بود
گفت در زیر بگشای و بنگر تا چگونه می بینی در
بگشود گفت زمین چون لجّهٔ سپید می بینم و کوهها
مانند دود کرکسان می پریدند و بر رفتند چندان بر
رفتند که باد میان آسمان و طیران مرغان حایل شد
آن مرد را گفت در بالا بگشا و بنگر که آسمان چگونه است
در بگشود آسمان بر هیئت خود بود گفت در زیر
بگشا بگشود سیاهی بود آوازی بگوش ایشان رسید

که ای طاغیان کجا می روید عکرمه گوید غلامی با وی در
تابوت بود تیر و کمان با خود داشت تیری در هوا
انداخت تیر بخون آلوده بتابوت باز رسید نمرود
گفت کفیت شغل اله السما یعنی خدای آسمان را کشتم
سؤال آن خون که تیر نمرود بآن آلوده گردید چی
خونی بود **جواب** عکرمه گوید میان
آسمان و زمین دریایی است ماهی از آن دریا خود را
فدای خدای تعالی کرد خون آن ماهی بود و
گفته اند خون مرغی بود از مرغان هوا که تیر
بوی رسید بخون آن مرغ آلوده گشت و نمرود
باز گشت پس نمرود صاحب جیش را بفرمود که عصا
باز نشیب کرد این گوشت را نگونسار کرد
مرغان تابوت را بنشیب باز آوردند آواز تابوت
بکوهها رسید کوهها پنداشتند که حادثه
از آسمان بایشان رسید یا قیامت واقع شد گفته اند
وان کان مکرهم لتزول منه الجبال این بود فلا تحسبن
الله مخلف وعده رسله و مشهر ای محمد که خدای تعالی

وعده‌ای که با رسولان خود کرده است خلاف کند
خطاب با رسول است و مراد غیر اوست و مراد ازین
وعده نصرة اولیا است و هذا کالاعلام معترض براند
لا تقدیر آیت چنین است مخلف رسله وعده اضافت
بوعده کرده است و آن جز تقدیر انفصال است ای
مخلفاً وعده رسله قراء قطرب گوید چون فعل بوعده
و رسل متعدی شد از تقدیم و تاخیر باکی نیست زیرا که
خلف در وعده واقع می‌شود چنانک بر رسل واقع می‌گردد
ان الله عزیز ذو انتقام هیچ چیز خدا را از انتقام منع
نکند ابن عیسی گوید انتقام انتصاف است از جانی بعقاب

قوله تعالی وتری المجرمین یومئذ مقرنین

و می‌بینی کافران را یعنی روز قیامت کافران را بینی مقرنین
بعضی را با بعضی باز هم بسته و گفته‌اند با شیاطین
قرین کرده چنانک فرمود احشروا الذین ظلموا و
ازواجهم یعنی قرینان ایشان از شیاطین ابن زید گوید
دستها و پایهاء ایشان با گردن بسته و گفته‌اند از قرنت
الشیء است ای ضممته یعنی کافران را کافر قرین کنند مرد او

هر کس را با قرین خود بدارند فی الاصفاد بقیدها و غلها
واحد آن صفد بود و صفاد قید را نیز گویند و جمع آن
صفد بود یقال صفدته صفداً چون طلب تکثیر کنی گویی
صفدته تصفیداً سرابیلهم من قطران جامه‌های ایشان
از قطران بود و گفته‌اند لباس ایشان واحد آن سربال
بود و فعل از وی تسربلت آید و سربلت غیری قطران
علقی است که شتر آن را خوش خورد آن را خضخاض گویند
طعمش شور بود قتاده گوید قطران نحاس بود یعنی
مس ضحاک گوید قطران نحاس بود و نحاس صفر بود
یعنی روی و گفته‌اند آن چیزی است که در دوزخ باشد و
خدای تعالی بآن عالم‌تر است و گفته‌اند قطران چیزی است
که از درخت بحل روان می‌شود و آتش از همه چیزی در وی
زودتر گیرد و قطران خوانده‌اند و آن مس بود چنانک
و گفته‌اند روی گداخته است چنانک خدای تعالی گفت
یطوفون بینها و بین حمیم آن و آن چیزی بود که در حرارة
بغایت رسیده باشد و تغشی وجوههم النار بشعله آن
رویهاء ایشان بپوشد لیجزی الله کل نفس ما کسبت تا

هر نفسی را بحسب عمل او جزا دهد اگر خیر بود خیر
واگر شر بود شر ان الله سریع الحساب جمیع عباد را
در کمتر از لحظهٔ حساب کند هذا بلاغ للناس یعنی
قرآن و گفته اند این سورة و آن حمل کرده است بر الکتاب
و گفته اند وعظی که در آنست بلاغی است که خدای تعالی
آن با خلق حجت می گیرد و گفته اند نصیحتی است کافی
و گفته اند بلاغ کفایتست من قوله تعالی ان فی هذا لبلاغا
یعنی در این از مردم آن کافی است ولینذروا به تا بیم کنند
بقرآن و گفته اند برسول ولیعلموا و تا بدانند انما هو اله واحد
که خدای تعالی یکی است او را هیچ شریک و معین نیست ولیذکر
اولوا الالباب و خداوندان خرد این یاد کنند مانند (?) پند گیرند
و او حد لینذروا به زیادة است میر (?) گوید عطف بر
بر مقدری کرده است و گفته اند محمول است بر معنی ای
لیبلغوا ولینذروا

ومن سورة الحجر

قوله تعالی ذرهم یأکلوا ویتمتعوا ویلههم
الامل فسوف یعلمون بگذار ای محمد آنان را که کافر شدند
یأکلوا در دنیا بخورند ویتمتعوا و از لذات آن تمتع یابند
ویلههم الامل و امل ایشان را مشغول کرده اند از آخرت
وحفظ ایمان و طاعت فسوف یعلمون آن روز
که قیامت ظاهر شود و وبال فعل خود بچشند این آیت
بآیت سیف منسوخ شد قوله تعالی وقالوا
یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون کافران مکه
گفتند ای آنک بتو فرو فرستادند قرآن یعنی محمد تو دیوانه‌ای
واین بطریق استهزا می گفتند لوما تأتینا بالملائکة ان کنت
من الصادقین چرا بما نیاری دو فرشته که بر صدق دعوی
تو گواهی دهند اگر تو در قول خود صادقی کسایی
گوید لولا ولوما در خبر و استفهام مساوی اند قوله
تعالی ولقد ارسلنا من قبلک فی شیع الاولین
در آیت اضماری هست مجازش چنین است ولقد
ارسلنا من قبلک رسلا فی شیع الاولین یعنی بدرستی که
ما خداوندیم پیش از تو فرستادیم رسولان در امتان
پیشین و این قول ابن عباس است و قتاده حسن گوید
فرق الاولین گروه پیشین واحد آن شیعة بود و معنی
آن گروهی هم دل بود از مردم و اصل آن از شیاع بود و شیاع

هیزم خود باشد که بواسطهٔ آن آتش در هیزم بر دل
افتد ولاولین گفته اند از اضافت شی است بصفت خود
واین معنی نزد سیبویه ممتنع است وگفته اند مراد از
اولین آنانند که سنت ضلالت آنان ای بعد از ایشان بودند
واقع شد وآنانکه متابعت ایشان کنند شیعت ایشان
باشند یعنی پی ایشان اقتدا کردند وما یاتیهم من رسول
الا کانوا به یستهزؤن هیچ رسولی بایشان نیامد الا
که استهزا کردند چنانکه بتو می کنند ای محمد واین تسلی
خاطر رسول ع میفرماید **قوله تعالی** وإذ قال
ربك للملائكة انی خالق بشرا من صلصال من حمإ مسنون
واذکر یا محمد اذ قال ربک یاد کن ای محمد چون پروردگار تو
گفت فرشتگان را انی خالق ای سأخلق بشرا من بعد این
بشری خواهم آفرید من صلصال یعنی گل خشک که آواز
آوازی بود من حمإ مسنون گلی که از گل تغیری در وی
ظاهر شود فاذا سویته ونفخت فیه من روحی چون
خلق او تمام کردم وتعدیل صورة بدید آوردم فصار بشرا
حیا واضافت روح بنفس خود کرد از جهت تخصیص و

روح عبارتست از چیزی که جسم بوی زنده و مدرک شود
وگفته اند روح درین موضع آنست که از خدای تعالی
بانبیا می آید وصلاح بندگان در آنست فقعوا له ساجدین
امر است از وقع یقع ای اسقطوا علی الارض در زمین
افتادند واو را سجده کردند **قوله تعالی** لعمرک انهم
لفی سکرتهم یعمهون قصهٔ قوم لوط میفرماید که با قوم
می گفت که مهمانان مرا تعرض مکنید وبعملی مشغول
مشوید که بیش از شما کس بآن فعل مشغول نبوده است
درین معرض گفت لعمرک انهم لفی سکرتهم یعمهون بزندگانی
تو ای محمد که ایشان در ضلالت وحیرت خود متحیر شده اند
یعنی مباشرت ذکور مصنف کتاب گوید مباشرت
سه قسم است مباشرت ذکور با ذکور وآن منهی است و
مباشرت اناث با اناث وآن هم منهی است ومباشرت
ذکور با اناث وآن بطریق حلال است دو قسم موجب
غضب وسخط خداست ویک قسم موجب مغفرت و
رحمت چنانکه در حدیث از رسول علیه السلام نقل کرده اند
که هر بنده مومن از جماع غسل کند از هر قطرهٔ آب که از اعضاء

او بعلم خدای تعالی ملکی بیافریند خدا برا تسبیح و تهلیل
می کند و ثواب آن در دیوان این مومن کی انحلال عسل کرده است
می نویسند تا روز قیامت عبد الله عباس گوید خدای
تعالی هیچ خلقی عزیزتر و شریفتر از محمد علیه السلم نیافرید
ذیرا کی بحیوة هیچ کس قسم یاد نکرد الا بحیوة او و این دلیل است
بر تفضیل و تعظیم و تکریم او بر غیر او و عمر و عُمر و عمرة بفتحی است
و استعمال نکنند این لام را الا مفتوح و لعمرک مرفوع است
بابتدا و خبرش محذوف است تقدیرش چنین است لعمرک قسمی
یعنی زندگانی تو سوگند من است و بعضی گفته اند معنی اش و
حقک است چنانک گویی لعمر الله ای وحقه فاخذتهم الصیحة
مشرقین عذاب ایشان را فرا گرفت در وقت طلوع آفتاب
مشرقین منصوب است بحال قوله تعالی وما خلقنا
السموات والارض وما بینهما الا بالحق یعنی خلائق را
بیافریدیم الا بعدل و انصاف هلاک نکردیم ایشان را
قوم هیچ کس را الا بعد از اقامت حجت بر ایشان و ان
الساعة لآتیة روز جزا نزدیک است یعنی قیامت فاصفح
الصفح الجمیل از ایشان اعراض کن اعراض کردنی نیکو تا آیت سیف

منسوخ شد ان ربك هو الخلاق العلیم بدرستی کی خداوند
و پروردگار تو ای محمد بسیار آفریننده است در جمیع موجودات
علیم است باحوال ایشان ولقد آتیناک سبعا من المثانی
درین آیت پنج قول گفته اند اول امیر المومنین گوید علیه السلم
لقد آتیناک سبعا من المثانی فاتحة الکتابست و بیشتر
مفسران برین اند و مثانیش از آن جهت گویند کی دوبار
نزول شده است یکبار بمکه و یکبار بمدینه و گفته اند از آن
جهت نام فاتحه مثانی نهاده اند کی کلمات آن مثنی است و
گفته اند از آن جهت کی اول آن ثناء خدای تعالی است
و گفته اند از آنش مثانی خوانند کی در هر نمازی مثنی می شود
قول دوم آنست کی مثانی سبع الطول است البقرة و آل عمران و نسا
و مایده و الانعام و اعراف و توبه و گفته اند یونس
و طول جمع طولی است چون کبری و کبر و مثانیش از آن
جهت خوانند کی قصص در آن مثنی است و تثنیه اضافت
نقل مثنی بود مثنی قول سیوم آنست کی مثانی جمیع
قرآنست چنانک فرمود کتابا متشابها مثانی قول
چهارم آنست کی مثانی معانی قرآنست و آن هفت است

امر و نهی و تبشیر و انذار و ضرب امثال و تعداد نعم
و اخبار قرون قول نخعی کی المثانی است کی خدای تعالی رسول را
بآن گرامی کرد ابوه است و القرآن العظیم عظیم قدر است
از حضرت خدای تعالی خدای تعالی منت نهاد بر رسول
بفاتحة الکتاب خاص نه با سبع الطول همچنانک منت نهاد
بروی بجمیع قرآن زجاج گوید من تبیین راست و
گفته اند تبعیض راست ولا تمدن عینیک الی ما متعنا به
ازواجا منهم و فتنی بر خاطر رسول علیه السلم بگذشت کی
نظر بدنیا کند خدای تعالی او را از آن نهی فرمود تا
بدنیا رغبت نکند ای محمد حسبتها بدنیا باز [illegible] کرد ادکابی (?)
داده ایم بآن قومی (?) را آن کفار را تمتعا آن داده اند رسول
صلی الله علیه و آله رغبت از دنیا بکرد چابدانس (?) کرد
در فضل نهاد شتری کی چند بر رسول گذر کردند رسول
علیه السلم چشم بآستین مبارک بپوشید و گفت خدای تعالی
مرا با بنام موده است پس این آیت بخواند ازواجا
منهم یعنی در نعم مثل یکدیگر باشند و گفته اند ازواجا
ای اغنیا یعنی توانگران و گفته اند اصناف جمود (?) [illegible]

و مشرک و گفته اند مردان کافرانند تا با ایشان بلشمند (?)
و آن عترات (?) اعطینا اثنین اثنین است منهم ذکر و انثی و لا
تحزن علیهم و اندوه مبر بر ایشان بآنچ ایشان ایمان نیاوردند (?) بآن
ام می کردند و گفته اند اندوه مبر بآنچ ایشان از نعمت داده
و نه اند از ایشان و این وجه معیب است کی رسول علیه السلم هرگز
غم دنیا نخورد و اخفض جناحک للمؤمنین یعنی جانب خود
با مؤمنان نرم دار و با ایشان رفق کن و جناح آدمی
جانب او است و اصل بدل (?) الجناح از بجا است و مراد
از آن هم جانب است یعنی با ایشان تواضع کن تا ترا دوست
دارند و هم تبشیر تو باشند و از تو بر منند و قل انی انا
النذیر المبین و بگوی من بیم کننده ام المبین کی دشوار (?) له
اند و حسنت از نا اهلی بیغامبی کنم کما انزلنا علی المقتسمین گفته
انزلنا علیک الکتاب لتنذر به کما انزلنا علی المقتسمین
یا قرآن بتو فرستادیم تا ما آن بیم کنی چنانک فرو فرستادیم
بمقتسمان و گفته اند آتیناک سبعا من المثانی و القرآن
العظیم کما انزلنا علی المقتسمین و لا تمدن عینیک اعتراض
است و مقتسمین از قسمت است و گفته اند از قسم و

در مقتسمین چند قول گفته اند ابن عباس گوید جهودان
و ترسایان اند بعضی قرآن ایمان آوردند و آن آن بود
که موافق کتاب ایشان بود و بعضی کافر گشتند و آن
آن بود که خلاف ایشان بود مقاتل گوید مقتسمان
شانزده مرد بودند که ایام موسم ولید مغیره ایشان را
بفرستاد تا بر راهها و کویها قسمت کردند و بر سر راهها
بنشستند و مردم را می گفتند محمد ایمان میاورید
که او دیوانه است بعضی می گفتند ساحر است و بعضی می
گفتند شاعر است قتاده گوید قول خود در قرآن
قسمت کرده بودند گفتند سحر است و کهانت و شعر
و اساطیر الاولین و افسانه است و گفته اند اینان
بوده اند منافقان که در مدینه فتنه می کردند
چنانکه خدای تعالی فرموده وکان فی المدینة تسعة
رهط یفسدون فی الارض ولا یصلحون قوله
الذین جعلوا القرآن عضین یعنی آنانکه قرآن دروغ
و بهتان می خواندند و این صفت مقتسمان است که این
قوم می بودند که چون خدای تعالی آیتی در شان آل محمد

منزل فرمودی ایشان با یکدیگر گفتندی که این نه وحی است
محمد از بی مصلحت علی و فرزندان او می گوید دروغ و بهتان
محض است که بخدای تعالی حوالت می کند و واحد عضین
عضة بود محذوف اللام بعضی گفته اند از عضو است
چنانکه گوید عضیت الشیء جعلته عضوا عضوا
یعنی قرآن پاره پاره کردند و جزو جزو کردانیدند و
بعضی گفته اند از عضیهت است و آن کذب بود و سحر
والعاضهة الساحرة و آنرا بجمع سلامت جمع کرد بطریق جبر
جمع کرد چنانکه سنون و ماؤن فوربک لنسئلنهم اجمعین
عما کانوا یعملون بار خدای تعالی قسم یاد می کند بذات و بربوبیت
ملک خود که روز قیامت مقتسمان را باز پرسد از آنچه
در حق رسول و امیر المؤمنین و اهل بیت ایشان گفتند
و گفته اند که کافران از پرستیدن اصنام و ترک اجابت
رسل باز پرسد فاصدع بما تؤمر حق ظاهر کردان از قضا
علی و امامت او و فرزندان او چنانکه نازل بودند و در
بند اعلان آن باش ابن بحر گوید که دعوة ایشان بایمان
سخن مجرد کوی و ایشان را ببهشت بشارت ده ما کی

مصدر نیست و در بما تؤمر دو قول است اول آنست که
تؤمر به جار حذف کرد پس ضمیر نیز حذف کرد و دوم
آنست که ما مصدریست ای اصدع بالامر واعرض عن المشرکین
یعنی صبر کن در اذاء کافران و منافقان و معنی اعراض
که التفات بقول ایشان مکن و گفته اند این آیت بآیت سیف
منسوخ است انا کفیناک المستهزئین خدای تعالی با رسول می
گوید علیه السلم فاصدع بما تؤمر و از هیچ کس جز خدای تعالی مترس
که خدای تعالی کافی است ترا از شر دشمنان و اذاء ایشان
و گفته اند این آیت در شان پنج کس بود و ابتی هفت کس از
قریش متمرد شده که در اذا و ایذای رسول مبالغت می کردند
و بوی استهزا می نمودند خدای تعالی همه را هلاک کرد اند
الذین یجعلون مع الله الها آخر فسوف یعلمون آنانکه
جز خدا خدایی دیگر اختیار کرده اند یعنی بت را روز
قیامت عاقبت کار خود بدانند ولقد نعلم انک یضیق صدرک
بما یقولون و کما میدانیم که تو ای محمد دلتنگ می شوی با خدای ایشان
می گویند از شریک و زن و فرزند بخدای تعالی نسبت کردن
و گفته اند مراد نسبت کردن رسول است علیه السلم بسحر و شعر

و غیر آن و گفته اند در شان قومی منزل شده که در حق
امیر المومنین چیزها می گفتند و رسول علیه السلم از آن می رنجید
و مخالفت او عهدها می کردند فسبح بحمد ربک ای محمد التجا
بتسبیح و تنزیه کن و بگو سبحان الله و بحمده و گفته اند
چون رسول را علیه السلم کاری مشکل پیش آمدی قصد
نماز کردی و کن من الساجدین و از جمله نماز کنندگان باش
و گفته اند از متواضعان شو واعبد ربک حتی یاتیک الیقین
جمله مفسران بر آنند که یقین در موضع مرگ است و مرگ را
از آن جهت یقین خوانند زیرا که مردم در شان مرگ
مختلف اند و جمیع خلق در حلول مرگ متفق اند و ابو مسلم
خولانی گوید رسول گفت صلی الله علیه و آله بمن وحی
نیامد که مال جمع کنم و از تاجران باشم و لکن وحی کرد که
خدا را بپاکی و بی عیبی یاد کن و از نماز کنندگان باش و
خدا را پرست تا مرگ

سورة النحل

قوله تعالی هل ینظرون الا ان تاتیهم الملائکة او یاتی امر ربک کافران انتظار مرگ یا عذاب می کنند و معنی آنست
لا محاله مرگ یا عذاب ایشان را در خواهد یافت چنانکه

نحوق منتظر بود و ایشان منتظر نبودند الا ان تاتیهم
الملائکة فرشتگان نزد ایشان آیند تا قبض روح ایشان
کنند او یاتی امر ربک یا قیامت فراز رسد زجاج گوید مراد
ازین امر عذاب خداست که ایشان را بآن وعده کرده است
و آن از ایشان نا چیز کرد و گفته اند مراد آنکه روز قیامت
بعذابی که ایشان را بآن وعده کرده است با ایشان آید
و امر خدای تعالی بآن واقع شود پس گویا این قول عی
و او بود کذلک فعل الذین من قبلهم عذاب با ایشان در
رسید چنانکه بایشان خبر می رسد و گفته اند
ایشان انتظار کردند چنانکه اینها انتظار می کنند و
گفته اند کافر شدند چنانکه اینان کافر گشتند و ما ظلمهم الله
و بعذاب کردن ایشان خدای تعالی بر ایشان ظلم نکرد
ولکن کانوا انفسهم یظلمون اما ایشان بکفر و معصیت
بر نفس خود ظلم کردند قوله تعالی ان تحرص علی
هدیهم فان الله لا یهدی من یضل و ما لهم من ناصرین ای
اگر راه راست ایشان باشد طلب کنی فان الله لا یهدی
من یضل خدای تعالی راه ننماید کسی را که گم راه بود بسبب

خذلان او و گویی طالب خذلان بود بعد ابتداء او را
توفیق نمی ماند و ما لهم من ناصرین که باشد که ایشان را نصرة
دهند و از عذاب خدای تعالی برهانند قوله تعالی
و ما ارسلنا من قبلک الا رجالا نوحی الیهم فسئلوا اهل
الذکر ان کنتم لا تعلمون سبب نزول این آیت آن بود
که مشرکان مکه انکار نبوة رسول صلی الله علیه و آله
می کردند و می گفتند خدای تعالی از آن عظیم تر است
که رسول او بشری چون ما باشد چرا ملکی برسالت
بما نفرستاد خدای تعالی این آیت بجواب ایشان فرستاد
پس گفت فسئلوا اهل الذکر یعنی از اصحاب توریة
و انجیل و زبور بپرسید تا این معنی بر شما روشن شود
یعنی پیش از محمد رسولان که بخلق فرستادیم از بشر بودند
یعنی آیت آن است که بر سالف نفرستادیم پیش از تو ای محمد
الا آدمی از مردان ایشان فسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا
تعلمون گفته اند از علما بازپرسید اگر شما نمی دانید ابن زید
گوید مراد از اهل ذکر اهل قرآن اند عبد الله عباس گوید
اهل ذکر امیر المؤمنین است علیه السلام بالبینات و الزبر …

وگفته اند بحلال و حرام و زبر کتب بوذ و در بالی در
بالبینات نیست دو قول گفته اند قول اول آنست که
متصل است به ارسلنا ای وما ارسلنا من قبلک بالبینات
والزبر الا رجالا واین قول ضعیف است از جهت حیلولتی
که میان ایشان واستثنا است بعضی نحویان گفتند الا
درین آیت وصف است چنانک درآیت لو کان فیهما
آلهة الا الله قول دوم آنست که متصل است بمحذوف
وتقدیرش چنین بوذ الا رجالا ارسلوا بالبینات
الا مردانی که بفرستاذند ایشان را به بینات و زبر و
رجال بوذ و معنی آن بوذ کی ان کنتم لا تعلمون فانهم
یعلمونکم اگر شما ندانید ایشان شما را بیاموزند که خدا
تعالی رسولی بهیچ امت نفرستاذ جز آدمی قومی که با
رسول قوم بوذ علیهم علم حلال نیست عالم را کی علم بدا
نکند و حلال نیست جاهل را کی علم نیاموزد درین
این آیت بخواند که فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون
وانزلنا الیک الذکر و فرو فرستاذیم بتو ای محمد قرآن
لتبین للناس تا روشن کردانی مردم بزبان ع

ما نزل الیهم آنچ با ایشان فرو فرستاذ از احکام و مواعظ
ولعلهم یتفکرون و یعلمون انه کلام الله یعنی تا بدانند
که آن کلام خداست **قوله تعالی** تالله لقد
ارسلنا الی امم من قبلک فزین لهم الشیطان اعمالهم
خدای تعالی قسم یاد می کند بذات خود کی فرستادیم
ما کی خداوندیم پیغمبران رسول با امتی که پیش از تو بوذند
ای محمد غرور شیطان قبول کردند و برسولان
...نکردند و در نظر ایشان چنان نموذ بطریق
تخییل که آنچ ایشان برآنند بهتر از آنست که رسل
ایشان آورده اند فهو ولیهم الیوم متولی احوال
ایشان بروز قیامت ابلیس بوذ ای لا ولی لهم سواه
یعنی ایشان را هیچ دوستی نبوذ جز وی و گفته اند
هو ولیهم فی الدنیا وهم اولیاؤه والله عدوهم وعدوه
یعنی ابلیس در دنیا ولی ایشان است وایشان اولیاء
اویند و خدای تعالی دشمن ایشان و دشمن اوست و
لهم عذاب الیم وایشان راست در قیامت عذابی دردناک
وما انزلنا علیک الکتاب و فرو فرستاذیم بتو ای محمد قرآن

الآیات البیّن لهم الذی اختلفوا فیه الا برای اند روشن کنی
برایشان که دران خلاف می کنند یعنی فرقانی میان حق
وباطل وهدیً ورحمة لقوم یؤمنون وآن راه راست
ورحمت است قومی راکی ایمان آورده اند وایمان آورند وآن
عطف است بر موضع لام زیراکی مفعول له است قوله
تعالی واوحی ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال
بیوتا ومن الشجر ومما یعرشون الهام داد خداوند
پروردگار تو ای محمد عم انگبین یعنی مگس عسل
ان القاء خفی است در روع حیوان وزنبور عسل
گویند وگفته اند خدای تعالی ایجاد وجود او بران
حالت کرده است زیراکی در طبع وی اتخاذ خانه کردن
خوردن ثمرات وغیر آن نهاده است ودر وی عجایب
قدرة وحکمت خداوند که درج است آنرا کی تامل کند
ان اتخذی من الجبال بیوتا در کوهها خانه ساز ومن
کلا من تبعیض را بود زیراکی خانهاء مگس عسل در بعضی
کوه باشد ودر بعضی نباشد وانبنیهاء ایشان بیوت
خوانند زیراکی تشبیهی بخانهاء آدمیان دارد وگفته اند

ازان جهت بیوت خوانند احسن صنعت وصحت قسمت
دران بکار داشته اند مصنف کتاب گوید بیوت خوانند
یعنی بیوتا واتّی بیوت خانها وجی خانها واین طریق تعجب است
زیراکی خانهاء آدمیان مربع است وازان او مخمس وهیچ آدمی
درین عالم خانه مخمّس گوشه نساخت این طریق خاص مگس
عسل را است ومن الشجر در درختان وکوه وصحرا ومما یعرشون
ابن زید گوید مراد رز وغیر آنست یعرشون ای یبنون
... منازل مردم است ثم کلی من کل الثمرات پس بخور
از هر ثمره تلخ وشیرین وگفته اند از عجایب جهان آن
عجب تر است کی عسل از شکوفهایی ظاهر می شود کی
طبع وطعم آن مختلف است فاسلکی سبل ربک ذللا
که خدای تعالی آنرا مسخر تو کرده است ذللا ذلک جمع
ذلول است وآن حالی است از سبل مجاهد گوید بعده نداذ
وراه بکاربستا غیر او دران مکان سلوک کرده باشد ذللا
حالی است از نحل ای مطیعة لله سبحانه وتعالی یعنی مطیع
باش خدا برا یخرج من بطونها شراب تلقیه من بها عسل
یا بار از دهن وی عسل وازحسن رو اینست کرده اند لا او گفت

لُبابُ البُرِّ بلُعابِ النَّحْلِ بخالِصِ السَّمْنِ ما عابهُ مُسْلِمٌ نجعله
لُعابًا كالرِّيقِ الدّايِمِ الّذي يَخْرُجُ مِنْ فَمِ ابْنِ آدَمَ یعنی
مغزِ گندم بلعابِ مگس عسل بروغن پاکیزه هیچ مسلمان
آنرا عیب نکند عسل را لعاب نهاد چون آب دهن آدمی
که دایم در دهن آدمی است و گفته اند عسل از دهن مگس
بیرون می آید و دهن را بطن خواند زیرا که دهن هم شکل شکم
دارد دیگر آنکه پنهانست نه آشکار چنانکه شکم
است نه ظاهر و گفته اند از اسفل وی بیرون می آید اما علی
گوید علیه السلم اما العسل فونیم ذباب و گفته اند شب نم
که بر درختها می نشیند از درخت برگیرد و در خانهٔ
خود برد عسل شود و گفته اند عسل از شکوفهای
مختلف ظاهر می گردد و آن چنان بود که شکوفها برگیرد
و در آشیانهٔ خود برد و بر زبر یکدیگر نهد بر روی بود تا
صورت نشو گردد و عسل شود و این وجه ضعیف است زیرا
که خدای تعالی می گوید یخرج من بطونها الا آنکه بطون را
تاویل گوید مختلف الوانه رنگهاء آن مختلف بود اسپید
و سرخ و زرد و گفته اند عسل اسپید از مگس جوان پدید می آید

و عسل زرد از مگس کهل ظاهر می شود و عسل سرخ
از مگس پیر پدید می گردد فیه شفاء للناس شفاء
مردم در آنست جمهور مفسران بر آنند که ضمیر عاید
با عسل و بلفظ تنکیر از آن جهت فرمود که شفاء بعضی
دردها است و لازم نیست که شفاء همه دردها بود
و قتاده روایت کند که شخصی بخدمت رسول آمد علیه السلم
و از درد شکم شکایت کرد رسول گفت عسل بخور
برفت و عسل تناول کرد درد همچنان باقی بود
باز بخدمت رسول آمد گفت یا رسول الله درد هنوز
باقیست رسول گفت برو و عسل بخور که خدای تعالی
راست گویست اما اشکم تو دروغ می گوید برفت
و عسل بخورد خدای تعالی او را شفا داد از عقال
نشاطی بر شد و از رسول علیه السلم روایت کرده اند که
لو كان شيءٌ ينجي من الموت لكان السنا والسنوت وهو
العسل یعنی اگر چیزی بودی که مرد را از مرگ رستگاری
دادی عسل بودی و بعضی گفته اند که ضمیر عاید است
بقرآن یعنی قرآن شفاء مردم است و گفته اند ضمیر که در و

عابد است چنانکه رسول علیه السلام فرموده بود علیکم بالشفائین العسل
والقرآن و گفته اند ضمیر عابد است بقرآن یعنی در اخبار
خدای تعالی در سورهٔ نحل فرموده که آن شفاء در ...
جمله است و مقوی این معنی قوله ان فی ذلک لآیة لقوم
یتفکرون یعنی بدرستی که در آن نشانیست آنها را که تفکر
کنند مصنف کتاب گوید این وجه ضعیف است
زیرا که ضمیر باقرب اولیتر از ابعد بود و لفظ این
بر آن دلالت می کند یخرج من بطونها شراب مختلف
الوانه فیه هی فیه ضمیر شرابست و مراد از
عسل است و ذلک اشارتست بعسل والله اعلم قوله
تعالی والله جعل لکم مما خلق ظلالا وجعل لکم
من الجبال اکنانا و خدای تعالی برای شما سایها پیدا کرد
از درخت و کوه و خانها و غیر آن که اگر این اشیا نبودی
حیوانات در زمین قرار و قرار نبودی وجعل لکم من الجبال
اکنانا و در کوهها برای شما غارها و کهفها پیدا کرد تا مسکن
شما باشند و اکنان جمع کن بود و کن غار بود در کوه
وجعل لکم سرابیل و از برای شما پیدا کرد پیرهنها که بتوان پوشید

پیرهن ... بپوشید از جامه و زره آنرا سربال
گویند و گفته اند سرابیل خاص بر جامه اطلاق کنند تقیکم
الحر نگاه دارد شما را از گرما و گرما را بدان مخصوص کرد
اما سرما نیز داخل بود و اگر چه ذکر سرما نفرموده بود احد الضدین
اکتفا بود زیرا که خطاب با عرب می فرماید و ایشان
از سرما بان آسیب نمی یابند و لان التخصیص بالذکر
لا یدل علی نفی ما عداه چیزی را بذکر مخصوص کردن دلالت
نکند بر نفی غیر آن چیز و سرابیل تقیکم بأسکم و پوششی که
نگاه دارد شما را در حرب رعایت کنند یعنی سلاح و مراد
از آن زره است و کذلک یتم نعمته علیکم آنچنانکه
نعمته علیکم یعنی همچنان که این نعمتها که پیش از این
فرمود تمام کرد بر شما آنچه شما بآن محتاج شوید
لعلکم تسلمون تا شما بفرمان برداری در احکام خدا اعتقاد
کنید و گفته اند تا شما ایمان آرید و باور کنید و در شواذ
تسلمون خوانده اند ای من الحرب تسلمون یعنی تا شما بواسطه
سلاح در جنگ سلامت باشید فان تولوا پس اگر از اسلام
... فانما علیک البلاغ المبین ای محمد بر تو جز رسانیدن ...

وستایندت بشناسند یعرفون نعمة الله یعنی منة
دانند و می شناسند که خدای تعالی خالق و رازق و
ثم ینکرونها پس انکار می کنند و حق بندگی او نمی گزارند
سدی و زجاج گویند نبوة محمد علیه السلم می دانند پس
تکذیب او می کنند مجاهد گوید نعمت خدای تعالی
اقرار می کنند پس انکار می کنند باسناد آن بغیر خدای
تعالی چنانک گویند من بحیلت خویش باین کار رسیدم و ا
بحیلت حاصل کردم و غیر آن از فلان یافتم و فلان
بمن بخشید و گفته اند انکار کردند باضافت کردن
به بتان و اکثرهم الکافرون و بیشتر ایشان کافرند قوله
تعالی ویوم نبعث فی کل امة شهیدا علیهم وجئنا بک شهیدا علی
هؤلاء یعنی روزیکه بعث کنیم در هر قومی و امتی فرستیم
بر ایشان گواهی دهنده و گفته اند از قوم ایشان و ترا ای محمد
با امت تو فرستیم تا بر ایشان گواه باشی ونزلنا علیک الکتاب
و قرآن بتو فرو فرستاد گفته اند حال است و گفته
استیناف است و ظاهر آنست که استیناف است تبیانا
لکل شیء هر چیزی را پیدا کننده و هدی و رحمة

براه راست و رحمت است همه را و بشری للمسلمین و
بشارت است خاص مسلمانان را قوله تعالی فاذا
قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم ای محمد
چون خواهی که قرآن خوانی و گفته اند چون قرآن خوانی
باشی پناه بخدای تعالی گیر و گفته اند در آیت تقدیم و تاخیری
هست تقدیرش چنین است فاذا استعذت بالله فاقرأ
القرآن یعنی چون پناه بخدا گرفتی قرآن بخوان و ابن حمزه
روایت کرده اند که او بعد از قراءة تعوذ کردی اقتدا
بظاهر قرآن کردی و معنی آنست که از خدای تعالی
درخواه تا ترا از وساوس شیطان و مکاید او رعایت
کند و شیطان ابلیس است و رجیم رانده و ملعون بود
و بعضی گفته اند رانده او بستاره است که از آسمان می اندازند
و گفته اند فعیل است بمعنی فاعل ای یرجم بنی آدم و یرمیهم
بالشبهات والغوایل یعنی بنی آدم را بگناهها می اندازد
و استعاذة ندب و استحباب است نه فرض است
انه لیس له سلطان علی الذین آمنوا و علی ربهم یتوکلون
او وسوسه او بر اهل ایمان که بر خداوند خود توکل و

اعتماد کرده اند بخود ایشان وسواس او قبول کنند و
گفته اند سلطان او حجت او ست من قوله وما کان
علیکم من سلطان انما سلطانه علی الذین یتولونه یعنی
اغوا و وسوسه و حجت او بر متابعان و دوستان
او بود والذین هم به مشرکون گفته اند به عاید است
به ابلیس ای بسببه مشرکون یعنی بسبب او مشرک
شده اند و اذا بدلنا آیة مکان آیة و چون آیتی منسوخ
کردانیم و آیتی دیگر عوض آن بفرستیم این آیت وقتی
شد که مشرکان گفتند محمد با اصحاب خود افسوس
کند امروز ایشان را حکمی فرماید و فردا ایشان را از آن نهی
کند و چیزی که از آن کسان نه ایشان را حکم می فرماید در
نبسته الله دروغ نهد از تلقاء نفس خود سخن می
خدای تعالی این آیت و ما بعدش فرو فرستاد این سخن
کوید نیز یعنی بعد از نیز یعنی فرو خود والله اعلم بما ینزل
خدای تعالی عالمترست بانچه فرو می فرستد از ناسخ و
منسوخ زیرا که او مدبر امور بندگانست مصالح
ایشان او داند حکم و نابد ایشان را بانچه خیر ایشان در آن

قالوا

قالوا انما انت مفتر یعنی کافران گفتند ای محمد تو دروغ زنی
از تلقاء نفس خود می گویی و این جواب اند الست والله اعلم
بما ینزل اعتراض است و محتمل است که حال بود بل اکثرهم
لا یعلمون بلکه بیشتر ایشان وجه مصلحت و صواب نمی
دانند قوله تعالی ثم ان ربك للذین هاجروا من
بعد ما فتنوا ثم جاهدوا وصبروا ان ربك من بعدها لغفور رحیم
سبب نزول این آیت آن بود که خدای تعالی رسول را
خبر داد که اسلام از اهل مکه قبول نکنم تا هجرت کنند و
هر مسلمی نامها نوشتند با اصحاب خود ایشان از مکه
بیرون آمدند در راه قریش با ایشان رسیدند ایشان را بکراهیت
در فتنه افکندند یعنی کلمه کفر گفتند و بعضی را بکشتند
و بعضی نجات یافتند خدای تعالی آیت فرستاد ثم ان ربك
للذین هاجروا من بعد ما فتنوا یعنی خدای تو ای محمد آنان راست
که هجرت کردند بعد از آنکه ایشان را عذاب کردند و بیازردند
تا تلفظ کردند بچیزی که کافران از ایشان راضی گشتند
ثم جاهدوا و ابس با رسول علیه السلام جهاد کردند و صبروا و
و در دین و جهاد صبر کردند ان ربك من بعدها پروردکار تو

ای محمد بعد از آن فتنه کی بایشان رسید و لغتها اند
مجاهدوا و لغتها اند بعد از هجرت لغفور بیامرزد ایشان را
کفری کی بآن تلفظ کردند بطریق تقیة رحیم رحمت کند
بر ایشان و آنکس کی فتنوا می خواند تقدیرش فتنوا انفسهم
بوذ و چون سخن دراز شد آن واشمش اعادت کرد و نیز

قوله تعالی وعلى الذين هادوا حرمنا ما
قصصنا عليك من قبل وما ظلمناهم ولكن كانوا انفسهم
يظلمون و بر جهودان حرام کردانیدیم آنچ قصه آن پیش
ازین با تو ای محمد بیان کردیم و مراد آنست کی
سورة الانعام فرموذ وعلى الذين هادوا حرمنا كل ذى
ظفر یعنی در ایام موسى علیه السلم بر جهودان حرام کرد
آنچ سم ایشان نشکافته بوذ چون شتر و نعام و
آن عفو نه بوذ ایشان را نه و آنچ شکار بناخن
از مرغان داخل این بحث است و لغتها اند از مرغان هم
مرغی کی مخلبی دارد و از دواب هر دابه کی حافری دارد
و حافر را بطریق مجاز ظفر خوانند و حافر سم بوذ و
قبل متعلق است بقصصنا علیک و لغتها اند تحریمش

است و بحرام کردن این اشیا ما بر ایشان ظلم نکردیم
ولکن ایشان بر خود ظلم کردند بارتکاب معاصی ثم ان ربک
للذين عملوا السوء بجهالة پس پروردکار تو ای محمد آنان را
کی بدی کردند در جوانی و غلبه شهوت و را کویند هر کس کی
بدی ازوی ظاهر کردد جاهل بوذ ابن عیسى اکفانی بر اعیه
جهل عمل کردند ثم تابوا من بعد ذلک واصلحوا بعد از آن بدی
توبه کردند و نیکو کار کشتند ان ربک من بعدها بمدینی
پروردکار تو ای محمد بعد از توبت بر ایشان لغفور
آمرزکارست کی در ایشان را و مهربانست و رحمت
کننده بر ایشان قوله تعالی ثم اوحينا اليك ان
اتبع ملة ابرهيم حنيفا وما كان من المشركين پس وحی
کردیم بتو ای محمد کی ما ترا بعث ملت ابرهیم کن علیه السلم
و او از مشرکان نبوذ یعنی بعد از ابرهیم من کافی بعید
فرموذ کی ترا بعث پیغمبران اولین در عبادة خذای
تا اهل ادیان بدانند کی آنچ محمد خلق را بآن دعوت
میکند دین ابرهیم است علیه السلم انما جعل السبت
على الذين اختلفوا فيه ابن عباس کوید خذای تعالی

بر زبان موسی علیه السلام جهودان را فرمود کی روز آدینه جز
عبادة هیچ کار مکنید ایشان گفتند مراد خدای تعالی
روز شنبه است کی خدای دران از آفرینش آسمان و زمین
فراغت یافت و این روز فراغت و راحت اولیتر است
بعضی از ایشان گفتند روز یکشنبه اختیار است کی
ابتدای آفرینش روز یکشنبه کرد خدای تعالی روز
شنبه تکلیف بر ایشان زیادة فرمود معنی آیت آنست
کی روز شنبه تکلیف بر جهودان زیادة کردیم از روزها
دیگر از ان جهت کی دران خلاف کردند ما از روز
جمعه ترک اعمال جز عبادة بر ایشان واجب کردیم ایشان
خلاف کردند و شنبه اختیار کردند و تغلیظ بر ایشان کرد
زیرا کی آن روز بر ایشان بود نه ایشان را بود زیرا کی
دران ارتکاب معاصی کردند و گفته اند معنی آنست
کی کسب بر ایشان حرام کردند حسن گوید شنبه بر ایشان
لعنت شد زیرا کی بوزنه و خوک از ایشان بود و معنی
اختلفوا فیه آنست کی قومی از جهودان حلال داشتند
و قومی حرام وان ربك لیحکم بینهم یوم القیمة فیما کانوا

فیه یختلفون پروردگار تو ای محمد حکم کند میان ایشان
روز قیامت یعنی جزا دهد ایشان را با آنچ دران خلاف
کردند ادع الی سبیل ربك دعوة کن ای محمد امت را
با سلام بالحکمة به نبوت والموعظة الحسنة یعنی
قرآن ابن جریر گوید مراد از حکمت قرآنست و موعظه
حسنه عبرتها معدود است کی درین سورة است
و گفته اند حکمت و موعظه قرآنست ابن عیسی گوید
حکمت معرفت است به آیت افعال و موعظه حسنه
آمیختن رغبتست بر رهبت و انذار به بشارة . و
جادلهم بالتی هی احسن مجادله کن با ایشان بی درشتی
و بد خویی بلک نرم باش و این قول زجاج است مجاهد
گوید از آزار ایشان اعراض باش و گفته اند بقدر آنچ
تحمل توانند کردن و از رسول صلی الله علیه وآله نقل کرده اند
انا معاشر الانبیاء ان نکلم الناس علی قدر عقولهم
یعنی ما پیغامبران فرموده اند کی بقدر عقل مردم با مردم
سخن گوییم و جدال کشتن خصم است از مذاهب او بطریق
حجت بعضی مفسران بر آنند کی این آیت منسوخ است

ان ربك هو اعلم بمن ضل عن سبيله وهو اعلم بالمهتدين
پروردگار تو ای محمد عالمتر است بآنانک از دین گمراه گشته
گردیده اند و بآنانک راه راست یافته اند و حقیقت این
آنست که اگر بعد از لطف آنچ رشد ایشان در آنست
قبول نکنند بمضرت بنفس خود می کوشند وان عاقبتم
فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به ولئن صبرتم لهو خير للصابرين
عبد الله عباس گوید رضی الله عنهما قال رسول الله
صلى الله عليه وآله يوم قتل حمزة ومثل به لئن ظفرت
بقريش لامثلن بسبعين رجلا فانزل الله تعالى هذه
الآية فقال رسول الله صلى الله عليه وآله بل نصبر
يا رب يعنی چون آن روز که حمزه را رضی الله عنه
بکشتند و رسول بقتل وی بیمار گشت و گفت
اگر بر قریش ظفر یابم هفتاد مرد از ایشان بکشم خدای
تعالی این آیت فرستاد قوله فان عاقبتم فعاقبوا
بمثل ما عوقبتم به اگر بد کرداری بنکرددار را جزا
خواهی داد باید که جزا بحسب گناه بود بجای
مثلیت لازم بود و از حد مثل تجاوز نکنی نه چنانک

عقوبت عادة داشته اند وبر لفظ خود رانده ای
و این بعضی مذهب کسی است که سورة نحل مکی می شمرد
الا این آیات و بمذهب کسی که سورة مدنی می نهد
معنی این آیت و آنچ بدین ماند مثل فاعرض عنهم و
عظهم ولست عليهم بمسيطر وجزاء سيئة سيئة
مثلها آن بوذ کی فرو گذاشتن چیزی چنانچ بحضرت
نبی حامد نزد خدای تعالی و مومنان ببیند بده تر بوذ
ولئن صبرتم لهو خير للصابرين واصبر وما صبرك الا بالله
و چون نزع ملکی با آنچ بتو می رسد و چدان صبر نتوانی کرد
الا بمعاونت خدای تعالی ولا تحزن عليهم وبر ایشان
اندوه مخور که بشهادت یافتند غمناک مباش که ایشان شهدای خدای
تعالی اند و فوزی که ایشان بایشان می رسد و بدرجاتی که
ایشان را داده است خرم و شادمانند ولا تك في ضيق
مما يمكرون و دلتنگ مشو از قتل و مثله کردن ایشان شهدا
بمذهب آنکس که سورة بکلی مکی می نهد معنی چنین بود
که بتو از مشرکان می رسد صبر نمای و ما صبرك
الا بالله و صبر نتوانی کرد الا بتوفیق خدای تعالی و معونت وی

ولا تحزن علیهم و بر تکذیب ایشان اندوهگن مباش
و بر آزار که بما بینند دل تنگ مشو ولا تک فی ضیق مما یمکرون
و از مکری که در ابطال دین تو می سازند دل تنگ و بر ایشان
خاطر مباش ان الله مع الذین اتقوا خدای تعالی معین و ناصر است
پرهیزکاران و ترس کاران را والذین هم محسنون و آنان را
که احسان کنند از آنچه ما ایشان را روزی کرده ایم

ومن سورة بنی اسرائیل

وکم اهلکنا من القرون من بعد نوح وکفی بربک بذنوب عباده خبیرا
بصیرا و بسیار که از امتان بعد از نوح هلاک کردیم
و قرن اهل عصر بود و بر زمان نیز افتند گفته اند قرن
صد و بیست سال بود و از رسول علیه السلام صد سال نقل
کرده اند و گفته اند چهل سال قرنی باشد وکفی بربک بذنوب
عباده خبیرا بصیرا و خدای تو ای محمد بگناه بندگان
خود دانا و بینا است جزا دهد بروز قیامت ایشان
را و این کلمه تهدید و وعید است یعنی خدای تعالی
باحوال بندگان بینا و دانا است مکافات و مجازات کند
ایشان را من کان یرید العاجلة یعنی هر کس که دنیا خواهد

عجّلنا له فیها ما نشاء لمن نرید یعنی هر کس که دنیا بر آخرت اختیار کند
و ترک آخرت کند دنیا بدهیم او را آنچه ما خواهیم آنرا که ما
خواهیم و دنیا را عاجله از آن جهت خوانند که بر آخرت متقدم
ثم جعلنا له جهنم یصلیها مذموما مدحورا پس او را در آخرت
دوزخ در آریم رانده دور از رحمت و گفته اند این آیت
در شان منافقان نزول شد که با رسول علیه السلام بغزو می
رفتند و غرض ایشان غنیمت بود نه ثواب آخرت ومن اراد
الآخرة وسعی لها سعیها و هر کس که درجات جنات
خواهند و فرمان خدای تعالی برد وهو مومن و او مومن
باشد فاولئک کان سعیهم مشکورا ایشان آنانند که
ایشان را بعمل ایشان جزای نیکو دهند و گفته اند عمل
ایشان مقبول بود و گفته اند عمل ایشان محفوظ بود
نزد خدای تعالی ایشان را بهشت فرستند کلا نمد یعنی این
هر دو گروه را بدهیم مرة بعد اخری هؤلاء وهؤلاء بدل است
از کلا من عطاء ربک متصل است به نمد یعنی این همه عطاء
پروردگار تو است ای محمد وما کان عطاء ربک محظورا
رزق در دنیا از کس هیچ منع ندارد اگر کافر است و اگر مسلمان

اما آخرة سرای جزا است انظر كيف فضلنا بعضهم على بعض
بنگر ای محمد در سعة رزق و ضيق آن که خلق را در ان
چگونه متفاوت داشته ایم وللآخرة اكبر درجات
واكبر تفضيلا یعنی تفاوت در آخرة عظیم تر و بزرگتر
زیرا که تفاوت آنجا از دو وجه است اول بهشت و دوزخ
و دوم بلند جات درجات و درکات در دوزخ و از رسو
صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که ان بين اعلا اهل الجنة
درجة كالنجم يرى في مشارق الارض ومغاربها یعنی
درجات مومنان در بهشت بحسب اعمال ایشان از بالا
و نشیب چنان بود که ستاره که در مشرق و مغرب
به بینند ابن جریر گوید فضلنا بعضهم على بعض یعنی
هر کس که آخرة بر دنیا اختیار کرد او را توفیق رشاد
دادیم و هر کس که دنیا بر آخرة اختیار کرد او را آن سبب
مخذول کردانیدیم لا تجعل مع الله الها آخر با خدای تعالی
هیچ خدای دیگر ابن خطاب ظاهرا با رسول است علیه السلام
اما مراد از ان امت است و روا بود که تقدیر چنین بود
قل يا محمد يا ايها الانسان لا تجعل مع الله الها آخر فتقعد

واسفلهم

مذموما ملوما نزد خدای تعالی و فرشتگان و مومنان
مخذولا خدای تعالی ترا خذلان فرستد و نصرة نکند ترا
و گفته اند فتقعد یعنی عاجز شوی چنانکه گویند قعد فلان
عن الشیء ای عاجز عنه یعنی عاجز شد از ان

قوله تعالی وآت ذا القربى حقه والمسكين
وابن السبيل ولا تبذر تبذيرا خویشان نسبی را در
مال تو ای محمد حقی هست حق ایشان با ایشان رسان
بعضی گویند مراد از ذا القربی خویشان رسول الله
علیه السلام در نسب و مذهب علی بن الحسین این است و
گفته اند که مراد از ذا القربی فاطمه است علیها السلام چون
این آیت منزل شد رسول صلی الله علیه و آله فدک
و عوالی فدک بفاطمه داد علیها السلام و سه سال در عهد
رسول علیه السلام در تصرف فاطمه بود بعد از وفات رسول
علیه السلام ابو بکر از فاطمه علیها السلام قطع کرد و میان فاطمه
و ابو بکر ماجری بسیار رفت و فاطمه علیها السلام بر ابو بکر
خشم گرفت و این قصه در کتاب بلابل القلاقل و کتاب
هدایة العوام فی عقائد الانام مشبع فی بیان کرده ایم

والمسکین مسکین کسی بود که نشاط هر روز او ده دینار کشید
او باشد و دو دینار خرج بود و ابن السبیل راه گذری بود
ولا تبذر تبذیرا یعنی مال در معصیت خدای تعالی صرف
مکن و گفته اند مراد ریا و سمعة است مراد این است
زیرا که رسول علیه السلام مال در معصیت صرف نکرد و ریا
و سمعت نداد ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین
کسانی که مال در معاصی خدای تعالی صرف می کنند برادران
شیاطین اند زیرا که مقاصد ایشان مقاصد شیا[طین]
زجاج گوید تبذیر مال نفقه می کنند در آنچ شیطا[ن]
نظر و کی می آراید و گفته اند قرین شیطان در دوزخ
والقرینان یقال لهما اخوان و قرینان را اخوان گویند یعنی
دو کس که با هم رفیق باشند ایشان را برادران گویند
وکان الشیطان لربه کفورا و شیطان پروردگار
خود را در کفران نعمه کننده است قوله تعالی
ولا تجعل یدک مغلولة الی عنقک ولا تبسطها کل البسط
فتقعد ملوما محسورا در سبب نزول نقل کرده از جابر
عبد الله انصاری رضی الله که وقتی رسول صلی الله علیه

در میان صحابه قسمت کرده بود کودکی بخدمت وی آمد
و گفت ای رسول مادر من درع تو می خواهد و در آن وقت
درع نپوشیده بود الا جامه در بدن مبارک داشت
کودک را گفت وقتی دیگر بیا که ظاهر شود کودک نزد مادر
آمد و گفت رسول چنین فرمود مادر کودک را گفت رسول را
بگو جامه که پوشیده ای مرا ده رسول صلی الله علیه و آله در
خانه رفت و جامه بیرون کرد و بکودک داد و خود عریان
نشست بلال بانگ نماز بگفت و انتظار رسول علیه السلام
کردند رسول بمسجد نرفت صحابه دل مشغول
گشتند بعضی از صحابه بخدمتش رفتند رسول را
علیه السلام برهنه یافتند خدای تعالی ولا تجعل یدک مغلولة
الی عنقک فرو فرستاد و غل است در عطا زیرا که کسی که
دست از عطا باز دارد هم چنانست که کسی که دست
با گردن بسته است پس گفت ولا تبسطها کل البسط
و پدید آری دست گشاده مدار و بسط ید عبارتی است
از عطا زیرا که معطی دست می گشاید و می کشد سوی
آنکه اجر بوی می دهد و بسط ضد قبض است فتقعد

صحابه م

امسکان م

و گستریدم

ملوماً منشینی و مردم ترا ملامت کنند و گفته اند مستحق ملامت
شوی و گفته اند خدای تعالی ترا ملامت کند محسوراً
زجاج گوید یعنی مبالغه کرده در آنچ بر نفس خود نهاده
و حال تو عبرت کسی است که محسور بود و آن از حسر بود
و حسیر کسی بود که در سختی بغایت رسیده بود فتاده
گوید پشیمان باشی در افراط کردن و گفته اند مراد عاجز است
و گفته اند محسور کسی بود که مالش بکلی برود و سبب
نزول آیت ع ملامت می کند با محسور مکشوف است و آن
از حسرت عن الذراع بود ای کشفت و ان اصل کلمه است
ان ربک یبسط الرزق لمن یشاء پروردگار تو ای محمد
رزق هر کس که می خواهد فراخ می گرداند اجاری مجرای
ثوب مبسوط گرداند یا از غایت فراخی هر جهتی رسیده است
و یقدر و تنگ می گرداند بر آنکه می خواهد انه کان بعباده
خبیراً بصیراً مصالح بندگان می داند چنانک در آیتی دیگر
فرمود و لو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی الارض
یعنی اگر خدای تعالی روزی بندگان فراخ گرداندی
نافرمانی خدای تعالی کردندی در زمین قوله تعالی

ابو عبیده گوید یعنی متابعت مکن چیزی را
که ندانی قطرب گوید فقفوت الرجل بقبیح اذا رمیته
به مراد انداختن بود محمد حنفیه گوید مراد شهادة
زور است و اصل آن از قفا است و گفته اند بهتان نسبت
با چیزی که بهتان ما اند و گفته اند نهی است از قذف
و آن گویند مقلوب است از قیافت و آن متابعت اثر بود
ان السمع والبصر والفؤاد کل کان عنه مسؤلاً بدرستی
که گوش و چشم و دل را از احوال ایشان سؤال کنند و
این اعضا جاری مجری عقلا داشت یعنی ایشان را
از شنیده و دیده و دانسته باز پرسند زجاج گوید
روز قیامت این عضوها را گویا گرداند تا بر صاحب
خود گواهی دهند چنانک گفت یوم تشهد علیهم السنتهم
و ایدیهم و ارجلهم یعنی روز قیامت زبان ایشان و
دست و پای ایشان بر معاصی ایشان گواهی دهند
و ها عاید است به مصدر و گفته اند عاید است بکل
و گفته اند با انسان صاحب سمع و بصر و فؤاد و مسؤلاً

اولیک

روا بوذ کی از کل بوذ و روا بوذ کی از اضافت بوذ و جمع
معنی آنست کی این اعضا را در حرام استعمال مکن و لا
تمش فی الارض مرحا و در زمین با خنیال و تکبر مرو و لا
فوق خوذ منگر بر نبینی و گفته اند این اعضا را در دلایل
توحید خذای تعالی استعمال کن و مراد ازین همه امت
اند لا تقف رسول علیه السلام از فرق تا قدم همه این معانی
بوذ و دیگران ازو اقتباس کرده اند انک لن تخرق
الارض کی تو ای محمد نه زمین قطع کرده و خرق بیابان
منتسع بوذ و خرقش از ان جهت گویند کی اطراف
آن از غایت دوری قطع کنند و لن تبلغ الجبال طولا
کی تو در بلندی بر سر کوه با اخر همی خواهی چون تو اعمل
ننشستی باین مبلغ رسی و جمیع این مذکورات چیست این
چیز کی این سبیل آنست این قول ابن عیسی [illegible]
محتمل است کی معنی این است کی تو در طول و عرض بر
این دو جماد نرسی و نه برابر جمیع اجزاء ایشان [illegible]
رسید یعنی در صورة کل ذلک کان سیئه عند ربک
سیئة بتنوین خوانده اند و آن اشارة بوذ به و لا تقف و ما

نهی [illegible] ما ذکر نموذه بر کی چیز ست بعد از خبر
متعالی است از ضمیر کی در عینه بدل است و انکس کی سیئه
می خوانند با اضافت و جه آن بوذ کی حسن گفت خذای تعالی
ذکر امور فرموذ و نیک و بذ در ضمن آن بوذ و بذ از آن جمله کان
مکروها فنا ذلک یعنی آنچ باز نموده اند و از آن نهی کرده اند
مما اوحی الیک ربک من الحکمة یعنی جمله حکمتها کی خذای تعالی
بتو وحی کرده در قرآنست [illegible] ابن عباس گوید این
[illegible] آیة است کی در الواح موسی است علیه السلام محمد صلی الله
علیه و آله فرستاذ اول آن و لا تجعل مع الله الها آخر
و آخر آن ملحورا است و معنی و لا تجعل مع الله الها آخر
فتلقی فی جهنم ملوما یعنی نفس خوذ را ملامت کنی اگر جز
خدا خدای دیگری ملحورا یعنی دور از رحمت خذای تعالی
[illegible] اندر رانده خطاب با رسول است و مراد غیر
او است و تقدیر آنست کی قل للکافر قوله تعالی
و اذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا یومنون
بالآخرة حجابا مستورا درین آیت دو وجه است اول
آنک قتاده و زجاج و جماعتی مفسران گفته اند ای محمد چون

قرآن خوانی ما کی خداوندیم میان تو و میان آن کسانک نگروند
بقیامت و بعث اجسام بنی آدم و عقاب و ثواب اقرار
نمی کنند حجابی ظاهر کردانیم تا دلهای ایشان فهم معانی
و حقایق قرآن نکنند و مقوی این معنی ما بعد اینست
وجعلنا علی قلوبهم اکنة وقوله مستورا بمعنی ساتر است
چنانک وعدا ماتیا بمعنی آتی وعده آینده آمده ولفته اند
مستورا عن عیون العباد پوشیده از چشمهای بندگان
ولفته اند روا بود کی حالی بود از ایخ متقدم شد
وصف حجاب بود و دوم آنک قومی از کفار رسول را
علیه السلم می نجابیدند و او را از بیرون آمدن و نماز
ظاهر کردن منع می کردند خدای تعالی او را از چشمها
کفار در حجاب می داشت و رسول صلی الله علیه
و آله خود از چشم کفار بسه آیت در حجاب می
داشت و آن آیات در سه سورت است اول
در سورة النحل اولئک الذین طبع الله علی قلوبهم دوم — تا آخر آیتهم
در سورة الکهف انا جعلنا علی قلوبهم اکنة و در — سیم
سورة جاثیه افرایت من اتخذ الهه هواه واضله الله — تا آخر آیتهم

علی علم وختم علی سمعه وقلبه وجعل علی [بصره] غشاوة
فمن یهدیه من بعد الله افلا تذکرون اکنة جمع کنان
بود و هر چیزی کی چیزی را باز پوشاند آنرا کن گویند ان
یفقهوه ای کراهة ان یفقهوه یعنی از کراهیت آنک بدانند
ولفته اند ان لا یفقهوه یعنی تا ندانند و فی آذانهم وقرا
ثقلا کرانی تا از شنیدن منع کند و اذا ذکرت ربک فی
القرآن وحده ای قلت لا اله الا الله یعنی چون کلمهٔ
توحید بگویی ولوا علی ادبارهم ای رجعوا علی اعقابهم
بپاشنه باز کردند از استماع توحید و نفورا مصدر
نفر است ای نفورا چون بگریزند و روا بود کی جمع نافر بود
نحن اعلم بما یستمعون به ما کی خداوندیم بگفتار ایشان
داناتر از ایشانیم کی سخن بکدام گوش می شنوند اذ یستمعون
الیک ... بکدام گوش قرآن شنوند و اذ هم
نجوی و چون ایشان در دار الندوة با یکدیگر سخن گویند
اذ یقول الظالمون ان تتبعون الا رجلا مسحورا
ظالمان یعنی کافران گویند متابعت نمی کنید مردی را
لا عقل بنداز خود و این حکایت بود کی کفار قریش در دار الندوة

جمع می شدند وقتی را مشورت کردند کی بعضی گفتند محمد
دیوانه است بعضی گفتند ساحر است بعضی گفتند شاعر
بعضی گفتند فالگو است ابو عبید گوید مسحور ای مجنون
قد زال عقله وصار مجنونا یعنی چندان سحر کردند که عقلش
زایل شد دیوانه گشت وگفته اند مسحور له سحر
یاکل ویشرب کسائر الناس یعنی مرد او سحری کرده اند
می خورد و می آشامد چون همه مردم وگفته اند مسحور
یعنی مخدوع است یعنی او را فریفته اند وگفته اند
مکذوب انظر کیف ضربوا لک الامثال نگر ای محمد
که تا بچه صفت موصوف کرده اند ترا دیوانه و
فالگوی و ساحر و معلم و مخدوع می خوانند یعنی
که ترا چگونه باین صفات وصف کرده اند فضلوا
از حق که راه گشته اند فلا یستطیعون سبیلا
می نتوانند که چگونه با مردم بیان کنند که تو کاذبی از
تناقض کلامی که دارند وگفته اند یعنی نتوانند که راه رشد
و هدایت گیرند **قوله تعالی** ربکم اعلم بکم ان
یشأ یرحمکم او ان یشأ یعذبکم وما ارسلناک علیهم وکیلا

و پروردگار شما بحال شما داناتر است اگر داند که شما اهل
هدایت و توفیق اید شما را هدایت و توفیق دهد او ان
یشأ یعذبکم واگر داند که شما سزاوار عذابید شما را عذاب
فرستد بسبب خذلان شما وگفته اند اگر داند که شما را بر
توبت اید شما را توبت فرستد واگر داند که شما اهل اقامت
بر معصیت شما را عذاب کند وگفته اند اگر خواهد شما را
از دشمن نجات بخشد واگر خواهد ایشان را بر شما مسلط
کند و امر ابد السنت و ازین جهت ان مکرر فرمود
وما ارسلناک علیهم وکیلا وما ترا موکل نکردیم بر منع کفر ایشان
ای تعالی وگفته اند مراد از وکیل کفیل است وربک
اعلم بمن فی السموات والارض یعنی پروردگار تو ای
محمد عالم است باهل آسمان و زمین و داناتر است بصلاح
هر یکی از ایشان وگفته اند تقدیر شرح چنین است هو اعلم
بمن فی السموات والارض من الملائکة وغیرهم او داناتر است
بشان آنکه در آسمان و زمین اند از ملائکه وغیر ایشان
ولقد فضلنا بعض النبیین علی بعض بدرستی که پیغامبران را
بعضی بر بعضی فضیلت نهادیم بحسب درجات ایشان

بعضی آنند که با ایشان سخن گفت چون موسی چنانکه فرموذ
وکلم الله موسی تکلیما و بعضی را دوست خود کرد است
چنانکه فرموذ واتخذ الله ابرهیم خلیلا و بعضی را از
همه برگزید چون محمد صلی الله علیه و آله چنانکه فرموذ
ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابرهیم و آل عمران و آل
ابرهیم محمد است علیه السلم و آتینا داود زبورا داود را
زبور بدادیم و زبور صد و پنجاه سورة است و در آن
هیچ حکم و فرض نیست تا که آن ثناء خدای تعالی است و
وعظ و نصیحت **قوله تعالی** واذ قلنا لك ان ربك
احاط بالناس وما جعلنا الرؤیا التی اریناك الا فتنة
للناس و یاد کن ای محمد چون با تو گفتیم پروردگار
تو ای محمد بهمه خلق فرا رسیده است و این قول عبد الله
عباس است و گفته اند مراد از ناس اهل مکه اند و از آن را
تو گشاده کردانیم و گفته اند معنی آنست که مردم همه
در قبضهٔ تصرف وی اند و او مانع تو است از ایشان
از ایشان باک مدار برسان بایشان آنچ ترا با آن
فرستاده اند محفوظ حفظ بوذ و حافظ را از آن جمله

دوزخم

حافظ خوانند که نگاه دارندهٔ او در آنست فرا رسیده است.
وما جعلنا الرؤیا التی اریناك الا فتنة للناس جمهور اهل
تفسیر برآنند که این رؤیا رؤیاء چشم بوذ یعنی دیدن
چشم و آن شب معراج بوذ که رسول را صلی الله علیه
و آله از مکه بمسجد اقصی بردند یعنی بیت المقدس و از آنجا
بسدرة المنتهی الی حیث علم الله یعنی تا آنجا که خدای
تعالی دانست و آن سبب فتنهٔ خلق شد قومی مرتد
گشتند چون قصهٔ معراج بشنیدند و قومی که ایمان
آورده بوذند تصدیق کردند و ما درین موضع قصهٔ
معراج بیان کنیم تا اهل ایمان را ایمان بیفزاید و خار دیدهٔ
منافقان و مبتدعان گردد و به الحول و القوة

قصهٔ معراج

در معراج رسول صلی الله علیه و آله احادیث بسیار روایت
کرده اند و ما درین کتاب باخبار مأثورهٔ مشهوره اختصار
و اقتصار کردیم و از مناکیر احادیث واهیه اجتناب نمودیم
و ترک اسناد کردیم و بر یک نسق مضبوط کردانیدیم تا در استماع
اقل بوذ و در استماع اولی و احری نماید و علیه التکلان ف

جمیع المأثور ابن عباس و جابر بن عبد الله انصاری و ابو هریره و
انس روایت کنند که رسول گفت صلی الله علیه و آله من در
خانهٔ امهانی بودم که میان خواب و بیداری که جبرئیل آمد
علیه السلام مرا گفت ای محمد برخیز من برخاستم میکائیل با وی
بود علیه السلام پس جبرئیل علیه السلام دست من بگرفت و مرا بسقایهٔ
زمزم برد ملکی را گفت ابریقی آب از آب زمزم و آب کوثر
بیار تا محمد وضو سازد ملک آب بیاورد در حین وضو
ساختم پس جبرئیل گفت ای محمد برو گفتم کجا روم
گفت بحضرت پروردگار و خداوند خود پس دست من
بگرفت و از مسجد بیرون آورد چون بیرون آمدم بر در
مسجد براق دیدم و آن دابه ایست از خر بزرگتر
از استر کوچکتر روی او چون روی آدمی و دنب وی
چون دنب اشتر و بوش او چون بوش اسب و قوایم
او چون قوایم اشتر و سم او چون سم گاو سینهٔ او
گوئی یاقوت سرخ بود و پشت او چون در سپید
و حلی بروی از حلهای بهشت و او را دو پر در رانها بود
بر قدمی رفت گام وی چندان که چشم او آنجا ادراک می

جبرئیل مرا گفت بر نشین که این آن مرکب است که ابراهیم علیه السلام
بر پشت وی بزیارت خانهٔ کعبه می رفت چون من دست
بر پشت وی نهادم تا بر نشینم شموسی کرد جبرئیل گفت
ای براق شرم نداری که سرکشی میکنی محمد بر تو سوار
می شود که بهتر از اوست و هیچ پیغمبری از وی بر خدای
تعالی گرامی تر ننشست براق بلرزید و از حیا عرق بر
انداخت پس خود را کوتاه کرد [illegible]
من بر وی سوار شدم جبرئیل اشارت کرد که سوی مسجد
اقصی رو بعد از منتهی بصر گام می نهاد و جبرئیل در پهلوی
من بود جناح از من فرو نمی شد و من از وی فرو نمی
گشتم خوش می رفتیم از دست راست ندا شنیدم که گفت
ای محمد فرستادهٔ تو می خواهم سه بار این کلمه بگفت
او را جواب ندادم بعد از آن از دست چپ ندا شنیدم
که گفت ای محمد فرستادهٔ تو می خواهم سه بار بگفت
من التفات ننمودم پاره راه برفتم زنی پیر دیدم که از
هر زینتی که فرض توان کرد خود را آراسته بود مرا گفت ای
محمد بنگر در من [illegible] التفات نکردم چون اندکی بگذشتم گفتم

ای جبرئیل که بوذ این که از دست راست فریاد کرد گفت او
داعی جهوذان بوذ بحق آن خدایی که نفس جبرئیل در حکم اوست
که اگر اورا اجابت می‌کردی بعد از تو امّتِ تو جهوذ گشتندی
وانک از دست چپ ترا فریاد کرد داعی ترسایان بوذ اگر اورا
اجابت می‌کردی امتان تو بعد از تو ترسا شذندی و آنک
خوذ را آراسته بر تو عرض کرد دنیا بوذ اگر بوی التفات
کردی امتِ تو دنیا بر آخرة اختیار کردندی بعد از آن
دیدم که دو ظرف نزدِ من آوردند یکی پر شیر بوذ و یکی پر خمر
و گفتند هر کدام که خواهی بانخور من قدح شیر بستدم و
بخوردم جبرئیل گفت ای محمد صواب کردی اگر قدح خمر
استدی امتِ تو بعد از تو گمراه گشتندی پس رسول
براند و جبرئیل با وی بوذ بقومی که در یک روز تخم می‌کاشتند رسیدم
وهم دران روز می‌درُوذند و هرچه می‌درُوذند در حال
همچنان می‌شذ گفتم ای جبرئیل اینها کیستند گفت
مجاهدانند در راه رضاء خدای تعالی خدای تعالی حسنات
ایشان مضاعف می‌کند یکی بهفتصد وما انفقوا من شیء
فهو یخلفه وهو خیر الرازقین پس بقومی رسید که سرهاء خوذ

بسنگ می‌شکستند چون فرو خورد بشکستندی دُرُست
شذندی چنانک بوذ هیچ خلل بایشان نرسیذی گفتم ای
جبرئیل اینها کیستند گفت آنانند که سرها بنمازهاء فرض
گران می‌دارند پس بقومی رسیدم که رقعها برپیش و پس ایشان
زده بوذ همچنانک چهارپایان روند می‌رفتند و ضریع و زقّوم
و سنگهاء دُوزخ می‌کشیدند گفتم ای جبرئیل اینها کیستند گفت
آنانند که زکوة مال بداذه اند ما ظلمهم الله وما الله بظلام للعبید
پس بقومی رسیدم که گوشت پاک پخته در دیگی نزدِ ایشان
نهاده و گوشت پلید نزدِ ایشان بوذ گوشت پختهٔ پاک بوذ هم
رها کرده بوذند و گوشت پلید می‌خوردند گفتم ای جبرئیل
اینها چه قوم اند گفت اینان قومی اند از امّتِ تو که زنان با کنیزهم
حلال دارند نزد زنی پلید آیند و شب باوی باشند تا صبح بر آید
و زن از نزدِ شوهر حلال پاک برخیزد و نزدِ مردی پلید آید
و شب باوی بوذ تا صبح بر آید بعد از آن چوب پارهٔ در
افتاده رسیدم هیچ صاحب جامهٔ بران نمی‌گذشت الّا آن
جامه می‌دریذ گفتم یا جبرئیل این چه چیزست گفت این
مثل امّتِ تو است که بر راهها می‌نشینند و قطع کاروانها می‌کنند

و والِ سلطانان می برند پس رسول علیه السلام این آیت بخواند و لا
تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ تا آخر آیت بعد از آن بمردی
بگذشتم که حزمهٔ عظیم جمع کرده بود و از حمل آن عاجز بود
و می خواست که زیاده از آن بر گیرد جبرئیل را گفتم این مرد
کیست گفت این مردی است از امت تو امانت مردم بسیار نزد
اوست و قوة اداء آن ندارد و می خواهد که بیش از آن بستاند
بعد از آن بقومی رسیدم که زبان و لب ایشان بمقراض آهنین
می بریدند چون لب ایشان می بریدند همچنان می شد که بود
و هیچ خلل در لب و زبان ایشان ظاهر نمی شد گفتم ای جبرئیل
اینها کیستند گفت اینها خطیبان فتنه انگیز اند از امت تو
بعد از آن بر سنگی کوچک بگذشتم که گاوی بزرگ از آن بیرون
می آمد و گاو می خواست که باز بدان سنگ در آید از آن بیرون
آمده بود نمی توانست گفتم ای جبرئیل این چه حالتست گفت
این مردی است از امت تو که کلمهٔ عظیم از زبان او بیرون آمده
و بر آن کلمه نادم است برد آن قدرة ندارد بعد از آن بوادی
رسیدم بادی خنک بود و بوی خوش ظاهر شد و آوازی
خوب بمن آمد گفتم ای جبرئیل این چه بوی خوش و چه آواز است

و زبان صح

گفت این آواز

گفت این آواز بهشت و بوی بهشت است می گوید خداوندا آنچه
مرا بآن وعده فرموده بمن رسان که اشتیاق من عظیم شد از سندس و
عبقری و لولو و مرجان و زر و سیم و کوزها و صحنها و ابریقها
و میوها و عسل و شیر و خمر و آب در من بسیار شد خورندگان
این نعمتها بمن رسان خطاب آمد که ترا است هر مومن و مومنه
که بمن و رسل و کتب من ایمان آورده است و بنبوة تو و امامت
برادرت علی و یازده فرزند او اقرار کرده است و شرک نیاورده است
و عمل صالح کرده است هر کس که از من بترسد آمن است از عذاب
و هر چیز که از من خواهد او را عطا دهم آنچه خواهد و زیاده
از آن و هر کس که مرا قرض دهد او را جزا دهم که احسن جزا
بود و هر کس که بمن توکل کند او را کفایت کنم بخود منم آن
خدای که جز من هیچ خدایی نیست وعدهٔ خود خلاف نکنم مومنان
رستگار اند پاک و بی عیبم و را خداوند نیکو آفرینم بهشت
چون این کلمات از رفیع الدرجات بشنید گفت خداوندا
از تو راضی گشتم بعد از آن بوادی بگذشتم آوازی منکر
بسمع من رسید و بوی ناخوش بمشام من راه یافت گفتم
ای جبرئیل این بوی ناخوش و آواز منکر چیست گفت آواز

عظیم صح

دوزخ و بوی دوزخ است می بو بنگر خداوند عز و جل آنچ
مر ایشان را وعده فرموده کی سلاسل و اغلال و ضریع و حمیم
و غساق و سعیر و انواع عذاب چندین بسیار شد فرمود
دور گشتم و گرماء عقوبت رسید خطاب آمد نزد است
هر مشرکی و مشرکه و کافری و کافره و منافقی و منافقه
و خبیثی و خبیثه و هر جباری که بروز جزا ایمان ندارد
ترا برای دشمنان خود و دشمنان محمد و علی و اهل بیت ایشان
آفریده ام دوزخ چون این خطاب بشنیدم گفتم خداوندا
راضی شدم بعد از آن یکباره راه برفتم جبرئیل مرا گفت
ای محمد فرود آی و نماز کن فرود آمدم و نماز کردم گفت
میدانی که کجا نماز کردی گفتم نه گفت طیبه است کی تو
و تابعان تو بآن هجرت خواهند کرد انشاء الله یکباره راه
برفتم جبرئیل گفت فرود آی فرود آمدم و نماز کردم جبرئیل
گفت ای محمد میدانی که این موضع کجا است گفتم نه
گفت طور سیناست که خدای تعالی بر آن با موسی سخن گفت
پس یکباره راه دیگر برفتم جبرئیل گفت فرود آی و نماز کن
فرود آمدم و نماز کردم جبرئیل گفت میدانی که کجا نماز کردی

و نماز کنم

گفتم نه گفت بیت اللحم است که عیسی علیه السلام آنجا بوجود آمد
بعد از آن برفتم تا به بیت المقدس رسیدم چون آنجا رسیدم
ملائکه بسیار دیدم کی از آسمان فرو آمده بودند بر من سلام
کردند و مرا بشارة دادند بکرامت بسیار از حضرت خدای
تعالی پس مرا گفتند سلام خدا بر تو باد ای اول و ای آخر و ای
حاشر جبرئیل را گفتم معنی سخن ایشان چیست جبرئیل گفت
یعنی اول کسی که زمین بروی منشق کردد و از گور بر آید تو باشی
پس برادر تو علی پس اولیاء تو یعنی ائمه علیهم السلام بعد از آن
مومنان امت تو و اول شفیع و مشفع تو خواهی بود کی مومنان
گناه کار را شفاعت کنی و آخر انبیا و رسل تو یی و
حشر تو و امت تو ظاهر شود یعنی قیامت پس برفتم
تا بدر مسجد رسیدیم جبرئیل مرا از براق فرو آورد و براق را
بر حلقه در در بست و آن حلقه بود کی انبیا علیهم السلام
مرکبها خود در آن بستندی و در حدیث که ابی العالیه
روایت میکند آن حلقه بر دری بود کی در آن موضع ارواح
پیغامبران بود کی خدای تعالی ایشان را خلق فرموده بود
از عهد آدم و ادریس و نوح تا بعیسی علیهم السلام بر من سلام کردند

ومرا تفضیل کردند چنانک ملایکه کردند اقتم ای جبرئیل انبیا
کی بیستند کفت ایشان انبیا اند برادران تو و پس بپا استادند
کی خذای را شریکی هست و یهود و نصاری بپا استادند کی خذای را
فرزند است ابن عمران تا این پس کی خذای را هیچ شریک هست
چنانکه خذای تعالی در قرآن خبر داد قوله واسئل من ارسلنا
قبلك من رسلنا اجعلنا من دون الرحمن الهة یعبدون
همه بربوبیت خذای تعالی اقرار کردند پس جبرئیل انبیا را
همه جمع کرد و ملایکه همه صف زدند مرا در پیش داشت
و کفت نماز کزار و مرا امامت کردم و دو رکعت نماز بکزاردم انبیا
و ملایکه همه بمن اقتدا کردند پس انبیا بر خذای تعالی ثنا کفتند
ابرهیم کفت شکر و سپاس خذای را کی مرا خلیل خوذ کرد ایذ
و مرا ملکی عظیم داذ پس مرا امتی قانت کرد و مرا از آتش
نمروذ برهانیذ و آنرا بر من سرد و سلامت کرد ایذ بعد از آن
موسی علیه السلم بر خذای تعالی ثنا کفت کفت شکر و سپاس
خذای را کی با من سخن کفت بی واسطهٔ جبرئیل و فرعون را
بر دست من هلاک کرد ایذ و بنی اسرایل را بسبب من
نجاة داد و از امت من قومی کرد بیذ کی ایشان بحق راه

نموذه

نموذند پس داود علیه السلم ثنا کفت و کفت شکر و سپاس خذای را
کی مرا ملکی عظیم داد و علم زبور مرا تعلیم فرموذ و آهن بر دست
من نرم کرد و کوهها مسخر من کرد ایذ تا با من تسبیح کردند
و مرغان منقاد من ساختند و حکمت و فصل الخطاب مرا
کرامت کرد ایذ پس سلیمان علیه السلم کفت شکر و سپاس خذای را
کی باذ مسخر امر من کرد ایذ و شیاطین را مطیع من کرد تا هرچ
من خواستم از محاریب و تماثیل و جفان کالجواب و قدور
راسیات برای من ساختند و ملکی عظیم کی بعد از من بکس نداذ
مرا داذ و زبان مرغان مرا در آموخت پس عیسی علیه السلم کفت
شکر و سپاس خذای را کی مرا کلمهٔ خوذ ساخت و مثل من چون
مثل آدم کرد خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون و حکمت
و توریة و انجیل مرا در آموخت و مرا قدرت داذ تا از کل
صورت مرغی بساختم و در وی دمیدم بفرمان خذای تعالی
مرغی شذ و بپرید و مرا دمی داذ کی چون مرده زنده کشت
و حکمتی داذ کی نابینا مادرزاد را بینا کردم و برص را دفع
کردم و مرا پاک کرد ایذ و بآسمان برد و مرا از شیطان رجیم
فرموذ پس من کفتم شما بر خذا کفتید من نیز پروردکار خوذ

کی ادراک حساب نبوذ

همه ثنا م

ثنا گوئیم پس گفتم شکر و سپاس خدای را که مرا عزیز و مهربان کرد ابد
و بشارت و بیم بکافه مردم فرستاد و قرآن که بیان هر چیز در وی است
بر من فرستاد و امت مرا بهترین امتان کرد ایشان را
امتی وسطا آورید و سینه مرا منور کرد و وزر از من فرو نهاد
و ذکر مرا بلند کرد و مرا خاتم پیغمبران ساخت و مرا فاتح و خاتم
کرد ابراهیم صلوات الله علیه گفت محمد بدین فضایل از شما فاضل
تر است بعد از آن قدح سر پوشیده نزد من آوردند قدحی آب بود
مرا گفتند بیاشام مرا اندکی از آن بیاشامیدم بعد از آن قدحی
دیگر بدست من دادند گفتند بیاشام اندکی از آن باز خوردم
شیر بود بعد از آن قدحی دیگر بمن دادند گفتند بیاشام آن
قدح خمر بود گفتم نمی خواهم سیراب گشتم جبریل گفت ای
محمد صواب کردی نیک بود که خدای تعالی خمر را بر امت تو
حرام کرده اند و اگر تو از آن بیاشامیدی از امت تو
بیفتندی اگر دنیک الا اندکی و اگر از آن آب بیاشامیدی
تو و امت تو غرق شدندی پس جبریل علیه السلام دست من
بگرفت و مرا بصخره آورد معراجی از آنجا بر آسمان نهاده
بود که نیکوئی و زیبائی آن هیچ کس در عالم ندیده بود
و ملائکه بآن بر آسمان می روند و فرود می آیند اصل آن بر
صخره و سر آن باسمان با نوع سپید بیک جانب آن ار

یاقوت سرخ ... از زبرجد سبز بابهاء آن بلجاز
زرد و یکی از سیم و یکی از زمرد مرصع بلؤلؤ و یاقوت و آن
معراجی است که ملک الموت علیه السلام بر آن معراج بقبض
ارواح ظاهر شود چون میت را ببیند که چشم او بهن گردد
و کس را نشناسد از آن بود که ملک الموت بر آن معراج
ببیند و معاینه آن ادراک کند پس جبریل مرا بر آن بر خود
نشاند و بآن معراج بر آسمان دنیا رفت پس در آسمان دنیا
بزد گفتند کیست گفت منم جبریل گفتند کیست که با تو است
گفتم محمد است گفتند محمد را برسالت فرستادند گفتم بلی
گفتند مرحبا به و من خلیفته فنعم الاخ هو و نعم الخلیفة
... یعنی خوشا د ... او و خلیفه او چی
نیکو برادر است او و چی نیکو خلیفه است ... لها ذاو بس
... او چی نیکو آمدنی است آمدن او بآسمان ... آسمان
بگشودند در آسمان رفتیم ... سپید ... او را ناجی
سبز بود و ... سپید سپید که ... نی بود که ...
هیچ چیز بدان سپیدی که ندیدم و زیر ... و ... سبزی
ظاهر می شد که هیچ ... صفت ندیدیم و با بهاء و ... در

زیر هفتم زمین و سر وی بزیر عرش ایستاده او را دو سر
بود اگر بر دها بگشاید از مشرق و مغرب بگذرد چون
بعضی از شب بگذرد دو دهان بگشاید و آواز بتسبیح خدای
تعالی بر آرد و تسبیح او این است سبحان الملک القدوس
الکبیر المتعال لا اله الا هو الحی القیوم چون او این تسبیح
بگوید خروسان زمین همه خدای را تسبیح کنند و بالها
برهم زنند و بانگ بر آرند چون خروس آسمانی خاموش
شوند خروسان زمینی خاموش شوند چون خروس آسمان
آواز بر آرد خروسان زمین همه آواز بر آرند و حرکت کنند
چون حرکت وی و او را جواب دهند بتسبیح خدای تعالی
رسول گفت صلی الله علیه و آله از آن شب که آن خروس
دیده ام خواهان آنم که یکبار دیگر او را ببینم بعد از آن
ملکی دیدم که یک نیمه او از جانب سر تا قدم از آتش بود
و یک نیمه دیگر از برف و میان آن کشادگی نبود نه
آتش برف می گداخت و نه برف آتش را می نشاند بر پای
ایستاده بود و با واز همی خوش می گفت اللهم مؤلف
بین الثلج والنار الف بین قلوب عبادک المؤمنین یعنی ای

خدای تعالی که میان برف و آتش جمعیت بخشیده میان دلهای
مومنان جمعیت بخش گفتم ای جبرئیل این کیست گفت این ملکی
است او را حبیب گویند خدای تعالی او را بر اکناف آسمان و اطراف
زمین موکل کرده است نیکو نصیحت کننده است او اهل
زمین را از آنکه باز خدای تعالی او را آفریده است تسبیح
و حکایت است بعد از آن ملکی دیدم بر کرسی نشسته
دنیا میان زانوها و یک لوحی در دست گرفته
بود نشسته دران می نگریست براست و چپ التفات
نمی کرد حزین وار دران لوح می نگریست گفتم ای جبرئیل
تا اینجا که رسیدم از هیچ ملکی مرا خوفی نبود از این ملک بغایت
خوفناک شدم چه ملکی است که مرا از وی خوف زیاده می شود
جبرئیل گفت ما نیز از وی عظیمتر خائفیم او ملک الموت است
که قابض ارواح است و عمل وی از همه ملایکه سخت تر است
و او مهیب ترین ملایکه است گفتم ای جبرئیل هر کس را که
مرگ در رسد وی می نگرد گفت بلی گفتم لقای تست مر درد اقیامت
مردن جبرئیل گفت ای محمد آنچه بعد از مرگ است مهیب تر و
عظیم تر است گفتم ای جبرئیل مرا نزدیک او بر تا بر وی سلام

و از وی جبرئیل با تبسم جبرئیل برو ثنا کرد و ... کرد بر وی
سلام کردم بمن اشارت کرد یعنی جواب سلام با بشارت باز
داد جبرئیل او را گفت این بنی رحمت است و رسول حق است
مر این حبیب را دوم اشارت داد و اکرام نمود و گفت ای محمد
بشارت باد ترا که هر کجا خیر در ذات تو می باید گفتم الحمد لله
المنان بالنعم یعنی شکر و سپاس حق را که منت نهنده است
بر بندگان خود با انواع نعمتها این لوح کی در دست تست
جیست گفت اجال خلایق در آن نوشته است گفتم ارواح
ارواح گذشتگان را در دهور خالیه قبض کرده
گفت آن در لوحی دیدم ثبت کرده ام و بر آن نشانی ساخته ام
و مجیبی هر روحی را قبض کنم حلقه بر سر نام وی کنم گفتم ای
ملک الموت ارواح جمیع اهل زمین جگونه قدرت یابی در
موضع خود ساکنی و هیچ موضع حرکت نمی کنی گفت همه
دنیا میان دو زانوی من نهاده است و جمیع خلایق در نظر
و در دست ماست مقبوض اند جون اجل بنده نزدیک شود بسوی
اعوان خود نظر کنم جون اعوان من به بینند که من بوی نگریستم
دانند که او مقبوض است قصد وی کنند و بعلاج قبض روح

قبض

مشغول شوند بیرون آید روح وی حلقوم رسانند بعد از ان
نباشند ... وقبض روح وی کنم و هیچ کس جز من
نباشد ... قبض روح وی نتوانند کرد حکایت وی مرا ابلیس باید
و در حالت ... پس از ان ... گفتم بلی دیگر
... کریه منظر ترش روی غضب در شکل وی ظاهر جون
در وی نظر کردم از وی ترسیدم گفتم ای جبرئیل این ملک کیست
از وی جواب یافتم گفت جون خود از وی عجب ماند
مالک ... این مالک است خازن دوزخ هرگز تبسم
نکرده از آن روز باز که حق تعالی او را بر دوزخ گماشته است
و غیظ و کین بر دشمنان خدای تعالی زیاده می شود
تا از ایشان انتقام کشد گفتم مرا بوی نزدیک کردند مرا
نزدیک وی بردند جبرئیل بوی سلام کرد سر بر نداشت جبرئیل
علیه السلام گفت ای مالک این محمد است رسول خدای تعالی در وی
نظر کرد و مرا اکرام و ترحیب نمود و مرا خوش بشارت ... و
بشارت داد بخیر گفتم ای مالک جند طبقه است که آتش دوزخ
گفت ... اکنون آتش را که خدای تعالی مرا اینجا ... این غایت
و هم چنین آتش حاکم کرده تا قیامت ظاهر شود جبرئیل را

گفتم او را بگوی تا راههای دوزخ عرض کند جبرئیل علیه السلم
از وی التماس کرد راهی از دوزخ دری سیاه ظاهر شد کی
همه عالم ازان پر گشت نظر کردم چیزهای عظیم دیدم کی از
وصف آن عاجزم بیهوش گشتم بیم بود جان من از بدن مفارقت
یابد از هیبت آن احوال جبرئیل علیه السلم مرا در خود گرفت
و مالک را بفرمود تا آتش پنهان کرد ابتدا از آنجا گذر کردیم علا بلند
بسیار بلند شدیم کی عدد ایشان خدای تعالی داند ملکی را
از ایشان دیدم میان دو کتفش رویهای بسیار داشت
و روی چند در سینه داشت و روی چند در دهن داشت
بان زبانها همه خدای تبارک و تعالی را تسبیح می‌کرد و من از اجسام
ایشان و خلق ایشان و عبادة ایشان امرهای عظیم دیدم
از آنجا بلند شدیم مردی دیدم تمام خلقت کی از خلق وی هیچ
نقصان نبود چنانک از خلق مردم بود از جانب راست
وی دری بود بوی خوش ازان بیرون می‌آمد و از جانب
چپ وی دری بود بوی ناخوش ازان ظاهر می‌شد چون
بان در می‌نگریست کی از جانب راست بود می‌خندید و خرم
می‌گشت و چون بان در می‌نگریست کی از جانب چپ بود می‌گریست

و غمناک می‌شد گفتم ای جبرئیل این کیست و این درها چیست
گفت این پدر بشر است آدم صفی علیه السلم و این دری از
جانب راست اوست بهشت است بان در می‌نگرد از
فرزندان خود هر کس کی می‌بیند کی در بهشت می‌رود خرم
می‌شود و می‌خندد و چون بان در کی از جانب چپ است
می‌نگرد از فرزندان خود هر کس کی می‌بیند کی بان در در می‌ — دوزخ هم
رود غمناک می‌شود و می‌گرید بعد ازان باسمان دوم
رسیدم جبرئیل علیه السلم در آسمان بگشاد گفتند کیست
گفت محمد است گفتند ای والله حیاه الله من اخ و من
خلیفة و صمره نعم الاخ و نعم الخلیفة و نعم الجی جا یعنی
زندگانی دهاد خدای تعالی او را کی برادر ماست و چی نیکو
خلیفه کی خلیفه اوست و داماد او و چی نیکو آمدنی است
آمدن او چون در آسمان رفتیم دو جوان دیدم گفتم ای جبرئیل
این جوانان کیستند گفت عیسی مریم است و یحیی زکریا علیهما — السلم
السلام خاله اوست پس مرا باسمان سیوم برد در آسمان بزد
گفتند کیست گفت منم جبرئیل گفتند کیست کی با تو است گفتم
محمد است همان گفتند کی اهل آسمان اول و دوم گفتند در آسمان

رفتم مردی دیدم در نیکویی و حسن فضل کرده بر مردم چنان یافتم
که فضل ماه شب چهارده بر سایر کواکب گفتم ای جبریل این کیست
گفت برادرت یوسف است بعد از آن مرا با آسمان چهارم برد در
بزد گفتند کیست گفت جبریل است گفتند کیست با تو گفتم محمد
گفتند او را بنبوة فرستادند گفتم بلی همان گفتند که اهل آسمان
اول و دوم و سوم گفتند در آسمان رفتم مردی دیدم نشسته
چشم ندکی باز کرده گفتم ای جبریل این کیست گفت ادریس است
که بدو انهاء خلایق و امور ایشان در دست تصرف می کند
پس مرا با آسمان پنجم برد در بزد گفتند کیست گفت جبریل
کیست که با تو است گفتم محمد است همان گفتند که اهل آسمان
اول و دوم و سوم و چهارم گفتند مردی دیدم نشسته
و قومی پیرامون وی در آمده گفتم ای جبریل این مرد کیست که
این قوم پیرامون وی در آمده اند گفت هرون است و این
قوم بنی اسرائیل اند پس مرا با آسمان ششم برد در بزد گفتند
کیست گفت جبریل است گفتند با وی کیست گفتم محمد است
همان گفتند که اهل آسمانها دیگر گفتند چون در آسمان رفتم مردی
دیدم نشسته از وی بالاتر نشستم آن مرد بگریست گفتم ای جبریل

این مرد کیست گفت موسی است گفتم گریه وی از چیست گفت
موسی گفت بنی اسرائیل چنین پندارند که من گرامی ترین بنی
آدمم بر خدای تعالی و این مردی است از بنی آدم خدای تعالی
مرا دنیا و وی آوریذ اگر اوستی که من میدانم یعنی محمد باک ندارم
که او گرامی ترین همه خلق است و هر پیغامبری امتی دارد پس
مرا با آسمان هفتم برد در بزد گفتند کیست گفتم جبریل است
گفتند کی با وی است گفت محمد است گفتند او را برسالت فرستادند ند
گفتم بلی گفتند حیاه الله من اخ ومن خلیفة فنعم الاخ
ونعم الخلیفة ونعم المجیء جا پس در آسمان رفتم مردی کهل دیدم
بود در بهشت بر کرسی ای نشسته و قومی نزد وی نشسته
رویهای ایشان سپید چون کاغذ سپید و قومی دیگر در رویهای
ایشان گونه دیگر می بود آنانکه در روی ایشان لونی دیگر بود
بر می خاستند و بجویی فرو می رفتند و غسل می کردند و الوان
ایشان چیزی کم می شد بعد از آن بجویی دیگر فرو می رفتند و
غسل می کردند و بیرون می آمدند آن بخلی از ایشان قطع شده بود
روی ایشان صافی و خالص گشته و هم رنگ آن قوم شده یعنی
سپید رویان و با این قوم بنشستند گفتم ای جبریل این مرد کهل

کیستند و این قوم کیستند و این جویها چیست گفت این مرد کهل
پدر تست ابرهیم خلیل علیه السلم که اول موی سپید در وی ظاهر شد
و این سپید رویان آنانند که ایمان آورده اند و بعد از آن هیچ دو
دیگران ظلم نکرده اند و این قوم دیگر که در لون ایشان تغیری هست
آنانند که با عمل صلح و حسنات سیئات نیز کرده اند و عمل نکو و بد
بهم آمیخته اند بعد از آن توبه کرده اند و خدای تعالی توبت
ایشان قبول کرده است و این جویهاء سه گانه اول رحمت
خدا است دوم نعمت خدا است سوم شراب طهور است نقل
با ابرهیم کردم بهشت خانهٔ باز کرده بود جبریل را گفتم این خانه
چیست گفت بیت المعمور است هر روز هفتاد هزار ملک در آن
می روند و بیرون می آیند که هرگز باز بآن خانه عود نکنند و این
از کثرت ملایکه است پس جبریل مرا بسدرة المنتهی برد درختی
دیدم و رقهاء بسیار بر آن که یک ورق از آن همه دنیا را بپوشد
و بیمه فرا رسد کنارها ابر آن هر کناری چند انکه قلالهاء هجر
و هجر نام دهی است از دیها که ایشان را سبوهاء آب بزرگ بود که
از آن قله حساب کردندی و قلتین در آب از آن گرفته اند از
درخت چهار جوی بیرون می آمد دو جوی از آن ظاهر بود و

[illegible] صح

باطن یعنی پوشیده آن دو جوی که ظاهر بود در بهشت اند
و آن دو جوی که پوشیده است نیل است و فرات و هم اکنون بر این
درخت چهار جوی دیگر بیرون می آمد یکی آبیست که تغیر نیابد بر خود دوم
شیر که طعم آن تغیر نیابد سیوم خمر که همه [illegible] لذة دهد
آشامندگان را چهارم عسل صافی چنانکه خدای تعالی در قرآن
گفت فیها انهار من ماء غیر آسن و انهار من لبن لم یتغیر طعمه و انهار
من عسل مصفی و این درخت در حد آسمان هفتم است از آن
جهت تا بهشت است و عروق و اغصان آن در زیر کرسی است
و عروق و اغصان بیخها و شاخها باشد رسول گفت صلی الله
علیه و آله [illegible] بسدرة المنتهی [illegible] انستم که
آن سدره است [illegible] ورقها و ثمرهاء آن هیچ نشناسم آن درخت
بنور خدای تعالی پوشیده است و ملایکه بسیار بر آن
درخت در آمده اند بعضی [illegible] که بعضی از زر اند بعضی هم رنگ
زر [illegible] که از ترس خدای تعالی هر لحظه پوشیده بر آن
درخت ظاهر شود که اگر خواهند که خلق از نعت و صفت
آن عاجز کردد و بر آن درخت ملایکه بسیار اند چنانکه عدد
ایشان خدای تعالی کس نداند و مقام جبریل در میان آن درخت است

عالم هو

جز هم

چون بمقام جبرئیل رسیدیم مرا گفت ای محمد پیش رو گفتم تو پیش
رو گفت ای تو پیش که تو بر خدای تعالی از من گرامی تری پس پیش رفتم
و جبرئیل بر اثر من می آمد تا بحجاب رسیدیم آنجا فرشتگان در
انداخته بود جبرئیل حجاب بجنبانید گفتند کیست گفتم جبرئیل
و محمد با وی ملک گفت الله اکبر و دست از حجاب بیرون آورد و مرا
در اندرون حجاب برد و جبرئیل آنجا باز ماند گفتم ای جبرئیل در آی
گفت و ما منا الا له مقام معلوم یعنی هر کس را از ما کی ملائکه ایم
معین هست از آن مقام تجاوز نتوانیم کرد منتهی خلایق تا اینجاست
خدای تعالی مرا تا بحجاب دستوری پیش تر نبوده است و
احترام تو است و عظمت تو پس مرا آن ملک بگرفت از طرفة العینی
بحجابی از لولو رسانید پس آن حجاب بجنبانید ملکی گفت کیست
ملک گفت من صاحب عرش زینتم و محمد رسول الله با وی است
گفت الله اکبر و دست بیرون آورد و مرا در آن حجاب
برد و مرا نزد خود بداشت پس مرا از حجاب بحجاب می برد
تا هفتاد حجاب بگذشتیم ستبری هر حجابی پانصد ساله راه
و از حجابی تا حجابی پانصد ساله راه پس رفرفی فرو گذاشتند
که نور و روشنی آن نور ماه و روشنی آفتاب بپوشاند که آن

...ان گرد شانیدند تا بعرش
...ر چیزی زیر عرش یافتم خدای
...بود و آن عرش قطره در
...حکایت ... بشیرین تر از آن نیافتم است
...تعالی ... بی واسطه ... اولین و آخرین مرا در آموخت
...مرا آن گویا کرد بعد از آنکه از هیبت خدای تعالی زبانم
...بود گفتم التحیات لله والصلوات والطیبات
...تعالی گفت السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته
...رحمت و برکت من بر تو باد ای محمد گفتم السلام
...علی عباد الله الصالحین یعنی سلام تو لا خداوند کی بر
...گان صالح تو باد پس خدای تعالی گفت ای
...دانی خصومت ملاء اعلی در چیست گفتم انت اعلم
...گفت خداوندا تو بدانی عالم تری بکنه هر چیز و تو علام
...الغیوب خطاب آمد که در درجات و حسنات خلاف می
...کنند ... درجات و حسنات چیست گفتم خدا
...خطاب آمد که الدرجات اسباغ الوضوء فی المکروهات
...علی الاقدام الی الجماعات وانتظار الصلوة بعد الصلوة





یعنی درجات و قتر بسبب
با فتن نفس از سرما و غیر آن
کردن بعد از نماز است الحس
والتهجد باللیل والناس نیام
طعام دادن و شب
خفته باشند پس خطاب
قلت نعم ای رب یعنی ای
آنکی و من کفتم والمومنون
رسله لا نفرق بین احد من
یعنی ای محمد ولیج بکلمه ایمان که
ولکتبه و رسله او ایمان آورده اند بکو
او یعنی رسول الله و بعضی نه چنانکه
کفتند خطاب امر اخر [illegible] کفت
قولکم و اطعنا امرك قال الله صدقت
کفتند قول نو شنیدیم و فرمان تو
خطاب آمد که ای محمد بخواه
کفتم غفرانك ربنا و الیك المصیر قال الله